

موجودات أول

كتاب

فقه محمدی

تألیف

فاضل مشیر

عینی بطیفہ و مؤرجعتی

خاتم العیلم

عبد اللہ بن ابراہیم الانصاری

طبع علی نفقۃ الشؤون الدینیة

بمذونۃ قطر

مکتبہ الشیخ عبد اللہ الہادی العامری	
رقم القصیفہ :	۶۸
الرقم العام :	۱۹۵۰
الرقم الاشی :
جسٹہ الزور :



حضرت آیتہ اللہ آقای شیخ محمد مردوخ
کردستانی

مؤسسة الرحمة التربوية

مكتبة

مدونة المعرفة الإيمانية الثانوية بنين

٥٠٠/١٥١١

تاريخ الحفظ

هو

٦٣٤٨

رقم التسجيل

٢٠١٦

تاريخ النشر

جسد أول

كتاب

فقه محمدي

تأليف

فاضل شهير

آقاي شيخ محمد مردوخ

آيت الله كردستاني

عني بطبعه وراجعه

خادم العلم

عبدالله بنراهيم الأنصاري

طبع على نفقة الشؤون الدينية

بذولة قطره

بموجب این نامه باقی فخرالدین خرفقی

اجازه دارم (فقه حنفی) تالیف

اینجا ب را بنفع خود چاپ و منتشر

نمایم -- (موضوع)


۵۳/۲۰

فقہ محمدی

بسمه تعالی

بر هر مسلمان شافعی مذهبی واجب است که احکام مذهب خود را بداند. تا مطابق آن رفتار نماید لذا مسایل آتیه را بر طبق مذهب حضرت شافعی (رض) برشته تحریر در آورده ایم -

(تعارف حضرت شافعی)

امام شافعی اسمش محمد است. کنیه اش ابو عبدالله. پسر ادريس. پسر عباس. پسر عثمان. پسر شافع. پسر سائب. پسر عبید. پسر عبد یزید. پسر هاشم. پسر مطلب. پسر عبد مناف میباشد. جد حضرت رسول. صلوات الله و سلامه علیه وآله -

شافع و سائب پدرش هر دو در روز (بدر) بشرف اسلام مشرف شدند بهمین جهت حضرت امام در میان آباء خود افتخاراً با او منسوب گردید. حضرت امام در سنه (۱۵۰) هجری متولد شده و در روز جمعه سلخ رجب سال (۲۰۴) وفات یافته - در (قرافه) مدفون است.

وضو

وضو عبارت است از شستن روی. و هر دو دست. و هر دو پا. و مسح سر - (برای رفع حدث اصغر)

(شرایط وضو)

عمده شرطهای وضو . چهار اند - (۱) آب مطلق غیر مستعمل
(۲) جاری شدن آب بر عضو منسول - (۳) عاری بودن عضو از هر چیز
که آب را تغییر بدهد - (۴) عاری بودن عضو از حایل -

(آب مستعمل) آبی است که در فرض وضو . یا غسل . یا شستن
نجاست استعمال شده باشد و کمتر از دو قله باشد - (آب که بمقدار دو قله
برسد با استعمال یا قاتی شدن نجاست . متنجس نمیشود بلکه طاهر و مطهر
است مگر اینکه یکی از صفات سه گانه اش (طعم . رنگ . بو) تغییر کرده
باشد خواه حساً تغییر کرده باشد که چیز خارجی (پاک یا نجس) قاتی آن شده
باشد و خواه حکماً تغییر کرده باشد که مثلاً آب مستعمل (در وضو . یا غسل)
داخل آن شده باشد . در هر دو حال اگر چه دو قله هم باشد مطهر نیست
فقط طاهر است اگر پاک تغییر شده باشد و متنجس است اگر بنجس متغیر
شده باشد -

(دو قله) - عبارت از مقدار یکذراع و ربع ذراع مکعب است -
تغییر آب جاری بواسطه خاک یا نمک یا کبریت یا مانند آن که در مجرای
آن باشد ضرری ندارد آب ایستاده هم که بواسطه طول توقف یا بواسطه
جل وزغ تغییر کرده باشد پاک است -

(شرط) - عبارت از چیزی است که صحه امری متوقف بر آن باشد
از وجود شرط وجود مشروط یا عدم آن لازم نمی آید اما از عدم آن عدم
مشروط لازم می آید -

فراض وضو

فروضهای وضو . شش اند . (۱) نیت وضو در ابتدای شستن رو
(نیت رفع حکم الحدث) یا با فارسی بگویند (نیت اداء فرض وضو را دارم)
(۲) شستن رو - (۳) شستن هر دو دست با آرنج - (۴) مسح بعضی از سر
(۵) شستن هر دو پا با کعبین (هر دو هیچ پا) (۶) ترتیب بنهج مذکور -
فرو رفتن زیر آب . بقصد وضو بجای وضو کافی است
(فرض) عبارت است از رکن . فرق رکن با شرط اینست که رکن جزو
ماهیت است و شرط خارج از ماهیت --

سننهای وضو

عمده سننهای وضو از قرار ذیل اند -- (۱) سوال کردن - (۲) تعوذ
(گفتن - اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) (۳) بسمله (گفتن - بسم الله
الرحمن الرحیم) (۴) استقبال قبله - (۵) شستن هر دو کف دست (۶) مضمضه
کردن -- یعنی گرداندن آب در دهن (۷) استنشاق نمودن -- یعنی آب در
بینی کردن اینها در ابتدای گرفتن وضو سنت اند --
(غرغره همچنان مبالغه در مضمضه و استنشاق برای روزه دار
جایز نیست)

(۹) مسح کردن هر دو گوش - (۱۰) مسح کردن تمام سر (۱۱) تمیز
کردن کنج چشمان (۱۲) خلال کردن ریش با انگشتان (۱۳) خلال کردن
انگشتان با همدیگر (۱۴) خلال کردن انگشتان پا با انگشتان دست
(۱۵) تکرار کردن شستن اعضا و مسح تاسه هر آبه (۱۶) تمیز شستن اعضا

(۱۷) مقدم داشتن راست بر چپ در شستن (۱۸) چابک شستن اعضا
 (۱۹) ترك سخن تا آخر وضو - (۲۰) خشك نكردن اعضا (۲۱) خواندن
 ادعیه در هنگام شستن اعضا (۲۲) گفتن شهادتین در خاتمه وضو -

(نواقض وضو)

اسباب نقض وضو چهاراند (۱) خارج شدن هر چیز از جلو یا از عقب

۲ - رفتن عقل . بسبب دیوانه شدن . یا بی‌هوشی . یا مستی . یا خواب

سنگین -

۳ - مس کردن جلو یا عقب آدمی با کف دست اگر چه بچه یا مرده هم

باشد - (وضوی مس شده نقض نمیشود)

۴ - تلاقی پوست بدن زن با پوست بدن مرد که نامحرم باشند (از

حیث نسب و رضاع و مصاهره) بحد شهوة هم رسیده باشند - (رجوع به

مبحث نکاح)

خارج شدن منی باعث نقض وضو نیست زیرا منی سبب غسل است

نه وضو اما چنین وضویی فقط برای غسل کردن بکار می‌آید نه امر دیگر -

مس کردن جلو یا عقب آدمی با سر انگشتان و اطراف آن باعث نقض

وضو نیست -

لمس بدن مرده نامحرم یا مس فرج (جلو یا عقب) مرده محرم باعث

نقض وضوی مرده نیست لمس بدن مادر زوجه مثلاً نقض وضو نمیکند -

اما لمس بدن خواهر زوجه یا عمه زوجه یا خاله زوجه نقض وضو میکند

بجمله اینکه محرمیت آنهاه وقتی است حصول یقین در داشتن (وضو)

یا (حدث) بظن خلاف آن مرتفع نمیکردد -

(وضو های سنت)

عمده وضو هائیکه سنت اند سی فقره اند از قرار تفصیل ذیل :

- | | |
|-------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - وضو برای قرائت قران | ۲ - برای قسم خوردن |
| ۳ - برای درس خواندن | ۴ - برای داخل شدن مسجد |
| ۵ - برای زیارت قبور | ۶ - برای خوابیدن |
| ۷ - برای غسل جنابت | ۸ - برای اذان و اقامه |
| ۹ - برای خطبه سوای جمعه | ۱۰ - برای طواف |
| ۱۱ - برای حمل میت | ۱۲ - پس از فحش و دشنام برای رفع غضب |
| ۱۳ - پس از غیبت و نماهی | ۱۴ - پس از دروغ و بهتان |
| ۱۵ - پس از تلفظ بمعصیه | ۱۶ - پس از نظر کردن بشهوة اگر چه |
- بر محرم باشد -

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------|
| ۱۷ - پس از فصد (خون گرفتن) | ۱۸ - پس از حجامت |
| ۱۹ - پس از قی کردن | ۲۰ - پس از ناخن گرفتن |
| ۲۱ - پس از سر تراشیدن و سییل گرفتن | ۲۲ - پس از مس عانه |
| ۲۳ - پس از مس میان هر دو کفل (سرین) | ۲۴ - پس از مس خصیتین |
| ۲۵ - پس از مس بیخ زانو | ۲۶ - پس از مس میت |
| ۲۷ - پس از لمس صغیره | ۲۸ - پس از لمس امرد (بی ریش) |
| ۲۹ - پس از لمس ابرص (پیس) | ۳۰ - پس از لمس یهودی |
- در همه وضو های مسنونه (رفع حدث) رانیت باید کرد نه سبب وضو را -

غسل

غسل عبارت است از شستن تمام بدن - (برای رفع حدث اکبر)

(اسباب غسل)

اسباب و موجبات غسل چهاراند - (۱) خارج شدن منی (۲) داخل شدن حشفه (سرذکر) بفرج آدمی یا حیوان یا مرده (از جلو یا عقب اگر چه با حایل هم باشد) - (۳) حیض (۴) زائیدن . اگر چه نفاس (یعنی خون ولادت) نداشته باشد

سقط جنین و سقط علقه و مضغه نیز موجب غسل اند -

دوت مسلمان نیز (که شهید نشده باشد) موجب غسل است -

زمان امکان حیض از نه سالگی است و اقل مده دوام آن یکشنبه روز است و اکثر آن پازده روز مانند طهر بین دو حیض که آنهم پازده شبانه روز است -

(فروض غسل)

فروضهای غسل دو چیزاند (۱) نیت . در ابتدای شستن بدن (نوبت

اداء فرض الغسل) - (۲) شستن ظاهر تمام بدن با آب پاک (طهور) ، شروط

غسل همان شروط پنجگانه وضو است که ذکر شد

(سنتهای غسل)

عمده سنتهای غسل از قرار ذیل اند - ۱ - مضمضه کردن - ۲ - استنشاق
۳ - گرفتن وضو - ۴ - استقبال قبله - ۵ - تمیز کردن اعضاء از چرك و كشافات
۶ - شستن درز و شكافهای بدن و بیخ موها - ۷ - تکرار شستن تا سه مرتبه
یا سه مرتبه زیر آب رفتن (آب باید فوق دو قله باشد)
غسل بجای وضو هم کافی است اگر چه نیت وضو را نیاورده باشد

غسلهای سنت

عمده غسلهایی که سنت اند از قرار ذیل اند

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱ - غسل برای نماز جمعه | ۲ - برای جشن قربان و رمضان |
| ۳ - برای خسوف و کسوف | ۴ - برای استسقا (طلب باران) |
| ۵ - برای احرام حج | ۶ - برای وقوف در عرفات |
| ۷ - برای وقوف در مزدلفه | ۸ - برای رمی جمرات ثلاث (در سه |
| روزه ایام التشریق) | |
| ۹ - برای شستن میت | ۱۰ - برای اعتکاف |
| ۱۱ - برای هر شب از شبهای ماه رمضان ۱۲ - برای رفع بوی بدن | |
| ۱۳ - برای تشریف بدین اسلام | ۱۴ - برای دخول حرم |
| ۱۵ - برای مجلس وعظ | ۱۶ - برای مجلس ذکر |
| ۱۷ - برای قبول طریقت | ۱۸ - برای تعلیم |
| ۱۹ - برای تعلم | ۲۰ - برای بلوغ به سن |
| ۲۱ - پس از دیوانگی | ۲۲ - پس از بیبوشی |

۲۳ - پس از تراشیدن موی عانه ۲۴ - پس از حجامت

۲۵ - قضاء غسل جمعه که آنها از غسلهای مسنونه است

غسل سنت موقت و غسل سنت ذی سبب اگر فوت شد قضاء آن لازم نیست چون بمحض فوت وقت آن یازوال سبب رفع میشود -

محرمات حدیثین

امور ذیل برای کسانی که جنب هستند یا وضو ندارند حرام است

۱ - نماز خواندن ۲ - طواف کردن ۳ - سجده تلاوة ۴ - سجده شکر

۵ - حمل قرآن ۶ - مس قرآن - مس جلد قرآن که سوی شده باشد حرام است (بیع آن بکافر جایز است) حمل قرآن و مس قرآن برای بچه همیز اگرچه جنب هم باشد جایز است

قراءة قرآن توقف در مسجد عبور مسجد برای جنب و حیض و نفساء حرام است نماز روزه برای حیض و نفساء حرام است

قضاء روزه حیض و نفساء واجب است اما قضاء نماز آنها واجب نیست بلکه حرام است (شروط روزه)

تیمم

تیمم عبارت است از مسح رو و پشت هر دو دست با خاک پاک بوسیله

کف هر دو دست (برای رفع حدث اکبر یا حدث اصغر)

آگر آب موجود نباشد یا منسوب باشد یا مسبل باشد برای خوردن یعنی در راه خدا گذارده باشند یا بقیمت گران دست بیاید یا بواسطه مرض استعمال آن جائز نباشد برای هر فرضی پس از دخول وقت بجای وضو یا غسل تیمم باید کرد با خاک پاک غیر مستعمل که گرد داشته باشد -
 خاکی که در رفع حدث یا ازاله خبث استعمال شده باشد تیمم بآن جائز نیست -

(ارکان تیمم)

رکنهای تیمم چهاراند ۱- نیت استباحه موجب تیمم (نویت استباحه المفتقرالی تیمم) ۲- مسح کردن رو ۳- مسح کردن پشت هر دو دست ۴- ترتیب .

مسح رو و هر دو دست باید بدو نقله باشد باین ترتیب که کف هر دو دست را برخاک بزنند و رو را مسح کنند باز مرتبه دیگر کف هر دو دست را بر خاک بزنند و پشت هر دو دست را با شکم انگشتان مسح نمایند تا هر فرق سپس دست را برگردانند و روی آنها نیز با کف دست مسح کنند تا از انگشت ابهام رد میشود در صورتیکه یکی از اعضاء زخم یا معلول باشد و رسیدن آب بآن جائز نباشد هم تیمم واجب است هم شستن سائر اعضائیکه سالم اند (چه در وضو چه در غسل)

مسح کردن روی سائریکه کندن آن باعث زحمت است با آب واجب است -

در وضو بجای شستن عضو مجروح تیمم باید کرد - (که ترتیب تیمم بخورد)

در غسل ترتیبی در بین تیمم و شستن باقی بدن ملحوظ نیست میل دارد عوض عضو مجروح تیمم کند و بعد غسل نماید یا اول غسل نماید و بعد تیمم کند -

دروضو برای هر عضو معلول يك تیمم واجب است اما در غسل فقط يك تیمم کافی است اگر چه تمام اعضاء بدن هم مجروح یا معلول باشد مبطلات تیمم همان مبطلات وضو است بانضمام یافتن آب

استنجاء

استنجاء عبارتست از شستن یا پاک کردن محل خروج بول یا غایط هنگام خارج شدن بول یا غایط واجب است با آب پاک غیر مستعمل (در رفع حدث یا ازاله خبث) محل خروج آنها را استنجا کنند تا اندازه که اثر چربی نجاست باقی نماند اگر آب موجود نباشد یا استعمال آن (بجهتیکه در تیمم ذکر شد) جایز نباشد با سنگ زبر خشک یا هر چیز دیگر که پاک و زبر باشد استنجا نمایند تا سه مرتبه

نجاسات

نجاست عبارت از چیزی است که مانع صحت نماز باشد از قبیل سرکین شش حیوانات . بول . غایط . و ذی . منی . خون . چرک . قی . مسکر مایع

سك - خوك . جسد مرده - (مرده بشر . ماهی . ملخ . آنچه خون جاری ندارد پاك است) مو . واستخوان حیوانات نجس . یا مرده نجس است -
کازمار نجس است

کرم متولد از چیز نجس است آب زخم . و آبله . و تاول . که متغیر شده باشد نجس است

نجس العین به بیوجه پاك نمیشود نه بشستن نه باستحاله مگر دو چیز شراب و پوست حیوان مرده . پوست حیوان مرده بدبافتی پاك میشود شراب هم مستحیل بسر که شود پاك است

هر چیز پاکتی بملاقات نجس العین متنجس میشود پوست سك و خوك بدبافتی پاك نمیشوند ، متنجس دو قسم است متنجس حسی متنجس حکمی ۱ - متنجس حسی آنست که نجاست آن محسوس باشد و آن بشستن (یعنی ازله عین نجاست بآب) پاك میشود

علامت پاك شدن متنجس زوال اوصاف ثلاثه است (طعم و رنگ و بو) اگر رنگ یا بوی نجاست کاملاً ممکن نشد زایل شود عفو است
۲ متنجس حکمی آنست که نجاست آن محسوس نباشد . مانند متنجس به بول که خشك شده باشد و هیچیک از اوصاف ثلاثه آن (طعم . رنگ . بو) محسوس نباشد -

برای پاك شدن متنجس حکمی فقط جریان آب بر آن کافی است .
اگرچه یکمرتبه هم باشد

حبوباتیکه با چیز نجس پخته شده باشند . اسلحه که با چیز نجس آب داده باشند . لباسیکه با چیز نجس رنگ شده باشد . ظروف گلینی که

با آتش سرگین پخته شده باشند . به شست و شوی ظاهر آن باطن آن نیز پاک میشود .

آجر . اگر سرگین قاتی آن کرده باشند . نزد اکثر علما . باطن آن به شستن ظاهر پاک نمیشود .

اگر چیز نجسی توی چاه آب بیفتد آب آن اگر فوق دو قله است باندازه باید آب از آن بیرون بکشند که اطمینان حاصل شود . آثار نجاست در آن باقی نیست .

و اگر آب آن کمتر از دو قله است (و از خود زیاد نمیشود که بدو قله برسد) . باید از خارج باندازه آب در آن بریزند که بدو قله برسد آنگاه تمام آب را باید بیرون کشید تا چاه پاک شود .

شرط تنجس ، رطوبت است . اگر نجاست خشک بچیزی که خشک باشد ملاقی شود آن چیز متنجس نمیشود .

اگر سنگ . یا خوک . چیزی را متنجس کنند پس از ازاله عین نجاست باید آن را با هفت آب بشورند . که يك آب آن . دفعه اول ممزوج با خاک پاک غیر مستعمل باشد .

یا هفت مرتبه آن را توی آب (که فوق دو قله باشد) فروبرند که یکمرتبه اش آلوده با گل آب باشد .

منی . بلغم . عن دماغ . آب دهن . نسج عنكبوت . بخار نجاست . باد هضم . جنینی که مادرش ذبح شده باشد . پوست حیوان ماکول ذبح شده . شکار تازی که آنرا پاره نکرده باشد . اینها همه پاک اند . آب دهن اگر از معده آمده باشد . پاک نیست . جنین اگر زنده از شکم مادر خارج شود و بدون ذبح بمیرد . پاک نیست . چون جنین زنده محتاج ذبح است .

(معفوات)

سرگین طیور . نجاست خیلی کم . خون کیک . خون پشه . خون شیش . خون دمل . چرك آن . که زیاد نباشد . نشخوار حیوانات . مدفوع آنچه از آب تکوین میشود و امثال اینها . . . همه معفواند .
اگر از معفوات چیزی داخل آب شود . اگر چه کم هم باشد آب را نجس میکنند در صورتیکه کمتر از دو قله باشد .

نماز

نماز . عبارت از اقوال و افعالی است مخصوص که به تکبیر تحریم افتتاح و به سلام اختتام می یابد .

نماز های واجب . پنج اند - (۱) نماز صبح - (۲) نماز ظهر - (۳) نماز عصر - (۴) نماز مغرب - (۵) نماز عشاء - (نماز جمعه هم که واجب است . بجای نماز ظهر گذازده میشود) -

نماز واجب است . بر مسلمان . بالغ . عاقل . طاهر -

بر کافر اصلی . بر طفل . بر دیوانه . بر مدهوش . بر مست (۱) که باختیار نباشند . بر حیض . بر نفسباه . نماز واجب نیست - باینجهمة قضا هم ندارد

(۱) - مقصود از مست در کلیه مباحث کسی است که عقل او زایل شده باشد

یعنی محکوم به نقض وضو باشد نه مجرد شراب خوار فلا تغفل

(بخلاف روزه . که بر حیض و نفساء واجب است منتهی گرفتنش حرام است و باید قضا کنند)

بر مرقد . و کسانی که با اختیار خود مست . یا دیوانه . یا بیهوش میشوند
هماز واجب است یعنی باید قضا کنند .

از کافر اصلی که مسلمان شود مطالبه نماز نمیشود یعنی قضا زمان
کفر بر او واجب نیست - (ترغیباً له فی الاسلام)

(شروط نماز)

شرطهای نماز . پنج‌اند . ۱ پاکي از حدث (اصغر و اکبر) ۲ پاکي بدن و لباس و محل نماز از نجاست - ۳ ستر عورة - (عورة مرد و کنیز ما بین ناف و زانو است عورة زن ما سواي رخسار و کفین است) -
۴ علم بدخول وقت ۵ استقبال قبله -

در شدت خوف و ضرورت . استقبال قبله شرط نیست هر طور که
ممکن شود جائز است نماز بگذارند چه رو قبله . یا پشت قبله . در حال
سواری یا پیادگی در حال توقف یا حال حرکت -

(ارکان نماز)

رکنهای نماز . (یعنی فرضهای آن) چهارده‌اند - ۱ نیت . یعنی قصد
فعل نماز و تعیین آن که چه نمازی میکند - « اصلی فرض الظهر » مثلاً
۲ تکبیر تحریم یعنی گفتن « الله اکبر » مقارن با نیت -
۳ قیام برای کسیکه بتواند - « در نماز سنت قیام واجب نیست اگر
چه بتواند » -

۴ خواندن سوره فاتحه در هر رکعت - اگر مقتدی هنگام اقتدا دیر
پرسد که بواسطه متابعت امام برای خواندن فاتحه مجالی باقی نباشد در
اینحال قرائت فاتحه ساقط میشود -

۵ رکوع - (خم شدن تا زانو)

۶ اعتدال . (برگشتن بحال قیام)

۷ - سجود . (گذاشتن پیشانی بر زمین) - در هر رکعت دو سجده
فرض است و در هر سجده باید هفت عضو بر زمین باشد - هر دو کف دست
هر دو زانو . شکم انگشتان هر دو پا . پیشانی -

۸ جلوس بین سجدهتین -

۹ طمأنینه (بعضی طمأنینه را جزو ارکان ندانسته اند! - ۱۳ رکن نوشته اند)
طمأنینه (یعنی آرام گرفتن) در رکوع . و سجود . و جلوس بین سجدهتین و اعتدال
۱۰ تشهد . در رکعت اخیر -

تشهد عبارتست از (التحیات لله السلام عليك ايها النبي و رحمة لله
و بركاته . السلام علينا و على عباد الله الصالحين . اشهدان لا اله الا الله . و اشهدان
محمداً رسول الله) -

۱۱ صلوة بر نبی . در آخر تشهد . « اللهم صل على محمد » -

۱۲ قعود . « نشستن » برای تشهد و صلوة

۱۳ سلام اول . « یعنی سلام بطرف راست »

۱۴ ترتیب . یعنی ترتیب ارکان بنهجی که ذکر شد -

اگر رکن فعلی . بر رکن فعلی : یا بر رکن قولی . عمداً مقدم شود

نماز باطل است « مانند تقدیم سجود . بر رکوع : یا تقدیم رکوع بر فاتحه »

تقدیم رکن قولی . بر رکن قولی : یا بر رکن فعلی . مبطل نیست
اگر چه بعد هم باشد «مانند تقدیم صلوة بر نیی . بر تشهد : یا تقدیم تشهد
بر سجود» -

اگر سنة بر رکن مقدم شود در محل خود دوباره تکرار میشود.
«مانند تقدیم سوره بر فاتحه که پس از فاتحه دوباره سوره تکرار میشود»
واجب است کلیه ارکان قولی نماز را خود شخص بشنود -
اگر کسی تکبیر تحریم را تکرار کند به دوم و چهارم از نماز
خارج میشود -

سننهای نماز

عمده سننهای نماز شصت فقره اند - از قرار تفصیل ذیل -

۱ - بشاشت در شروع بنماز

۲ - تصریح کردن بعد رکعتها در نیت

۳ - تصریح با استقبال قبله

۴ - تصریح باداء یا قضا بودن نماز

۵ - تصریح باینکه برای خداوند نماز میگذارد

۶ - تلقظ به نیت

«پس نیت کامل که جامع مسنونات باشد از اینقرار است «صلی

فرض الظهر» مثلا «اربع رکعات مستقبل القبلة اداء لله تعالی»

۷ - ساکن خواندن راء الله اکبر

۸ - بلند کردن هر دو کف دست با تکبیر تحریم تا محاذات هر

دو دوش -

۹ - گرفتن میج دست چپ با کف دست راست در بین سینه و ناف
در حال قیام

۱۰ - خواندن دعای استفتاح . پیش از تعوذ « در نماز جنازه دعای
استفتاح خوانده نمیشود »

دعای استفتاح اینست - «وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله
رب العالمین لاشربک له و بذلک امرت و انا من المسلمین »

۱۱ - تعوذ . یعنی گفتن - «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم » پیش از
فاتحه در هر رکعت

۱۲ - شنیدن قرائت امام « در نماز جماعت »

۱۳ - گفتن آمین پس از فاتحه

۱۴ - گفتن آمین با امام بطور آشکار « در نماز جماعت »

۱۵ - خواندن سوره « یا آیه » . پس از فاتحه « در دو رکعت اول

« مقتدی اگر قرائت امام را بشنود خواندن سوره برای او مکروه است »

۱۶ - خواندن سوره جمعه و منافقون - یا سبح و هل اتاک در نماز

جمعه « اگر خودش امام باشد یا قرائت امام را نشنود »

۱۷ - آشکار خواندن نماز صبح و دو رکعت اول از نماز مغرب .

و از نماز عشاء و دو رکعت نماز جمعه . و نماز جشن قربان و جشن رمضان

و نماز تراویح و نماز وتر رمضان و نماز خسوف و نماز باران - « آشکار

خواندن نماز کسوف جائز نیست برای مقتدی هم جائز نیست ده فقره مذکور

را آشکار بخواند »

- ۱۸ - در کلیه نماز ها . « خواه جهری . یا سری » برای امام سنت است که تکبیر تحریم و سایر تکبیر های انتقالات و « سمع الله لمن حمده » را آشکار بگوید که مأموم انتقالات او را ملتفت باشد
- ۱۹ - بلند کردن هر دو دست برای رفتن رکوع
- ۲۰ - گفتن تکبیر . برای هر رکوع
- ۲۱ - طول دادن تکبیر تا آخر خمیده شدن
- ۲۲ - برابر ایستادن پشت با گردن در رکوع
- ۲۳ - گرفتن هر دو زانو . با کف دستها
- ۲۴ - گفتن - « سبحان ربی العظیم و بحمده » در رکوع
- ۲۵ - تالیث آن . « یعنی سه مرتبه بگوید - سبحان ربی العظیم و بحمده »
- ۲۶ - گفتن - « سمع الله لمن حمده » . در هنگام بلند شدن از رکوع
- ۲۷ - گفتن - « ربنا لك الحمد حمداً كثيراً طیباً مباركاً ملا السموات وملا الارض وملا ما بينهما وملا ما شئت من شئى بعد » در حال اعتدال پشت سر* (سمع الله لمن حمده)
- ۲۸ - بلند کردن هر دو دست برای اعتدال
- ۲۹ - ویل کردن هر دو دست . پس از بلند کردن آنها برای اعتدال
- ۳۰ - گفتن تکبیر برای رفتن به سجده
- ۳۱ - گذاشتن بینی بر محل سجده در حال سجده
- ۳۲ - گفتن - « سبحان ربی الاعلی و بحمده » در حال سجده
- ۳۳ - تالیث آن . « یعنی سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده را در سجده بگوید
- ۳۴ - گفتن تکبیر برای بلند شدن از هر سجده

- ۳۵ - گفتن « رب اغفرلی و ارحمنی و اجبرنی و ارفعنی و ارزقنی و اهدنی و عافنی » در جلوس بین سجدهتین
- ۳۶ - جلسه استراحت برای قیام . پس از سجدهتین
- ۳۷ - تشهد اول . در آخر رکعت دوم
- ۳۸ - فرستادن صلوة بر آل . در تشهد اخیر
- ۳۹ - خواندن سید صلوة - « كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم و بارك على محمد و على آل محمد كما بارك على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد »
- ۴۰ - خواندن دعاء . پشت سر سید صلوة (اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر و من عذاب النار و من فتنة المعيا و المعامت و من فتنة المسيح الدجال)
- ۴۱ - تورك (بركفل نشستن) در قعود برای تشهد اخیر (که پای راست بر حال سجده باقی باشد و پای چپ را در زیر هیچ پای راست قرار دهند) -
- ۴۲ - گذاشتن هر دو دست بر هر دوران « که سر انگشتان هر دو دست با سر هر دو زانو برابر باشند » و گرفتن انگشتان دست راست سوای سبابه در هر دو تشهد -
- ۴۳ - بلند کردن سبابه دست راست در هنگام گفتن الا الله تا آخر تشهد .
- ۴۴ - نظر کردن بر سبابه هنگام بلند کردن آن
- ۴۵ - بلند کردن هر دو دست . هنگام بلند شدن از تشهد اول برای قیام -
- ۴۶ - سلام طرف چپ « در تشهد اخیر »

- ۴۷ - فرستادن رحمة در هر سلام « السلام عليكم ورحمة الله »
- ۴۸ نگاه کردن بطرف راست در سلام اول باندازه که طرف راست صورت او از پشت سر دیده شود
- ۴۹ - نگاه کردن بطرف چپ در سلام دوم باندازه که طرف چپ صورت او از پشت سر دیده شود
- ۵۰ - نیت خروج از نماز پس از سلام طرف چپ
- ۵۱ - خواندن قنوت در اعتدال رگمت دوم از نماز صبح و در اعتدال اخیر نماز وتر در نصف اخیر رمضان « در نماز های واجبه برای رفع بلا خواندن قنوت سنت است »
- قنوت اینست « اللهم اهدنی فیمن هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت ووقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک وانه لا یذل من و الیت ولا یعز من عادیت . تبارکت ربنا و تعالیت . فلك الحمد علی ما قضیت استغفرک واتوب الیک »
- ۵۲ - بلند کردن هر دو دست هنگام خواندن قنوت تا برابر هر دو دوش « اگر بلا هنوز نازل نشده کف دست باید بسوی آسمان باشد و اگر نازل شده پشت دست بسوی آسمان باشد »
- ۵۳ - اشکار خواندن امام قنوت را چه در نماز جهری و چه در نماز سوری -
- ۵۴ - به صیغه جمع ادا کردن امام دعا های قنوت را « اللهم اهدنا . . وعافنا . . تا آخر »
- ۵۵ - آمین گفتن ماموم بطور آشکار در هنگام خواندن امام قنوت را تا « فانک تقضی » الی آخر

۵۶ - گفتن صلوة . وسلام . در آخر قنوت « و صلى الله على النبي محمد وآله »

۵۷ - خشوع و فروتنی در نماز

۵۸ - نظر بر محل سجده تا آخر نماز « مگر در رفع انگشت سبابه در تشهدین » که بر انگشت نظر نماید

۵۹ - خواندن ادعیه و اذکار در تعقیب نماز بطور آهسته اما در نماز جماعت مترجم یا امام بلند باید بخواند

۶۰ - برای کسیکه منفرداً مشغول نماز فرض است اگر نماز جماعت شروع شود سنت است نماز فرض را مبدل بنماز سنت کند و در رکعت دوم سلام بدهد و داخل جماعت شود

(ابعض و هیئات نماز)

ابعض نماز عبارت از سنتهایی است که ترك آن در نماز سهواً یا عمدأ هستلزم سجده سهو است «در نماز جنازه بهیچوجه سجده سهو نیست
ابعض دوازده فقراند از قرار ذیل :

۱ - تشهد اول ۲ - قعود برای تشهد اول « در صورتی

که تشهد نداند

۳ - قنوت راتب یعنی قنوت نماز صبح و نماز وتر نصف اخیر رمضان « قنوت

نازله سهواً یا عمدأ ترك شود سجده سهو ندارد »

۴ - قیام برای قنوت (در صورتیکه قنوت نداند)

۵ - صلوة بر نبی در تشهد اول ۶ - قعود برای آن

۷ - صلوة برنبی درقنوت

۸ - قیام برای آن

۹ - صلوة برآل درتشهد اخیر

۱۰ - قعود برای آن

۱۱ - صلوة برآل درقنوت

۱۲ - قیام برای آن

این دوازده بعض هر کدام منفرداً یا متعدداً کلاً یا بعضاً سهواً یا عمدتاً ترك شوند سجده سهو لازم دارند « اگر چه او وان محمداً در تشهد یا قاء فانك یا او وانه درقنوت باشد » -

اگر هم در ترك یکی از ابعاض مذکوره پیش از سلام تردید حاصل شود باز سجده سهو لازم است « تردید پس از سلام منشا اثر نیست »

اگر پس از سلام یقین حاصل شود که یکی از فروض نماز ترك شده در اینصورت واجب است که از همانجا نماز اعاده شود « یعنی محتاج باستیناف نماز از ابتدا نیست » اگر چه تکلم هم کرده باشد از قبله هم منحرف شده باشد راه هم رفته باشد فقط طول فصل زیاد نباشد

هیئات نماز عبارت از سنتهایی است که ترك آن مستلزم سجده سهو نیست از قبیل سوره . تسبیحات رکوع . تسبیحات سجود . تکبیر انتقالات تعوذ . دعای افتتاح و امثال آنها ...

حد تارك الصلوة

حد تارك الصلوة قتل است - اما پس از غسل و نماز در مقبرستان اسلام دفن میشود و اگر از روی انکار ترك نماید علاوه بر حد مذکور غسل هم نمیشود نماز هم بر او نباید خواند در مقبرستان اسلام هم دفن نمیکردد بجهت اینکه انکار نماز مستلزم خروج از دیانت یا شریعت اسلام است

حد تارك صلاة بتوبه ساقط ميشود اما سائر حدود بتوبه ساقط
نمی شوند -

بچه از هفت سالگی بگذارند نماز و گرفتن روزه امر ميشود و زده
سالگی برای ترك آن با تاركه تاديب ميگردد
شوهر حق دارد زن خود را « خواه صغيره باشد يسا كبيره » برای
ترك نماز و روزه با شلاق تاديب نمايد

اسقاط

بر وارث ميت است برای ساقط شدن نماز و روزه كه فوت شده و
برگردن ميت باقی است از تركه فديه بقرآء بدهد -

برای هر يك فرض نماز . يا هر يك روز روزه نيم صاع گندم (يعنی
دو مد . كه دوست و چهل مثقال باشد . تقريباً يك چارك و پنججائی تبريز
فديه مقرر است « يك مد برای قضاء . يك مد برای تأخير . چنانكه در مبحث
روزه هم می آيد »

اگر ميت تركه نداشته باشد . سنت است وارث از مال خود ترتيب
مذكور را بعمل بيارد

با نيم صاع هم ممكن است اسقاط كليہ فوائت عمر بعمل آيد كه وارث
نيم صاع گندم از فديه يك فرض بفقير ميدهد . فقير هم پس از قبض بوارث
نذر ميکند باز وارث همان نيم صاع را از فديه فرض ديگر بفقير ميدهد
مجدداً فقير بوارث نذر ميکند . و بهمين ترتيب تا تمام نماز و روزه فائتہ
عمر ميت اسقاط ميشود -

(این قسم اسقاط . باندازه نیم صاع نواب دارد . اگر چه رسم اسقاط را اسقاط میکند مگر برای کسانی که قادر بر بیشتر از آن نباشند) -

سجده سهو

سجده سهو عبارت از سجده است که ندباً پیش از سلام برای جبران سهویات نماز (یعنی ترك ماوربه یا ارتکاب منہی عنہ) یا عمدیاتی که مبطل نماز نباشد گذارده میشود و آن بادوسجده نماز اختلافی ندارد فقط نیت (سجده سهو) در هنگام گذاردن قلباً واجب است - (تلفظ به نیت آن مبطل نماز است)

بجای سبحان ربی الاعلی و بحمده میگوید (سبحان الذی لا ینام و لا یسوم)

سجده سهو جبران میکند تمام خللہائی را که پیش از او و بعد از او و در خود او واقع شود

سببهای سجده سهو پنج اند :

۱ - ترك كردن يك بعض معين از ابعاض نماز یا ترك چند بعض متعدد یا ترك يك كلمه یا يك حرف از ابعاض نماز سهواً یا عمدتاً (اگر چه او وان محمدتاً در تشهد یا او وانه لا ینزل در قنوت باشد

۲ - آنچه عمدتاً مبطل نماز است سهوش سبب سجده است از قبیل طول دادن بارکان . زیاد کردن رکن فعلی . حرف زدن بیشتر از دو کلمه . صدور فعل بیشتر از دو حرکه . بلعیدن چیزی جزئی که مفطر باشد - (رجوع به مبطلات نماز)

آنچه سهوش مبطل نماز است عمدش بطریق اولی مبطل است دیگر سجده سهو لغو است مانند حرف زدن زیاد بیشتر از شش کلمه . فعل بیشتر از دو حرکه متوالی ، خوردن زیاد بیشتر از حد افطار . (رجوع بمبطلات نماز)

آنچه نه عمدش و نه سهوش مبطل نماز نیستند اگر عمد آن سبب سجده نیست سهوش هم سبب سجده نخواهد بود مانند ترك هیئتهای نماز توجه باطراف برداشتن يك یادو گام که عمد و سهو آنها سجده ندارد بلکه اگر سجده ببرد نمازش باطل است .

و اگر عمد آن سبب سجده است سهوش هم سبب سجده خواهد بود مانند ترك ابعاض که عمد و سهوش هر دو سبب سجده اند

۳ - نقل رکن قولی یا سنت قولی یا بعضی از آنها (چند کلمه) از محل خود تقدیم یا تأخیراً بطور سهو (اعم از اینکه عمد آن مبطل نماز باشد یا نه) سبب سجده سهو است مانند تأخیر تکبیر تحریم (به نیت تحریم) از محل خود یا تقدیم سلام تحلل (یعنی سلام اول به نیت تحلل) از محل خود . تکرار فاتحه در رکوع . نقل تشهد اخیر بسجود (به نیت تشهد) تقدیم تشهد بر سجود تقدیم صلوة بر تشهد نقل سوره بر رکوع یا باعتماد یا بسجود نقل رکن قولی یا سنت قولی کلام بعضاً از محل خود بر سبب عمد هم سبب سجده سهو است اگر عمد آن مبطل نماز نباشد . مانند تکرار فاتحه در رکوع . نقل تشهد اخیر بسجود . تقدیم تشهد بر سجود . تقدیم صلوة بر تشهد نقل سوره بر رکوع یا اعتدال یا سجود اما اگر عمد آن مبطل نماز باشد . دیگر اصل نماز باطل است و سجده لغو خواهد بود مانند نقل تکبیر احرام و سلام تحلل از محل خود عمداً

نقل رکن فعلی یا سنت فعلی از محل خود تقدیماً یا تاخیراً بطور سهو سبب سجده است و عمد آن سجده ندارد چون مبطل نماز است مانند تقدیم سجده بر رکوع یا تقدیم رکوع بر فاتحه که اگر سهواً واقع شود در محل خود دو باره تدارک میگردد آنگاه سجده میبرد و عمد آن مبطل است و سجده ندارد .

تکرار رکن قولی یا سنت قولی در محل خود عمداً یا سهواً سبب سجده سهو نیست مانند تکرار فاتحه یا تقدیم سوره بر فاتحه در قیام یا تکرار تشهد و تقدیم صلوة بر تشهد در قعود (تکرار تکبیر یا سلام به نیت تحریم یا تحلل مبطل است) - (۱)

۴ - تردید پیش از سلام در ترك بعض معین از ابعاض نماز یا ترك يك حرف از آن یا ترك چند بعض (که بعمل آورده یا ترك کرده) سبب سجده سهو است .

۵ - تردید در زیاد بودن یکی از افعال هم سبب سجده است و رکعت آتی را که تصور میکند زاید است میگذارد

اگر پیش از قیام برای رکعت چهارم متذکر شود که رکعت سابق سوم است نه چهارم سجده سهو لازم نیست اما پس از قیام برای رکعت چهارم اگر متذکر شود که رکعت سابق چهارم نیست سجده سهو لازم است (چون در حال قیام تردید در زیاد بودن آن شده)

(۱) - (توضیح) - مقصود از (نقل رکن) تکرار آن است . خواه در محل خود . یا در غیر محل خود تقدیماً یا تاخیراً - و مقصود از (نقل سنت) انتقال آن است از محل خود تقدیماً یا تاخیراً . خواه در محل خود تکرار شود . یا نه -

سنت است که ماموم برای سهو امام سجده ببرد اگر چه خود امام

سجده نبرد

ماموم برای سهو خود سجده نمیبرد (چون امام ضامن سهو ماموم است)
اگر ماموم سهواً از متابعت امام تخلف کند فوراً باید برگردد بمتابعت
اگر نه نمازش باطل میشود مگر اینکه نیت مفارقت بیارد

(سجدة تلاوة)

هنگام تلاوة آیه سجده (آیات سجده در قرآن ۱۴ اند سوای سجده ص
که آن سجده شکر است) يك سجود سنت است گذارده شود اگر چه
در حال نماز هم باشد

فروض سجده تلاوة چهاراند - ۱ نیت سجود تلاوة - ۲ تکبیر تحریم
۳ يك سجود مانند سجده نماز - ۴ سلام

برای کسیکه در نماز باشد . تکبیر و سلام لازم نیست - و تلفظ به
نیت . مبطل نماز است

در سجده تلاوة . سنت است بجای تسبیح - بگوید (اللهم لك سجدت
و بك امنت و لك اسلمت و سجدت وجهي للذي فطره و صوره و شق سمعه
و بصره بحوله و قوته فتبارك الله احسن الخالقين)

(مکروهات نماز)

کسیکه نماز میگذارد . لازم است از مطالب ذیل که کراهت دارند
اجتناب نماید -

- ۱ - توجه باطراف . یا باآسمان در نماز . (مگر موقع ضرورت)
- ۲ - تف کردن در حال نماز . روبرو . یا بطرف راست . (تف کردن بطرف چپ یا زیر پای چپ جائز است)
اگر کسی در طرف چپ باشد . ناچار بجانب راست جائز است
تف کند .
- ۳ - در مسجد . تف کردن مطلقاً حرام است چه در حال نماز یاغیر آن
در آمدن بول . یاغایط . یاباد . یا هنگام حاضر شدن غذای مطبوع
با شربت خوشگوار . نماز مکروه است
- ۴ - در شارع عام . یا شارع خاص . یا مقبرستان . نماز مکروه است
(در مقبره انبیاء و شهداء مکروه نیست)
خواندن نماز برای قبر نبی . یا ولی . بعنوان تعظیم . با بترك
حرام است .
- ۵ - بالباس غصبی . یا در زمین مغضوب . نماز مکروه است .
- ۶ - اقتداء بامام فاسق . یا مبتدع . یا هوسوس . یاغیر هختون .
مکروه است .

(مبطلهای نماز)

چیزهاییکه نماز را باطل میکنند از اینقرار اند -

- ۱ - نیت قطع کردن نماز
- ۲ - ترك رکن فعلی . یا قولی . عمداً
- ۳ - زیاد کردن رکن فعلی عمداً

۴ - زیاد کردن تکبیر تحریم . یا سلام تحلل عمدأ (زیاد کردن سائر ارکان قولی مبطل نیست . مانند تکرار فاتحه) - (رجوع بسجده سهو)

۵ - ترك یکی از شروط نماز

۶ - صدور فعل زیاد (بیشتر از دو حرکه) عمدأ یا سهواً بطورتوالی (حرکات خفیفه مبطل نیست از قبیل حرکه اصابع . یا بستن دگمه یا باز کردن آن مثلاً)

۷ - تکلم در نماز . اگر چه يك حرف با معنی یا دو حرف بی معنی هم باشد بطورتوالی سرفه . عطسه . سیکسیکه . لب خنده . احاح کردن . مبطل نماز نیستند . اگر چه تولید دو حرف هم بنماید .

تلفظ بقرتهائی که متوقف بر لفظ هستند . مانند نذر . عتق . ادعیه مجوزه و امثال آن در نماز مبطل نیست - (مشروط باینکه تلفظ عربی باشد تعلیق نباشد . خطاب بمخلوق هم نباشد - نذرت ازید بالف دینار - مثلاً)
تکلم بکلام قلیل هم سهواً مبطل نماز نیست - تا شش کلمه (رجوع بسجده سهو)

۸ - بلعیدن چیز جزئی عمدأ که مفطر روزه باشد

۹ - خوردن چیز زیاد سهواً - (زیاد خوردن سهوی برای روزه .

مبطل نیست)

۱۰ - عارض شدن حدث اصغر . یا اکبر . در نماز

۱۱ - کشف عورة

۱۲ - فرض نماز را سنت دانستن

۱۳ - آلوده شدن به نجاست غیر معفو

۱۴ - تردید در نیت تحریم . پس از گذاردن يك ركن فعلی . یا
قولی . مثلاً -

۱۵ - تردید در یکی از شروط نیت تحریم (قصد . تعیین . فرضیه)

آذان . و اقامه

گفتن آذان . و اقامه -- برای هر فرضی از نمازهای پنجگانه
سنت کفائی است -

(سنت کفائی . عبارت از سنتی است که یک نفر آنرا انجام بدهد عوض
يك جماعت کافی است و ثواب آن بهمه میرسد)

برای نماز سنت . و نماز جنازه . و امثال آن گفتن آذان و اقامه
سنت نیست -

برای نماز صبح . دو آذان سنت است . یکی پیش از فجر . دوم
پس از فجر -

برای نماز جمعه هم . دو آذان سنت است یکی پیش از رفتن خطیب
بمنبر . دوم پس از رفتن خطیب بمنبر

ترتیب آذان از اینقرار است - الله اكبر . الله اكبر - الله اكبر . الله اكبر
اشهدان لا اله الا الله - اشهدان لا اله الا الله . اشهدان محمداً رسول الله - اشهدان
محمداً رسول الله . حی علی الصلوه - حی علی الصلوه . حی علی الفلاح
حی علی الفلاح . الله اكبر . الله اكبر . لا اله الا الله

ترتیب قامت از اینقرار است - الله اکبر الله اکبر - اشهدان لا اله الا الله
اشهدان محمداً رسول الله . حی علی الصلوه . حی علی الفلاح . قد قامت الصلوه
قد قامت الصلوه . الله اکبر . الله اکبر لا اله الا الله

(شروط آذان . واقامه)

- شرط آذان . و اقامه . چهار است -
- ۱ - ترتیب بطور مذکور -
 - ۲ - توالی . (پشت سر هم) -
 - ۳ - بلند گفتن آن برای جماعت -
 - ۴ - داخل شدن وقت - (آذان صبح . در نصف شب هم جایز است)

شروط مؤذن

- در مؤذن . دو چیز شرط است
- ۱ - اینکه مرد باشد . « زن حرام است آذان بگوید
 - ۲ - اینکه مسلمان باشد
- بلوغ . امانت . عام بداخل شدن وقت در مؤذن رسمی که از طرف
دولت منصوب باشد شرط است (در هر مؤذنی شرط نیست)

(سنتهای آذان . واقامه)

- عمده سنتهای آذان . و قامت - دوازده اند -
- ۱ - قیام . که ایستاده بگوید -

۲ - استقبال قبله (رو بیکه معظمه) ۳ - گذاشتن دو انگشت سبابه بسوراخ دو گوش ۴ - ترجیع (تکرار شهادتین بطور آهسته) ۵ - رو کردن بطرف راست درحی علی الصلوة و بطرف چپ درحی علی الفلاح ۶ - ثویب در اذان صبح یعنی گفتن الصلوة خیر من النوم دو مرتبه پس از حی علی الفلاح -

۷ - ساکن خواندن راء الله اکبر ۸ - دغم کردن دال محمد در راء رسول الله ۹ - تصریح به هاء الصلوة ۱۰ - فرستادن صلوة در تعقیب اذان و قامت برای گوینده و شنونده آنها ۱۱ - برای گوینده و شنونده اذان و قامت سنت است که پس از صلوة این دعا را بخواند (اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة التامة آت سيدنا محمداً الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفیعة العالیة وابعثه مقاماً محموداً الذی وعدته و ارزقنا شفاعته برحمتك يا ارحم الراحمین)

(۱۲) برای شنونده اذان . یا قامت سنت است که آهسته کلمات آن را برای نفس خود تکرار کند (اگرچه جنب یا حایض هم باشد) - مگر در حیالات . که در جواب آنها سنت است حوقله بگوید - (لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظيم) -

در جواب ثویب صبح هم . سنت است دو مرتبه بگوید - (صدقت وبررت وبالحق نطقت) -

سنت است که برای باشند برای جماعت نماز سنت (از قبیل نماز عید تراویح کسوف استسقاء بجای اذان واقامه بگوید

الصلوة جامعة جامعه الصلوة الصلوة هلموا الى الصلوة رحکم الله

نماز های سنت

نماز سنت (که نماز نافله یا مستحب یا مندوب یا تطوع نیز میگویند)
بر دو قسم است . يك قسم سنت است بجماعت گذارده شود مانند نماز
عیدین و کسوفین - قسم دوم سنت نیست بجماعت گذارده شود مانند نماز
رواتب و وتر غیر رمضان وضحی و اوایلین و صلوة التسمیة و تحیة المسجد

(قسم اول)

نمازهایی که سنت است بجماعت گذارده شوند از قرار ذیل اند
نماز عیدین ، نماز کسوفین ، نماز استسقاء ، نماز تراویح ، نماز تهجد

۱ - نماز عیدین

نماز عیدین (یعنی عید قربان و عید رمضان) عبارت از دو رکعت نماز
سنت است که روز جشن هنگام بلند شدن آفتاب با اندازه يك نیزه (هفت ذرع)
بجماعت یا انفراد گذارده میشود و تا نزدیک زوال آفتاب وقت گذاردن آن
باقی است .

(نیت آن)

مانند سایر نمازها واجبست که در نیت آن قصد فعل و تعیین آن

(که چه نمازی میگذارد) و اداء یا قضا بودن آنرا تصریح کند (اصلی صلوة
الفطر تطوعاً اداء لله تعالی)

(سننهای آن)

سننهای نماز عیدین (اضافه بر سننهای سایر نمازها) از اینقرار است

(۱) گفتن هفت تکبیر در رکعت اول بصدای بلند پیش از فاتحه
(یعنی پس از دعای افتتاح سوای تکبیر تحریم و تکبیر رکوع) اگر تعوذ
هم کرده باشد ضرری ندارد.

(۲) گفتن پنج تکبیر در رکعت دوم بصدای بلند پیش از فاتحه (سوای
تکبیر قیام و تکبیر رکوع)

(۳) پس از هر تکبیر در هر دو رکعت سنت است دعای ذیل خوانده
شود (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر)

(۴) سنت است با هر تکبیر کف هر دو دست را تا برابر هر دو دوش
بلند کند (همچنانکه با تکبیر تحریم سنت است بلند کند) -

(۵) سنت است پس از گذاردن نماز عید بجماعت دو خطبه (مانند دو
خطبه جمعه در شرایط و ارکان) خوانده شود چه در عید قربان . چه در عید فطر
(۶) سنت است نه تکبیر . در خطبه اول . پیش از شروع پشت سر هم
گفته شود -

(۷) سنت است هفت تکبیر . در خطبه دوم (پیش از شروع) متوالیاً
گفته شود -

(۸) سنت است از غروب شب عید (چه اضحی . چه فطر) بصدای بلند

در مساجد و معابد و منازل و معاشر تکبیر گفته شود تا نماز عید شروع میشود
باین ترتیب -

(الله اكبر . الله اكبر . الله اكبر - لا اله الا الله والله اكبر . الله اكبر
ولله الحمد) -

از صبح عرفه عید قربان هم تا پس از نماز عصر روز اخیر ایام التشریق
سنت است پشت سر هر نماز (خواه فرض . یا سنت . یا قضا) صدای بلند
تکبیر بترتیب مذکور سه مرتبه گفته شود . (در عید فطر . این ترتیب
سنت نیست) -

و نیز سنت است در دهه ذی الحجه هر حیوان قربانی را بینند یا صدای
آنها بشنوند تکبیر بگویند -

ترتیب بثوت عید در مبحث روزه مذکور است -

قضاء نماز عید اگر فوت شود سنت است زیرا نماز نفل موقت اگر
از وقت خارج شود سنت است قضا شود
اگر پس از غروب ثابت شود که دیشب رؤیه هلال شده نماز عید
را فردا باد آء باید خواند نه قضا

(۲) - نماز کسوفین

نماز کسوفین (کسوف آفتاب . خسوف ماه) عبارت از نمازی است
سنت . که هنگام گرفتن آفتاب . یا ماه بجماعات یا انفراد گذارده میشود -
در انتهاه انجلاء . یا غروب آن . (در حال گرفتگی) . وقت اداء
آن میگذرد -

نماز کسوفین اقلش دو رکعت است مانند سایر نماز های سنة دو رکعتی - و کاملش آن است - که در هر رکعت دو قیام و دو قرآنه (فاتحه و سوره) و دور کوع بجا بیارند و اکملش در کتب مبسوطه مشروح است دو خطبه هم سنت است پس از گذاردن نماز کسوفین بجماعت خوانده شود (مانند دو خطبه جمعه در شرایط و ارکان) -

در ابتداء خطبه کسوفین تکبیر وارد نیست (برخلاف خطبه عیدین)

(۳) - نماز استسقاء

نماز استسقاء (طلب باران) عبارت از نمازی است سنت که هنگام احتیاج به باران . بجماعت . یا انفراد گذارده میشود - مختصر آن دو رکعت است که مانند نماز عیدین در رکعت اول - هفت تکبیر و در رکعت دوم پنج تکبیر سنت است بگویند در بین تکبیر ها هم بگویند - (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر) دو خطبه هم سنت است پس از گذاردن نماز باران بجماعت مانند دو خطبه عید خوانده شود -

در ابتدای خطبه باران بجای تکبیر استغفار باید گفت - در ابتدای خطبه اول (۹) مرتبه و در ابتدای خطبه دوم (۷) مرتبه (استغفر الله) باید گفت -

در موعظه خطبه درم رو بقبله کند و دعای ذیل را بخواند -

(ايها الناس . . . توبوا الى الله ليلا و نهارا . و استغفروا ربكم انه كان غفارا . يرسل السماء عليكم مدرارا . و يمددكم باموال و بنين و يجعل لكم

جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَاراً . اللّٰهُمَّ اسْقِنَا غَيْثاً مَغِيثاً هَنِيئاً مَرِيئاً مَرِيحاً غَدَقاً
مَجْللاً مَسحاً طَبَقاً دَائِماً . اللّٰهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ . اللّٰهُمَّ اِنَّا
نَسْتَغْفِرُكَ اِنَّكَ كُنْتَ غَفَّاراً . فارسل السماء علينا مدراراً) -

از این قبیل عبارات مأثورہ . در هر دو خطبہ ہر چہ بیشتر بگوید

بہتر است

ہنگام رو کردن بقبلہ (در موعظہ خطبہ دوم) سنت است چہ امام
و چہ مأومین عموماً جانماز را بایک حرکہ بر دوش خود تنگیس نمایند
یعنی بادت راست گوشہ چپ پائین جانماز را از زیر بگیرند . و بادت
چپ گوشہ راست پائین آن را ، پس بایک حرکہ ہر دو گوشہ را بردوش
اندازند کہ از این توتیب تمام اطراف . و پشت و روی جانماز بالکل
معکوس شوند -

اگر دولت یا حکومت برای نماز باران - بگرفتن روزہ امر کند . بر
ہر مسلمان بالغ عقلی کہ بتواند روزہ بگیرد . واجب میشود (ہر مدت را
کہ امر کنندہ معین کند) -

۴ - نماز تراویح

نماز تراویح عبارت از بیست رکعت نماز سنت است کہ در شبہای
ماہ رمضان . پس از نماز عشاء . بجماعت . یا انفراد گذارده میشود -
در ہر دو رکعت سلام تجلیل میدہند -

۵ - نماز تہجد

نماز تہجد عبارت از نمازی است سنت کہ پس از بیدار شدن از خواب

در نصف اخیر شب بجماعت یا انفراد گذارده میشود -
عدد رکتهای نماز تهجد معین نیست . بعضی دوازده رکعت تصریح
کرده اند هر دو رکعت را باسلام تحلیل انجام میدهند -
هرچه ادعیه و استغفار در نماز تهجد خوانده شود بهتر و فضیلتش
بیشتر است .

قسم دوم

نماز هائیکه سنت نیست بجماعت گذارده شوند از قرار تفصیل
ذیل اند -

۱ - نماز رواتب

نماز رواتب (یعنی توابع نمازهای مکتوبه پنجگانه) عبارت از بیست
و دوازده نماز سنت است که بترتیب ذیل بافراض پنجگانه گذارده میشوند

پیش از نماز ظهر ۴ رکعت - پس از نماز ظهر ۴ رکعت

پیش از نماز عصر ۴ رکعت

پیش از نماز مغرب ۲ رکعت - پس از نماز مغرب ۲ رکعت

پیش از نماز عشاء ۲ رکعت - پس از نماز عشاء ۲ رکعت

پیش از نماز صبح ۲ رکعت

رواتب هو کرده که در انجام آن تاکید شده دوازده رکعت است بترتیب ذیل

پیش از نماز ظهر ۲ رکعت - پس از نماز ظهر ۲ رکعت
پس از نماز مغرب ۲ رکعت - پس از نماز عشاء ۲ رکعت
پیش از نماز صبح ۲ رکعت

رواتب چهار رکعتی جائز است بیک احرام و سلام گذارده شوند یا
دو احرام و سلام هر کدام که میل دارند نیت را آنطور بیارند یا در نیت اصلاً
تعیین رکعت نکنند تا برای هر دو صورت بگنجد
رواتب قبله را جائز است پس از فرایض بارواتب بعدیه معاً باد آء
بگذارند اما برای درک نواب جماعت تاخیر آن از فرایض سنت است
تقدیم رواتب بعدیه از فرایض جائز نیست اگر چه فوت هم بشود.
سنت است در بین رواتب صبح و نماز صبح (برای یاد آوردن اضطجاع
قبر) کمی بر پهلوی راست دراز بکشند -

۲ - نماز وتر

نماز وتر (یعنی طاق) عبارت از نمازی است که پس از نماز عشاء
گذارده میشود و تا طلوع فجر وقت آن باقی است منتهی سنت است که
پس از تمام نمازهای شب (اعم از فرض عشاء، رواتب، فوائت، و غیره...)
گذارده شود بعد بخوابد -

عدد رکعات نماز وتر باید طاق باشد. از یک تا یازده (۱، ۳، ۵، ۷، ۹، ۱۱)
اگر در نیت احرام عدد را معین کرده همان را باید بگذارد اگر
نه بر هر عدد طاق (تا یازده) که میل دارد اکتفا کند

در رکعات وتر فصل بهتر از وصل است یعنی در هر دور رکعت سلام

بدهد و رکعت اخير را تنها بگذارد - در ماه رمضان جماعت در وتر سنت است و در نصف اخير رمضان هم قنوت در وتر سنت است . سنت است پس از سلام نماز وتر سه مرتبه بصدای بلند بگوید - (سبحان الملك القدوس) - سپس اين دعا را هم بخواند - (اللهم انى اعوذ برضاك من سخطك و بمعافاتك من عقوبتك و بك منك لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك)

۳ - نماز ضحی

نماز سنة الضحی (که سنة الاشراف نیز گویند) نمازی است که هنگام چاشت گذارده میشود تقریباً ربع روز بگذرد - اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت علی التحقیق هر دو رکعت بیک احرام - سنت است در نماز ضحی . سورة والشمس . و سورة والضحی . قرائت شود -

۴ - نماز تحية المسجد

نماز تحية المسجد عبارت از دو رکعت نماز سنت است که هنگام داخل شدن مسجد بر رسم سوقات (راه آورد) گذارده میشود اگر کسی نتواند نماز تحية المسجد بخواند - (بواسطه جنابت یا نداشتن وضو یا نبودن آب) عوض آن کافی است چهار مرتبه این تسبیح را بخواند (سبحان الله والحمد لله و لاله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم) - اگر بجای تحية المسجد دو رکعت نماز فرض یا سنت دیگر بگذارد کافی خواهد بود -

۵ - نماز استخاره

نماز استخاره عبارت از دو رکعت نماز سنت است که برای استخاره در امر مهمی گذارده میشود بعد متوجه قلب خود میگردد اگر رغبت کرد شروع با استخاره مینماید اگر نه ترك میکند - (ادعیه مخصوصه هم برای نماز استخاره در مفصلات مذکور است) -

۶ - نماز احرام

نماز احرام عبارت از دو رکعت نماز سنت است که پیش از احرام برای حج گذارده میشود -

۷ - نماز طواف

نماز طواف عبارت از دو رکعت نماز سنت است که پس از طواف گذارده میشود (رجوع به بحث حج)

۸ - نماز وضو

نماز سنة الوضو عبارت از دو رکعت نماز سنت است که پس از وضو گذارده میشود در نماز تحية المسجد گفتیم اگر هنگام داخل شدن مسجد دو رکعت نماز فرض یا سنت دیگر بگذارد بجای تحية المسجد کافی است در نماز استخاره احرام . طواف . وضو . هم عیناً همین حکم جاری است

۹ - صلوة الاوابين

نماز سنة الاوابين (راجعین الی اللہ) عبارت از بیست رکعت نماز سنت است که درین روایت بعدیه مغرب و روایت قبلیه عشاء گذارده میشود و اقل آن دو رکعت است

۱۰ - صلوة التسبیح

صلواتسبیح عبارت از چهار رکعت نماز سنت است در هر موقع که بخواهند بگذارند (خواه شب یا روز)

در هر رکعت آن (۷۵) مرتبه این تسبیح را میگویند « سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم »
بترتیب ذیل -

۷۵	
۱۵ - مرتبه	پس از خواندن سوره
۱۰	در رکوع
۱۰	در اعتدال
۱۰	در سجود اول
۱۰	در جلسه بین السجودین
۱۰	در سجود ثانی
۱۰	در جلسه استراحت

در جلسه استراحت تکبیر را پیش از تسبیح باید گفت (که پس از

تسبیح دیگر برای قیام تسبیح لازم نیست) در تشهد اول هم تسبیح را
اول باید گفت بعد تشهد را بخوانند
صلوة التسبیح اگر در روز گذارده شود بهتر اینست که چهار رکعت
را بیک احرام بگذارند و اگر در شب گذارده شود بدو احرام
سنت است که صلوة التسبیح روزی یکمرتبه یا ماهی یکمرتبه یا اقلاً
سالی یکمرتبه گذارده شود

(خاتمه)

نوافل موقته (سنتهایی که وقت معین دارند از قبیل عیدین . رواتب
وتر) هرگاه فوت شوند قضاء آن سنت است نوافل غیر موقته که ذوسبب باشند
(مانند کسوفین . استسقاء . طواف) اگر فوت شوند قضاء ندارند -
نوافل مطلقه (که نه موقت اند . نه ذوسبب مانند صلوة التسبیح) هر
وقت گذارده شوند اداء است یعنی نیت اداء باید آورد -

نماز جماعت

تشکیل جماعت . در اداء نماز جمعه فرض عین است . اما در اداء
نماز های مکتوبه (فرائض پنجگانه) سنت موکده است - اقل آن امام
است و بکنفر ماموم -

فضیلة نماز جماعت در مسجد بیشتر است تا در خانه مگر اینکه در

مسجد جماعت ممکن نباشد در اینصورت نماز خانه بجماعه بهتر است تا در مسجد بانفراد. اعاده نماز فرض در وقت خود (بانیت فرضیت) تا یکمرتبه بجماعت سنت است.

شخص منفرد جائز است در اثناء نماز خود اقتداء بدیگری نماید. در اینصورت موافقت او لازم خواهد بود. همچنان شخص مقتدی هم در صورت داشتن عذر موجه جائز است نیت مفارقت بیارد و منفرداً نماز را تمام کند.

اگر مبطلی از امام صادر شود واجب است مقتدی نیت مفارقت بیارد اگر نه نماز او هم باطل خواهد شد.

تا موقعیکه امام سلام اول را نکرده اقتداء جائز است و درك فضیلت جماعت خواهد شد. اما برای درك فضیلت جمعه لازم است که اقلاً با امام یکرکعت گذارده شود. اگر نه اقتداء صحیح است منتهی نماز ظهر باید بخواند و فضیلت جماعت را نایل میشود. نه فضیلت جمعه. (اگرچه نیت جمعه هم آورده باشد)

درك تحرم امام باندازه درك جماعت فضیلت دارد.

انتظار کسی که تصور شود اقتداء می کند سنت است (محض خدا نه محض خصوصیت).

اگر مالی یا حیوان محترمی در معرض هلاکت باشد قطع نماز برای استخلاص آن لازم است.

شروط اقتداء

شرطهای اقتداء، هفت‌اند از قرار ذیل.

۱ - نیت اقتداء - مقترن به تکبیر تحریم ، (یعنی مقتدی در نیت .
تصریح کند ، باقتداء - اصلی فرض الظهر اداء مقتدیاً لله تعالی) مثلاً
نیت امامت در نماز جمعه بر امام واجب است اما در سایر نمازها
سنت است -

۲ - مقدم نبودن ماموم بر امام (اگر مقدم باشد نمازش باطل است
اگر مساوی باشد از فضیلت جماعت محروم میشود) -

۳ - علم ماموم . بانتقالات امام . (یا برای العین . یا بشنیدن صدای
امام . یا بوسیله مبلغ . یا دیدن انتقالات کسی که بانتقالات امام مستحضر
باشد) -

۴ - اجتماع امام و ماموم هر دو در یک محل
اگر محل متعدد باشد سه شرط دیگر ضمیمه شروط اقتداء میشود
۱ - قرب مسافه تا سه صد ذراع ب - راه وصول بمحل امام بدون خم شدن
یا کج شدن از قبله ج - نبودن حایل در بین محل ماموم و محل امام در موقع
تحریم اگر چه پرده هم باشد

۵ - تخلف نکردن ماموم از امام (اگر عذر موجه داشته باشد تا سه رکن
فعلی هم تخلف کند ضرر ندارد . اما در صورت نداشتن عذر موجه بیشتر
از یک رکن فعلی متوالیا اگر تخلف کند نمازش باطل است همچنان سبقت
بدو رکن فعلی متوالی از امام مبطل نماز است)

۶ - موافقت ماموم با امام در ترك و فعل سنتهایی که مخالفت با امام
در آنها مستلزم مخالفت خارج از اندازه است و مبطل نماز ماموم خواهد
شد «مانند اینکه امام تشهد اول را بخواند و ماموم ترك کند یا بعکس امام

ترك كند وماموم بخواند که در هر دو صورت نماز ماموم باطل است «
۷ - توافق نظم و ترتیب نماز ماموم با نماز امام در افعال « مثلاً اگر
امام مشغول نماز کسوفین باشد وماموم نماز صبح را با اقتدا کند نماز ماموم
باطل است «

اقتدا بکسی که نمازش بعقیده ماموم باطل باشد باطل است « مانند
اقتداء شافعی به حنفی که جلو یا عقب خود را مس کرده باشد «
اقتدا بمقتدی « کسیکه در حال اقتدا باشد « همچنان اقتداء قاری
بامی جائز نیست -

اقتدا بفاسق و مبتدع و موسوس و غیر مختون - مکروه است
اقتدا بحرام زاده و مجهول النسب خلاف اولی است
اقتداء کسیکه وضو گرفته بکسیکه تیمم کرده صحیح است اقتداء
بینا به کور اقتداء بالغ به بچه صحیح است
اقتداء بکسیکه بعد معلوم شود جنب یابی وضو بوده یا لباس آلوده
بنجاست بوده صحیح است و محتاج باءاده نماز نیست

عذر های جماعت

عمده عذرهای نماز جماعت بیست فقره اند از قرار ذیل -

۱ - آمدن باران . برف . تگرگ . که لباس را تر کند

۲ - چکه ناودانهای محل عبور و چکه لبه بامها

۳ - گل شدن زمین که انسان از ملوث شدن لباس و لغزیدن ایمن نباشد

- ۴ - گرمای زیاد
- ۵ - سرهای زیاد
- ۶ - تاریکی زیاد
- ۷ - بیماری
- ۸ - غلبه بول یا غایط یا آمدن باد
- ۹ - نداشتن لباس لایق « اگر چه ستر عورت هم داشته باشد »
- ۱۰ - رفتن رفقا برای سفر مباح « که بدانند تنها می ماند »
- ۱۱ - خوف از ظالم
- ۱۲ - خوف معسر از حبس طلبکار
- ۱۳ - داشتن مریض بی پرستار
- ۱۴ - شدت گرسنگی یا تشنگی
- ۱۵ - کوری که عصاکش نداشته باشد
- ۱۶ - خوردن چیز بدبو از قبیل پیاز سیر گزدا که مردم از بوی آن متنفر باشند -
- ۱۷ - اشتغال به تجمیز میت
- ۱۸ - ترس از مودی و بی حیا که در معرض ملاقات باشد
- ۱۹ - فریبی « داشتن گوشت زیاد »
- ۲۰ - مکروه بودن اقتدا با امام
- این عندها برای نماز جمعه هم عندهاند -

نماز جمعه

نماز جمعه فرض عین است بر هر مرد مسلمان آزاد متوطن که مکلف باشد بر متوطن در خارج شهر هم بمحض شنیدن اذان واجب میشود (منتهی جمعه باو منعقد نمیگردد)

بر متوقفیکه در خارج شهر متوطن باشد یا اصلاً در آن شهر متوطن نباشد نیز فرض است بشرط اینکه دومی (متوقف غیر متوطن) چهار روز اقل در آنجا نیت توقف داشته باشد

نماز جمعه بهیچ یک از آن سه فرقه (متوقف غیر متوطن . متوقف متوطن در خارج شهر . غیر متوقف متوطن در خارج شهر) منعقد نمیگردد اگرچه بر آنها واجب است (یعنی عدد جمعه بآنها کامل نمیشود)

بر زن و عبد و خنثی و بچه نماز جمعه واجب نیست (یعنی عدد جمعه بآنها کامل نمیشود) اما اگر نماز جمعه بگذارند برای خودشان صحیح است اجازه پادشاه برای اقامه جمعه شرط نیست

نماز جمعه عبارت از دو رکعت نماز فرض است که پس از دو خطبه بعد از زوال روز جمعه با شروط ذیل بجای نماز ظهر گذارده میشود

شروط نماز جمعه

شرطهای صحت انعقاد نماز جمعه شش چیزاند (علاوه بر پنج شرط نماز که سابق ذکر شد) از قرار ذیل -

۱ - وجود جماعت در رکعت اول (یعنی بقاء نیت امامت و اقتداء تا

آخر رکعت اول) وجود جماعت (یعنی بقاء نیت امامت و اقتداء) در رکعت دوم شرط نیست فقط بقاء عدد چهل نفر شرط است تا موقع سلام عموم نیت امامت در نماز جمعه واجب است که اگر امام ترك کند نماز باطل است

همچنان نیت اقتداء هم برای مأومین در نماز جمعه واجب است که هر کس ترك کند نمازش باطل خواهد بود -

۲ - وجود چهل مرد . مسلمان . بالغ . عاقل . آزاد . متوطن در محل تا آخر سلام (نزد ابی حنیفه . با چهار عدد هم جمعه منعقد میگردد)
۳ - محل اقامه جمعه . باید در داخله ابنیه باشد . خواه مسجد . یا عرصه مسقف . یا فضای جزو شهر . (خارج از ابنیه جمعه باطل است)
در خیمه گاه عشائر و هوارمیلات . جمعه باطل است . و هر نیلی که سیاراند . یعنی کوچری هستند . و سردسیر و گرمسیر میروند جمعه بر آنها واجب نیست -

اگر بحکم دولت . اهل شهری بجای دیگر تبعید شوند . و آنها نیت اقامت در آنجا نداشته باشند (یعنی همیشه منتظر باشند که بجای خود برگردند) نماز جمعه در آنجا از ایشان منعقد نمیگردد -

بزرگ بودن شهر شرط انعقاد جمعه نیست . در قصبه و قریه هم که چهل مرد عاقل متوطن موجود باشد . اقامه جمعه بر آنها واجب است اگر چه اذان شهر را هم بشنوند

اگر در محوطه چند قریه باشد و در هر يك از آنها چهل نفر اهل جمعه موجود باشد در هر قریه انعقاد جمعه واجب است -

۴ - وقت ظهر . (یعنی وقوع هر دو خطبه و هر دو رکعت در وقت ظهر)
۵ - عدم تقدم تکبیر تحریم جمعه دیگر (مقارنه هر دو تکبیر در هر دو جمعه مبطل هر دو جمعه است)

این شرط پنجم در محلی جاری است که تعدد جمعه در آنجا جایز نباشد اما در شهرهای بزرگ که بواسطه ضیقت محل در یک جا ممکن نیست جمع شوند . تعدد جمعه در آنجا جایز است و همه صحیح اند -

۶ - وقوع نماز جمعه پس از دو خطبه با ارکان و شرایط ذیل -

« ارکان خطبه »

رکنهای خطبه . پنج اند

۱ - حمد خداوند -

۲ - صلوة بر نبی

۳ - موعظه به پرهیزگاری -

۴ - خواندن آیه قرآن در خطبه اول

۵ - دعای مغفرت برای مومنین در خطبه دوم

مناقب خلفا و اصحاب کرام بطور اختصار ضرر ندارد اگر باندازه

دو رکعت طول پیدا کند استیناف ارکان سابق لازم است

(شروط خطبه)

شرطهای خطبه هفت اند

۱ - شنوایان ارکان آن بجهل نفر اگرچه معنی آنرا هم ندانند

- ۲ - عربی بودن ارکان آن
- ۳ - قیام در هر دو خطبه (اگر قادر باشد)
- ۴ - پاکی از هر دو حدث و از نجاست غیر مغمو بر لباس . یا بر محل
- ۵ - ستر عورة
- ۶ - جلوس . در بین هر دو خطبه . باندازه سورهٔ اخلاص (قل هو الله) -
- ۷ - توالی در بین ارکان و در بین هر دو خطبه و در بین خطبه و نماز -

سنتهای جمعه

- عمدهٔ سنتهای جمعه . شازده فقره اند -
- ۱ - دیر رفتن خطیب بمسجد تا وقت جمعه -
- ۲ - خواندن خطبه بر عرشه منبر یا جای بلند -
- ۳ - سلام کردن خطیب بر کسی که پای منبر نشسته - (هنگام رفتن بمنبر)
- ۴ - سلام کردن خطیب در بالای منبر بر جماعت -
- ۵ - نشستن خطیب برای گفتن اذان -
- ۶ - خواندن خطبه رو بروی جماعت -
- ۷ - ترتیب ارکان هر دو خطبه بطور مذکور -
- ۸ - غسل جمعه پس از طلوع فجر (اگر آب حاضر نباشد . تیمم به نیت غسل کافی است - نوبت التیمم بدلا عن غسل الجمعة -
- ۹ - زود رفتن بمسجد (غیر خطیب)
- ۱۰ - پوشیدن لباسهای فاخره - (در تابستان سفید بهتر است) استعمال

حریر . و پارچه که ابریشم آن وزناً زیادتر از نخی (مثلاً) باشد حرام است پوشیدن پوست حیوانات . از قبیل خز سنجاب سمور که موجب تکبر و خیال است جایز نیست . (مگر برای بیمار) - اما نشستن روی پوست حیوانات و درنده گان جایز است -

۱۱ - بستن عمامه بر سر - و بیل کردن تحت الحنك هم از طرف راست سنت است . (بستن عمامه . در سایر نمازها هم سنت است) -

۱۲ - استعمال عطر . و بوهای خوش - (برای روزه دار مکروه است)

۱۳ - گرفتن ناخن دست و پا و زایل کردن موی بغل و عانه و

گرفتن سییل -

۱۴ سکوت برای شنیدن خطبه پس از رفتن خطیب بمنبر . حرف

زدن . نماز فریضه گذاردن . فائنه راقضانمودن . نماز سنت خواندن . مکروه

تحریمی است بلکه اوجه آنست که منعقد نمیگردد (مانند نماز در وقت مکروه)

اگر کسی هنگام رفتن خطیب بمنبر در حال نماز خواندن باشد باید

باختصار آن برواجبات بکوشد

تحیة المسجد هنگام بودن خطیب بر منبر مکروه نیست بلکه سنت است

اختصار هم لازم ندارد

اگر کسی در خانه خطبه دوم برسد باید بایستد تا مردم بلند میشوند

برای نماز که خود نماز جمعه بجای تحیة المسجد کافی خواهد بود

۱۵ - خواندن سوره کهف در شب جمعه و روز جمعه « بلند خواندن

آن در مسجد ممنوع است »

۱۶ - فرستادن صلوة در شب و روز جمعه و خواندن دعاهاى مجوزه
قضاء غسل جمعه « اگر فوت شود » سنت است. مانند قضاء سایر غسلها

(محرمات جمعه)

اعمالیکه در جمعه و در جماعت حرام اند از اینقرار اند

- ۱ - گام نهادن بر صفها و مزاحمت مردم در عبور
- ۲ - بلند کردن مردم از جای خود که خود در آنجا بنشینند
- ۳ - خرید و فروش و کسب کار پس از شروع در اذان جمعه (پیش از اذان مکروه است)

۴ - سفر کردن پس از طلوع فجر جمعه برای کسیکه جمعه باو منعقد میگردد

هنگام خوف در توقف یا یقین داشتن خسارت . مسافرت جائز است

(عذر های جمعه)

عذرهای نماز جمعه همان عذر های نماز جماعت است که ذکر شد

(استخلاف)

اگر امام در اثناء نماز یا خطبه دچار حدث شد جائز است دیگری را بجای خود خلیفه قرار بدهد اگر او کسی را قرار نداد جایز است مامومین کسی را بجای او خلیفه قرار دهند که نماز را تمام کند در خلیفه امام جمعه شرط است که اهل اعتقاد جمعه باشد و از کان

خطبه راهم از اول شنیده باشد اما در سایر جماعتها این دو فقره شرط نیست
خلیفه امام هم جائز است (در صورت حدث شدن) بجای خود
دیگری را خلیفه قرار دهد یا مردم بجای او خلیفه بگذارند

قصر و جمع نماز

برای کسیکه عازم سفر مباح باشد و اقل یکشنبه روز یا دو روز
معتدل طول مسافرتش باشد تقریباً شازده فرسخ جائز است همینکه از
شهر خارج شد نیت قصر و جمع نمازها را بیارد یعنی نمازهای مکتوبه چهار
رکعتی را کوتاه کند یعنی دور کعت کند (صبح و مغرب قصر نمیشوند) و
نماز ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء جمع نماید (خواه بجمع تقدیم یا
جمع تاخیر)

بمحض عودت بوطن یا قصد اقامت در هر محل (بطور دائمی یا اقل
تا چهار روز) مسافرت قطع میشود و قصر و جمع بعنوان مسافرت جائز نیست

(شروط قصر)

- ۱ - تصریح بقصر در نیت تحریم
- ۲ - اقتدا نکردن بغیر مقصر اگرچه مسافر هم باشد (اقتدا بغیر مقصر
مبطل قصر است)
- ۳ - برهیز از هر چیز که منافی نیت قصر باشد (مانند تردید در قصر
یا قصد عدم قصر)

(شروط جمع)

- ۱ - تصریح بجمع تقدیم در نیت نماز مقدم
 - ۲ - دوام سفر تا احرام نماز دوم
 - ۳ - داشتن نیت جمع تاخیر در وقت نماز مقدم
 - ۴ - دوام سفر تا سلام نماز دوم
 - ۵ - ترتیب در بین هر دو نماز چه در جمع تقدیم و چه در جمع تاخیر
 - ۶ - توالی در بین هر دو نماز
- بعقیده نووی در ناخوشی هم (علاوه بر خوف یا سفر) جمع تقدیم یا جمع تاخیر جائز است
- بعقیده متاخرین هر چیزیکه برای گذاردن نماز در وقت خود تولید يك مشقتی بکند مستلزم جواز جمع است مانند آمدن باران که لباس را تر کند. جمع بدون عذر از گناهان بزرگ است (کمار واه الترمذی) جمع الجوامع جلد ۲ ص ۱۰۴
- اگر دین بر ذمه مسافر حلول بهم رسانیده باشد قصر و جمع برای او جائز نیست بجهة اینکه سفر او مباح نیست بلکه معصیت است (در صورتیکه بدون اجازه داین سفر نماید)

تجهیز میت

(فروض تجهیز میت)

- ۱ - غسل میت در هنگام تیغ منوت
- ۲ - تکفین میت - ۳ - نماز میت - ۴ - دفن میت

(غسل میت)

شستن میت فرض کفایه است (یعنی یک نفر آن را غسل دهد از گردن عموم مسلمانان می افتد) شستن میت عبارت است از ریختن آب بر تمام بدن میت یکمرتبه و اکمل آن سه مرتبه است -

شستن میت باید در جای خلوت باشد در روی تخته مرده شو و لازم است میت را بپوشانند و با دست راست او را نگاهدارد و با دست چپ آهسته شکمش را مالش دهد که اگر در شکمش چیزی باشد خارج شود بعد دوباره او را بر قفا دراز بکشد و با دستوانه تمام بدنش را پاکیزه بشورد سپس وضوی او را بجا بیارد.

اگر برای غسل میت آب ممکن نباشد یا محرم حاضر نباشد که او را غسل بدهد تیمم بجای شستن کافی است -

تکفین میت

کفن کردن میت هم فرض کفایه است - و آن عبارت است از پوشانیدن تمام بدن میت بپایک پارچه پاک و اکمل آن سه کفن است (اجازه ورنه و گرماء برای دو کفن زیادی لازم است -

نماز میت

نماز میت هم فرض کفایه است - فرض کفایه اگر منحصراً بیک نفر باشد واجب است و آن عبارت است از یک قیام بارکان و شروط ذیل -

ارکان نماز میت

رکنهای نماز میت هفت اند -

۱ - نیت فرض میت . (اصلی الفرض علی هذا المیت اداء لله تعالی) -

۲ - قیام برای کسیکه بتواند بایستد « اگر نتواند در حال نشستن یا

قنایم جایز است »

۳ - گفتن چهار تکبیر بترتیب آتی « بانضمام تکبیر تحریم »

بلند کردن دست در هر تکبیر سنت است

۴ - خواندن فاتحه پس از تکبیر اول . تعوذ و آهسته خواندن آن سنت

است . ترك دعای افتتاح و ترك سوره . در نماز جنازه سنت است -

۵ - صلوة بر نبی . پس از تکبیر دوم - حمد خدا پیش از صلوة و فرستادن

سلام پس از صلوة و دعاه برای مؤمنین و مؤمنات سنت است -

۶ - دعاه برای میت پس از تکبیر سوم - (اللهم اغفر له وارحمه وعافه

واعف عنه و اكرم نزله ووسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه

من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس و ادخله الجنة واعنه من عذاب

القبر و فنته و من عذاب النار . اللهم اغفر لحينا و ميتنا و شاهدنا و غائبنا و صغيرنا

و كبيرنا و ذكرنا و ائمتنا . اللهم من احببته منا فاحبه على الاسلام و من توفيته

منا فثوفه على الايمان)

میت اگر طفل باشد این دعا راه ضمیمه کند (اللهم اجعله فرطاً لآبویه

وسلفاً و ذخراً و عظة و اعتباراً و شفیعاً و ثقل به موازینهما و افرغ الصبر علی

قلوبهما و لا تفتنهما بعده و لا تحرمهما اجره)

۷ - سلام . پس از تکبیر چهارم - سنت است پس از سلام بگوید
(اللهم لاتحرمنا اجره ولا تفتنا بعده) -

شروط نماز میت

شرطهای نماز میت (علاوه بر شروط نماز که سبق ذکر یافت) - دو شرط است -

۱ - تقدم پاکی میت -

۲ - تقدم میت بر نماز گذارنده (اگر حاضر باشد) -

میت اگر مرد است . بعکس حالت قبر آنها میگذازند (بر قفا) که سر میت در طرف چپ نماز گذارنده واقع شود . و اگر زن است سرش را بطرف راست قرار میدهند -

اولی و احق با امامت در نماز میت . اول پدر یا نایب او بعد پسر بعد نوه بعد برادر بعد عمو بعد عصبات بعد ذوی الارحام بعد شوهر -

در نماز میت سنت است سه صف باشند . پس از سقوط فرض . اگر کسی که نماز میت را نخوانده بخواند منفرداً یا بجماعت نماز آنها بگذارد سنت است . اما نیت فرض باید بیارد .

اعاده نماز میت سنت نیست - (یعنی دفعه دیگر آن را تکرار کنند) نماز خواندن برای میت غائب از شهر درست است (گر در شهر باشد درست نیست) بر میت دفن شده هم نماز درست است (بشرط اینکه نماز گذارنده بر او مقدم نشود) اگر بیچۀ نابالغ . نماز جنازه را بگذارد کافی است (یعنی فرض آن ساقط میشود)

(توضیح) - بچه نابالغ . در چهار فرض از فرضهای کفائی کافی نیست

۱ - در رد سلام - ۲ در جماعت - ۳ در احیاء کعبه با حج - ۴ در احیاء آن با عمره . در ما سوای این چهار (از قبیل نماز جنازه . جهاد . امر بمعروف) بچه کافی است و فرض را ساقط میکند - اگر چه اشخاص بالغ هم حاضر باشند يك نماز بر چند جنازه کافی است -

نماز بر شهید در جنگ کفار خواه شهید دنیا و آخرت باشد یا شهید دنیا (یعنی فقط برای مال دنیا جهاد کرده باشد) مانند غسل آن حرام است و غسل است بالباسهای خود دفن شود -

اما شهید آخرت مانند سایر اموات . غسل و تکفین و نماز و دفن آن هر چهار واجبست -

شهید آخرت کسانی هستند که بیکي از وسائیل ذیل فوت کنند اسهال - استسقاء . وضع حمل (اگر چه از زنا هم باشد) غرق . حرق . هدم . غربت . طاعون . عشق . مقتول بغیر حرق . فوت در طلب علم -

دفن میت

دفن کردن میت هم فرض کفایه است - و آن عبارت از سپردن او است در يك گودالی . که بوی او بیرون نیاید . درنده هم نتواند او را بیرون بیاورد اکمل آن کندن قبری است وسیع بعمق چهار ذراع و نیم و در يك طرف ته آن اگر خاک مقبره سفت و محکم باشد حفره (که لحد میگویند) باندازه گنجایش میت میکنند - اگر خاک مقبره محکم نباشد عوض لحد شکافی دیگر در ته قبر باندازه گنجایش میت تهیه مینمایند - پس میت

را در آن بر پهلوئی راست . رو بقبله میگذارند بعد با سنگ یا خشت یا امثال آن شکاف احد را محکم میگیرند که خاک توی آن نرود سپس قبر را با خاک خود پر کنند و باندازه يك شبر از زمین بلند سازند . ارتفاع آن بطور تسطیح (مربع مستطیل) بهتر از تسنیم است (مانند کوهان شتر) -

دفن دو میت در يك مقبره جائز نیست مگر اینکه اولی پوسیده و نابود شده باشد

بنا کردن قبر مکره است (مگر در زمینی که مستحکم نباشد) تاسیس بناء بر مقبره در زمین مسبل حرام است و خراب کردن آن واجب (آجر و مصالحش مسترد باهش میگردد اگر اهش معلوم نباشد داخل بیت المال دولت میشود)

غرس درخت بر سر قبر میت سنت است

(ملحقات)

تلقین کلمه شهادت بشخص محتضر سنت است بهم گذاشتن چشم میت دراز کشیدن پا و دست او پس از ذهوق روح سنت است خواندن تلقین بر میت بالغ (اگر چه شهید هم باشد) پس از دفن سنت است

زیارة قبور برای مرد سنت است اما برای زن مکروه است سوای قبر انبیاء و اولیاء که برای زن هم سنت است

سلام بر اموات سنت است -- « السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا انشاء الله تعالی بکم لاحقون »

گام نهادن بر قبر اموات مکروه است -

نبش میت « بیرون آوردن او پس از دفن » حرام است مگر هنگام
ضرورت که در شرع مصرح است - زن حامله دفن نمیشود تا فوت حملش
محقق شود -

اگر حمل از شش ماه متجاوز باشد دریدن شکم میت واجب است
که جنین خفه نشود -

اگر بچه مسلمان در شکم کافره باشد واجب است در مقبرستان اسلام
پشت بقبله دفن شود تا بچه رو بقبله باشد -

افگانه « سقط » که کمتر از چهار ماه داشته باشد فقط کفن و دفن
او واجب است اگر بیشتر از چهار ماه داشته باشد و حرکت یا صدا نداشته
باشد غسل و کفن و دفن . هر سه واجب است اگر حرکت یا صدا داشته
باشد مانند سایر اموات . غسل . و کفن . و نماز . و دفن او . هر چهار
واجب است -

علقه . یا مضغه . فقط دفن میشود - دیگر غسل و کفن و نماز لازم
ندارد -

تعزیه گفتن به کسان میت تا سه روز سنت است اما نشستن کسان
میت برای تعزیه گفتن بایشان و درست کردن طعام برای واردین بدعت
مکروهه قبیحه است -

همچنان طعام جاو جنازه و شبهای جمعه و نان چله . از بدعتهای
منکره است . و بر والی . و حاکم لازم است از آن سخت جاو گیری و
ممانعت کند -

اگر در ورثه صغیر یا محجور یا غایب باشد تنبیه طعام و پیش جنوزه
و خیرات شب جمعه و نان چله و امثال آن . . حرام است

روزه

روزه عبارت است از *امساك* نفس بانیت آن از طلوع فجر تا غروب
آفتاب از خوردن و آشامیدن و جماع و استمناء و استفراغ و داخل شدن هر چیز
خارجی باندرون بدن . عالمأ عامداً

حیض . مرتد شدن . زائیدن (اگرچه نفاس هم نداشته باشد) جنون
« اگرچه يك لحظه هم باشد » مفطر روزه اند

انزال باحتلام یا به نگاه کردن یا بفکر کردن . یا بلمس هوی زن . یا
بدن محرم . خروج مذی . قی کردن بی اختیار . چشیدن . بوئیدن . مباشره مفطر
در حال فراموش کردن روزه . یا مجبور بودن بمباشره مفطر . و رفتن دود یا
بخار بگلو یا بینی . بلعیدن آب دهن « که آلوده بخون نباشد » کندن بلغم
از گلو یا از دماغ که آنرا تف کند و امثال اینها . . مفطر نیستند
رفتن زیر آب . چه در غسل واجب . یا غیر آن برای روزه دار
مکروه است .

(فروض روزه)

ارکان و فرضهای روزه سه چیز اند .

۱ . . نیت روزه قلباً در هنگام شب برای هر روز « اگر چه بیچه

هم باشد ، و تعیین آن که چه روزه میگیرد ، نوبت صوم غد عن اداء فرض
هذا رمضان لله تعالى ،

تلفظ به نیت . سنت است . مباشره مفطر در بین نیت و طلوع فجر
مبطل نیت نیست .

در روزه سنت تعیین و نیت در شب واجب نیست بلکه نیت آن تا
پیش از زوال هم جائز است اگر چه نفل موقت هم باشد . مانند روزه عرفه
یا عاشوراء و امثال آن .

۲ - امساك از مفطر - ۳ - روزه دار -

شروط روزه

شرطهای صحت روزه چهارند - ۱ - اسلام فعلی (روزه مرتد صحیح
نیست اگر چه بر او واجبست - ۲ - پاکی از حیض و نفاس (روزه حیض و
نفاس حرام است اگر چه بر آنها واجب است) (رجوع بمحرمات حدین)
۳ - عقل تا غروب آفتاب . (روزه دیوانه . مست . بیهوش . درست نیست)
۴ - زمان -

شرطهای وجوب روزه . شش اند

- | | |
|--------------------------|--------------------------|
| ۱ - اسلام | ۲ - بلوغ |
| ۳ - عقل | ۴ - توانائی گرفتن روزه - |
| ۵ - پاکی از حیض و نفاس - | ۶ - اقامت - |

روزه بچه صحیح است . ولی بر بچه روزه واجب نیست .

بر پیرو بیماری که مرضش غیر متصور العلاج باشد روزه واجب نیست
قضا هم ندارد . (اگر چه بعد بتواند آنرا قضا کند) منتهی پیر و

و بیمار برای هر يك روز روزه اگر مقتدر است يك مد - ۱۲۰ متقال (تقریباً پنج‌او بیست پنجی تبریز). از غالب قوت محل . واجب است فدیة بمساکین بدهد . و اگر مقتدر نیست . نه قضا واجب است . نه فدیة

بر حامله و مرضعه هم (شیر دهنده) که خوف هلاکت داشته باشند روزه واجب نیست . منتهی اگر از خوف خود روزه را شکسته باشد فقط قضا واجب است (نه فدیة) و اگر از خوف بچه روزه نگرفته . هم قضا . هم فدیة . هر دو واجب‌اند .

بر دیوانه و مست و بیهوش که اختیاری نباشد روزه واجب نیست یعنی قضا هم ندارد (اگر با اختیار خود را دیوانه یا مست یا بیهوش کند قضا واجب است) بر حیض و نفساء روزه واجب است اما گرفتنش حرام است و باید قضا کند (رجوع به محرمات حدیثین)

بر مسافر فوق مسافه قصر (۱۶ - فرسنگ) که سفر او مباح باشد و بر بیماری که امید بهبودی داشته باشد روزه واجب نیست اما قضا آن واجب است و فدیة ندارد .

(روزه رمضان)

روزه که در شرع اسلام واجب است همان روزه ماه رمضان است از اول ماه تا آخر ماه (روزه مندوره کفاره ظاهر . کفاره قسم . کفاره جماع در روزه ماه رمضان روزه باران در صورت امر و الی در شرع واجب نیستند بلکه بسبب خارجی واجب‌اند) -

روزه مادر رمضان واجب است بر هر مسلمان بالغ عاقل که بتواند روزه

بگيرد و باك باشد از رؤية هلال ماه رمضان تا رؤية هلال ماه شوال گرفتن روزه ماه رمضان همچنان شكستن آن (برای عيد) بشهادة يك نفر عادل (يا مستور العدالة) بر روية هلال واجب ميشود - اگر چه هوا هم ايسر باشد (هلال رمضان يا هلال شوال) هلال كلييه ماهها برای عبادت بشهادة يك نفر عادل ثابت ميشود (هلال ماه شعبان مثلاً برای استكمال آن . هلال رمضان برای روزه و تراويح و زكوة فطر و اعتكاف . هلال شوال برای نماز عيد و احرام بحج و ايام سته . هلال ذی الحجة برای قربان و وقوف در عرفات و طواف و امثال آن)

هنگام حکم بر عموم بر برای روزه رمضان استكمال سی روز شعبان (اگر چه روية هلال آن بشهادة يك عدل ثابت شده باشد) یا بشهادة يك نفر عدل در نزد قاضی واجب است که بلفظ اشهد بر روية هلال آن گواهی بدهد و قاضی نیز بشهادة او صریحاً حکم کند و برای روية هلال شوال استكمال رمضان یا بشهادة دو نفر عادل واجب است در نزد قاضی

شهادة زن عبد فاسق بر برای روية هلال پذیرفته نیست مگر برای خودشان یا کسانی که بقول آنها بازر دارند
شهادة بچه نابالغ منشأ اثر نیست

هر گاه خبر روية هلال رمضان (یا هلال شوال مثلاً) متواتر شود مستلزم وجوب روزه (یا وجوب شكستن آن برای عيد) خواهد بود اگر چه در نزد قاضی ثابت نشده باشد ظن دخول رمضان همچنان شوال بوسیله امارات ظاهر الدلالة که عادة تخلف ندارند بمنزله ثبوت روية است (از قبیل روية آتش یا چراغ بر سر بلندیها یا شنیدن صدای توپ یا طبل یا انفجاره

یا بوسیله تلفون یا تلگراف در صورتیکه اعتقاد جازم بصحة آن حاصل باشد
وامثال آنها ...) زیرا مدار امر فقط حصول اعتقاد جازم است ولا غیر خواه
بقول عدل یا بامارات ظاهر الدلالة

اگر مقصود از اثبات هلال نبوت مال یا طلاق یا اجل معلق بر هلال
باشد دو عدل لازم است

بلاد متحد المطلع در حکم بلد رویه خواهند بود
اتحاد مطلع تا (۲۴) فرسنگ ممکن است - در صورتیکه کوه مانع
نیباشد برای شهادت بر شهادت شاهد رؤیه دونفر لازم است
شهادت یک عدل هم اگر مخالف حساب رویه اهله باشد و مقدمات
حساب قطعی باشد عمل بحساب خواهد شد نه بشهادت عدل

رویه هلال پس از غروب آفتاب محل اعتبار است نه پیش از آن
اگر در روز سیوم شعبان یا سیوم رمضان رویه هلال بشود اثری
بر آن مترتب نخواهد بود

اگر پس از غروب آفتاب ثابت شود که شب گذشته هلال رؤیت شده
ترتیب اثری بر آن داده نخواهد شد

(جواز شکستن روزه)

شکستن روزه سنت مطلقا مباح است (مانند قطع نماز سنت)
اما شکستن روزه واجب خواه آداء یا قضاء (اعم از روزه رمضان
روزه كفاره روزه باران) مانند قطع نماز واجب بدون عذر حرام است
در صورت وجود سببهای ذیل شکستن روزه واجب هم مباح خواهد
بود که موقع دیگر آن را قضا کند

- ۱ - مرض که روزه برای آن مضر باشد
- ۲ - سفر مباح فوق مسافه قصر (دو منزل تقریباً ۱۶ فرسنگ)
- ۳ - خوف هلاک از گرفتن روزه بواسطه تشنگی یا کرسنگی یا غیر آن (در صورت خوف هلاکت . شکستن روزه واجب است . و گرفتن آن حرام)

(قضاء روزه و کفاره آن)

قضاء روزه واجب . اگر به یکی از سببهای ذیل فوت شده باشد واجب است -

- ۱ - مرض ۲ - استمناء ۳ - خوردن طعام ۴ - حیض ۵ - ولادت ۶ - ترك نیت ۷ - جنون اختیاری ۸ - سکر اختیاری

روزه رمضان (یعنی اداء آن نه قضاء) اگر به جماع شکسته شود علاوه بر اینکه تعزیر طرفین واجب است و قضاء روزه هم بر هر دو حتمی است کفاره روزه نیز بر جماع کننده واجب است -

کفاره روزه عبارت است از آزاد کردن يك عبد یا يك كنیز مسلمان سالم به نیت کفاره اگر اعتناق ممکن نشد دو ماه روزه علی التوالی به نیت کفاره بگیرد . اگر روزه راهم نتواند بگیرد شصت نفر مسکین را طعام بدهد بهر يك نفر يك مد (پنجاه و بیست پنجی بوزن تبریز) از غالب قوت محل . به نیت کفاره -

کفاره روزه . ترتیبی است . نه تخییری . یعنی اول باید اعتناق کند . اگر ممکن نشد روزه بگیرد اگر نه اطعام بعمل بیارد و کول بمیل کفارد دهنده نیست -

اگر جماع کننده عبد باشد کفارہ او فقط صوم دو ماه است لا غیر
کفارہ ظهار نیز همین سه فقره است (اعتاق یا روزه یا اطعام) کفارہ
قتل دو فقره است اعتاق عبد یا دو ماه روزه (اطعام نیست)
کفارہ روزه به تکرار شکستن (بجماع) تکرار میشود یعنی برای هر روز
روزه يك کفارہ باید بدهد

تکرار جماع در يك روز موجب تکرار کفارہ نیست در يك روز اگر
چهار زن داشته باشد هر چهار را وطنی کند فقط يك کفارہ میدهد
کسیکه در قضاء روزه رمضان تا رمضان دیگر بدون عذر تاخیر کند
برای هر يك روز قضاء يك مدقوت محل (نجاویست پنجمی تبریز) واجب
است فدیہ بدهد و هر چند رمضان تکرار شود فدیہ هم هر سال تکرار
میشود -

تأخیر قضاء روزه در صورت داشتن عذر فدیہ ندارد -

اگر کسی در قضاء روزه فوت شده رمضان یا در قضاء نماز فوت شده بدون
عذر تاخیر کند تا فوت نماید از ترکه او برای هر روز روزه و هر فرض نماز
دومد (چارك و پنجاهی تبریز) فدیہ باید تادیه شود يك مدبرای قضاء يك مدبرای
تأخیر چنانکه در مبحث نماز گذشت

برای تأخیر قضاء روزه غیر رمضان (روزه کفارہ روزه مندوره روزه
باران) فقط يك مد برای هر يك روز فدیہ قضاء داده میشود و فدیہ تاخیر ندارد
روزه ماه رمضان اگر بدون عذر شکسته شود یا بواسطه ترك نیت
مثلاً یا شکستن در یوم الشك و بعد ثابت شود که رمضان است محض احترام
ماه مبارك امساك واجب است

(سنتهای روزه)

عمده سنتهای روزه از این قرار اند

- ۱ - سحری خوردن اگر چه یکدانه خرما یا يك جرعه آب باشد
- ۲ - تأخیر در سحور -
- ۳ - تعجیل در افطار -
- ۴ - افطار به خرما یا به آب -
- ۵ - خواندن این دعا هنگام افطار
اللهم لك صمت وعلی رزقك افطرت وبك آمنت وعلیک توكلت و
رحمتك رجوت والیک أنبت وصوم غد نويت
- ۶ - احتراز از طعام شبیه
- ۷ - احتراز از شهوات اگر چه مباح هم باشند اعم از مسموعات و
مبصرات و ملموسات و مذوقات و مشمومات
- ۸ - حفظ زبان از محرمات اعم از غیبت نماعی دروغ دشنام و غیره
اگر او را دشنام دهند در جواب بگویند من روزه هستم
- ۹ - توسعه بر اهل و عیال
- ۱۰ - احسان بر اقارب و همسایه
- ۱۱ - صدقه بر فقراء
- ۱۲ - دعوت روزه دار با افطار اگر چه بيك استکان شربت هم باشد
- ۱۳ - بجا آوردن غسل پیش از طلوع فجر (غسل جنابة یا حیض

یا نفاس)

۱۴ - استغراق در عبادت

۱۵ - اعتکاف در مسجد خصوصا در عشر اخیر تا نماز جشن بامید

اینکه شاید لیلۃ القدر را درک کند - و بروایت معتبر در شبهای طاق دهه
اخیر متصور است

(مکروهات روزه)

خوردن چیزهای بدبو که تا روز بوی آن باقی بماند مانند سیر
اکتحال سواک کردن پس از زوال سوال کردن پیش از غروب و امثال اینها
برای روزه دار مکروه اند .

(روزه سنت)

روزه که سنت باشد از این قرار است روزه روز عرفه برای غیر حاج

روزه روز عاشورا - روزه روز تاسوعاء، روزه دوشنبه و پنجشنبه از

هر هفته

روزه ایام البیض . ازهر ماه (یعنی ایام لیالی بیض و آن ۱۳ و ۱۴

و ۱۵ هر ماه است) . در ماه ذی الحججه . چون گرفتن روزه در ایام التشریق

حرام است بجای ایام البیض ایام ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ گرفته میشود -

روزه ایام السود هم ازهر ماه سنت است (۲۸) و (۲۹) و (۳۰) در

صورتیکه ماه (۲۹) روزی باشد غره ماه نو بجای روز سیوم گرفته میشود

روزه شش روز از شوال هم سنت است

در ماههای حرام هم « ذی قعدة ذی حجه محرم رجب » گرفتن روزه

فضیلت زیاد دارد نه روز ذی الحجه افضل از ده روز معمرم است
زن بدون اجازه شوهر « که غایب نباشد » حرام است. روزه سنت بگیرد

(روزه حرام)

گرفتن روزه در ایام ذیل حرام است

۱ - ایام التشریق

۲ - عیدین - « قربان . رمضان » -

۳ - ایام نصف اخیر شعبان

۴ - يوم الشك و آن عبارت از روز سیوم شعبان است که هلال را

زن یا بچه یا عبد یا فاسق روئۀ کرده باشد یا در افواه و السنه عامه منتشر

باشد اما در نزد قاضی ثابت نشده باشد

اعتکاف

اعتکاف عبارت است از درنگ کردن در مسجد به نیت اعتکاف بیشتر

از مقدار قرائت سوره اخلاص (قل هو الله) خواه متوقف شود یا قدم بزند

عبور کافی نیست -

اعتکاف سنت است به نذر واجب میشود -

ارکان اعتکاف

رکنهای اعتکاف چهاراند

۱ - درنگ کردن -

۲ - نیت اعتکاف مقارن با داخل شدن مسجد تعیین اعتکاف هم در نیت

شرط است . که اعتکاف سنت میکند . یا اعتکاف واجب . (نوبت الاعتکاف
تطوعاً لله تعالی) . یا (نوبت فرض الاعتکاف لله تعالی) .
۳ - اعتکاف کننده . ۴ - محل اعتکاف . یعنی مسجد .

شروط اعتکاف

اعتکاف کننده باید دارای شرایط ذیل باشد - ۱ - اسلام - ۲ - تمیز
۳ - عقل - ۴ - پاکی از حدث و خبیث . (حدیثین و نجاست)
اعتکاف کافر . بچه غیر ممیز . دیوانه . مست . بیهوش . جنب . حائض
نفساء درست نیست . بلکه توقف حائض و نفساء و جنب . در مسجد حرام است
اعتکاف زن . بدون اجازه شوهر . و اعتکاف بنده و کنیز . بدون
اجازه آقا حرام است -

مبطلات اعتکاف

مبطلهای اعتکاف . (خواه مندوب باشد یا مندوب - عقید بدمه باشد
یا مطلق بشرط توالی . یا بدون شرط توالی) . هر کدام که باشد از قرار
ذیل اند -

۱ - جماع - ۲ - انزال - ۳ - مستی اختیاری - ۴ - رده - ۵ - حیض
۶ - نفاس - ۷ - خروج از مسجد بدون عذر - هر یک از اینها . اعتکاف را
باطل میکنند - یعنی در صورت قصد عودت . محتاج به نیت مجدد است . اما
نواب آن باطل نمیشود -

در نیت اعتکاف (خواه مندوب یا مندوب) . اگر تعیین مده نشده

باشد . بمحض خارج شدن از مسجد (بدون قصد عودت) فوراً اعتکاف قطع میشود . و در صورت مراجعت . محتاج به نیت مجدد است

تمیین مده اگر شده باشد . خروج برای انجام حوایج لازمه بقصد عودت (از قبیل غسل جنابت . وضو . ازاله نجاست . خوردن غذا و امثال آن ..) . قطع اعتکاف نمی کنند . اگر چه در نیت هم توالی را شرط کرده باشد -

خروج برای غسل سنت . عیادت مریض - زیارت تازه رسیده . و امثال آن .. اگر چه قصد عودت هم داشته باشد توالی را قطع میکنند و باید مده را دوباره از سر بگیرد -

اگر در نیت توالی را شرط نکرده باشد . یا خروج برای امور دنیوی را استثناء کرده باشد . خروج برای غسل سنت . و عیادت و تبریک ورود . و امثال آن . قطع توالی نخواهند کرد -

خوردن حرام . دشنام دادن . غیبت کردن و امثال آن . قطع اعتکاف نمیکنند . اما ثواب اعتکاف را باطل میکنند

زکوة

زکوة . عبارت از مقداری است معین در شرع که برای پاکی و برومند بودن مال . یا بدن - (زکوة فطر) - از هشت قسم مال . و جوباً برای هشت صنف از مستحقین خارج میشود -

منکر زکوة کافر است و با ممتنع از اداء آن قتال خواهد شد (همچنان

بامتنع از قبول آن - مقدار آن . یاعشراست « در دیم که بدون مخارج آبیاری میشود » - یانصف عشر « در آبی که بامخارج آبیاری میشود » - یا ربع عشر « در طلا و نقره و معادن و مال التجاره » یاخمس « در دینه و ائمال آن » - و یاخارج از این کسور - « مانند زکوة حیوانات » - و یا یکصاع قوت « مانند زکوة فطر » چنانکه ذیلا مذکور خواهد شد -

شروط زکوة

شروط زکوة از اینقرار اند - ۱ - اسلام . صاحب مال . و مستحق زکوة باید مسلمان باشند - ۲ - حریت . که بنده نباشند - ۳ - نصاب . مقداری که در آن زکوة واجب است موجود باشد - ۴ - تعیین مالک . مالک مال باید معین باشد « در موقوفه بر جهة عامه که مالک معین ندارد زکوة واجب نیست » - ۵ - تیقن مالک . وجود مالک مال یقینی باشد « مال حملیکه در شکم است . زکواتش واجب نیست - ۶ - ملکیت تامه ۱۰۰ مکانب اگر دارای مال شد زکوة در آن واجب نیست - ۷ - استکمال حول . یعنی گذشتن سال بر مقدار نصاب -

بری بودن از دین در نزد امام شافعی شرط نیست . یعنی دین اگر چه حال باشد اگر چه مستغرق باشد مانع از وجوب اداء زکوة مال نیست - اما از زکوة فطر مانع است . لذا زکوة فطر باید اضافه از مقدار دین باشد « رجوع به مبحث زکوة فطر » -

فروض زکوة

ارکان و فرضهای زکوة پنج اند - ۱ - نیت زکوة قلباً که اخراج کننده آن

خواه صاحب مال. یا ولی. یا وکیل او. یا والی امر. « هنگام جدا کردن آن » از نصاب یا هنگام تسلیم کردن آن باریب استحقاق. یا به تحصیلدار زکوة باید قلباً نیت زکوة داشته باشد « هذا زکوة مالی المفروضه » -

هریک از شریکین میتوانند بدون اجازه آندگر زکوة مال مشترک را « خواه شرکة الشیوع باشد. یا شرکة الجوار ». اخراج کنند. و نیت او بجای نیت آندگر کافی است « مانند نیت والی امر که بجای نیت ممتنع از زکوة کافی است »

۲ - وجود زکوة « مقدار واجب » - ۳ - اخراج کننده زکوة - ۴ - ارباب استحقاق زکوة. یا نائب ایشان « والی امر » - ۵ - تسلیم آن بمستحقین

اداء زکوة

بر هر مسلمان. آزادی واجب است. همینکه مال او بحد نصاب رسید. یا قرض او خواه نقد یا مال التجاره « نه حیوان یا معشرات » حلول بهم رسانید و قبض آن ممکن باشد ارباب استحقاق زکوة هم حاضر باشند فوراً زکوة را ادا کند.

اگر کسی در اداء زکوة تاخیر نماید. علاوه بر اینکه گناهی را مرتکب شده. ضامن تلف شدن آن هم خواهد بود.

دادن قیمت زکوة. عوض زکوة. در غیر مال التجاره جائز نیست.

در مال التجاره دادن زکوة از عین مال التجاره جائز نیست. زیرا زکوة مال التجاره متعلق بقیمت آنست.

تأدیة زکوة مغضوب و گم شده. واجب نیست. مگر هنگام عودت

و تصرف آن - زکوة دینیکه وصول آن میسر باشد فی الحال واجب است -
صدایکجه بحد نصاب باشد و قبض آن نیز ممکن باشد زکوة آن
برزن واجب است

کسی طلاق زن خود را معلق به تبرئه از صداق بنماید و زن ذمه
اورا آزاد کند . اگر مهریه بحد نصاب باشد . حول هم بر آن گذشته باشد . طلاق
واقع نمیشود . چون مقدار زکوة . حق مستحقین است و تبرئه از حق غیر
باطل است » -

اگر مهریه کمتر از حد نصاب باشد . یا حول بر آن نگذشته باشد .
طلاق واقع میشود .

بیع مال زکوی « همچنان رهن آن » در غیر مقدار زکوة صحیح
است . در مقدار زکوة باطل است - بنابراین مشتری در دوشق تفریق الصفقه
مختار خواهد بود -

از ترک میتی که چندین فقره حق الله و حق الناس بر ذمه او باشد
اول زکوة خارج میشود - اگر آن حقوق یا بعضی از آنها بسبب نذر . یا رهن
یا امانت آن .. متعلق بهین معین باشد . و باقی مانده کمتر از حد نصاب باشد
زکوة واجب نیست -

صاحب مال اگر از ادای زکوة امتناع نماید بروالی امر است که
بقوه قهریه آنرا وصول نموده بارباب استحقاق برساند -

از باب استحقاق محل . اگر محصور باشند . حق دارند زکوتی را
که واجب شده . رسماً مطالبه نمایند - چون زکوة متعلق بمال است . و
از باب استحقاق بمقدار زکوة در آن شرکت دارند -

(اصناف مستحق زکوة)

مستحقین زکوة هشت صنف اند اما اگر خود مالک آنرا ادا کند

هفت صنف اند چون سهم عامل ساقط میشود

۱ - فقراء - کسانی که کسب و دارائی ندارند -

۲ - مساکین - کسانی که کسب و دارائی دارند اما کافی بمعاش

ایشان نیست -

۳ - عاملین زکوة - مأمورین والی امر اعم از تحصیلدار و محاسب

و توزیع کننده و منشی و قراول « نگاهبان » و انبار دار و غیره

۴ - فی سبیل الله « کسانی که در راه خدا قدم میزنند مانند غازی

و حاج و باسبان ثغور »

۵ - مولفة القلوب . « یعنی ضعیف الاسلام . مانند جدید الاسلام و

امثال آن »

۶ - مکاتب « عبدی که با او عقد کتابت بسته شده باشد »

۷ - غارم « مدیونیکه از اداء دین عاجز باشد »

۸ - ابن السبیل « مسافریکه سفرش مباح باشد اگر چه برای تفرج

و تفریح هم باشد »

اگر هشت صنف در يك محل حاضر باشند لازم است علی السویه

بهمه داده شود هم مقدار زکوة علی السویه و هم افراد اصناف علی السویه

« مثلاً از هر صنف سه نفر و بهر نفر ده درهم - « ۷ قران »

اگر هشت صنف همه حاضر نباشند بآنچه حاضراند باید زکوة داده شود

اگر جز یک نفر از يك صنف دیگر کسی از ارباب استحقاق حاضر نباشد جائز است تمام زکوة باو داده شود

یک نفر اگر دارای دو وصف باشد « هم غازی هم جدید الاسلام مثلا » جائز نیست دوسم از يك زکوة بگیرد -

یک نفر جائز است از دو زکوة دوسم بگیرد -

اگر مستحق زکوة از قبول زکوة امتناع کند، محض اینکه رکنی از ارکان اسلام تعطیل نشود مجبور بقبول خواهد شد

حمل کردن زکوة « برای مالک » بولایت دیگر جائز نیست - اگر در شهری ارباب استحقاق زکوة یافت نشود بتقلید قول بعضی از علماء شافعی حمل آن جائز است . امام و نائب او جائز است زکوة را بولایت دیگر نقل کنند و محتاج تقلید نیست -

(شروط آخذ زکوة)

دراخذ کننده زکوة چهار چیز شرط است ۱ - اسلام - ۲ - حریت
نامه - ۳ - اینکه هاشمی یا مطلبی نباشد - ۴ - اینکه مجبور علیه نباشد
عدالت در اخذ کننده زکوة شرط نیست

دادن كفاره هم به سادات هاشمی یا مطلبی باطل است همانطور که
دادن نذر بهاشمی یا مطلبی بطور اطلاق باطل است (رجوع به مبحث نذر)

(اجناس زکوة)

اجناسی که در آنها زکوة واجب است هشت فقره‌اند

- ۱ - طلا - ۲ - نقره - ۳ - شتر - ۴ - گاو - ۵ - کوسفند و بزینه - ۶ - خرما
- ۷ - انگور - ۸ - آنچه که قوت باشد « از قبیل گندم جو حبوبات »

(زکوة نقدین)

زکوة طلا و نقره (ربع عشر) است بشرط رسیدن به حد نصاب و جریان حول « سال » - بر آن - یعنی از اول حول تا آخر حول مقدار نصاب ناقص نشده باشد یا در اثناء حول ملکیت آن زایل نگشته باشد « بعقد معاوضه یا فوت مالک یا هبه بلا ثواب مثلاً » اگر چند دقیقه در اثناء حول مقدار نصاب ناقص شود یا ملکیت آن زایل گردد زکوة واجب نیست . اگر دوباره مقدار نصاب کامل شد یا مجدداً بقید ملکیت درآمد از زمان کمال نصاب یا زمان عود بملکیت حول جدید « برای زکوة » شروع میشود در صورت فوت مالک و ارث از زمان فوت مورث حول جدید را شروع میکند -

نصاب طلا (خواه مسکوک یا غیر مسکوک) بیست مثقال است از بیست مثقال نیم مثقال زکوة واجب است
نصاب نقره - (خواه مسکوک یا غیر مسکوک) دویست درهم است . چهارده تومان پول ایران (۱۴۰ مثقال) هر ده درهم هفت مثقال است و هر چهارده مثقال بیست درهم است (سه سبع بر مقدار متاقیل افزوده شود)

از دوست درهم نقره . پنج درهم (۳ مثقال و نیم) زکوة واجب است بعبارة اخري - از چهارده تومان ايران « ۳ قران و نیم » زکوة بايد داده شود .

مال زکوی . هر اندازه از مقدار نصاب تجاوز کند . بهمان نسبت ربع عشر از آن واجب است زکوة داده شود .

طلا و نقره اگر خالص نباشند مقدار غش آن در حساب نصاب طرح ميشود و ربع عشر فقط از مقدار خالص آن واجب است مقدار زکوة هم بايد خالص و بي غش باشد

(زکوة مال التجاره)

تجارت عبارت از رد و بدل کردن متاع است بقصد صرفه . (خواه در مقابل نقد رد و بدل شود يا در مقابل متاع ديگر يا در مقابل دين)

مال التجاره عبارت از متاعي است که رد و بدل ميشود

مقدار زکوة در مال التجاره نیز که در آخر حول بحد نصاب باشد ربع عشر قيمت آن است

در مال التجاره . کامل بودن نصاب در تمام اجزاء حول شرط وجوب زکوة نيست فقط در آخر حول مقدار قيمت مال التجاره بحد نصاب باشد براي وجوب زکوة کافي است

بلوغ بحد نصاب و کمال حول و عدم زوال ملکيت در اثناء حول در مال التجاره نیز شرط است - (زوال ملکيت ب معاوضه يا مبادله در مال التجاره قطع حول نمیکند)

برای وجوب زکوة در مال التجاره چهار چیز دیگر شرط است
(علاوه بر بلوغ بحد نصاب و کمال حول و عدم زوال ملکیت در اثناء حول)
از این قرار -

۱ - عقد معاوضه که مال التجاره بعقد معاوضه (خواه بیع یا نکاح
یا خلع) بقید تملک در آمده باشد اگر بدون معاوضه بطور ارث یا هبه
بلا ثواب بقید تملک در آمده باشد زکوة آن واجب نیست -

۲ - اقتران نیت تجارت با عقد معاوضه اگر معاوضه مقترن به نیت
تجارت نباشد زکوة در مال التجاره واجب نخواهد بود

۳ - اینکه در اثناء حول مبدل بنقد نشده باشد - اگر مال التجاره
در اثناء حول مبدل بنقد شود فوراً قطع حول خواهد شد اگر بآن نقد مال
التجاره دیگر بقصد تجارت خریده شود حول جدید شروع میشود از زمان
خریدن مال التجاره جدید . تبدیل مال التجاره بغير نقد - یعنی بمال التجاره
دیگر یا معاوضه آن با مال التجاره دیگر قطع حول نمیکند

۴ - اینکه بقصد استعمال و انتفاع نگاهداری نشود . اگر مال التجاره
در اثناء حول برای استعمال نگاهداری شود فوراً حول منقطع و مال
التجاره مبدل بمال نگاهداشتنی میشود - (اما بعکس مال نگاهداشتنی
بمجرد نیت تجارت مبدل بمال التجاره نمیگردد بجهت اینکه نیت تجارت .
فقط و فقط در هنگام عقد معاوضه موثر است)

دو شرط اخیر (عدم تبدیل بنقد و عدم امساک بقصد انتفاع) در ربح
مال التجاره هم شرط اند -

ربحی که در اثناء حول حاصل میشود (بواسطه ترقی نرخ یا فربه

شدن حیوان مثلاً) . اگر مبدل بنقد نشده باشد جزو اصل مال التجاره محسوب است اگرچه مبدل بغير نقد شده باشد و حول آن همان حول مال التجاره است که در آخر حول زکوة ربح و زکوة مال التجاره هر دو معاً اخراج میشود

ربح مال التجاره اگر در اثنا حول مبدل بنقد شود و آن نقد نگاهداری شود تا آخر حول یا در اثنا حول متاع دیگری بآن خریده شود . در هر دو صورت مقدار ربح جزو مال التجاره نیست و حول آن غیر حول مال التجاره اصلی است که از زمان نگاهداشتن یا از زمان تبدیل بمتاع جدید حول آن شروع میشود .

(مثال صورت اول -- متاعی بقصد تجارت خریده شود به دو بیست تومان پس از ششماه فروخته شود سه صد تومان زکوة دو بیست تومان اصل رأس المال در آخر حول اخراج میشود و زکوة صد تومان ربح پس از ششماه دیگر)

(مثال صورت دوم - مال التجاره خریده شود به دو بیست تومان پس از ششماه فروخته شود سه صد تومان بعد با آن سه صد تومان مال التجاره دیگر خریده شود که در آخر حول همان سه صد تومان ارزش داشته باشد زکوة دو بیست تومان اصل مال التجاره در آخر حول خارج میشود زکوة صد تومان ربح پس از ششماه دیگر)

مقدار ربح اگر از حد نصاب هم کمتر باشد زکوة آن واجب است زیرا ربح اگرچه در حول از اصل نصاب جدا است اما در زکوة جزو نصاب است و صورت کسر زاید را دارد)

فوت مالك هم در انشاء حول مانند نیت نگاهداشتن و زوال ملکیت حول مال التجاره راقطع میکند و وارث از زمانیکه به نیت تجارت در آن تصرف نماید حول جدید را شروع میکند (بخلاف حول غیر مال التجاره که از فوت مورث حول جدید شروع میشود بجهة اینکه محتاج به نیت نیست) -

در رأس حول اگر قیمت مال التجاره کمتر از حد نصاب باشد و با مال التجاره مبالغی نقد باشد که بضمیمه کردن آن حد نصاب کامل شود زکوة هر دو معاً واجب خواهد بود (مثال آن کسی ده تومان داشته باشد پنج تومان از آن بدهد يك مال التجاره بخرد

در آخر حول قیمت آن مال التجاره به نه تومان برسد بانضمام پنج تومان دیگر که نزد او باقی است و جمعا ۱۴ تومان میشود سه قران و نیم زکوة مجموع واجب است

قرض دادن نصاب خواه نقد باشد یا غیر نقد موجب قطع حول نیست و اگر تا يك حول پیش مقرض باقی باشد بر مقرض نیز زکوة واجب است -

زایل کردن ملکیت نصاب به بیع یا امثال آن برای دفع زکوة نزد بعضی از علماء حرام است

زکوة بر صراف . واجب نیست (چون در هر مبادله حول سابق قطع میشود . در نقدین هم که تجارت جاری نیست . مگر ندره)

در زیور آلاتیکه مباح باشند . زکوة واجب نیست - اگر زیور آلات را برای اندوخته کردن نگاهداشته باشد زکوة آن واجب است -

پول قفل دار . سوراخ شده . انگشتری . طوق . کمر بند . آلات و اسباب طلا کاری شده . یا نقره کاری شده و امثال آنها . جزو زیور آلات محسوب اند . و زکوة ندارند .

انگشتر نقره . درخنصر دست راست کردن سنت است)
خلخال . دست بند (طلا یا نقره) براق . پارچه زری . و امثال اینها برای زن و بچه حلال است . و زکوة ندارد . اما اگر بحد اسراف برسد زکوة آن واجب میشود . (ساختن مهر یعنی کاسه و ساقه آن . از طلا یا نقره جائز نیست) .

روکش کردن اسباب و آلات باطلا یا نقره حرام است . (مطلقاً مفضض)

زکوة معدن . و دفینه

- زکوة معدن هم . (خواه معدن طلا . یا نقره) . ربع عشر است . در معدن غیر طلا و نقره زکوة محل اختلافست حول در معدن شرط نیست . فقط رسیدن بحد نصاب شرط است .
- نصاب معدن هم . همان نصاب طلا و نقره است . (طلا ۲۰ ل نقره ۱۴۰ ل) زکوة دفینه . خمس است . در دفینه هم حول شرط نیست . فقط رسیدن بحد نصاب شرط است . (اگر طلا است . نصاب طلا . اگر نقره است نصاب نقره) .

زکوة اقوات

از حبوبات و نمرها آنچه طبعاً قوت باشد (نه از ناچاری) از قبیل گندم . جو . ارزن . ذرة . نخود . عدس . ماش . باقلا . لوبیا . و امثال آن

در حبوبات - و از قبیل خرما . انگور . مویز و امثال آن در انبار - دارای
زکوة هستند -

نصاب قوت . مقدار سه صد صاع است - (۱۴۴۰۰۰) متقال تقریباً
دو خروار و بیست و پنج من تبریز - (۲۲۵) من

مقدار زکوة قوت . اگر با آب باران یا آب چشمه یارود خانه بدون
مخارج آبیاری شود (مانند دیم اگر چه خودرو هم باشد) - زکوة آن ده
بک است (عشر) از هر (۲۲۵) من . باید بیست و دو من و نیم . زکوة
خارج شود -

و اگر با مخارج آبیاری شود - از قبیل احداث قنات . احداث جوب
بستن سد گرفتن عمله برای آبیاری - زکوة آن ده نیم است (نصف عشر)
از هر (۲۲۵) من . یازده من و سه چارک . زکوة داده میشود -

در حبوبات . و نمره های که برای تغذی یا تفکک . یا نان خورش . یا مداوا
خورده میشوند - از قبیل خر بزه . هندوانه . خیار . توت . بادام . پسته . فندق
گردو . انجیر . امرود سیب . زردالو . شفتالو . زیتون . عناب . زیره . زعفران
و امثال آنها . . زکوة واجب نیست -

در بلوط . و سیب زمینی و امثال آن هم که قوت آختیاری نیستند
زکوة واجب نیست -

برای تکمیل نصاب نوع ضمیمه نوع میشود (کندم بهاره و کندم
گیلانه) -

اما جنس ضمیمه جنس نمیشود (برنج و کندم یا خرما و انگور)
حاصل دو سال ضمیمه همدیگر نمیشوند اما دو حاصل که در یکسال

درو شده باشند . ضمیمه همدیگر میشوند . اگر چه یکی از آنها در سال گذشته کاشته شده باشد .

در بیت المال و وقف بر جهة عامه (مانند فقراء . مسجد . امام مسجد) زکوة واجب نیست . اما در وقف بر جهة خاصه (وقف بر معین) زکوة واجب است

وقت اخراج زکوة . (خواه حبوبات . یا انبار) هنگام رسیدن آن است که نارس نباشد .

زکوة باید . خشك و پاك شده باشد (از كاه و كوزر و غیره) زکوة حبوباتیكه باگوزر انبار میشوند دو مقابل پاك شده آن است .

اجرة پاك کننده و خشك کننده و درو کننده و امثال آن بعهده صاحب نصاب است و متعلق بزکوة نیست . اول زکوة خارج میشود سپس از بقیه نصاب حقوق آنها تادیه میگردد . (مالیات دیوان هم . بعهده مالك زمین است و تعلقى بزکوة ندارد) .

زکوة . تابع تخم است . محصول زکوی اگر تخمش مال عامل است و قسمتی از محصول را (مثلا نلت) حق الارض برای مالك زمین قرار داده زکوة آن بر صاحب تخم است نه بر مالك . اگر چه مقدار حق الارض هم از حد نصاب بیشتر باشد . و این را (مخا بره) گویند .

و اگر تخم مال مالك است و قسمتی از محصول را حق العمل برای عامل قرار داده زکوة بر مالك است اگر چه مقدار حق العمل هم فوق حد نصاب باشد . و این را (مزارعه) گویند .

زکوة انعام

حيوان اگر در تمام سال با پای خود بچرد آنرا سائمة گویند اگر نه معلوفه نامند -

در انعام سائمة که يك حول بر آن گذشته باشد زکوة بقرار ذیل است (زکوة شتر) -

در هر ۵ شتر الی ۲۴ شتر يك گوسفند یکساله یا يك بزینہ دو ساله واجب است -

از ۲۵ شتر الی ۳۵ شتر يك شتر ماده یکساله (بنت مخاض) واجب است -

از ۳۶ شتر . الی ۴۵ شتر . يك شتر ماده دو ساله (بنت لبون) واجب است

از ۴۶ شتر . الی ۶۰ شتر . يك شتر ماده سه ساله (حقه) واجب است -

از ۶۱ شتر . الی ۷۵ شتر . يك شتر ماده چهار ساله « جذعه » واجب است -

از ۷۶ شتر . الی ۹۰ شتر : دو شتر ماده دو ساله « بنت لبون » واجب است

از ۹۱ شتر . الی ۱۲۰ شتر . دو شتر ماده سه ساله « حقه » واجب است -

از ۱۲۱ شتر الی ۱۳۰ شتر . سه شتر ماده دو ساله « بنت لبون » واجب است -

سپس از ۱۳۱ شتر به بعد در هر چهل شتر يك شتر ماده دو ساله
« بنت لبون » و در هر پنجاه شتر يك شتر ماده سه ساله « حقه » واجب
است -

زکوة گاو

از ۳۰ گاو . الی ۳۹ گاو - يك پارینه یکساله « تبیع » نر یا ماده
واجب است -

از ۴۰ گاو . الی ۵۹ گاو - يك گاو دوساله « مسنه » واجب است
در ۶۰ گاو . دوپارینه « تبیع » واجب است

از شصت که گذشت واجب تغییر میکند - در هر ۳۰ گاو يك پارینه
« تبیع » واجب است -

و در هر چهل گاو يك گاو دوساله « مسنه » واجب است

زکوة گوسفند و بزینه

از ۴۰ گوسفند الی ۱۲۰ گوسفند - يك گوسفند یکساله - یا يك
بز دوساله واجب است -

از ۱۲۱ گوسفند الی ۲۰۰ گوسفند - دو گوسفند واجب است

از ۲۰۱ گوسفند الی ۳۹۹ گوسفند سه گوسفند واجب است

از ۴۰۰ - چهار گوسفند - بعد از چهارصد در هر ۱۰۰ گوسفند يك

گوسفند یکساله - یا يك بز دوساله واجب است

مابین نصابها را (وقص) میگویند یعنی عفو است

حیوانات برگزیده برای شخم و شیار یا بار یا فحل یا پر واری « فربه برای

خوردن ، بازاد وواد و امثال آن درزكوة گرفته نمیشوند مگر برضای مالك
بهمین قیاس درشتر و گوسفند و بزینه -

زكوة فطر

زكوة فطر كه آنرا سر فطره یا زكوة بدن نیز گویند عبارت است
از يك صاع از قوت خوراك محل از قبیل گندم جو و برنج و خرما و هویز و
نخود و كشك و بلغور و پرش و امثال آن برای هر يك نفر . یعنی چهار كف
معتدل « كف هر دو دست » كه تقریباً « ۴۸۰ » مثقال ... یا سه چارك
تبریز میباشد -

بر هر نفس آزاد مسلمانی واجب است بمحض غروب آفتاب شب
جشن رمضان زكوة فطر خود و هر مسلمانی را كه هنگام غروب نفقه اش
بر گردن او واجب باشد خارج كند

مقدار زكوة باید از نفقه و كسوه و لوازم شب و روز عید خود و
كسیكه نفقه اش بر گردن او واجب است اضافه باشد همچنان از طلبی كه
بر ذمه او است اگر چه موجد هم باشد باید اضافه باشد (رجوع به شروط زكوة)
زكوة فطر بر كافر یكه مسلمان در نفقه او است واجب است كه سر
فطره او را بدهد

زكوة فطر بر فقیر واجب نیست لذا قضا هم ندارد
زكوة زن رجعیه یا بانته حامله هم واجب است زكوة ماداندر
« پدر زن » كه بواسطه اعسار پدر نفقه اش بر ذمه پسر است واجب نیست
زكوة زن ناشزه . اولاد صغیر متمول . اولاد كبیر قادر بر كسب
واجب نیست -

زکوة خدمتکار اجیر شده و اجیر بنان و برك معین واجب نیست
« زکوة خدمتکار اجیر بنان و برك غیر معین یعنی مقدار آن معین نشده
باشد واجب است »

وقت اداء زکوة فطر از غروب آفتاب شب جشن است تا غروب
آفتاب روز جشن .

تاخیر زکوة فطر از روز جشن حرام است و قضاء آن فوراً واجب
از ابتدای رمضان هم جایز است زکوة فطر تادیه شود
تادیه قیمت زکوة فطر جایز نیست

هنگام تادیه زکوة فطر اول باید بنفس خود شروع کند « اگر زکوة
دهنده مسلمان باشد » بعد اهل خانه بعد ذوی القربی بعد زن بعد خدمتکار
زن که نفقه اش واجب باشد بعد اولاد صغیر بعد پدر . جد . . . مادر . جد
بعد اولاد کبیر فقیر بعد بنده . کنیزک

فی وغنیمه

فی عبارت از مالی است که مسلمانان از کافر حربی یا غیر محارب
بعنوان جزیه یا مال الصلح یا عشر مال التجاره دریافت میدارند بدون قهر
و غلبه .

فی « پس از پرداخت مخارج وصول آن » بهکم قرعه پنج سهم
میشود يك سهم لله « برای خدا » چهار سهم باقی برای نظامیان که
مرتزقه مینامند .

چریك حقی درفی ندارد -

تر که مرتد جزو فی است - یعنی بوارث او نمیرسد چون بمجرد رده مالکیت اوزایل میشود -

غنیمه

غنیمه عبارت از مالی است که مسلمانان از کافر حربی بطور غارت و غلبه دست می آرند

اگر از محرز اهل حرب چیزی بسرقت یا ربودن دست بیاید جزو غنائم محسوب است (یعنی پنج سهم میشود) اما نزد غزالی و امام الحرمین اختصاص بنعود سارق یا مختلس دارد -

سلب مقتول (یعنی لباس و اسلحه و اسب و اسباب او) اختصاص بناتل او دارد و جزو غنائم نیست (اگر قاتل مسلمان باشد)

غنیمه اگر چه عقار هم باشد (پس از پرداخت اجره حمل و نقل و سایر مخارجیکه بآن تعلق بگیرد) بحکم قرعه پنج سهم میشود يك سهم لله (برای خدا) چهار سهم دیگر برای قشون که حاضر جنگ بوده اند خواه بنظام یا چریك برای سوار سه سهم برای پیاده يك سهم -

(شروط آخذ غنیمه)

قشونیکه استحقاق چهار سهم غنیمه را دارند خواه نظام یا چریك باید دارای شرایط ذیل باشند - ۱ - اسلام - ۲ - بلوغ - ۳ - عقل - ۴ - حریت - ۵ - ذکورة - ۶ - صحت بدن

کافر ذمی . صغیر . دیوانه . بنده . زن . بیمار . خواه سوار . پایاده
که درار دو حاضر جنگ بوده اند حق سهم ندارند منتهی برای دولت یا امیر
لشکر باقتضای حال و تناسب زحمت آنها مبلغی (نقد یا جنس) بانها داده
میشود سوار بیشتر پیاده کمتر زنهای پرستار زخمی و بیمار بیشتر زنهای
آشپز و رخت شو کمتر .

(خمس)

سهم لله که آنرا اصطلاحاً خمس میگویند چه از فی چه از غنیمه -
بحکم قرعه پنج سهم میشود . يك سهم برای مصالح اسلام از قبیل سد نفور
(حمله گاه خصم) و حفظ حدود و ساختن قلعه و استحکامات نظامی و پل
و مسجد و تسطیح طرق و شوارع و اعاشه قضاة و مشتغلین بعلوم شرعیه و
حفظ قرآن و امثال آن بر حسب دستور و اراده دولت یا نماینده دولت -

يك سهم برای سادات هاشمی و مطلبی مرد دوسهم زن يك سهم اگر
چه غنی هم باشند

يك سهم برای ایتامیکه فقیر باشند

يك سهم برای مساکین

يك سهم برای ابن السبیل فقیر (مسافریکه سفرش مباح باشد)

بر والی امر واجب است که چهار سهم مذکور را بهر چهار صنف

برساند -

(سادات ایتام مساکین ابن السبیل) خواه در محل حاضر باشند یا

غایب اگر صنفی فرضاً موجود نباشد سهم آن صنف بر سایرین تقسیم میشود

اگر هر چهار صنف موجود نباشند هر پنج خمس در مصالح و رفاه
مسلمانان بمصرف میرسد

فی و غنیمه پیش از تقسیم در بین ارباب استحقاق مشترك است باینجه
تصرف در آن جایز نیست (تصرف در مال مشترك بدون اجازه شريك ممنوع
است) باستثناء اخراج زكوة (رجوع به مبحث فريض زكوة)

صدقہ

علاوه بر صدقات واجبه « زكوة و فطر و خمس » سنت است كه هر
روز آنچه انسان مقدور دارد « حرمانه بدون منت در باره فقراء و مستحقين
واقرباء و همسايه احسان و نیکی کند خصوصا در ماه رمضان و دههٔ اخير آن
و دههٔ ذی الحجه و روزهای جشن و روزهای جمعه -

حج و عمره

حج و عمره هر دو در شرع عبارتند از « زیارت كعبه بترتیبی كه ذیلا
ذکر میشود منتهی نسك حج غیر نسك عمره است » نسك عبارت از اعمال
حج و عمره است «

حج و عمره هر دو در مدت عمر يك مرتبه واجب اند يكمرتبه حج
يكمرتبه عمره -

شروط حج و عمره

شروط حج و عمره از اینقرار اند - ۱ - اسلام ۲ - عقل ۳ - بلوغ
۴ - حریت ۵ - استطاعه مالی و بدنی
استطاعه مالی - عبارت است از اینکه مخارج ایاب و ذهاب تاهنگام
مراجعت اضافه باشد بر نفقه و کسوه کسانی که معیشتشان بر ذمه او واجب
است -

استطاعه بدنی - عبارت است از صحت بدن امنیت راه داشتن همسفر
محرم برای زن داشتن قائدامین برای کور

حج و عمره بر بچه و دیوانه و بنده و کنیز بی استطاعه واجب نیست
اگر کسی فوت کند و حج و عمره واجب بر گردن او باشد واجب
است از ترکه او نائبی باجره المثل اجیر شود که حج و عمره را از نیابت
او بجا بیارد

اگر میت ترکه نداشته باشد وارث او یابیکانه میتوانند از مال خود
نائب برای او اجیر کنند و محتاج با اجازه سائر ورثه نیست
اگر کسی فوق مسافه قصر « دو منزل » از مکه دور باشد و قادر بر
حرکت نباشد واجب است با اجازه خودش برای او نائب گرفته شود که حج
و عمره را از نیابت او بجا بیارد

ارکان حج

رکنهای حج شش اند -

۱ - احرام به نیت حج قلباً « نیت الحج و احرامت به الله تعالی -

لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك
لك لبيك

تلفظ به نیت و گفتن تلبیه « لبيك اللهم ابيك » سنت است

۲ - وقوف در عرفات . یعنی حاضر بودن در زمین عرفات اگر چه يك لحظه هم باشد . سواره . یا پیاده - در حال بیداری . یا در حال خواب وقت وقوف در عرفات از هنگام زوال آفتاب روز عرفه است . تا طلوع فجر روز جشن - (وادی عرنه . نمره . مسجد ابراهیم جزو عرفات نیستند) -

۳ - طواف الافاضه وقت آن از نصف اخیر شب جشن است -

۴ - سعی در بین صفا و مروه یعنی رفتن از صفا و آمدن از مروه - تا هفت مرتبه پس از طواف القدوم یا پس از طواف الافاضه - اگر در عرفات توقف کرده باشد دیگر سعی پس از طواف القدوم جایز نیست و باید پس از طواف الافاضه سعی کند -

۵ - حلق سر یعنی تراشیدن . یا مقراض کردن سه چهار مو از سر یا بیشتر از آن .

برای زن مقراض کردن مقدار يك بند انگشت از سر موهای زلف کافی است -

۶ - ترتیب - که اول احرام بعد وقوف بعد طواف رکن . و حلق بعد گر پس از طواف القدوم سعی نکرده طواف را بر سعی مقدم بدارد . و اگر سعی کرده دیگر اعاده آن لازم نیست - در بین حلق . و طواف . ترتیب ملحوظ نیست -

اعمالیکه در روز جشن انجام میشوند . چهاراند - رمی جمره العقبه
ذبح . حلق . طواف رکن -

وقت حلق . و طواف . و سعی . هر سه مرسم اند و آخری ندارند
منتهی تأخیر آنها از روز جشن سپس از ایام التشریق و بالاخره از بیرون
آمدن از مکه مکروه است -

واجبات حج

واجبات حج شش اند - که بترك هر کدام از آنها واجب است برای
جبران فدیة داده شود از اینقرار -

۱ - احرام از میقات -

۲ - میت (شب ماندن) در مزدلفه اگرچه یکساعت از نصف اخیر

شب جشن هم باشد -

۳ - میت در منی در قسمت معظم از شبهای ایام التشریق -

۴ - طواف الوداع (برای اهل مکه و برای حایض . و نفساء و امثال

آن . . طواف الوداع واجب نیست)

۵ - رمی جمرات با سنگ -

۶ - احتراز از محرّمات احرام -

مواقبت حج و عمره

میقاتهای حج و عمره (یعنی وقت بستن احرام برای حج یا عمره)

دو قسم اند -

۱ - میقات زمانی -

۲ - میقات مکانی -

میقات زمانی حج . شوال . ذوالقعدة . و ده شب از ذی الحجه است .
میقات زمانی عمره تمام سال است منتهی گاهی بواسطه عارض خارجی
ممنوع میشود چنانکه اگر احرام حج بسته باشد احرام عمره ممنوع است
همچنان احرام عمره بر عمره نیز ممنوع است -

میقات مکانی حج . برای اهل مکه . خود مکه است . میقات مکانی
حج و عمره برای واردین از مدینه ذوالحلیفه (بئر علی) است - و برای واردین
از طرف شام و مصر و مغرب زمین . قریه جحفه . یاربغ است - و برای
واردین از تهامة الیمین . کوه یلملم است - و برای واردین از نجد و حجاز
کوه قرن المنازل است - و برای واردین از مشرق زمین (عراق و غیره ..)
قریه ذات عرق است در سر راه طائف -

میقات مکانی حج و عمره برای اهل حرم حل است - و افضل بقاع
حل قریه جمرانه است بعد تنعیم بعد چاه حدیبیه -

و برای کسانی که در سر راه میقات نداشته باشند رسیدن بمحاذات
یکی از میقاتهای مذکوره میقات آنها است - فرضاً اگر محاذی هیچیک
از میقاتهای مذکوره واقع نشود از شازده فرسخ (دو منزل) بمکه مانده
واجب است احرام به بندد

سننهای حج

عمده سننهای حج از اینقراراند -

۱ - غسل برای احرام -

- ۲ - غسل برای داخل شدن مکه -
- ۳ - غسل برای وقوف در عرفات -
- ۴ - غسل برای وقوف در مزدلفه -
- ۵ - غسل برای رمی در ایام التشریق - اگر در پنج فقره مذکوره غسل ممکن نشود تیمم بجای غسل کافی است -
- ۶ - استعمال بوی خوش پیش از احرام یعنی پس از غسل -
- ۷ - تلبیه (گفتن لبیک اللهم لبیک تا آخر) -
- ۸ - زیاد گفتن آن -
- ۹ - صلوة بر نبی
- ۱۰ - طواف القدوم
- ۱۱ - میبت در منی در شب عرفه -
- ۱۲ - وقوف در مشعر الحرام (کوهی است در آخر مزدلفه) -
- ۱۳ - خوردن آب زمزم -
- ۱۴ - خواندن ادعیه و اذکار مخصوصه باوقات و ازمنه معینه -

ارکان عمره

- رکنهای عمره پنج اند
- ۱ - احرام به نیت عمره قلباً (نیت العمره و احرامت به الله تعالی لبیک اللهم لبیک تا آخر)
 - ۲ - طواف رکن -
 - ۳ - سعی در بین صفا و مروه هفت مرتبه از صفا بمروه -
 - ۴ - حلق سر -

۵ - ترتیب در بین چهار رکن مذکور بترتیب مرقوم -

وقوف در عرفات رکن عمره نیست - (رکن حج است) -

حج و عمره بسه وجه ممکن است تادیه شوند

اول - بطور افراد که مقدمات اعمال حج تادیه میشوند بعد اعمال عمره

دوم - بطور تمتع که اول عمره بجا میارند « در شهور حج » بعد که از

عمره فارغ شدند . احرام حج می بندند از مکه . احرام عمره و احرام حج هر

دو در یکسال واقع میشوند

سوم بطور مقارنه که نیت احرام حج و عمره هر دو با هم می آرند

اگر در آن سال عمره بجا آورده باشد فضیلت افراد بیشتر است اگر

نه فضیلت تمتع

بر تمتع وقارن هر دو ریختن خون فدیة واجب است « اگر اهل

نواهی مسجد الحرام نباشند »

تمتع اگر در شهور حج اول احرام عمره نبسته باشد یا احرام عمره

و احرام حج هر دو در یکسال واقع نشده باشند یا پیش از احرام عودت بمیقات

کرده باشد

یا پس از احرام و پیش از شروع به نسک عودت بمیقات نموده باشد

در هیچیک از این چهار صورت فدیة واجب نیست

همچنان قارن نیز اگر پیش از وقوف . از مکه بمیقات عودت کرده باشد

دیگر فدیة واجب نیست -

واجبات عمره

واجبات عمره دو چیز اند

۱ - احرام از میقات

۲ - اجتناب از محرّمات . ترك هر يك از آنها موجب دادن فديه است

طواف

طواف عبارت است از گردیدن بدور بيت با شرایط ذیل -

شروط طواف

شرطهای طواف خواه طواف التقدوم یا طواف الافاضه یا طواف الوداع

یا طواف نذر یا طواف تطوع یا طواف تحلل شش شرط اند

۱ - پاکی از حدّین و از نجاست -

۲ - ستر عورت -

۳ - نیت طواف در دل -

طواف اگر مستقل باشد . یعنی جزو نسك نباشد نیت آن واجبست

اگر جزو نسك باشد . نیت آن سنت است - بجهت اینکه نیت احرام حج

یا عمره کافی است -

۴ - شروع کردن طواف از ركن حجر الاسود - (اگر چه حجر الاسود

هم در آن نباشد) بدن طواف کنند . باید در حال مرور محاذی حجر باشد

۵ . واقع شدن بیت در طرف چپ . در تمام قدمهای طواف - که

هنگام مرور نه روبه بیت باشد . نه پشت به بیت -

اگر اتفاقاً . برای دعا . یا برای استلام . یا بجهت ازدحام . روبه بیت

بپشت به بیت واقع شود از همانجا طواف او قطع میشود که اگر تجاوز

- کرده باشد باید برگردد بهمان نقطه و مجدداً مشغول طواف شود -
 ۶ - تسبیح طواف یعنی هفت مرتبه بدور بیت طواف کند -

سننهای طواف

عمده سننهای طواف از قرار ذیل اند -

- ۱ - افتتاح طواف باستلام حجر الاسود با دست یا با اشاره - (استلام یعنی سودن دست بآلب . به سنك)
- ۲ - تکرار استلام در هر طواف که هفت مرتبه بعمل آید -
- ۳ - بوسیدن حجر بآلب در هر طواف -
- ۴ - گذاشتن پیشانی بر حجر در هر طواف
- ۵ - تثلیث این سه (استلام با دست . بوسه بآلب . گذاشتن پیشانی) در هر طواف که هر يك ۲۱ مرتبه بعمل آیند - (در هفت طواف)
- ۶ - استلام رکن یمانی با دست یا چوب یا با اشاره
- ۷ بوسیدن دست خود پس از استلام رکن یمانی
- ۸ جست و خیز کردن مرد در سه دور از طوافیکه پشت سر آن سعی بعمل آید چهار دور دیگر که هفت دور تمام شود بمشی طبیعی حرکت کند
- ۹ اضطباع در سعی و در طوافیکه در آن جست و خیز میکند
- اضطباع عبارت است از اینکه وسط ردرا زیر بغل راست گرفته دو طرف ردرا بردوش چپ اندازد
- ۱۰ نزدیک شدن مرد به بیت در صورتیکه اسباب زحمت دیگران نشود

۱۱ گذاردن دور کعت نماز سنت در پشت مقام یادرجر یا در زیر
میزاب رحمة یادرحطیم یا جلو کعبه یا بین الیمانین یا در خانه خدیجه یا مکه
یا حرم

۱۲ طواف در هنگام ورود مکه

محرمات احرام

چیزهاییکه مباشره آنها برای کسیکه احرام حج یا عمره بسته باشد
«خواه زن یا مرد» حرام است و احرام و عمره را باطل میکنند هفت چیزاند
۱ پوشیدن لباس . بدون عذر « باستثنای عورة » اعم از پیراهن . قبا
کنفش جوراب . دستکش . و امثال آن ...

بدون عذر پوشیدن مرد بعضی از سررا و پوشیدن زن بعضی از روی
را حرام است

۲ استعمال عطریات « استعمال عطریات پیش از احرام سنت است »

۳ - مالیدن روغن باموی سر یا موی ریش

۴ - زائل کردن مو و گرفتن ناخن

۵ - جماع

۶ - بوسه . استمناء بدست . کایه مقدمات جماع « از قبیل عقد نکاح .

نظر کردن بشهوة و امثال آن » همه حرام اند

انزال به فکر یا به نظر مضرتی ندارد

۷ - کشتن شکار کنندن درخت کنندن هر گیاهی که ساق دارد

(شروط تحریم)

شرط حرام بودن محرّمات . که احرام با عمره را باطل کنند - از اینقرار اند -

۱ - علم بحرام بودن آن ۲ - عمد

۳ - عقل ۴ - بلوغ

۵ - اختیار

اگر جاهل بحرمه یا ساهی یا دیوانه یا بچه یابی اختیار . یکی از محرّمات را مباشره کند اثری بر آن مترتب نخواهد شد

کلیه محرّمات احرام از حیث گناه و فدیّه بیشتر از چهار قسم نیستند
اول - آنچه مباشره آن گناه دارد و فدیّه ندارد مانند عقد نکاح . نظر بشهوة . کمک در کشتن شکار . کمک در کندن درخت « بدادن اسباب و امثال آن » ترسانیدن شکار خوردن گوشت شکاریکه دیگری شکار کرده باشد و امثال آن

دوم - آنچه مباشره آن فدیّه دارد و گناه ندارد - مانند ازاله مو گرفتن ناخن « بسبب عذر موجه از قبیل زخم . مرض » پوشاندن مرد سر را یا پوشاندن زن روی را بجهت گرما یا سرما تلف کردن شکار بدون قصد اتلاف « بسبب ترساندن » ذبح کردن بواسطه شدت گرسنگی و امثال آن -

سوم - آنچه مباشره آن نه گناه دارد نه فدیّه - مانند ازاله موی ابرو . یا موی سر که جلو چشم را بگیرد - ازاله موی چشم یا ناخن شکسته

که اذیت بکنند پوشیدن هوزه بجهت نداشتن کفش . کشتن صیدی که حمله بیارد . پایمال کردن مالخ که راه تردد را بسته باشند بالاخره آنچه برای رفع احتیاج مباح است و آنچه برای رفاه حال . ناسیماً . یا مکرهاً . یا جاهلاً بالتحريم مرتکب شود . از قبیل پوشیدن لباس . استعمال عطریات مالیدن روغن . جماع و امثال آن . . چهارم - آنچه مباشره آن هم گناه دارد هم فدیة - مانند سائر محرمات

فدیة

کلیه فدیةها بیست و یک فدیة اند . و باعتبار احکام چهار قسم اند
 ۱ - فدیة ترتیبی تقدیری - ترتیبی . یعنی تا از واجب اول عجز حاصل نشود . عدول بسوی واجب دوم جائز نیست . و تا از دومی هم عجز حاصل نشود . عدول بسوی واجب سوم جائز نیست .
 تقدیری . یعنی مقدار آنچه از واجب اول بسوی آن عدول میشود در شرع معین و مقدر است و تعدیل نمیشود .
 و آن عبارت است از ذبح يك حیوان اگر ذبح ممکن شده ده روز روزه سه روز در هنگام حج (یعنی پس از احرام و پیش از روز عید) و هفت روز پس از عودت بوطن
 توالی در هر دو روزه سنت است و تأخیر سه روز اول کلام بعضاً از روز جشن حرام است بجهت اینکه تأخیر آن از وقت خود موجب قضا است و تأخیر فریضه . از وقت خود تا قضا شود حرام است
 فدیة ترتیبی تقدیری - نه فدیة است . از قرار ذیل -

فدیة تمتع . فدیة قرآن . فدیة فوات . فدیة ترك احرام از میقات فدیة
ترك رمی احجار . فدیة ترك بیوتوته در مزدلفه . فدیة ترك بیوتوته در منی فدیة
ترك طواف الوداع . فدیة ترك مشی منذور پشت سر آن

۲ - فدیة ترتیبی تعدیلی - تعدیلی یعنی هر گاه از تمام مقادیر واجبه
عجز حاصل شود . مقدار واجب اول تعدیل میشود . یعنی قیمت آن را
معین نموده . بسوی معادل آن عدول میشود که معادل قیمت آن طعام
خریده تصدق میکنند . اگر از صدقه هم عجز حاصل شود عوض هر يك مد
يك روز روزه گرفته میشود -

و آن دو فدیة است . فدیة جماع . عالماً . عامداً و فدیة احصار (باز
ماندن از حج بواسطه موانع)

فدیة جماع (یعنی فاسد کردن یکی از نسک . خواه واجب یا سنت
در حج یا عمره باجماع) عبارت است از ذبح يك شتر پنجساله « بدنه » نر یا
ماده موصوف بصفات قربانی اگر شتر میسر نشود يك گاو موصوف بصفات
قربانی اگر نه هفت گوسفند . اگر نه معادل قیمت يك شتر پنجساله طعام
تصدق کند -

اگر تصدق هم ممکن نباشد عوض هر يك مد یکروز روزه گرفته
میشود برای کسر هم یکروز کامل باید بگیرد

فدیة جماع بروطی کننده است نه بروطی شده علی المعتمد
وطی کننده علاوه بردادن فدیة باید نسک باطل شده را هم اعاده
کند بجهة اینکه نسک همینکه شروع شد مبدل بقرض میشود و قضاء آن
واجب است بخلاف سایر سنتها

فدیه احصاء عبارت است از ذبح یک گوسفند اگر میسر نباشد معادل قیمت آن طعام تصدق کند اگر تصدق هم ممکن نشد عوض هر یک مدیک روز روزه گرفته میشود

۳ - فدیة تخیری تقدیری - تخیری یعنی فدیة دهنده مختار است هر کدام از مقادیر مقدره را میل دارد فدیة میدهد

و آن عبارت است از ذبح یک حیوان موصوف بصفات قربانی در حرم (گوسفند یکساله یا بز دو ساله) - یا تصدق دادن سه صاع از قوت خوراک محل (دو من و یک چارک تبریز) به شش نفر مسکین از مساکین حرم بهر یک مسکین یک چارک و پنجائی بوزن تبریز - یا گرفتن سه روز روزه هر کدام که فدیة دهنده میل دارد واجب است فدیة بدهد -
توالی در این روزه شرط نیست -

در صورت تکرار ارتکاب فدیة هم تکرار میشود
فدیة یکمو . یک ناخن . مثلاً یکمد است - فدیة دو مو دو مد است
فدیة سه مو فدیة کامله است -

فدیة تخیری تقدیری - هشت فدیة است از قرار ذیل
فدیة ازاله مو . فدیة گرفتن ناخن . فدیة استعمال عطر . فدیة تدهین
مو . فدیة پوشیدن لباس . فدیة مقدمات جماع . فدیة استمنا . فدیة جماع
غیر مفسد -

۴ - فدیة تخیری تعدیلی - یعنی تقویمی باختیار فدیة دهنده - و آن عبارت است از ذبح - یا تقویم ذبح به پول نقد که طعام بخرد و صدقه دهد - و یا روزه بگیرد -

فدیه تخییری تعدیلی . دو فدیة است . فدیة شکار . فدیة کندن درخت . برای وجوب فدیة در محرمانیکه مقصود از ارتکاب آنها اتلاف محض است . (مانند کشتن شکار . کندن درخت) . یا شایبه اتلاف در آن غلبه دارد (مانند ازاله مو . گرفتن ناخن) . فقط تمیز . و عقل و اختیار شرط است . دیگر عمد . یا علم بتحريم . شرط نیست . یعنی ارتکاب آن خواه بعمد باشد یا بسهو خواه عالم بتحريم باشد یا جاهل فدیة واجب است برای وجوب فدیة در محرمانیکه مقصود از ارتکاب آنها فقط تمتع یعنی ترفه محض است (مانند استعمال عطر . تدهین مو پوشیدن لباس) یا شایبه ترفه در ارتکاب آن غلبه دارد (مانند جماع) . علاوه بر عقل و تمیز و اختیار . عمد و علم بتحريم هم شرط است . یعنی اگر بسهو یا جاهل بحرمه مرتکب شود . فدیة واجب نیست .

قربانی

قربانی عبارت از حیوانی است موصوف بصفت ذیل که در جشن قربان کشته میشود محض نزدیکی بخدا . و آن عبارت است از یک گوسفند یکساله یا یک بز دوساله . یا یک شتر پنجساله (بدنه) بدون عیب هفت یک . یک گاو یا یک شتر . از طرف یک نفر جائز است قربانی شود : یعنی یک گاو یا یک شتر . از طرف هفت نفر بالاشترک جائز است قربانی شود . یا یک نفر میتواند یک گاو . یا یک شتر را بجای هفت فدیة مختلفه الاسباب ذبح کند .

حیوان معیوب . از قبیل کور . لنگ . دم بریده . گوش بریده . لاغر بیمار . و امثال آن . . . جایز نیست قربانی شود . اما گوش شکافته یا گوش سوراخ شده جایز است قربانی شود .

قربانی کردن . عبارت است از کشتن حیوان قربانی محض نزدیکی خدا به نیت قربانی در دل . مقترن بهنگام ذبح یا مقترن بهنگام تعیین آن (نوبت الاضحیة المسنونة) یا (نوبت اداء سنة التضحیة) .

تلفظ بنیت قربانی سنت است . اگر کلامه قربانی را بدون قید سنت بگوید واجب میشود .

وقت کشتن قربانی . از چاشت روز عید قربان است تا آخر ایام التشریق قربانی کردن سنت موكده است برای هر مسلمان . مكلف . رشید . آزاد مقتدر . که هر سال بعمل بیارد

قربانی . بصیغه نذر . واجب میشود (خواه نذر منجز باشد یا معلق و خواه مندور فی الذمه باشد یا معین) . مثال منجز فی الذمه (علی از اضحی) یا (علی ان اضحی شاة) مثال معلق فی الذمه (ان شفئ الله مریضی فعلی ان اضحی) مثال منجز معین (علی ان اضحی هذه الشاة) مثال معلق معین (ان ملكت هذه الشاة . فعلی ان اضحی بها)

حیوان قربانی اگر عیناً معین باشد یعنی (فی الذمه نباشد) بمجرد نذر واجب میشود : یعنی از ملکیت نادر خارج میشود و هنگام ذبح محتاج بنیت قربانی نیست . (علی ان اضحی بهذه الشاة) (ان ملكت هذه الشاة فعلی ان اضحی بها) .

در مثال اخیر اگر چه بمجرد تملك واجب نمیشود . یعنی مالکیت

ناذر از آن زائل نمیشود اما پس از تملك واجب است که بنذر خود وفا کند و آنرا قربانی نماید .

همچنان حیوان قربانی مسنونه . اگر معین باشد (یعنی فی الذمه نباشد) بمجرد جعل واجب میشود . بشرط اقتران بنیت قربانی (جعلت هذه اضحیة) یا (هذه اضحیة) در صورتیکه قصدش اخبار نباشد .

حیوان قربانی . اگر فی الذمه باشد (یعنی معین نباشد) بمجرد نذر واجب نمیشود مگر به تعیین آن . مقترن به نیت قربانی که فوراً واجب خواهد شد . (زیرا تعیین فی الذمه . مقترن به نیت قربانی . حیوان را از ملکیت مالک خارج میکند . مانند نذر معین . یا مانند جعل مقترن به نیت قربانی) -

بعبارة دیگر - در نذر (خواه نذر معین یا نذر فی الذمه) فقط يك شرط لازم است مملوك بودن منذور یا تابع بملکیت . بشرط التزام قربت (علی) دیگر نیت قربانی شرط نیست -

اما در جعل و تعیین (جعل معین . تعیین فی الذمه) . دو شرط لازم است هم مملوك بودن منذور هم اقتران نیت قربانی - جعل و تعیین اگر مقترن به نیت قربانی نباشند . قربانی مسنونه است -

قربانی فی الذمه . اگر پس از تعیین تلف شود اصل نذر بحال خود باقی است و باید حیوان دیگر را قربانی کند - بجهة اینکه تعیین مافی الذمه لزوم بهم نمیرساند مگر بقبض صحیح (منذور له) و پیش از قبض . بمجرد تلف شدن آن تعیین هم فاسد میشود -

مقصود از واجب شدن قربانی آنست که فوراً از ملکیت مالک خارج میشود

و در ایام قربانی واجب است ذبح شود و تأخیر ذبح آن از ایام تشریح حرام و قضاء آن واجب است - و هنگام ذبح محتاج به نیت قربانی نیست و خوردن از آن برای صاحبش حرام است و اگر پیش از موقع قربانی تلف شود ضمانتی بر او نیست (صورت و دیعه را دارد) یا اگر پس از موقع قربانی تلف شود یا آن را تلف کند (خواه پیش از وقت قربانی یا پس از آن) ضامن آن است و باید بدل آن را (که از حیث نوع و قیمة مثل اصل باشد) بخرد و قربانی کند -

بدل قربانی . اگر بعین قیمت اصل خریده شده باشد . فوراً آنهم واجب است و هنگام ذبح محتاج به نیت بدلیت نیست -

و اگر به پول دیگر خریده شده باشد واجب نیست مگر اینکه هنگام خریدن . نیت بدلیت آورده باشد یا بعد آنرا جعل یا تعیین کرده باشد مقتربانیت بدلیت که در این سه صورت واجب خواهد شد - (جعلت هذه اضحیة بدلا عن التي اتلفتها) (هذه بدل الاضحیة التي اتلفتها)

قربانی واجب را . واجب است با گوشت و پوست و استخوان و جمیع اجزاء خام و ناپخته بر فقراء تصدق کنند - بیک فقیر هم جائز است همه را بدهند فروختن قربانی واجب یا اجزاء آن باطل است - و فروختن قربانی مسنونه یا اجزاء آن حرام است -

خوردن از صدقه و هدیه و قربانی واجب برای صاحب آن . مطلقاً حرام است

خوردن از قربانی مسنونه چند لقمه محض تبرک مخصوصاً از جگر آن جایز است خوردن همه قربانی مسنونه حرام است - و تصدق بمقداری از آن اگر چه کم هم باشد واجب است -

فرستادن قربانی خواه واجب یا مسنون برای اغنیاء باطل است و خوردن ایشان از آن (در صورت علم و اطلاع) حرام است -
 مجرد خریدن حیوان به نیت قربانی - آن را حیوان قربانی نمیکنند
 یعنی هنگام ذبح نیت قربانی لازم دارد - (چنانکه خریدن ملک به نیت وقف
 آنرا موقوفه نمی کند یا خریدن عبد به نیت عتق آنرا آزاد نمی نماید) -
 پس از خریدن حیوان اگر لفظاً بگوید آن را برای قربانی خریدم
 و قید سنت را صریحاً ضمیمه نکند. فوراً واجب میشود و احکام قربانی
 واجب بر آن جاری میشود - (بجمله اقتران نیت با تعیین چنانکه گذشت)

سنتهای قربانی

سنت است که قربانی کننده خودش هنگام ذبح حاضر و شاهد آن
 باشد - برای مرد سنت است که خودش قربانی را ذبح کند -
 و کیل کردن در ذبح و در نیت نیز جائز است - اگر چه و کیل مسلمان
 نباشد - قربانی کردن از طرف دیگری بدون اجازه او (اگر زنده است)
 یا بدون وصیت «اگر مرده است» جائز نیست و بی فایده است -

عقیقه

عقیقه . در لغت بمعنی موی سر بچه تازه متولد شده است - و در
 شرع بمعنی حیوانی است موصوف بصفات قربانی که هنگام تراشیدن موی
 مذکور ذبح میشود -

عقیقه کردن - عبارت است از کشتن حیوان عقیقه . به نیت عقیقه در
دل مقترن بهنگام ذبح . یا مقترن بهنگام تعیین آن - « نوبت العقیقه المسنونة »
« نوبت اداء سنة العقیقه »

تلفظ به نیت عقیقه سنت است پس از خریدن حیوان عقیقه . اگر تلفظ
عقیقه را بدون قید سنت . اطلاق کند . فوراً واجب میشود . و احکام عقیقه
واجب بر آن جاری میشود -

عقیقه سنت است . یعنی سنت است هر اصلی « خواه پدر . یا مادر یا
جد مثلاً » که نفقه فرع بر گردن او باشد . از مال خود برای فرع خود
عقیقه ذبح کند -

عقیقه در احکام فرقی با قربانی ندارد که آنهم بمجرد نذر واجب میشود
بجعل و تعیین مقترن بانیت عقیقه نیز واجب میگردد

تفاوتی که عقیقه با قربانی دارد اینست که تصدق بمقداری از عقیقه
اگرچه کم هم باشد واجب نیست دیگر اینکه هر مقدار از عقیقه برای اغنیاء
فرستاده شود مملوک او میگردد دیگر اینکه عقیقه مخصوص بوقت معین
نیست برای ولی از هنگام تولد بچه تا هنگام بلوغ آن وقت عقیقه است -
برای خود شخص هم پس از بلوغ تا هنگام موت سنت است هر آن میل دارد
عقیقه برای خود ذبح کند

افضل اوقات روز هفتم ولادت است که اسم گذاشتن و عقیقه و سر
تراشیدن هر سه در يك موقع بعمل آیند - یعنی عقیقه در بین تسمیه و حلق
ذبح شود -

تراشیدن موی سر بچه اگر چه دختر هم باشد سنت است و معادل

وزن آن سنت است طلا یا نقره بر فقراء تصدق شود -
 عقیقه را آتش بپزند و تصدق کنند بهتر است تا اینکه نا پخته تصدق
 کنند مگر بای راست آن که بهتر آنست نا پخته بقباله داده شود
 فرستادن عقیقه برای فقراء بهتر است تا دعوت فقراء برای خوردن
 آن . سنت است استخوان عقیقه شکسته نشود و بهتر آنست برای پسر دو
 کوسفند و برای دختر يك کوسفند ذبح شود (للذکر مثل حظ الانثیین)

(تسمیه)

تسمیه عبارت است از نام نهادن بچه - سنت است که ولی خواه نفقه
 بچه برگردن او باشد یا به اسمی برای بچه تعیین کند
 وقت تسمیه از ساعت ولادت است تا هنگام بلوغ پس از بلوغ سنت
 است که خود شخص هر آن میل دارد نامی برای خود انتخاب کند
 افضل اوقات برای تسمیه روز هفتم ولادت است پیش از عقیقه و
 بهترین اسامی (عبدالله) - (عبدالرحمن) و امثال آنست - در اسم (احمد)
 و (محمد) هم فضایل زیاد روایت شده است
 تسمیه به (شاهنشاه) - (ملك الملوك) . (قاضی القضاة) (حاکم
 الحکام) - (جار الله) - (عبد النبی) - (عبد المحمد) - (حسینقلی) و
 امثال آنها حرام است
 تسمیه با اسمی قبیحه از قبیل (حمار) . (الاغ) . (سگ) . (کلب)
 و اسمی که نفی و اثبات یا توهین و تعظیم آن موهم است مانند (برکة)
 (نافع) . (مره) . (رحمة) . (شیطان) . (سید الناس) . (سیدالعرب)
 (سید الاسلام) و امثال آن مکروه است

تسمیه باسماء الله یا اسامی انبیاء یا هائیکه مکروه نیست
 سنت است هنگام درد زائیدن آیه الکرسی و آیه (ان ربکم الله
 الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام . ثم استوی علی العرش یغشی
 اللیل النهار یطلبه حیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ الا له
 الخلق والامر تبارک الله رب العالمین) و معوذتین خوانده شود و دعاء کرب
 (لا اله الا الله العظیم الحلیم . لا اله الا الله رب العرش العظیم . لا اله الا الله
 رب السموات السبع و رب الارض رب العرش الکریم) و دعاء یونس (لا اله
 الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین) زیاد خوانده شود
 سنت است هنگام ولادت بچه در گوش راست او سوره اخلاص و
 آیه (انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم) خوانده شود (بدون
 تبدیل ضمیر اعیذها برای پسر)
 و در گوش چپ او اقامه گفته شود و با خرما یا شیرینی دیگر که با
 آتش پنخته نشده باشد آهسته هردو حنک او (کام بالا کام پائین) شیرین
 شود . « این را بهربی تحنیک میگویند »

صید و ذبح

صید « یعنی شکار » عبارت است از کشتن حیوان ماکول بری یا
 بحری که در دست رس ذبح نباشد « خواه پرنده یا چرنده یا شناور . وحشی
 یا اهلیکه توی چاه مثلا افتاده باشد و دست رس بذبح آن نباشد » .

شکار بسه طریق جائز است گشته شود. «اول» با هر چیز برنده از قبیل تیر گلوله و رشو. گلوله فولاد. گلوله مس. تیغ و امثال آن. که بهر جای شکار بخورد و آنرا زخم دار کرده باشد حلال است. جمیع اعضاء شکار محل ذبح است.

دوم. با هر حیوان شکاری «یعنی تعلیم شده» از قبیل باز. و اشته قوش. تازی. توله سک. و امثال آن. اگر چه بذبح هم نرسد: یعنی تار سیدن بآن حیات در آن باقی نباشد. یا اگر حیات هم دارد تا بیرون آوردن تیغ و رو بقبله ساختن آن مثلا روح از بدنش خارج شود. در این دو حال گوشت شکار حلال است بشرط اینکه زخم مزهق خورده باشد «از برنده یا از حیوان شکاری» -

هنگام رسیدن بشکار اگر حیات مستقره در آن باقی باشد و در ذبح آن قصور نماید تا بمیرد یا تیغ همراه نداشته باشد. خوردن آن حرام و میتة است «مردار»

سوم. بوسیله دست آوردن آن بهرنحو که ممکن باشد برای ذبح کردن از قبیل زخم زدن باغیر برنده «گلوله سربی و گلوله گلی و ساچمه» یا خسته کردن آن بدواندن یا زدن با چوب و کلوخ مثلا یا گذاشتن دام یا پاشیدن دانه مسموم و امثال آن که در این احوال پس از ذبح کردن شکار گوشت آن حلال است.

(ذبح)

ذبح «یعنی کشتار» عبارت است از بریدن کلاوی حیوان که در دسترس

باشد بسرعت باتبع تیز یا هر چیز برنده اعم از اینکه آهن باشد یا فولاد یا
طلا یا نقره یا مس یا حلبی یا شیشه یا بلور یا سنگ تیز یا چوب تیز یا نی و
امثال آن « باستنای ناخن . دندان . استخوان »
مقصود از گلوی حیوان مخرج نفس است با مجرای طعام که هر دو
قطع شوند -

ذبح جنین که در شکم باشد بذبح مادر است اگر پس از بیرون آوردن
از شکم مادر زنده باشد باید جنین هم ذبح شود
کندن سر حیوان خفه کردن آن ذبح آن بانبع کند که محتاج بزور
دست باشد -

قطع گلوی حیوان یا پراندن سر آن با چیز غیر برنده : یعنی کوبنده
« از قبیل گلوله سربی گلوله کلین ساچمه چوب تیغ کند و امثال آن » حرام
است حیوان هم میتة و مردار محسوبست که خوردن گوشت آن حرام است
همچنان بریدن گلوی حیوان بتانی « که پیش از تمام شدن ذبح بحر که
مذبوح برسد » یا بریدن گلوی آن به تناوب « یعنی مقداری از گلوی آن
قطع کند بعد توقف کند تا مالاخون از فوران بیفتد بعد بمیتة رادر حال حرکه
مذبوح قطع کند » حرام است یعنی اصل فعل در کلیه احوال مذکوره حرام
است حیوان هم میتة است
ذبح و صید مادر در صورت باقی ماندن بچه که مستغنی از مادر نشده
باشد حرام است

(ارکان ذبح)

رکنهای ذبح « یعنی سر بریدن بطور مذکور » چهاراند ۱ ذبح کننده

۲ - ذبیحه ۳ - آله ذبح ۴ - ذبح کرفن

اگر خود حیوان بواسطه خارش مثلاً گردش را بر تیغ بمالد و خودش را ذبح کند چون ذبح کننده موجود نیست ذبح باطل است و حیوان میتة و حرام است

اگر کسی سر حیوان را بکند چون آله ذبح در کار نیست ذبح باطل و حرام است

(شرط ذبح)

در ذبح و همچنان در شکار قصد ذبح کننده یا شکار کننده شرط است یعنی قصد فعل و قصد اصابت که عین یک حیوان را نشان کند یا یک گله را مد نظر بگیرد و تیر بیندازد بهر کدام که بخورد -

اگر تیغ از دست کسی بر کردن حیوانی بیفتد و آن را ذبح کند یا تیغ را بدون قصد اصابت پرتاب کند و بهتتاً بگردن حیوانی بخورد و آن را ذبح کند یا حیوان شکاری از دست او رها شود و شکاری را بکشد یا برای امتحان تیری بنشان بیاندازد و حیوانی را بزند چون در صورت اولی و سومی اصلاً قصد فعل نیست . و در دومی و چهارمی قصد اصابت نیست حیوان مذکور حرام و میتة است

شکار کسی که کور باشد (نابینا) حرام است بجهة اینکه قصد اصابت ندارد اما ذبیحه او چون قصد فعل و قصد اصابت هر دو در آن جمع است حلال است منتهی مکروه است -

شرط ذبح کننده

شرط ذبح کننده و همچنان شکار کننده فقط اهل کتاب بودن است (اعم از مسلمان . یهود اسرائیلی و نصارائیکه نکاحشان جائز باشد) خواه مرد یا زن . بچه یا بالغ . مست یا هشیار . عاقل یا دیوانه .

ذبح و شکار بت پرست . آتش پرست «مجوس» افتاب پرست و امثال آنها که اهل کتاب نیستند و یهودیهائی که اعلیٰ جدشان پس از بعثت حضرت عیسی «ع» داخل دین حضرت موسی «ع» شده اند . یا نصارائی که اعلیٰ جدشان پس از بعثت حضرت رسول «ص» داخل دین عیسی شده اند و همچنان ذبح و شکار مرتد حرام و میتة است .

برای ذبح و شکار . مرد عاقل . مسلمان بهتر است . اگر نه زن . عاقله مسلمة . اگر نه بچه همیز مسلمان . اگر نه کتابی «زن یا مرد» . اگر نه مست یا بچه غیر همیز یا دیوانه . ذبح یا شکار نهائند حلال است .

شرط ذبیحة

شرط حیوان کشتنی و همچنان شکار . دو چیز است - ۱ - مأکول بودن آن - ۲ - وجود حیات در آن .

حرکت کردن مذبوح . جریان خون . هر يك علامت ثبوت حیات اند اگر به بچوجه علامت حیات در ذبیحة مشهود نگردد . حرام و میتة است .

شرط آله ذبح

شرط آله ذبح . فقط همین است که تیز باشد . شرط آله شکار اگر چیز برنده است باید تیز باشد و اگر حیوان درنده است (مانند تازی و توله سگ شکاری) یا حیوان برنده است (مانند باز و شاهین) باید معلم باشد : یعنی در آداب شکار مطیع اوامر شکارچی باشد .

حیوان شکاری . خواه باز یا تازی یا غیر آن . . اگر از شکار خود بخورد . معلم نیست و شکار او میته و حرام است

جای دهن تازی که زخم کرده است نجس است بشستن (با هفت آب) پاک میشود که دیگر محتاج به بریدن و دور انداختن نیست .

اگر کربه یا حیوان درنده دیگر که معلم نباشد . شکار را با زخم مزهق بکشد و دست رس بذبح آن نباشد حرام و میته است . اگر آن را زخم بزند و حیات در آن باقی باشد . در صورت ذبح گوشت آن حلال است

سننهای ذبح

عمده سننهای ذبح از قرار تفصیل اند .

۱ - رو قبله ایستادن ذبح کننده .

۲ - رو قبله ساختن ذبیحه .

۳ - برپهلوی چپ انداختن ذبیحه .

۴ - پای راست ذبیحه را آزاد گذاشتن .

۵ - دست و پای دیگرش را گرفتن .

۶ - بریدن رگهای کردن آن -

۷ - گفتن بسم الله الرحمن الرحيم . در هنگام ذبح یا هنگام رها کردن تیر یا رها کردن تازی یا باز برای شکار -

۸ - در کشتن شتر سنت است که نحر شود یعنی با سپنج یا نیزه کلوی آن سوراخ شود که از مجرای نفس و طعام بگذرد -

حیوانهای ماکول

حیوان ماکول . در چرنده - از این قرار اند - شتر . گاو . گوسفند بز . اسب . الاغ وحشی - خر گور . گاو کوهی . شوکا . کوزن . آهو خرگوش . خارپشت « زوزو » بالاخره آنچه که نشخوار کند . یا سم شکافته باشد « باستنای خوک » همه حلال اند -

در پرنده هم حیوان ماکول از این قرار اند مرغ و خروس و قرقاول و کبک و کبوتر و قمری و کرکر (باقرقره) فاخته و شتر مرغ و کلنگ و بط و مرغابی و قاز و همیشه سی (میش مرغ) و قاز و کلاغ ابلق و گنجشک و هزار دستان و بلبل و سهره و صمبوه بالاخره آنچه دانه خور یا از جنس گنجشک باشد . اگر چه رنگ و نوعش مختلف باشد . همه حلال اند -

کرم میوه جات . کرم فواکه . سیسرك « زيزك » ملخ « زنده یا مرده » مباح اند -

در حیوانات دریایی . باستنای قورباغه . نهنگ . سنک پشت . خرچنگ باقی « زنده یا مرده » همه حلال اند - اگر چه بشکل سگ یا خوک هم باشند مرده حیوانات ماکول دریایی اگر متعفن شده باشد حرام است سوسمار « ماتورنك » در نزد شافعی حلال است -

حیوانهای غیر مأكول

حیوان غیر مأكول در چرنده - از اینکه قرار اند - استر - قاطر - الاغ اهلی
خوك . فیل -

حیوان غیر مأكول در درنده - شیر - ببر - بلنک - خرس - كرك
سك . میمون . شغال . گربه . گربه وحشی . بالاخره آنچه درنده و دارای
ناب « کلب » باشد حرام است -

حیوان غیر مأكول در برنده - طاووس - کلاغ سیاه - زاغچه - باز
شاهین - چرخ - کرکس - عقاب « هلو » هما - جغد - بغاث « سوره واله »
طوطی . بالاخره آنچه که دارای مخلب (نك چنك) باشد - و نیز آنچه
امر بقتل آن شده - از قبیل - مار - زاغچه - (قشقره) - زغن (کور کوره)
عقرب - موش - و آنچه نهی از قتل آن شده - از قبیل - پرستو - زنبور عسل
قورباغه - مورچه و امثال آن .. همه حرام اند -

در هوام و حشرات الارض . آنچه از قبیل چلباسه (وزغه) بزمجه
سوسك . سنك پشت (بری و بحری) جمل (سر کین گردانك) خرخاکی
انواع زنبورها . انواع کرمهای زمین . انواع عنکبوتها . انواع پشه ها كك
و امثال آنها همه حرام اند -

بعبارة مختصر آنچه در حیوانات یا نباتات . یا جمادات . بری . یا
بحری . بدون استثناء . برای وجود و عقل مضر است - حرام و آنچه نافع
است حلال - آنچه نه نافع است و نه مضر - مباح میباشد -

(فهرست جلد اول فقه محمدی)

۲۸	سجده تلاوة	۲	تعرفه شافعی
۲۸	مکروهات نماز	۲	(وضو)
۲۹	مبطلات نماز	۳	شرایط وضو
۳۱	(اذان و اقامه)	۴	فرائض وضو
۳۲	شروط اذان و اقامه	۴	سنن وضو
۳۲	شروط مؤذن	۵	نواقض وضو
۳۴	(نمازهای سنت)	۶	وضوهای سنت
۳۴	قسم اول	۷	(غسل)
۳۴	نماز عیدین	۷	سببهای غسل
۳۶	نماز کسوفین	۷	فروض غسل
۳۷	نماز استسقاء	۸	سنن غسل
۳۸	نماز تراویح	۸	غسلهای سنت
۳۸	نماز تهجد	۹	محرمات حدیثین
۳۹	قسم دوم	۹	(تیمم)
۳۹	نماز رواتب	۱۰	ارکان تیمم
۴۰	نماز وتر	۱۱	استنجا
۴۱	نماز ضعیفی	۱۱	نجاسات
۴۱	نماز تعیة المسجد	۱۴	معفوات
۴۲	نماز استخاره	۱۴	(نماز)
۴۲	نماز احرام	۱۵	شروط نماز
۴۲	نماز طواف	۱۵	ارکان نماز
۴۲	نماز وضو	۱۷	سنن نماز
۴۳	صلوة الاوابین	۲۲	ابحاض و هیتهای نماز
۴۳	صلوة التسبیح	۲۳	حد تارك صلوة
۴۴	نماز جماعت	۲۴	(اسقاط)
۴۹	(نماز جمعه)	۲۵	سجده سهو

٩٠	زكوة فطر	٥٥	قصر وجمع نماز
٩١	(فئ و غنيمه)	٥٦	(تجهيز ميت)
٩٣	خمس	٥٧	نماز ميت
٩٤	صدقه	٦٣	(روزه)
٩٤	حج	٦٥	روزه رمضان
٩٩	عمره	٧٢	يوم الشك
١٠١	طواف	٧٢	(اعتكاف)
١٠٣	محرمات احرام	٧٤	(زكوة)
١٠٥	فديه	٧٨	مستحقين زكوة
١٠٨	قربانى	٨٠	زكوة تقدين
١١٢	عقبه	٨١	زكوة مال التجاره
١١٤	تسميه	٨٥	زكوة معدن ودينه
١١٥	صيد و ذبايح	٨٥	زكوة اقوات
١٢١	حيوانات ما كول	٨٧	مخايره و مزارعه
١٢٢	حيوانات غير ما كول	٨٨	زكوة انعام

هو
جلد دوم
کتاب
فقہ محمدی

تألیف
فاضل مشہیر

آقای شیخ محمد مردوخ
آیت اللہ کردستانی

عنی بطبعہ و مراجعتہ
خادم العلم
عبد اللہ بن ابراہیم الانصاری

طبع علی نفقۃ الشئون الدینیۃ
بذولہ قطر

باسمه تعالی

(نذر)

نذر در اصطلاح اهل شرع عبارت است از ملتزم شدن قربت بلفظ منجز یا معلق در صورتیکه آن قربت در شرع واجب نشده باشد

قربت عبارت است از عملیکه انجام آن موجب نزدیکی بخدا است

اعم از آنکه سنت باشد (مانند عیادت بیمار، نماز سنت روزه، سنت صدقه قرائت قرآن اعتکاف و امثال آن) یا فرض کفایه باشد (مانند نماز جنازه تجمیز میت)

فرض کفایه اگر منحصر به یک نفر باشد واجب است لذا نذر کردن آن باطل است قربت خواه سنت باشد یا فرض کفایه بمجرد نذر واجب می شود -

رکنهای نذر

نذر سه رکن دارد (۱) نذرکننده (۲) نذرشده «۳» صیغه نذر مندورانه در نذر رکن نیست خواه مندورانه باشد یا نباشد نذر صحیح است «ان شفی الله مریضی علی دفن میت» «علی صوم غد»

شروط ناذر

شروط نذرکننده پنج اند ۱ اسلام ۲ تکلیف «عقل بلوغ» ۳ رشد

۴. اختیار و امکان انجام مندور

نذر کافر چون اهل قرابت نیست باطل است ۱

نذر بچه نذر دیوانه باطل است نذر هست درست است ۲

نذر مجبور علیه « بسفه یا افلاس » در قربتهای مالی که معین باشد

(این کوسفند. این ده قران) باطل است اما در قربتهای بدنی یا قربتهای مالی

که فی الزمه باشد « يك کوسفند. ده قران » نذر مجبور علیه درست است « ۳ »

نذر مکروه باطل است « ۴ »

نذر روزه که نتواند بگیرد نذر حج درمده که نتواند برسد باطل

است « ۵ »

نذر روزه که لزوم آن با ایام التشریق یا ایام رمضان یا ایام حیض یا

ایام نفاس تصادف کند باطل است و قضاء ندارد

نذر روزه که لزوم آن با ایام مرض یا ایام سفر تصادف کند درست

است و قضاء آن واجب میباشد

نذر نماز در زمین مقصوب باطل است

نذر در مرض الموت حکم وصیت را دارد که در ثلث تر که درست است

و در بیشتر از ثلث بدون اجازه عموم و روزه باطل است « مانند سایر تبرعات

در مرض موت »

شروط مندور

شروط مندور سه فقره است از این قرار

۱ مملوك بودن منذور یا تعلیق نذر بمملوك شدن آن

۲ اینکه منذور قربت باشد

۳ اینکه در شرع متعین نشده باشد یعنی واجب نشده باشد

نذر معصية مانند نذر روزه در ایام التضریق باطل است

نذر مکروه مانند نذر روزه دهر نذر نماز در مقبرستان نذر تمام

دارائی که ناذر تاب تنگی معاش نداشته باشد باطل است

نذر مباح مانند نذر خوردن آشامیدن خوابیدن یا نذر نخوردن

نیاشامیدن نخوابیدن و امثال آنها که قربت ندارند باطل است و کفار

ندارد.

نذر بیکی از اصول یا بیکی از فروع درست است علی المعتمد چون

مکروه لذاته نیست کراهت آن بواسطه خوف محروم شدن سائرین است

و آن عارضی است مفارق که اگر بملاحظه فقر یا صلاحیت مثلاً یکی را

بر سائرین ترجیح دهد آن کراهت عارضی مرتفع میگردد و نذر بالاتفاق

درست خواهد بود

جائز نیست اصل از نذر بفرع برگردد

نذر تمام دارائی منجزاً بغير یا بیکی از ورثه در صورت تاب تنگی داشتن

درست است و احدی از ورثه حق شرکت در آن ندارند

نذر آنچه در شرع فعلش یا ترکش متعین است یعنی واجب شده

باطل است مانند نذر واجب عینی از قبیل نماز ظهر مثلاً یا روزه رمضان یا

نذر ترك حرام « از قبیل ربا مثلاً » هر دو باطل است چون التزام ملزم لغو

و بی مورد است

نذر مجهول درست است (یکی از این دو گو سفند یکدانك از این
 خانه آنچه بر ذمه زید طالب دارم يك من روغن يك گو سفند)
 نذر معدوم درست است بره این گو سفند نمر این درخت آنچه بعد
 از این مملوك من میشود

شروط صیغه

شرط صیغه نذر تبری « خواه منجز باشد یا معلق » دو چیز است
 ۱ اینکه مشعر بالتزام باشد (علی کذا) اگر قصدش اقرار نباشد (نذرت
 کذا) -

اگر قصدش اخبار از نذر سابق نباشد (جعلت هذا لله اول النبی) اول فلان
 ۲ تلفظ بآن . کتابت مقتدرن بانیت اشاره لال که مفهم باشد بمنزله
 تلفظ است -

بمجرد نیت (بدون تلفظ یا کتابت) و بمجرد لفظ (بدون نیت) نذر
 درست نیست

همچنان بمجرد لفظ اگر چه مقتدرن بانیت هم باشد بدون التزام . نذر
 منعقد نمیگردد (افعل کذا مالی صدقة متى حصل الامر الفلانی اجی عليك
 بکذا) قبول در صیغه نذر شرط نیست

« نذر منجز نذر معلق »

نذر که عبارت است از التزام قربت دو قسم است اگر معلق بچیزی
 نیست آنرا نذر منجز گویند (نذرت کذا) (علی کذا) (جعلت هذا لله)

در عرف عوام جمله تهم صیغه نذر است و فوراً بمحض جعل از ملکیت ناذر خارج میشود (رجوع بمبحث قربانی) نذر منجز بالاتفاق تبرر است و لجاج در آن راه ندارد

در نذر تبرر کفارہ نیست فقط عین منذور واجب است تأدیه شود و اگر نذر (یعنی التزام قربت) معلق بچیزی است آنرا نذر معلق گویند (ان شفی الله مریضی فعلی کذا)

نذر معلق هم دو قسم است اگر معلق علیه مرغوب فیه است یعنی حصول آن باعث خوشوقتی است که مقتضی سجده شکر باشد (اعم از اینکه حدوث نعمت باشد یا رفع نعمت) آنرا نذر مجازات گویند

نذر مجازات نیز تبرر است و قربت محض که لجاج در آن نیست نذر تبرر (خواه منجز یا مجازات) چون قربت است (بجهة اینکه وسیله قربت است و سایل هم حکم مقاصد را دارند) باین جهة تلفظ بآن در نماز اگر چه بمعنی مبدل باشد مبطل نیست بشرط آنکه صیغه متضمن خطاب بمخلوق نباشد و اگر معلق علیه مرغوب عنه است یعنی حصول آن موجب ملالت است (خواه فعل باشد یا ترک) آنرا نذر لجاج میگویند

یعنی ناذر لجاج و عناد میکند و قصدش قربت نیست بلکه قصدش منع خود یادگیری است از معلق علیه (ان کلمت فلاناً فعلی کذا) (ان فعل فلان کذا فعلی کذا)

و یا قصدش تحریم و برانگیختن خود یا دیگری است بر معلق علیه (ان لم افعَل کذا فعلی کذا) (ان لم یفعل فلان کذا فعلی کذا)

و یا قصدش تحقیق خبر است (ان لم یکن الامر کذا فعلی کذا) نذر لجاج مکروه و منہی عنه است باین جهة تلفظ بآن در نماز مبطل است

مراد از مرغوب فیه و مرغوب عنه در نزد ناذر است نه نزد دیگران
بنابراین اگر کسی بگوید (ان صلیت فعلی کذا) محتمل الوجیهین است اگر
مماز مطلوب ناذر است نذر تبرر است و اگر مبعوض ناذر است نذر لجاج است -
نذر لجاج چون تبرر و قربت در آن نیست باطل است و ناذر بین اداء
مندور و دادن کفاره مختار است

کفاره نذر همان کفاره سوگند است اعتاق یک عبدا اطعام ده فقیر یا
لباس ده مسکین

در صیغه های محتمل الوجیهین (یعنی محتمل النذرین) که برای هیچ
یک از لجاج و مجازات رجحان پیدا نکند رجوع بعقیده ناذر میشود
در صورت اختلاف ناذر با مندوله ناذر در قصد خود مصدق است
پسوگند

در صورت مجهول بودن قصد ناذر قرائن خارجی مرجح است و در
صورت فقدان قرائن حمل بر مجازات میشود (بجهة اینکه اصل صحت است
و حتی المقدور عبارات مکلف بر صحت حمل میشود) اگر در خود صیغه دلایل
مصرحه یا قرائن مرجحه برای احد الوجیهین موجود باشد همان قرائن میبین
قصد ناذر خواهند بود مانند (تقید نذر بقید تبرر یا تصریح بجزاء نعمت یا جزاء
رفع زحمت)

اگر اقرار ناذر بتبرر ثابت شود دیگر دعوی لجاج از او پذیرفته نیست

« لزوم نذر »

نذر منجز فوراً لزوم بهم میرساند نذر معلق پس از حصول معلق علیه

لزوم بهم میرساند

منذور اگر معین است بمجرد نذر (در نذر منجز) یا بمحض حصول
معلق علیه (در نذر معلق) فوراً از او بهم میرساند یعنی از ملکیت ناذر خارج
میشود و مملوک حقیقی منذور له میگردد

رد یا عدم قبول یا عدم قبض بهیچوجه اثری در آن نخواهد داشت
و اگر منذور فی الذمه است (خواه نذر منجز باشد یا معلق) شرط لزوم
آن فقط عدم رد است یعنی محتاج بقبول یا قبض نیست اما مملوک حقیقی
منذور له نمیشود تا آنرا قبض نکند همینکه قبض کرد دیگر ردهم در آن
موثر نخواهد بود

بنابر این اگر منذور له پیش از قبض آنرا رد کند فوراً اصل نذر باطل
میشود و ذمه ناذر از منذور بری میگردد

منذور له پس از رد نذر میتواند پشیمان شده آنرا قبول نماید (مانند
وقف که پس از رد حق رجوع دارد که آن را قبول نماید) این حکم در
منذور فی الذمه است

منذور له اگر منذور فی الذمه را رد کند یا از قبض آن امتناع نماید
مجبور بقبول یا قبض آن نمیشود (بخلاف مستحق زکوة که مجبور بقبول
آن خواهد شد تا رکنی از ارکان اسلام تعطیل نشود)

(معین فی الذمه)

مقصود فقهاء از معین (عین) و از مافی الذمه (دین) است یعنی آنچه
تعلق بذمه دارد و از شخص مطالبه میشود آنرا ملتزم فی الذمه میگویند
و آنچه تعلق بذمه ندارد و مطالبه آن متوجه بعین است آنرا معین میگویند

بعبارة دیگر آنچه بیعش صحیح باشد معین است و آنچه سالمش صحیح باشد فی الذمه است زیرا بیع وضع شده برای اعیان و سلم برای دیون یعنی فی الذمه نذر در هر دو جاری است هم در اعیان هم در دیون منتهی در اعیان قوه نذر بیشتر است تا در دیون زیرا معین چنانچه گفتیم بمجرد نذر از ملکیت ناذر خارج میشود و منتقل بمنذوره میشود اما ملتزم فی الذمه تا قبض نشود یا معین نگردد مملوک منذوره نخواهد شد و بمجرد رد فاسد میشود

معین چندین قسم است ۱ اینکه ناذر عین و مقدار و صفة آنرا میداند (این ده قرآن این يك گوسفند این خانه)

۲ اینکه ناذر معرفت بعین و مقدار آن دارد نه بوصف (این سینی که صد مثقال وزن دارد) دیگر نقره است یا ورشو معلوم نیست

۳ اینکه ناذر معرفت بمقدار و وصف آن دارد نه بعین (یکی از این دو گوسفند يك من از این خرمن یکدانك از این خانه)

۴ اینکه ناذر معرفت بعین و وصف آن دارد نه بمقدار (این خرمن گندم این بسته کاغذ)

۵ اینکه ناذر معرفت فقط بعین آن دارد نه بوصف و نه بمقدار « این سینی » دیگر نقره است یا ورشو یا چند مثقال معلوم نیست

۶ اینکه ناذر معرفت فقط بوصف آن دارد نه بعین و نه بمقدار « نمر این درخت آنچه طلب بر ذمه زید دارم »

۷ اینکه ناذر معرفت بمقدار آن دارد نه بعین و نه وصف « خمس دارائی من نصف حقوقیکه بر ذمه زید دارم »

۸ اینکه ناذر معرفت نه بعین دارد نه مقدار نه وصف « دارائی ما سیملك »

اضافه بر معین هم موجب تعیین است « این گوسفند » « گوسفند من »
جزء معین نیز معین است « نصف این گوسفند سهم من از این خانه خمس
نمر این درخت »

اعلام مضمرات اسماء الاشاره موصولات معرف بحرف تعریف همه
معین اند

کلیه اقسام مذکوره معین اند و بمجرّد نذر « درمنجز » یا حصول معلق
علیه « درمعلق » از ملکیت ناذر خارج میشود و مطالبه آن متوجه عین منذور
است نه متوجه ذمه ناذر

ابراه ذمه ناذر از منذور فی الذمه درست است اما ابراه ذمه ناذر از منذور
معین لغو است و بصیغه ناقله باید آنرا منتقل نماید

(اداء نذر)

اداء منذور چه در نذر منجز چه در نذر مجازات اگر معین است پس
ازلزوم فوراً واجب است خواه منذور له آنرا مطالبه کند یا نه

تأخیر در تأدیه منذور معین حرام و موجب گناه است و در نزد ناذر
حکم عاریه را دارد که اگر بواسطه تأخیر در تأدیه تلف شود ناذر ضامن آن
است و باید غرامت آنرا بدهد

زکوة منذور معین بر ذمه منذور له است نه ناذر و حول آن از هنگام
لزوم شروع میشود

و اگر منذور فی الذمه است اداء آن فوری نیست بلکه تا هنگام مطالبه
منذور له موسع است یعنی تا منذور له « یا قایم مقام او » مطالبه نکند اداء آن

واجب نیست و تا هنگامی که بر ذمه ناذر است حکم دین را دارد که احکام دیون
« از قبیل زکوة جواز استبدال ابرآء اقامه دعوی توریث در صورت فوت
مندورله » و امثال اینگونه تصرفات که در دیون جایز است بر آن جاری
می شود.

زکوة مندور فی الذمه بر ناذر و مندورله هر دو واجب است مانند
زکوة دین که بر داین و مدیون هر دو واجب است

ما فی الذمه که معین شده باشد حکم معین ابتدائی را دارد « در وجوب
تأدیه بغوریت و حرمت تأخیر و انعقاد حول زکوة از هنگام تعیین و ضامن
بودن در صورت تلف بتقصیر » چنانکه در مبحث قربایی ذکر شد «

مندورله اگر معین باشد « یکنفر یا چند نفر معین » پس از لزوم بذل
حق دارد مندور را مطالبه کند خواه مندور معین باشد یا فی الذمه و به محض
مطالبه اداء آن واجب میشود

عقار هیچوقت فی الذمه نخواهد شد زیرا اگر معین است تعاق بذمه
نخواهد گرفت و اگر مجهول است معرفت مقدار و وصف مجهول ممتنع است
تا در ذمه نبوت پیدا کند

بنابر ابن سلم عقار بهیچوجه درست نیست و احکام دیون بر عقار جاری
نمی شود

تعلیق نذر بیک روز بیش از مرض موت درست است « هر گاه بیمار
شدم بیک روز بیش از آن مال من بغلان نذر باشد »

در نذر معلق خواه مندور عین باشد یا دین « فی الذمه » ناذر میتواند
تأصول معلق علیه هر قسم تصرفات ناقله در مندور بنماید

عبارة « يك روز پيش از مرض موت من . مال من بفلان نذر باشد »
 محتمل الوجوهين است هم برای تنجيز ميگنجد هم برای تعليق بنا بر اين
 رجوع بقصد ناذر ميشود اگر مقصود ناذر از عبارة « پيش از مرض موت من »
 آنست كه ظرف باشد برای « مال من » نذر منجز است
 واگر مقصود ناذر آنست كه ظرف باشد برای « نذر باشد » نذر معلق
 است .

در صورت جهل بقصد ناذر رجوع بقرائن ميشود در صورت فقدان
 قرائن حكم بتعليق خواهد شد

كسي نذر كرد شئى معينى را تصدق كند « اين گوسفند اين ده
 تومان » فوراً از ملكيت ناذر خارج ميشود

كسي نذر كرد يك گوسفند ياده تومان « بدون تعيين » بفلان شخص
 تصدق بدهد بعد گوسفند ياده تومان را معين كرد بمحض تعيين از ملكيت
 ناذر خارج و مملوك منذور له ميشود

اگر مديون بميل خود نذر كرد تا موقعيكه آخر دينار طلب بر ذمه
 او است هر ماه در جزای نيكي امهال و يادفع زحمت مطالبه يادرمقابل نفعى كه
 از وجه دين دستگير مديون ميشود « بلفى بد اين بدهد » بصيغه نذر « نذر
 مذكور صحيح است و عمل بسنت شده است » ان خيار كم ديناً احسنكم
 قضاء « يعنى سنت است قرض را بانضمام چيزى اضافه رد كنيد پس نذر مذكور
 التزام قربت است نه مصلية

همچنان اگر نذر كرد تا موقعيكه دينار آخر طلب بر ذمه او باقى است
 در جزای نيكي امهال محصول باغ خود را بد اين بدهد يا گفت تا موقعيكه

دینار آخر طلب بر ذمه من باقی است محصول باغ من بداین نذر باشد در هر دو صورت نذر درست است

اگر داین در عقد قرض شرط کند که این ده تومان را باین شرط می دهیم که نذر کنی دوازده تومان بمن رد کنی این نذر ربا و باطل است «رجوع بمبحث قرض و ربا»

نذر متبایعین هر يك متاع خود را بآن دگر درست است اگر چه اولی بصیغه تعلیق بگوید «ان نذرت لی بمتاعك فهذا منذور منك»

مخصوصاً در مورد ربویات که صیغه بیع جائز نیست این ترتیب ناگزیر باید مجری شود

اگر کسی نذر کرد يك اشرفی تصدق بدهد جائز نیست معادل قیمه آن پول دیگر بدهد

اگر کسی نذر کرد فلان مسجد را تعمیر نماید یا در فلان محل مسجد بنا کند تغییر در منذور جائز نیست

فروختن منذور برای صرف در مصالح منذوره جائز است و محتاج با اجازه حاکم شرع نیست

تعیین زمان در نذر برای نماز یا روزه درست است اما تعیین زمان در نذر برای صدقه لغو است «علی ان تصدق بدرهم یوم الجمعة مثلاً»

همانطور تعیین مکان برای روزه یا نماز لغو است «علی ان اصوم او اصلی فی محل کذا» و منذور واجب است ادا شود در هر محل که باشد

تعیین کعبه مسجد الاقصی مسجد نبی از قاعده مذکوره مستثنی است اگر تعیین شد باید عمل شود

تقدیم منذور از زمانی که ناذر معین کرده لغواست و حکم نماز قبل
الوقت را دارد و تأخیر آن بدون عذر حرام و موجب گناه است و قضاء
محسوب است

اگر کسی نذر کرد در روز پنجشنبه روزه بگیرد. بدون تعیین «پنجشنبه»
این هفته مثلاً «هر پنجشنبه» که روزه بگیرد جائز است

تفسیر کثیر بقلیل در نذر جائز است «همانطور که در اقرار جائز
است» اگر کسی نذر کرد که مبلغ زیادی بفقراء صدقه بدهد بعد یکقران
تصدق کرد جائز است و ذمه ناذر آزاد میگردد

اگر نذر کرد نماز بگذارد دو رکعت واجب است

اگر نذر کرد روزه بگیرد يك روز واجب است

اگر نذر کرد چند روز روزه بگیرد سه روز واجب است

نذر بجنین که در شکم باشد درست است

نذر بمیت درست نیست بلکه حرام است (اگر چه میت ولی یا نبی

هم باشد -

نذر بر مقبره میت بقصد قربت جائز است که بمصرف تنویر یا تعمیر

آن برسد یا صرف اطعام فقراء شود

نذر بذمی و اهل بدعت درست است اما باسلام و اهل سنت داده

میشود -

نذر بسید (بنی هاشم و بنی مطلب) درست نیست بجهة اینکه صدقه

واجبه از قبیل زکوة - نذر - کفار - بر سادات حرام است - در نسب طرف

پدر معتبر است نه طرف مادر بنابراین فرزند دختر سید سید نیست

بیع

بیع « یعنی فروش » عبارت است از عقد معاوضه دایمی عین بعین یا نفع بعین - یا نفع به نفع - بدون قصد قربت بترتیبیکه ذکر میشود - معاوضه دائمی نفع به نفع مانند معاوضه حق البناء باحق المرور آب یا حق گذاشتن تیر بر دیوار باحق العبور - فروختن دین بدین را حواله میگویند

(ارکان بیع)

رکنهای بیع پنج اند

- ۱ - بایع - فروشنده
- ۲ - مشتری - خریدار
- ۳ - مبیعه - فروختنی
- ۴ - ثمن - قیمت
- ۵ - صیغه - ایجاب و قبول

(صیغه بیع)

صیغه بیع عبارتست از ایجابات و قبول صادر از بایع و مشتری بلفظ صریح بیع و شرآء یا بلفظ کنایه از بیع و شرآء مقرون بنیت

صریح صیغه بیع یعنی فروش « فروختم بتو . مملوك تو كردم بخشیدم بتو . دادم بتو . این کوسفند را بدو تومان » عبارات مذکوره همه صریح اند در تمليك اگرچه بر سهیل شوخی ذکر شوند یعنی اگرچه مقترن بانیت بیع

نداشند (در عقود نیت شرط نیست)

صریح صیغه شرآء یعنی خرید (خریدم . مملوك خود کردم . قبول نمودم . راضی شدم . اختیار کردم . این کوسفند را بدو تومان) عبارات مذکوره همه در تملك صریح اند اگر چه برسبیل شوخی و مزاح ذکر شوند یعنی اگر چه مقترن بانیت شرآء نباشند (عبارات بیع ایجاب اند عبارات شرآء قبول اند) .

کنایات فروش از این قرار اند . (گرداندم برای تو این کوسفند را بدو تومان) . (این کوسفند برای تو بدو تومان) . (این کوسفند را بگیر بدو تومان) . « مبارك است برای تو این کوسفند بدو تومان » عبارات مذکوره کنایات بیع اند در صورت اقتران بسا نیت بیع حکم صریح را دارند .

کنایات خرید از این قرار اند « مال من باشد . برای من . گرفتم . مبارك است برای من . این کوسفند بدو تومان » کنایات خرید هم در صورتیکه مقترن بانیت خرید باشند حکم صریح را دارند . اگر بایع بگوید این کوسفند را میفروشم بتو در مقابل ده تومان مشتری هم بگوید آن را میخرم از تو در مقابل ده تومان صیغه مضارع کنایه است اگر مقترن بانیت تملك و تملك باشد حکم صریح را دارد و بیع درست است

اگر دلال یا میانجی بفروشنده بگوید « فروختید ؟ » او هم بگوید « بلی » بمشتری هم بگوید « خریدید ؟ » بگوید « بلی » بجای ایجاب و قبول کافی است . در صورت اختلاف متعاقدين در قبول « که بایع بگوید من فروختم تو قبول نکردی و مشتری بگوید قبول کردم » مشتری مصدق است

« شروط صیغه »

شروط صیغه بیع هفت است

۱ تلفظ بآن

۲ اتصال ایجاب و قبول که در بین ایجاب و قبول بسکوت طولانی یا

لفظ خارج از مقتضای عقد فاصله واقع نشود

۳ عدم تعلیق که معلق بر چیزی نباشد

۴ عدم توقیت یعنی موقت نباشد

۵ توافق ایجاب و قبول در معنی باهم

۶ مصرح بودن نم و مثنی در صیغه

۷ سوق صیغه بر سیل خطاب

(شروط متعاقدين)

شروط فروشنده و خریدار چهار است ۱ رشد ۲ اختیار ۳ مسلمان

بودن مشتری برای خریدن قرآن و بنده مسلمان ۴ حربی نبودن مشتری

برای خریدن اسلحه و مهمات جنگ

بیع مجبور علیه بسفه یا افلاس باطل است بیع مست درست است

بیع مجبور یعنی بی اختیار که بجزریان عقد ناراضی باشد باطل است

مصادره عبارت است از بیع کسیکه ظالم او را جریمه کرده و برای

تأدیة جرم و حفظ خود از شر ظالم مال خود را میفروشد

بیع المصادره درست است در صورتیکه قصد ظالم فقط وصول پول

جرم باشد که بهتر ترتیب تهیه شود. اما اگر قصد ظالم بالخصوص فروختن میباید باشد که از او منتزع شود بیع باطل است

فروختن بنده مسلمان به پدر یا پسر که کافر باشند جایز است بجهة عدم استقرار تملك زیرا شرعاً همینکه پدر یا پسر بنده را بخرد فوراً آزاد می شود

فروختن قرآن یا بنده مسلمان یا بنده مرتد بکافر باطل است فروختن اسلحه و اسباب جنگ بکافر حربی باطل است فروختن آن بکافر ذمی جائز است -

« شرط صحت بیع »

برای صحت بیع پنج شرط در موقوفه علیه (مضمن یا مضمون) مقرر است

۱ پاکی که نجس نباشد

۲ رؤیة اگر مبیع معین باشد

۳ اختیار تصرف یعنی عاقد بتواند در آن تصرف نماید

۴ قدرة تسلیم یعنی عاقد بتواند آنرا تسلیم مشتری نماید

۵ قابل بودن برای انتفاع که بتواند از آن منتفع شود

بیع شراب خوک سگ مردار و بیع پوست آنها بیع هر چیز دیگر که

نجس باشد باطل است (هبه کردن نجس صدقه کردن نجس وصیت کردن

به نجس درست است

بیع خشت یا آجر یکه زبل یا نجاست دیگر قاتی آن باشد مستقلاً باطل

است بیع خانه که با خشت و آجر نجس نباشد باشد درست است

خریدن چیز مشبوه از شخصی که ظاهراً صالح نباشد مکروه است
خریدن لاشه حیوان قاورمه از شخص غیر ظاهر الصلاح مکروه است خوردن
آن هم مکروه است اگر محقق شود که گوشت مینه یا گوشت حیوان
غیر مأكول است خوردن آن حرام می باشد

بیع معین (یعنی عین) اگر رؤیة نشده باشد باطل است (رهن و
اجاره معین هم که رؤیة نشده باشد باطل است)

چیزهاییکه بزودی فاسد میشوند اگر پیش از عقد رؤیة شده باشد
کافی است رؤیة نمونه چیزهای متساوی الاجزاء (از قبیل گردو بادام پسته
فندق گندم جو سائر حبوبات) کافی است و بمنزله رؤیة کل است اما خود
نمونه که رؤیة شده در صیغه باید جزو مبیع باشد اگر نه بیع باطل است
يك خروار از این گندم بانضمام این نمونه بتو فروختم)

رؤیة سرروغن یا کزنکین درخیک رؤیة سرماست در ديك رؤیة
سرانگین در کندو و امثال آن کافی است

در بیع انارتخم مرغ هندوانه خربزه خیار بادنجان کلابی آبی و امثال
آنها همان رؤیت پوست ظاهر آنها کافی است

اگر ظاهر مبیع رؤیت شد بعد باطن آن فاسد در آمد مشتری در ردو
قبول مختار است اگر چند دست دیده باشد دست بدست مخیر خواهند بود تا
مالك اصلی (یعنی باید اولی)

در بیع گردو فندق که رسیده باشند رؤیت پوست سبز آن کافی نیست
باید پوست سخت آن رؤیت شود

در بیع گردوی نارس رؤیة پوست سبز آن کافی است
بیع کور (نایینا) باطل است (بخلاف سلم او که درست است)

بیع گم شده گریخته دزدیده غصب شده بکسی که قادر بر تصرف آن نباشد باطل است (اگر قادر بر تصرف آن باشد درست است)
 بیع ماهی در دریا در رودخانه در دریاچه در تالاب بیع کبوتر در هوا و حیوان دیگر که دست آوردن آن زحمت داشته باشد باطل است (بیع اجاره داده شده درست است چون اجاره مانع از بیع نیست و منافع آن در مدت اجاره حق مستأجر است و مال الاجاره حق مشتری)

« بیع فضولی »

تصرف در مال غیر را بهر عنوان که باشد (خواه بیع بارهن یا وقف یا اجاره یا ابراء یا نکاح با طلاق و امثال آن) عقد فضولی یا تصرف فضولی گویند
 تصرف فضولی در مال غیر بهر عقد و صیغه که باشد باطل است
 در تصرف فضولی اگر معلوم شود که متصرف فيه مال خود عاقد بوده یا اختیار تصرفی که در آن کرده داشته است آن تصرف درست است
 چنانکه اگر کسی مال مورث خود را فروخت بتصور اینکه زنده است بعد معلوم شد که مرده است و مال باو اختصاص یافته بیع مذکور صحیح است (بجمله اینکه اعتبار در عقود فقط بنفس الامر است نه ظن عاقد اما در عبادات عبرة بنفس الامر است و ظن مکلف هر دو)
 یا اگر کسی مال غیر را فروخت بعد معلوم شد که وکالت فروش آنرا داشته بیع درست است

کسی مال خود را فروخت بتصور اینکه شروط صححة آن جمع نیست بعد محقق شد که شروط صححة کاملاً جمع است بیع درست است

« بیع معاطاة »

بیع معاطاة عبارت است از اینکه پس از توافق با بیع و مشتری در میزان معامله طرفین ثمن و مثن را بهمدیگر میدهند بدون صیغه ایجاب و قبول -

بیع المعاطاة در املاک و اراضی و حیوانات و کشتی و ترن و طیاره و اتومبیل و امثال آن بالاتفاق باطل است
اما نزد نووی و جمعی دیگر در نان و گوشت و میوه جات و سایر چیز هائیکه نرخشان مقطوع و معین است صحیح است

ربا

ربا عبارت است از بیع نقد بنقد - یا بیع مطعوم بمطعوم که یکی از عوضین بر آن دیگری زیادی داشته باشد - عوضین اگر متحد الجنس اند (طلا بطلا - گندم بگندم) در صورتیکه یکی از آنها در حلول یا در قبض یا در مقدار با آن دیگری مختلف باشد - یعنی موجدل باشد یا پس از تفرق مجلس قبض شده باشد یا مقدار آن بیشتر از آن دیگر باشد ربا و حرام است

اگر عوضین مختلف الجنس اند (طلا بنقره - گندم بجو) در صورتیکه یکی از آنها در حلول یا در تقابض فی المجلس مختلف باشند - باز بیع - ربا - و باطل است (بعبارة مختصر در متحد الجنس - حلول - تقابض - تعامل - شرط

است و در مختلف الجنس فقط حلول و تقابض شرط است (چنانکه خواهد آمد)
ربا - شرعاً باطل و مباشره آن حرام و گناه کبیره است خورنده و
دهنده و شاهد و کاتب آن مورد لعن و نفرین میباشد

علة ربوی بودن عوضین دو چیز است ۱ - نقدیت ۲ - طعم - تمام
ربویات در تحت این دو عنوان محصوراند (نقد بودن مطعوم بودن) نقد
عبارت است از طلا و نقره خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک

مطعوم عبارت است از گندم - جو - خرما - مویز - برنج - ذره - باقلا
انجیر - نمک - زعفران - آب - و امثال آنها

در بیع ربوی به ربوی همینکه یکی از شروط مذکوره مختل باشد
(حلول - تقابض - تماثل در متحد الجنس و حلول و تقابض در مختلف الجنس)
اصل عقد فاسد و بیع ربا و حرام است

(اقسام ربا)

ربا چهار قسم است -

۱ - ربا التفاضل - یعنی عوضین متحد الجنس اند اما یکی از عوضین
در مقدار بیشتر از آنند که است اگر چه در حلول و تقابض قبل التفرق موافق
باشند (ده تومان مقبوض فی المجلس - به دوازده تومان حال مقبوض
فی المجلس) -

۲ - ربا القرض - یعنی عوضین متحد الجنس اند اما منفعتی در عقد
قرض برای قرض دهنده مقرر میشود (ده تومان حال مقبوض فی المجلس
به دوازده تومان موجل) در این ربا هر سه شرط مفقود است نه حلول

عوضین موجود است نه تقابض فی المجلس نه تماثل فی المقدار

۳ - ربا الید - یعنی عوضین خواه متحد الجنس باشند یا مختلف

الجنس هردو یا یکی از آنها پس از تفرق مجلس قبض میشود -

۴ - ربا النسیه - یعنی عوضین خواه متحد الجنس باشند یا مختلف

الجنس هردو یا یکی از آنها نسیه و موجل است

هریک از چهار قسم مذکور بالاتفاق باطل و حرام است)

« فایده »

برای دفع حرمت ربا القرض طرق متعدده موجود است

۱ - اینکه قرض کننده میتواند برضا و میل خود زیادی را بصیغه نذر

یا هبه یا هدیه یا صدقه بقرض دهنده بدهد

۲ اینکه قرض دهنده تمام مبلغ قرض را (ده تومان) بقرض کننده

قرض بدهد بعد ذمه او را بری و آزاد کند یا باو نذر نماید یا ببخشد

سپس قرض کننده در جزاء نیکی برضا و میل خاطر معادل مبلغ

قرض را بانضمام زیادی (دوازده تومان) از مال خود بقرض دهنده نذر کند

معلق بطول حیات خود تا فلان ماه یا فلان سال « اگر خداوند تا ماه رمضان

آینده طول عمر بمن عطاء فرمود دوازده تومان از مال من بفلان نذر باشد »

قرض التفاضل باین ترتیب سفنت است بلکه ثواب هم دارد بشرط اینکه

قرض دهنده در ضمن عقد قرض ترتیب مذکور را شرط نکند و مقترض را

مکلف بآن ننماید اگر نه باز ربا و حرام خواهد بود

آنچه ماطوم یا نقد نباشد ربوی نیست از قبیل امتعه تجارتی اسلامیه

چرم بشم پنبه سنك مسينه آلات و امثال آن
 عوضين اگر هر دو ربوى نباشند « بيع كرباس پنبه » يا يكى از آنها
 ربوى نباشد بيع گندم بکرباس ربانىست يعنى عقد بيع « صحيح است اگر چه
 سه شرط مذکور » حلول تقابض فى المجلس تماثل فى المقدار « موجود
 نباشد -

و اگر هر دو ربوى باشند منتهى در علقه با مختلف، باشند باز ربانىست
 « بيع گندم بطلا بيع جو به نقره ربا نيست يعنى بيع درست است خواه
 حلول و تقابض و تماثل باشد يا نباشد

بيع ربوى

برای صحة بيع ربوى « چنانکه ذکر شد » چند شرط مقرر است
 عوضين اگر ربوى متحد الجنس اند « گندم بگندم طلا بطلا » برای
 صحة بيع آن علاوه بر شروط سابقه بيع سه شرط ديگر لازم است موجود
 باشد

۱ حلول يعنى عوضين حال باشند که هر دو يا يكى از آنها موجد
 نباشد -

۲ تقابض فى المجلس يعنى بايع و مشتری عوضين را « ثمن و ثمن
 پيش از تفرق مجلس قبض کنند. که قبض عوضين يا يكى از آنها از مجلس
 عقد خارج نشود

۳ تماثل در مقدار يعنى عوضين هر دو هموزن يا هم پيمانه باشند (يك
 پيمانه گندم به يك پيمانه گندم ده متقال طلا بده متقال طلا)

در میوه و حبوبات . رسیدن بعد کمالات و پاك بودن از گاه و كوزرو اشغال
دیگر شرط تماثل است (گندم یا جو اگر گاه یا كوزر یا تلخك مثلاً قاتی
داشته باشند مماثله موجود نیست و بیع آن فاسد است

میوه تر و نارس به میوه تر و نارس یا به میوه خشك شده فروخته
نمیشود (بجهة نرسیدن . بجهة عدم تماثل)

اگر عوضین ربوی مختلف الجنس اند (گندم به جو - طلا بنقره)
برای صحه بیع آن (علاوه بر شروط بیع) فقط دو شرط مقرر است

۱ - حلول ۲ - تقابض قبل التفرق

مماثله در ربوی مختلف الجنس شرط نیست (بیع يك قفيز گندم

بيك قفيز جو یا بدوقفیر - بیع يك مثقال طلا ببيك مثقال نقره یا بده مثقال
بیع يك من اناریك من انجیر یا بده قفيز ذرة مثلاً درست است بشرط (حلول
و تقابض فی المجلس)

بیعهای منهی عنها

بیع حیوان بیچه دار بدون بیچه (خواه چرنده یا پرنده) که بیچه
مستغنی از مادر نشده باشد حرام و باطل است همچنان بیع بیچه بدون مادر
نیز باطل و حرام است

فروختن اسلحه . و مهمات جنگی بکافر حربی حرام عقد بیع هم
باطل است -

فروختن انگور و خرما و مویز بکسی که فروشنده بداند آنرا برای
شراب یا عرق میخورد حرام است . اگر چه کافر هم باشد اما عقد بیع درست

است (مانند اجاره دادن بچه ساده بکسی که معروف به بچه بازی باشد که حرام است اما عقد اجاره درست است)

فروختن قوچ برای قوچ جنک - فروختن خروس برای خروس جنک
فروختن حریر بمردی که آنرا بیوشد حرام است (اما بیع درست است)
فروختن حیوان بکافر بیکه بدون ذبح شرعی آن را میخورد حرام است (بجهة اینکه کافر بمعیده شافعی مکلف بفروع شریعت اسلام میباشد)
کلیه - هرکاری که مستلزم گناه باشد، یا کمک بگناه باشد مباشره آن حرام است اگر چه عقد درست است (از قبیل فروختن الاغ بکسی که فوق الطاقه او را اذیت کند - و دعوت کافر بنهار در ماه رمضان و امثال آن)
فروختن اسلحه و مهمات جنک برهزن (قاطع الطریق) حرام است اما عقد بیع درست است -

گزارف گرفتن قیمة میبعه حرام است اگر چه مال صغیر یا محجور علیه باشد

کلیه مغبون ساختن مشتری و فریب دادن او بلفظ یا بعمل که موجب خیار باشد حرام است از قبیل توصیف کردن میبعه باوصاف کاذبه و آرایش دادن میبعه باوصاف مصنوعی و مبالغه کردن در ترویج میبعه بدروع اگر مشتری خود فریب بخورد و خود را مغبون کند اختیار فسخ ندارد اگر مشتری همیشه رابه بیند و تصور کند که جواهر است و آنرا بقیمت گزارف بخرد (بدون اینکه بگوید جواهر است) اختیار فسخ ندارد بجهة اینکه تقصیر از خود مشتری است -

خریدن ارزاق عمومی از قبیل گندم جو - خرما - عویز - کشک و امثال آن برای احتکار حرام است

احتکار

احتکار عبارت است از نفروختن ارزاق عمومی در هنگام گرانی یعنی رزقیرا که اضافه بر مصرف خود خریده در هنگام قحط و غلاء و مجاعه آنرا نفروشد تا اگران تر بفروش برساند (اگر چه هنگام خریدن بقصد احتکار نخریده باشد)

امام غزالی احتکار را در هر چیز که انسان را از هلاکت برهاند حرام میداند احتکار ارزاق حیوانات هم حرام است (رجوع بمبحث تعزیر) احتکار در زمان ارزانی ممنوع نیست -

نرخ بندی کلیه حرام است اگر چه هنگام قحط و غلاء هم باشد اگر دولت یا حکومت ناچار از نرخ بندی شد مخالفت امر ایشان حرام و مخالفت کننده تعزیر میشود (اما اصل بیع درست است)

(سودا . سر سودا)

(یعنی سوم . برسوم)

سودا سر سودا حرام است کسی بخوهد سودائی بکند و قیمت را قطع کرده باشد بعد دیگری بمشتری بگوید (آن چیز را نخرید من مثل آن را به قیمت کمتر یا بهتر از آن را بهمین قیمت یا کمتر از این قیمت بتو میدهم) یا به بایع بگوید (من آنرا بقیمت بیشتر میخرم) در هر صورت

سودای دومی حرام است (اما اصل عقد درست است)
اگر در سودای اولی صیغه بیع جاری شده باشد سودای دومی (در
مدت خیار) بطریق اولی حرام است (در صورت فسخ سودای اولی عقد
سودای دومی درست است) اگر نه سودای دومی باطل است

خیار

خیار عبارت است از مختار بودن متعاقدین در نقض و الزام عقد که آنرا
فسخ کنند یا الزام نمایند -

خیار سه قسم است ۱ - خیار مجلس ۲ - خیار شرط ۳ - خیار عیب

(خیار مجلس)

خیار مجلس عبارت است از مختار بودن متعاقدین در نقض و الزام
عقد تا موقعیکه با هم هستند (همینکه یکی از ایشان از مجلس عقد خارج
شد خیار هر دو ساقط میشود اگر چه دوباره بمجلس برگردد) جهل باینکه
مفارقت خیار مجلس را ساقط میکند مانع از سقوط خیار نیست همینکه
مفارقت کرد خیار ساقط میشود (اگر چه جاهل هم باشد) اگر متعاقدین
مدتها با هم باشند و از همدیگر جدا نشوند خیار مجلس باقی است

در هر بیعی خیار مجلس هست در بیع ربوی در سلم در هبه با عوض
(در شرکت در قرض در رهن در حواله در اجاره در هبه بی عوض اختیار

فسخ نیست) خیار بمجرد ساقط کردن ساقط میشود اگر یکی از متعاقدين در مجلس خیار بگوید (خیار را ساقط کردم) یا (بیع را لازم ساختم) خیار او تنها ساقط میشود اگر هر دو بگویند خیار هر دو ساقط میشود اگر متعاقدين در مجلس خیار عوضین را به نالی انتقال بدهند یا یکی از ایشان عوض خود را باندگر انتقال بدهد خیار هر دو ساقط میشود بقوت یکی از متعاقدين خیار مجلس ساقط نمیشود و منتقل بورنه میگردد اگر متعاقدين در مفارقت یا در فسخ قبل المفارقه اختلاف پیدا کنند نافی مصدق است بسوگند -

(خیار شرط)

خیار شرط عبارت است از اینکه خود متعاقدين در ضمن عقد یا در مجلس عقد همدیگر را تا سه روز یا کمتر در نقض و الزام عقد مختار میکنند در هر عقدی که خیار مجلس باشد جایز است متعاقدين برای همدیگر یا برای یکی از ایشان یا برای دیگری خیار شرط قرار بدهند (باستثناء بیع ربوی و سلم که شرط کردن خیار در آنها عقد را باطل میکند بجهت اینکه تقابض فی المجلس یکی از شروط صحت آنها است) شرط کردن خیار بیشتر از سه روز یا بطور اطلاق عقد را باطل میکند -

ایام خیار باید متصل و متوالی مقرر شود از حین شرط تا آخر مدت خیار میباید در مدت خیار (خواه خیار مجلس یا خیار شرط) ملك ان کس است که حق خیار دارد - اگر متعاقدين هر دو دارای حق خیارند میباید

موقوف است تا آخر مدت خیار (که اگر عقد الزام شد حق مشتری است اگر فسخ شد حق بایع است)

فوائد و نتایج مبیعه خواه متصل باشد یا منفصل حکم خود مبیعه را دارد (در صورت انفراد خیار . ملک مختار است و در صورت اشتراك در خیار . موقوف است تا عقد الزام یا فسخ میشود)

نقض و الزام عقد هم بلفظ بعمل میآید هم بفعل

بایع یا مشتری در مدت خیار همینکه گفت (بیع را فسخ کردم) یا (مبیع را تحت ملکیت خود برگرداندم) فوراً عقد بیع نقض و ملغی میشود همچنان اگر بایع یا مشتری در مدت خیار بگوید (بیع را الزام نمودم) یا (عقد را انضا کردم) فوراً عقد بیع مازم میشود و حق خیار ساقط میگردد تصرف بایع در مبیعه «در مدت خیار» که آنرا اجازه به ۱۵ یا بفروشد به بیع قطعی یا وقف کند مثلاً صریحاً فسخ است همچنان تصرف مشتری در مبیعه صریحاً الزام است و حق خیار او ساقط میشود -

مبیعه را در مدت خیار دست دلال دادن مثلاً که آنرا بفروشد اگر چه اجازه بیع قطعی هم باوداده شود نه فسخ است نه الزام «اگر دلال آنرا فروخت چنانکه گفتیم اگر مشتری دست او داده الزام است اگر بایع دست او داده فسخ است -

فروختن مبیع بشرط خیار «خواه خیار بایع یا خیار طرفین» نه فسخ است نه الزام -

(خيار عيب)

خيار عيب عبارتست از اینکه متعاقدین در هنگام ظاهر شدن عیبی که پیش از قبض حاصل بوده اختیار نقض یا الزام عقدا پیدا میکنند (برای مشتری نسبت به هژمن برای بابع نسبت بشمن) خيار العيب را خيار النقيصه نیز ميگویند

ظهور هر گونه منقصتی که مقصود مشتری را (در عين مبيعه ياد ر اوصاف آن) تغيير بدهد یا مقصود بابع را « در عين ثمن یا اوصاف آن) تغيير بدهد موجب خيار است که آنرا فسخ کند یا الزام نماید « در صورتیکه معلوم شود که آن منقصت پیش از قبض حاصل بوده و تا هنگام فسخ باقی باشد « از قبیل سواری ندادن اسب پشت ندادن الاغ بار کش برای بار کاز گرفتن جفتک انداختن رم کردن گی گرفتن خوابیدن در آب نایبنا بودن شب کور بودن شور با بودن جفت نکردن عوامل اردو گاه بودن خانه محل تردد درندگان یا جانوران موذی بودن باغ و امثال آنها

(مدت خيار العيب)

خيار عيب در بوع معين فوری است « که بدون تأخیر باید آنرا رد کند « اما در ملتزم فی الذمه حق خيار تا حصول رضایت بعيب موسع است « که مشتری تا موقعیکه نگويد راضی باین عيب هستم همیشه حق خيار دارد « بجهة اینکه عقد بر آن جاری نشده « خواندن نماز فرض یا سنت موقوت یا سنت ذی سبب خوردن غذا انجام دادن امور فوتی یا امور ضروری رفتن

حمام برای غسل یا استحمام جهل بجواز فسخ جهل بفوریت فسخ جهل
بفوریت رد و امثال آن همه عذر فوریت رد محسوب اند « که با فوری
بودن رد منافی نیست اگرچه چند عذر باهم تصادف پیدا کنند »

اگر شبانگاه عیب را ملتفت شود جائز است تا صبحگاه در رد مبیعه تأخیر
کنند فراموش کردن فوریت یا فراموش کردن عیب عذر فوریت نیست و مسقط
خیار است اگر مشتری دست رس ببایع دارد خود بنفسه یا توسط وکیل خود
مبیع را ببایع یا وکیل او یا هوکل او (اگر وکیل عقد را خوانده) رد کند
اگر مشتری دست رس ببایع ندارد نزد قاضی محل اقامه دعوی نموده و بر
چگونگی قضیه شاهد گذرانیده و سوگند یاد نماید « که جریان امر بآن ترتیب
بوده » تا قاضی حکم رد صادر کند آنگاه از مال بایع وجه ثمن بمشتری
تحويل میشود و مبیعه در نزد بکنفرامین تأمین میگردد تا حضور بایع
اگر بایع مال دیگری حاضر نداشته باشد همان مبیعه معیوب فروخته
میشود آنچه از ثمن ناقص ماند برگردن بایع دین است

اگر برای رد مبیع دست رس بقاضی هم نباشد با حضور دو عدل یا بیک
عدل صیغه فسخ را جاری مینماید اگر دست رس بشاهد هم نباشد از استعمال
مبیع احتراز کند تا هنگام حضور بایع که باورد نماید « اگر مبیع را استعمال
کند حق خیار ساقط میشود اگر عیب بدون شکستن مبیع یا سوراخ کردن
آن معلوم نشود مشتری حق شکستن و سوراخ کردن آنرا دارد در صورت
معیوب بودن مختار است آنرا رد یا قبول نماید

ارش شکستن یا سوراخ کردن بر مشتری نیست

در صورت رد مبیع زوائد متصله آن جزو آنست و حق بایع است « از

قبیل فریه شدن داشتن حمل در هنگام بیع رشد و نمو و امثال آن «
 امازوائد منفصله جزو مبیع نیست و حق مشتری است که اختیار با او است
 از قبیل بچه نمر بهره کرابه که پیش از رد مشتری حاصل شده باشد «
 اگر متعاقبین در عیب اختلاف کردند بایع مصدق است بسو کند بجهت
 آنکه اصل عدم است و اصل سلامت مبیع است از عیب اگر متعاقبین در قدم
 و حدوث عیب اختلاف کردند قرینه هم برای هیچکدام موجود نبود بایع
 مصدق است بسو کند « بر حسب جواب خود »

« غبن »

مغبون کردن مستلزم خیار است هر گونه قول و فعلی که مستلزم فریب
 دادن مشتری و مغبون کردن او باشد حرام و موجب خیار است (از قبیل توصیف
 کردن مبیعه باوصاف کاذبه یا آراستن مبیعه با ایشهائی که قصد مشتری را تغییر
 بدهد) (چنانچه در بیوع منهی عنها و مبحث خیار عیب گذشت)
 تصریه کردن حیوانات شیرده تجعید هو سیاه کردن هو سیاه کردن
 ابرو سرخاب کردن سفیداب زدن صابون باد مالیدن بچهره تراشیدن باور به
 شکل الماس و امثال آنها همه موجب خیار اند و حرام . مغبون شدن مستلزم
 خیار نیست یعنی اگر خود مشتری فریب بخورد و خود را مغبون کند حق خیار
 ندارد (بجهت آنکه تقصیر از خود اوست مثل اینکه انگشتر شیشه را بتصور
 الماس بقیمت گران بخرد حق فسخ ندارد) (رجوع بیوع منهی عنها)

« شروط ربيع »

شرطیکه منافی صحه بیع باشد مبطل است بیع بشرط رد در هنگام رد ثمن مبطل است شرطیکه صحت بیع را تأکید کند مبطل نیست و متبع است بیع بشرط برائة از عیب درست است بیع بشرط عدم رد درست است بیع بشرط قبول جمیع عیوب درست است

« حکم مبیع پیش از قبض »

مبیع تا بتصرف مشتری داده نشود در ضمان مالک است یعنی با بیع ضامن آن است که در صورت تلف شدن (خواه خود تلف شود یا با بیع آنرا تلف کند) فوراً عقد منفسخ میشود در صورت معیوب شدن (خواه خود معیوب شود یا با بیع آنرا معیوب کند یا مشخص دیگری آنرا معیوب نماید) عقد منفسخ نمیشود اما مشتری حق خیار دارد که آنرا فسخ کند یا الزام نماید و با بیع درست نیست در آن تصرف نماید

اگر اجنبی مبیع را (که بتصرف مشتری داده نشده) تلف نماید عقد منفسخ نمیشود اما مشتری حق خیار خواهد داشت که عقد را فسخ کند یا الزام نماید قیمت هم اگر معین باشد (یعنی فی الذمه نباشد) حکم مبیع را دارد اگر مشتری مبیع را (که بتصرف او داده نشده) تلف کند یا معیوب نماید اگر چه سهوی هم باشد بمنزله قبض است و از ضمان با بیع خارج میشود

تصرف مشتری در مبیع پیش از قبض باطل است اگر چه بخود با بیع انتقال بدهد اگر مشتری مبیع را پیش از قبض بفروشد یا ببخشد یا اجاره بدهد یا

رهن بگذارد یا قرض بدهد یا تصدق کند یا استبدال نماید یا معاوضه کند درست نیست (خواه مبیع معین باشد یا موصوف فی الذمه)

تصرف در مبیع پیش از قبض بصیغه اعتاق یا تزویج یا وقف جایز است و از قاعده فوق مستثنی است اگر در مبیع فقط برای مشتری خیار شرط شد باشد وقف کردن مبیع درست است اگر چه آنرا هم قبض نکرده باشد اما اگر خیار برای طرفین باشد وقف درست نیست اگر چه آنرا هم قبض کرده باشد -

« قبض کردن مبیع »

قبض کردن مبیع عبارتست از تصرف کردن مشتری مبیع را خواه غیر منقول باشد (از قبیل زمین خانه خط آهن ماشینهای سنگین که نقل آن دشوار باشد، درخت، نمر پیش از رسیدن) و خواه منقول (از قبیل کشتی اتومبیل طیاره ماشینهای کوچک حیوان الاغ و امثال آن) قبض کردن غیر منقول به تخلیه کردن آنست برای مشتری که علایم تصرف بایع در آن باقی نباشد و آن را تسلیم مشتری کند « و لفظاً بمشتری بگوید آنرا برای تو تخلیه کردم »

قبض کردن منقول، بنقل دان مشتری است مبیع را از محل خود بمحل دیگر که خود معین کند یا بایع آنرا از علایم تصرف خود تخلیه نماید و به مشتری بگوید برای تو تخلیه کردم یا آنرا جلو مشتری بگذارد « بدون احتیاج بلفظ مشعر بتخلیه »

قبض نفع بقبض عین است قبض جزء مشاع قبض کل است مشتری

میتواند مستقلاً « بدون حضور بایع و بدون اجازه او » مبیع را قبض کند اگر چه بداخل شدن خانه بایع یا غیر او هم باشد در صورتیکه مشتری بخواهد مستقلاً مبیع را قبض کند اگر قیمة آن موجد است مانعی ندارد اگر حال است باید قیمة را پردازد آنگاه قبض کند

استبدال

استبدال عبارت است از مبدل کردن ثمن یا دین بچیز دیگر در استبدال مانند بیع ایجاب و قبول شرط است مگر در چیزهایی که معاطات در آنها جائز است پس از لزوم عقد بیع « اگر چه مبیع هم قبض نشده باشد » استبدال از ثمن فی الذمه خواه نقد باشد یا جنس و استبدال از دین خواه قرض باشد یا صدق یا اجره جائز است منتهی اگر ثمن ربوی نیست برای جواز استبدال قبض بدل در مجلس عقد شرط نیست

و اگر ثمن ربوی است سه صورت دارد ۱ اگر ثمن ربوی است و بر بوی از جنس خود استبدال میشود « گندم بگندم » استبدال درست نیست مگر بدو شرط اول اینکه بمثل خود در مقدار استبدال شود « يك من گندم بيك من گندم » دوم اینکه معقود علیه فی المجلس قبض شود

۲ « اگر ثمن ربوی است و بر بوی غیر جنس خود استبدال میشود اگر هر دو در علة ربا موافق اند « درهم بدینار » استبدال درست نیست مگر اینکه بدل پیش از تفرق مجلس قبض شود

۳ « اگر ثمن ربوی است و بر بوی غیر جنس خود استبدال میشود

و هر دو در علة ربا با هم مختلف اند « نقد بطعام » استبدال درست است و قبض بدل در مجلس عقد شرط نیست استبدال از مسلم فيه درست نیست « چون استقرار ندارد دو همواره در معرض فسخ است استبدال از مبيع في الذمه » که بغير لفظ سلام فروخته شده باشد « بنوع ديگر اگر چه هر دو بک جنس باشند درست نیست « گندم ديم بگندم بهاره » بجهة اینکه فروختن مبيع با وجود تعيين پيش از قبض درست نیست البته در صورتیکه في الذمه باشد به طريق اولی ابدال آن بغير نوع خود درست نخواهد بود « چون نهی از بيع غير مقبوض عموهيت دارد » استبدال مبيع في الذمه بنوع خود که بهتر باشد يابدتر باشد بتراضی طرفين جايز است « کشمش سایه خشک بکشمش معمولی يا بعکس آن »

اگر متعاقدين عقد سلام را فسخ کنند که رأس المال بر ذمه سلم کنند دین شود بعد مسلم فيه را بغير نوع خود استبدال نمایند. جائز است

« بيع اصول و ثمار »

اگر زمینی را بفروشند آنچه در آن باشد داخل بيع است و جزو مبيع محسوب است اعم از بنه و درخت و ثمریکه هنگام عقد ظاهر نباشد و ریشه نباتی که ثمر آن بتدریج چیده میشود از قبیل خربزه هندوانه خیار بادنجان نباتاتی که یکمرتبه چیده میشوند داخل بيع نیستند « از قبیل گندم سبب زمینی »

« در وصیت و وقف و هبه کردن زمین هم آنچه در آن باشد جزو آن محسوب است اما در رهن و اقرار و اجاره و عاریه دادن زمین آنچه در آن باشد داخل

عقد نیست مگر تصریح بداخل بودن آن شده باشد «

اگر دهکده یا بستانی را بفروشند « گلزار » اصل زمین درختهای مفروسه و آنچه بنا در آن شده باشد جزو آن است باغات و مزارع حوالی جزو آن نیست مگر اینکه تصریح بجزویت آن شود « زیرا قریه عبارت از همان محل آبادی است » اگر خانه فروخته شود اصل زمین درختهای مفروسه و آنچه بنا در آن باشد داخل بیع است در و پنجره و معجر و پله چوبی چوب بندی و امثال آن نیز که نصب شده باشند جزو مبیع اند اما تخت خواب و سنک و تیر و آجر و امثال آن که نصب نشده باشد داخل بیع نیست

بام غلطان هم جزو مبیع نیست تلفون تلگراف ماشین چرخ آب تلمبه و امثال آن اگر چه نصب هم شده باشند مشمول عقد بیع نیستند

در بیع اسب و الاغ و سایر حیوانات افسار نعل جل کردن بند و سایر عوارض غیر ذاتیه مشمول بیع نیست

اگر درخت مفروسی را بفروشند زمین محل غرس آن داخل بیع نیست مگر تصریح بداخل بودن آن شود اما ریشه و شاخه و برگ و نهریکه نمایان نباشد داخل بیع است خواه بطور اطلاق فروخته شده باشد یا تصریح بقلع یا ابقاء شده باشد هنگام فروختن درخت اگر تصریح بقطع کردن آن شده دیگر قلع یا ابقاء آن ممنوع است و ریشه خارج از بیع است

نماریکه هنگام فروختن نمایان باشد داخل بیع نیست و حق بایع است مگر اینکه هنگام عقد شرط شود که نمر مال مشتری باشد در صورت عدم اشتراط درخت قطع نمیشود تا بایع نمر را هنگام رسیدن بچیند نمر اگر رسیده باشد بیعش مستقلاً « بدون اصل » درست است -

خواه بطور اطلاق یا بشرط چیدن یا بشرط ابقاء

اگر ثمر نرسیده باشد بیع آن با اصل درست است « بطور اطلاق بدون اصل هم بیع آن بشرط چیدن درست است شرط کردن قطع یا قلع در فروختن درخت خشکیده درست است اما شرط کردن ابقاء آن درست نیست و بیع را باطل میکند

اگر حیوان بار داری فروخته شود بار آن داخل بیع است - مگر آنکه بار آن مال بایع نباشد یعنی بدیگری نذر کرده باشد مثلاً (که در این صورت بیع باطل خواهد بود) بیع حیوان باردار بدون بار آن باطل است همچنان بیع بار بدون مادر باطل است

(اختلاف متبایعین)

پس از انقضاء مده خیار اگر متعاقدین در صفة عقد اختلاف کردند (خواه عقد بیع یا سلم یا قراض یا اجاره یا صدق یا خلع یا صلح از خون یا جماله) یعنی در زیاد و کمی قیمت یا در زیاد و کمی مبیع اختلاف پیدا کردند یا در جنس آنها یا صفة آنها اختلاف کردند - یا در نفی و اثبات اجل یا در مقدار آن اختلاف کردند و هیچکدام شاهد نداشتند که بر مدعی خود اقامه کنند یا بواسطه تعارض ساقط شدند (که شاهد هر دو مطلق شهادت دادند یا شاهد یکی مطلق شهادت داد و شاهد آند گرمورخ یا هر دو بیک تاریخ شهادت دادند) در هر سه صورت باید طرفین در نزد قاضی یا حکم تحالف کنند یعنی هر دو بر نفی ادعای طرف و اثبات ادعای خود سوگند یاد نمایند پس از تحالف اگر یکی با ادعای اندک قابل شد عقد از او بهم میرساند - اگر نه طرفین با یکی از ایشان

یا قاضی محض قطع نزاع صیغه فسخ عقد را جاری مینمایند و مبیع باز و امده متصله آن به بایع رد میشود و مخارج رد بهمه رد کننده است فسخ در اینجاموسع است و فوری نیست - اگر متعاقدين در ذات عقد اختلاف کردند که یکی مدعی بیع باشد (بگوید آنرا فروخته ام به تو به صد تومان) و دیگری مدعی رهن باشد (بگوید آنرا رهن گذاشته اید در مقابل صد تومان) یا مدعی هبه باشد (بگوید آنرا بمن بخشیده اید) هر يك بر نفی ادعای اندگر حلف میکنند (یعنی سوگند نفی یا دمی نمایند) سپس مدعی بیع صد تومان وارد میکند بمشتری و عین مبیع را استرداد مینماید بازواید متصله و منفصله آن - (چون عقدی که متفق علیه باشد موجود نیست) اگر متعاقدين در صحت و فساد اختلاف کردند - (که یکی بگوید عقد صحیح است و دیگری بگوید فاسد است) یا در وجود و عدم یکی از ارکان و شرایط عقد اختلاف کردند (که یکی بگوید عقد مشتمل بر مفسد بوده یا یکی از ارکان یا شرایط صحه آن مختل بوده = ایجاب یا قبول بعمل نیامده یا رؤیة مبیع بعمل نیامده) در هر دو صورت حلف حق مدعی صحه است (چون اصل در عقود صحه است و مدعی صحه مصدق است به یمین) - اگر در اصل رؤیة اختلاف باشد قول قول مثبت آن است (مع الحلف) خواه بایع باشد یا مشتری اگر در کیفیت رؤیة اختلاف شود قول قول رؤیة کننده است - که رؤیة کننده بگوید در میان آب یا آینه یا از پشت شیشه رؤیة کرده ام و طرف مقابل بگوید مستقیماً بدون وسیله و حائل رؤیة کرده اید - رؤیة کننده مصدق است بیمین

اگر در عیب اختلاف شد بایع مصدق است بیمین بجهت اینکه اصل عدم است و اصل در عقود صحه است - اگر مشتری مبیع معیوب وارد کرد و بایع منکر

بود که آن میباید با بیع مصدق است بیمین (چون اصل جریبان عقد است بر بیع سالم) اگر مشتری میباید را که موش مثلا نوش افتاده بود پس آورد و گفت اینطور تسلیم من کرده اید با بیع گفت وقتیکه تسلیم تو کرده ام چیزی توی آن نبوده با بیع مصدق است بسو کند « چون مدعی صحه است »

اگر با بیع میباید را توی ظرف مشتری ریخت ناکاه موشی روی میباید پیدا شد و معلوم نبود توی کدام ظرف بوده با بیع مصدق است « چون مدعی صحه است و اصل در هر حادثی قرب زمان است و اصل بر ائمه ذمه با بیع است اگر متعاقدین در مفارقت « خیار المجلس » یا در فسخ قبل التفرق اختلاف کردند نافی مصدق است « چنانچه در مبحث خیار گذشت »

اگر مدیون طلب را برای داین پس فرستاد و داین آنرا بواسطه عیب رد کرد و مدیون گفت این که رد کرده اید آن نیست که من فرستاده ام داین مصدق است بیمین نه دافع (چون اصل بقاء اشتغال ذمه مدین است) اگر در مقصوب هنگام رد اختلاف شد که غاصب بگوید این عین مقصوب است و مقصوب منه بگوید غیر مقصوب است غاصب مصدق است بیمین

اگر هنگام رد و دیعه اختلاف شد و دیع مصدق است بسو کند که این همان است که مودع بمن و دیعه داده

گاهی مدعی فساد مصدق است چنانکه اگر با بیع مدعی جنون یا عدم لوع باشد که بگوید در هنگام بیع دیوانه یا نابالغ بوده ام و مشتری منکر شد « یعنی مثبت بلوغ یا عقل باشد » و قول با بیع محتمل باشد با بیع مصدق است بیمین چون اصل عدم آنهاست در حال وجود قرینه اگر قرائن برای احتمال ول با بیع موجود نباشد اصل صحه است و مشتری مصدق است بسو کند اگر

متعاقدین در صلح اختلاف کردند که علی الانکار واقع شده یا اعلی الاقرار مدعی انکار مصدق است « یعنی مدعی فساد »

اگر مشتری پیش از عقد میبهره را رویه کرده بعد در تغییر آن اختلاف کردند . مشتری مصدق است بسوگند پس از سوگند در رد و قبول مختار خواهد بود . اگر کسی در حال مرض چیزی را بخشید بعد ورثه بگویند عقلش سرجا نبوده مسموع نیست مگر اینکه اقامه بینه کنند که پیش از بخشش عقلش سرجا نبوده و تا هنگام بخشش بهمان حال باقی بوده است اگر در اصل وقوع عقد اختلاف کردند « اعم از بیع یا نکاح و امثال آن » منکر عقد مصدق است

اگر زن ادعا کرد که نکاح او بدون ولی یا بدون شاهد بوده زن مصدقه است « چون مستلزم انکار اصل عقد است »

سلم

سلم عبارت است از بیع موصوف فی الذمه بلفظ سلم در مقابل رأس المال حال مأخوذ در مجلس عقد یعنی میبخر در سلم متعلق بگردن بایع است و وجود خارجی ندارد و از شخص بایع مطالبه میشود که عین موصوف را معین کند و تحویل بدهد

(ارکان سلم)

رکن سلم پنج است ۱ سلم « سلم کننده » که صاحب رأس المال

است ۲ مسلم الیه (سلم دهنده) که صاحب مسلم فيه است ۳ مسلم فيه (سلم داده شده) ۴ رأس المال یعنی قیمت ۵ صیغه سلم یعنی ایجاب و قبول

(شروط سلم)

سلم نه شرط دارد ۱ یا کسی مسلم فيه ۲ جواز تصرفات عاقد در آن ۳ امکان تسلیم آن در هنگام حلول ۴ قابلیت انتفاع ۵ حال بودن رأس المال ۶ قبض رأس المال در مجلس عقد خواه معین باشد (این ده تومان) یا فی الذمه «ده تومان» و خواه عین باشد یا نفع عین «منفعة خانه یا منفعة حیوان مثلاً» قبض نفع بقبض عین است ۷ فی الذمه بودن مسلم فيه یعنی دین باشد برگردن سلم دهنده اعم از اینکه قرارداد داده باشند حال باشد یا موجد ۸ معلوم بودن مقدار مسلم فيه (از حیث کیل یا وزن یا ذرع یا عدد)

۹ تصریح به تعیین محل تسلیم که در کجا مسلم فيه تسلیم سلم کننده شود «رؤية» در سلم شرط نیست چون سلم راجع بموصوف فی الذمه است و همان توصیف بجای رؤية کافی است «یعنی توصیف فی الذمه صورة روبه معین را دارد» باینجه سلم کور درست است اما بیع کور درست نیست سلم دهنده حق دارد مستقلاً رأس المال را قبض کند اگر چه سلم کننده از تسلیم آن خودداری نماید

اگر کسی بگوید سلم کردم این خروار گندم را بده تومان یا این يك خروار گندم را باین ده تومان باطل است «زیرا سلم نیست بجهة اینکه مسلم فيه معین است بیع هم نیست بجهة اینکه تلفظ به لفظ بیع نشده»
اگر کسی بگوید خریدم از تو يك نوب عبای بشم نازك يك رنگ مشکی

رسا باین پنجتومان و طرف بگوید فروختم (بدون اینکه هیچکدام قید مسلم را تصریح کنند) این عقد بیع است نه سام اگر تصریح بقید مسلم شود (خریدم بطور مسلم یا فروختم بطور مسلم) بالاتفاق مسلم است

بیع دین بدین باطل است (ده تومانیکه بر ذمه تو است خریدم بده تومانیکه بر ذمه من است) بیع دین بدین در ربویات درست است بشرط حلول و تقابض و مماثله در متحد الجنس و بشرط حلول و تقابض در مختلف الجنس متحد العله

مسلم قارچ که در پاییز تسلیم شود سلم آغوز در تابستان مسلم خربزه تازه در بهار سلم چقاله بادام در زمستان باطل است (شرط ۳) مسلم فیه خواه حال باشد یا موجل یا موجل معلوم (تانور روز) نه باجل مجهول تا وقت مراجعت زید ، سلم درست است

در عقد مسلم اگر تصریح باجل نشود مسلم فیه حال است
اگر تصریح بخوبی یا بدی مسلم فیه نشود حمل بر خوب خواهد شد

قرض

قرض عبارت است از تمليك چیزی که مثل آن رد شود
قرض دادن سنت است بجهة اینکه متضمن کارگشایی است اگر مقترض فوق العاده محتاج باشد قرض دادن واجب است اگر چه از مال مجبور هم باشد اگر تصور شود که مقترض برای فعل حرام قرض میکند قرض دادن حرام است

« ارکان قرض »

رکنهای قرض چهاراند ۱ مقرررض « قرض کننده » ۲ مقرررض (قرض دهنده) ۳ قرض (معهودعالمیه) ۴ صیغه « ایجاب و قبول »

« صیغه قرض »

صیغه قرض عبارت است از ایجاب و قبول صادر از متعاقدین بلفظ صریح قرض یا بلفظ کنایه از قرض صریح صیغه ایجاب « قرض دادم این ده تومان را یا این یک خروار گندم را بتو که مثل آن را بمن رد کنی - یا مملوک تو کردم این ده تومان را که مثل آن را رد کنی » « این ده تومان را بگیر و مثل آن را رد کن » « این ده تومان را در حوایج خود صرف کن و بدل آنرا رد نما » جماعات مذکوره صریح قرض اند اگرچه بر سبیل شوخی ذکر شوند یعنی اگرچه بانیت قرض مقترن نباشند

صریح صیغه قبول از اینقرار است - اقتراض کردم این ده تومان را یا این یک خروار گندم را از تو که مثل آنرا رد کنم (قبول کردم این ده تومان را به قرض

کنایات قرض از اینقرارند - (این ده تومان را دادم بتو بده تومان) (این ده تومان را دادم بتو) (این ده تومان را مملوک تو کردم) (این ده تومان را در حوایج خود صرف کن) - کنایات قرض در صورت اقتران بانیت حکم صریح را دارند

(این ده تومان را بگیر) - اگر در جواب مقرررض واقع شود که بگوید

(ده تومان بمن قرض بده) كناية قرض است - اگر نه چون برای هبه و صدقه هم می‌کنجد تائید گوینده معلوم نشود بر هیچ محملی قرار نخواهد گرفت و لغو است

(این ده تومان را مملوك تو كردم) اگر نیت رد بدل را داشته باشد كناية قرض است اگر نه صیغه هبه است همچنان (این ده تومان را بتو دادم) همین حکم را دارد - اگر در نیت (رد بدل) اختلاف شد دافع مصدق است چون او قصد خود را بهتر میداند

اگر در ذکر رد بدل اختلاف شد آخذ مصدق است چون اصل عدم ذکر است اگر فقیری را خوراك داد بعد مدعی شد که بقصد عوض او را خوراك داده‌ام فقیر گفت مجانی و بلاعوض مرا خوراك داده دافع مصدق است - که قصد خود را بهتر میداند (و بر ذمه فقیر قرض حکمی خواهد شد اگر و اهب بگوید فلان چیز را در مقابل عوض بتو هبه کرده‌ام - متهب (موهوب اله) بگوید مجانی هبه کرده اید متهب مصدق است - اگر بدیگری بگوید - فلان اسب را با پول خودت برای من بخر و آن را خرید قیمه آن بردم تقاضا کننده قرض است - تلفظ بایجاب و قبول در قرض نزد اکثر علما شرط است و از هم دیگر نباید فاصله زیاد داشته باشند

در قرض حکمی تلفظ بایجاب و قبول شرط نیست مانند معاواة در بیع اگر لقیطی را نفقه داد یا گرسنه را خوراك داد یا برهنه را پوشاك داد بقصد قرض بر ذمه آنها قرض حکمی است و تلفظ بایجاب و قبول شرط نیست - (اگر لقیط یا گرسنه یا برهنه مذکور مسر باشند بر ذمه آنها قرض نیست بلکه صدقه است بجهة اینکه نفقه فقیر بر اغنیاء واجب است اگر آخذ مدعی

فقر و اعسار شد و دافع منکر آمد آخذ مصدق است چون اصل برائة ذمه اوست

اگر بدیگری بگوید آن شاعر را صلح بده یا تعارفی بآن ظالم بده یا آن فقیر را خوراك یا پوشاك بده یا خانه مرا تعمیر کن چون انجام دادن آن غرض امر را متضمن است آنچه بآنها بدهد یا خرج تعمیر خانه کند بر ذمه آمر قرض حکمی است و تلفظ بایجاب و قبول شرط نیست اگر بگوید طلبی که بر ذمه فلان دارم تحویل بگیر و آن بر ذمه تو قرض باشد - میتواند آنرا از فلان تحویل بگیرد اما پس از قبض تاصیغه قرض جاری نشود بر ذمه او قرض نمیشود بجهة اینکه دین تا قبض نشود متعین نمیکردد و مملوك داین نمیشود پس از آنکه مملوك او شد آنگاه صیغه بر آن - جاری میشود - اگر بگوید و دیعه که نزد فلان دارم تحویل بگیر و آن بر ذمه تو قرض باشد پس از آنکه تحویل گرفت بر ذمه او قرض خواهد بود و تلفظ بایجاب و قبول شرط نیست بجهة اینکه و دیعه متعین است

اگر مقترض بگوید - ده تومان بمن قرض بده - مقترض بگوید از فلان تحویل بگیر اگر ده تومان مال مقترض در نزد فلان و دیعه باشد پس از آنکه مقترض تحویل گرفت بر ذمه او قرض خواهد بود و صیغه جدید لازم نیست - اگر ده تومان بر ذمه فلان دین باشد در اینحال مقترض برای تحویل گرفتن از فلان سمت و کالت را دارد اما بر ذمه او قرض نخواهد بود تا اینکه صیغه قرض جاری نکند

اگر بدیگری بگوید - صد تومان بفلان قرض بده من ضامن آن هستم و او صد تومان یا کمتر بفلان قرض داد ضامن آن نیست علی الاوجه (مگر اینکه

پس از اقباض صیغه ضمانت را تجدید کند - (بجمله اینکه ثبوت مضمون شرط صحت ضمان است) اگر کسی مدتها برادر رشید خود و عیال او را نفقه داد و چیزی نکفت - بعد خیال رجوع پیدا کرد که از آنها استرداد نماید حق رجوع ندارد (علی الارجح)

اگر کسی دین دیگری را بدون اذن او تأدیه نمود درست است و حق رجوع بر مدیون ندارد - پول و تعارفیکه در مجلس شادی (عروسی) یا ختنه سوران بر رسم مبارکباد برای خوشنودی صاحب شادی داده میشود - اگر به زینت گزیا اینکه به (پاخسو) یا ختنه کننده یا دف زن داده شود - بالاتفاق حق رجوع ندارند - اگر بصاحب شادی داده شود یا به نماینده او تسلیم شود یا نوی طاسه انداخته شود ارجح آنست که حق رجوع ندارد اگر چه عادت محل هم بر آن باشد که پس بگیرند

اگر دافع و آخذ هنگام تلف مال اختلاف کردند - دافع بگوید آن را بقرض داده ام و تو ضامن آن هستی - آخذ بگوید بطور ودیعه بمن داده و ضمانتی بر من نیست - آخذ مصدق است - بجمله اینکه اصل عدم ضمان است (صاحب انوار دافع را مصدق قرار داده) و رأی او درست است

(شرط عاقد قرض)

شرط قرض دهنده سه فقره است - (۱) رشد - (۲) اختیار (۳) اهلیت تبرع - یعنی قرض دهنده در مقود علیه اهل تبرع باشد اگر ولی مال مولی خود را بدون ضرورت یا مصلحت قرض بدهد باطل است چون در آراهلیت تبرع ندارد -

قاضی میتواند مال محجور علیه را بدون ضرورت قرض بدهد بواسطه کثرت مشاغل خود در صورتیکه مقرض امین باشد - یا مرهونه بگیرد - قرض دادن سفیه باطل است (اگر چه وصیت او درست است) قرض دادن بچه دیوانه مکره باطل است شرط قرض کننده دو فقره است (۱) رشد (۲) اختیار -

(شرط معقود علیه)

آنچه سالمش درست است - (اعم از نقد حیوان حبوبات و غیر آن) قرض دادن آنهم درست است - آنچه سالمش باطل است قرض دادن آن هم باطل است قرض دادن نقد مغشوش درست است - « یعنی سکه بار دار که رواج دارد اما خالص نیست »

قرض دادن نان و زناً یا عدداً جایز است - « سالم آن درست نیست » قرض دادن خمیر مایه « خمیر ترش » درست است قرض دادن مایه شیر - (خمیری که شیر را می بندد) درست نیست - « بجهت اینکه میزان ترشی آن مضبوط نیست معقود علیه که قرض داده میشود - همینکه مقرض قبض کرد ملک او است - اگر چه در آن تصرف ننماید - مانند موهوب » مقرض پیش از قبض نمیتواند در معقود علیه تصرف نماید بجهت اینکه تا قبض نکند مملوک او نیست - قرض دهنده هر آن بخواهد میتواند طلب خود را استرداد نماید - اگر در ملکیت مقرض باقی باشد یا از ملکیت او خارج شده باز مملوک او شده باشد « استرداد باید بلفظ رجوع یا فسخ باشد » استرداد دین موجل پیش از حلول اجل جائز نیست

اگر مقرض معقود علیه را رهن گذاشت یا وقف کرد - یعنی حق کسی دیگر بآن تعلق گرفت - قرض دهنده دیگر حق رجوع « استرداد » ندارد اگر مقرض معقود علیه را اجاره داد قرض دهنده حق رجوع دارد اما مسلوب المنفعه باو رد میشود « چون منفعه آن در مدت اجاره حق مستأجر است » اگر نه بدل آن را مطالبه کند اگر بدل را مطالبه کند بر مقرض واجب است که در مثلی مثل حقیقی را رد کند « نقد حبوب مثلی اند اگر چه نقد باطل شده هم باشد که دولت آنرا از رواج انداخته باشد (رجوع بمبحث غصب)

و در متقوم مثل صوری را رد نماید « حیوان امتعه جواهر متقوم اند » بد عوض خوب بدون رضایت قرض دهنده قبول نمیشود مثل هم در غیر محل اقراض پذیرفته نمیگردد - اگر نقل آن از محل تسلیم تا محل اقراض محتاج مخارج باشد - یا محل تسلیم مخوف باشد مقرض مکلف نمیشود که قرض را در غیر محل اقراض تسلیم کند - مقرض میتواند در غیر محل اقراض قیمة قرض را مطالبه کند - مطابق قیمة آن در محل در هنگام مطالبه آن (چون اعتیاض از قرض جایز است چنانکه از غیر عثمان جائز است - (رجوع بمبحث بیع) اگر مقرض مخارج نقل قرض را در محل تسلیم تا محل اقراض متحمل شود دیگر قرض دهنده حق مطالبه قیمة را ندارد

مقرض هم هر آن بخواهد میتواند طلب را قهراً بطلبکار رد کند - قرض بشرط جر نفع فاسد - و حرام است - سنت است مقرض قرض را بانضمام نفع رد کند - بدون اینکه در صلب عقد شرط شود - هر نفع و زیاده

که ضمیمه قرض شود بدون تلفظ بصیغه تملیک مملوک قرض دهنده خواهد شد - مانند هدیه

قرض دهنده اگر بکسی قرض بدهد که ملک او را بیشتر از میزان قیمت آن بخرد یا بیشتر از مقدار بهره معلومی اجاره کند - اگر در صلب عقد شرط شود ربا و حرام است اجماعاً اگر در خارج عقد شرط شود نزد حضرت شافعی مکروه است و نزد جمع کثیری از علما حرام است قرض دادن بشرط رهن یا بشرط کفیل درست است - بجهت آنکه رهن و کفالت توثیق است نه نفع زاید بر اصل

اگر نذر کرد تا هنگامیکه طالب بر ذمه او است از قرار ماهی ده تومان مثلاً بداین بپردازد و باندازه اصل طالب بداین پرداخت - بعد گفت آنچه پرداخته‌ام از بابت اصل بوده دافع مصدق است - اگر چه مدفوع از غیر جنس طلب باشد چون دافع قصد خود را بهتر میداند

« رهن »

رهن عبارت است از گرو - یعنی وثیقه دادن مدیون عینی را در مقابل دینی (اگر چه آن دین منفعت هم باشد) در نزد دامن که هنگام تعسر تأدیه دین بتوان آن را از قیمت عین مرهون استیفا نمود رهن گذاشتن دین خواه در نزد خود مدیون یا کسی دیگر جایز نیست بجهت اینکه تسلیم آن مقدور نیست . همچنان رهن گذاشتن منفعت غیر جائز است - رهن گذاشتن عینی که هنگام استیفاء دین فروختن آن جائز نباشد باطل است مانند موقوفه همچنان رهن گذاشتن مال معجور علیه درست نیست

بجته اینکه آنرا حبس میکنند بدون عوض و هنگام استیفا هم فروختن آن جایز نیست مگر بتمن حال مقبوض با اجازه قاضی
رهن گذاشتن عین در مقابل عین باطل است چون رهن برای استیثاق
دین است نه عین

رهن دو قسم است - (۱) شرعی - (۲) جعلی - رهن شرعی عبارت
از رهنی است که شرع آنرا رهن میگذارد مانند رهن بودن ترکه میت
در مقابل دیونی که بر ذمه او است - رهن جعلی عبارت از رهنی است که
راهن آنرا رهن میگذارد - رهن جعلی نیز بر دو قسم است - (۱) رهن تبرع
که در بیع شرط نشده باشد (۲) رهن مشروط در بیع

(ارکان رهن)

رکنهای رهن پنج اند (۱) راهن (گرو گذار) - (۲) مرتهن -
» گرو گیر « ۳ » مرهون « گرو « ۴ » مرهون به « دین « - « ۵ » صیغه
» ایجاب و قبول «

(صیغه رهن)

صیغه رهن عبارت است از ایجاب و قبول صادر از متعاقدین بلفظ
صریح رهن یا لفظ کنایه از رهن . صریح صیغه ایجاب - « رهن گذاشتم این
قالی را نزد تو در مقابل ده تومان دینی که بر من داری » گرو گذاشتم
این قالی را در مقابل . « صریح صیغه قبول - (ارتهان کردم . قبول رهن کردم .

قبول کردم این قالی را از تو برهن در مقابل ده تومانی که از تو میخواهم)
کنایات رهن (این قالی در نزد تو باشد تا ده تومان طلب را رد میکنم)
(این قالی را بتو سپردم تا طلبت را رد میکنم) (این قالی پیش تو باشد در مقابل
طلبی که برهن داری) کنایه در صورت اقتران بانیت حکم صریح را دارد
تلفظ بایجاب و قبول و اتصال آنها و توافق معنوی هر دو با هم و سایر شروطی
که در بیع مذکور شد عیناً در رهن نیز شرط است زیرا رهن هم مانند بیع
عقدی است مالی

اختلافی هم که در بیع المعاطاة مذکور است در رهن المعاطاة نیز
جاری است که بعضی جائز میدانند بعضی فاسد و جمعی در املاک و عقار و
چیزهای عمده بدون صیغه جائز میدانند اما در چیزهای جزئی بدون صیغه
جائز میدانند

(شرط متعاقدين)

شرط متعاقدين ۳ فقره است ۱ رشد ۲ اختیار ۳ اهلیت تبرع رهن
بچه دیوانه مجبور علیه مکره جائز نیست . همچنان ارتهان آنها نیز باطل
است . ولی خواه پدر باشد یا جد یا وصی یا قاضی نمیتواند مال مجبور خود را
(بچه دیوانه سفیه) رهن بگذارد همچنان نمیتواند برای آنها قبول رهن
کند مگر هنگام ضرورت یا ایجاب مصلحة که در اینحال میتواند مال مولی
خود را رهن بگذارد و برای او ارتهان کند « بارعایت شرایطی که برای تصرف
ولی در مال مولی مقرر است »

ولی جائز است برای نفقه مولی خود اقتراض کند و ملك او را رهن

بگذارد که بعد از فواید ملک یا از دیون او که حلول بهم میرساند تادیه نماید
همچنان جائز است ولی از طرف مولی خود قرض بدهد یا مال او را موجب
بفروشد که در مقابل رهن بگیرد « بملاحظه مصلحة مولی »

رهن گذاشتن سهم مشاع خواه از منقول یا غیر منقول درست است
در غیر منقول اجازه شریک شرط نیست اما در منقول اجازه شریک شرط
است و اگر شریک اجازه ندهد و مرتن راضی باشد که مرهون در تصرف شریک
باشد رهن درست است و شریک نائب مرتن خواهد بود در قبض مرهون
اگر مرتن راضی نباشد که در دست شریک باشد قاضی مرهون را
دست بکنفر عادل میسپارد که از طرف هر دو تصرف کند اگر راهن باشریک
تفریق شرکت کردند و مرهون سهم شریک قرار گرفت باید راهن بدل آنرا
« که معادل قیمت آن ارزش داشته باشد » بتصرف مرتن بدهد

رهن گذاشتن عاریه با اجازه مالک آن درست است در صورتیکه مالک
مرتن را بشناسد و جنس دین و مقدار آن و حلول یا تاجیل آن را بداند زیرا
در رهن شرط نیست که مرهون ملک راهن باشد اگر اسب دیگری را که نزد
او عاریه است رهن بگذارد درست است همچنان اگر بدیگری بگوید اسب
خودت را در مقابل طلبی که بر من است رهن بگذارد و او رهن گذاشت
درست است « مثل اینکه در تصرف خودش باشد و رهن بگذارد »

اگر مالک بگوید این اسب مرا هر طور که دلت میخواهد رهن بگذارد
یا هر طور دلت میخواهد از آن استفاده کن دیگر شناختن مرتن و دانستن
مقدار و جنس و حلول یا تاجیل دین شرط نیست اگر مالک مبلغی را برای
گرو گذاشتن مستعار معین کرد. جائز نیست مستعیر در رهن گذاشتن آن

از تعیین مالک تجاوز کند (اگر بکمتر از تعیین مالک رهن گذاشت جایز است)

پس از آنکه مرتهن مرهون مستعار را قبض کرد دیگر مالک حق رجوع از اعاره ندارد « پیش از قبض حق رجوع دارد چون لزوم بهم نرسانیده » اگر عاریه در نزد رهن تلف شود « خواه پیش از رهن یا پس از انفکاک رهن » رهن ضامن است بالاتفاق . چون در آنحال مستعیر است وید مستعیر به ضمانت است اگر در نزد مرتهن تلف شود مسئولیتی بر رهن یا بر مرتهن نیست « در صورتیکه تقصیر نداشته باشند » چون ید مرتهن ید امانت است حق هم از کردن رهن ساقط نشده است

اگر مستعیر عاریه را رهن فاسد گذاشت و بتصرف مرتهن داد چه مستعیر چه مرتهن هر دو ضامن اند چون ید مرتهن مترتب بر ید مستعیر است که ضامن است اگر رهن ندانست که رهن فاسد است بمحض اطلاع باید آنرا استرداد کند اگر نه باز ضامن است

هنکام حلول دین و تسراده آن قاضی عاریه را با اجازه مالک میفروشد و مالک معادل قیمت آن را که فروخته شده از رهن « یعنی مستعیر » مطالبه مینماید اگر مالک اجازه فروش آنرا نداد قاضی قهراً میفروشد . بیع مرهون بدون اجازه مرتهن جایز نیست « مالک میتواند عاریه را بدون اجازه مرتهن بمستعیر بفروشد و این در بین فقهاء لغز است »

شرط کردن در رهن

هرگونه شرطی که برای رهن یا برای مرتهن یا برای هر دو مضر

باشد در رهن مفسد عقد است رهن بشرط اینکه هنگام حلول دین فروخته نشود یا بکمتر از ثمن المثل فروخته نشود باطل است یعنی عقد رهن را هم باطل میکند

رهن بشرط اینکه مرتهن ضامن آن باشد « اگر تلف شد » باطل

است -

رهن بشرط اینکه منفعة مرهون برای مرتهن باشد یا زوائد حادثه مرهون نیز « از قبیل ثمر درخت زاد و ولد حیوان » ضمیمه مرهون باشد باطل است

اگر کسی بگوید این اسب را فروختم بتو بده تومان باجل یکسال بشرط اینکه خانه ات را رهن ده تومان ثمن بگذاری و حق السکونه آن تا یکسال حق من باشد و مشتری قبول کند بیع و رهن و اجاره هر سه درست است چون رهن مشروط در بیع درست است مقدار منفعة هم که بواسطه تعیین مدت معین است اجاره درست است در حقیقة صیغه مذکوره مشتمل است بر بیع و رهن و اجاره . شرطی که برای هیچکدام مضر نباشد « رهن و مرتهن » در رهن جایز است رهن بشرط اینکه هنگام ازدحام غرماء مرتهن مقدم باشد درست است چون شرط مذکور مقتضای عقد رهن است رهن به شرط اینکه مرهون در نزد ثالثی باشد درست است

رهن بشرط اینکه هنگام حلول دین ثالثی آنرا بفروشد جایز است و باید بشمن المثل حال بفروشد برای فروش آن مراجعه بر رهن لازم نیست اما مراجعه بر مرتهن لازم است چون شاید او را مهلت بدهد یا ذمه او را آزاد کند رهن گذاشتن اسب مثلا بشرط اینکه همیشه فلان علف بخورد لغو است اما اصل عقد رهن صحیح و منعقد است

حکم مرهون پیش از قبض.

و پس از قبض

رهن لزوم بهم نمیرساند مگر بقبض صحیح با اجازه راهن «مانند هبه» بطوریکه در بیع گذشت «که گفتیم قبض منقول بنقل است و قبض غیر منقول به تخایه»

قراردادن نایب برای قبض یا اقباض مرهون جایز است در صورتیکه اتحاد قابض و مقبض رخ ندهد. اگر مرتهن خود راهن را مثلا برای قبض کردن مرهون نایب خود قرار دهد یا طرفین يك نفر را نایب قرار دهند باطل است بجهة اتحاد قابض و مقبض راهن میتواند پیش از قبض دادن مرهون بمرتهن هر گونه تصرفات انتقالیه که مزیل ملکیه باشد در مرهون بنماید. یعنی بوسیله تصرف از رهن رجوع کند از قبیل بخشیدن فروختن وقف کردن و امثال آن همچنان راهن میتواند مرهونه را پیش از قبض دادن بمرتهن نزد دیگری رهن بگذارد (رهن اول فسخ میشود)

اگر راهن مادیان مرهونه را فحل بکشد یا اسب مرهون را سر مادیان بیندازد یا الاغ بارکش را زیر بار بیندازد مستلزم رجوع از رهن نیست و فسخ نمیشود بموت راهن یا مرتهن یا فرار مرهون عقد رهن فسخ نمیشود اگر چه قبض هم نشده باشد

پس از قبض دادن مرهون بمرتهن - یعنی پس از لزوم رهن دیگر راهن (یعنی مالك مرهون) نمی تواند بدون اذن مرتهن هیچگونه تصرفاتی که مزیل ملکیه باشد یا موجب نقصان مرهونه یا نقص استیثاق باشد در

مرهونه بنماید از قبیل فروختن وقف کردن بخشیدن یا رهن گذاشتن پیش دیگری. اسب مرهون را پس از قبض جائز نیست راهن سر مادیان بیندازد چون لاغر میشود و قیمت آن کم میگردد - اجاره دادن مرهون بغیر مرتهن بدون اجازه او باطل است در صورتیکه مدت اجاره از موقع حلول دین متجاوز باشد - « اگر مدت اجاره از هنگام حلول دین تجاوز نکند اجاره دادن آن بدون اجازه مرتهن جائز است »

انتقاع از مرهون بشکلی که باعث نقصان آن یا نقص استیثاق نباشد برای راهن « مالک » جائز است از قبیل سوار شدن آن « اگر مال سواری است » یا بار کشیدن بآن « اگر مال بار کشی است » یا سکونت در آن « اگر مسکن است »

انتقاع از مرهون بغرس کردن یا بنا نهادن جائز نیست چون غرس و بنا مشمول عقد رهن نیست اشغال مرهون هم بچیزی که خارج از رهن باشد جائز نیست اگر مالک بگوید هنگام حلول دین غرس یا بنا را بر میدارم در صورتیکه برداشتن آن باعث نقصان مرهون نباشد و مدت برداشتن هم طولانی نباشد جائز است بوسیله غرس یا بنا از مرهون انتقاع نماید

زنها که زیور آلات خود را نزد هم دیگر گرو میگذارند و اجازه استعمال و پوشیدن آن را میدهند حکم اجاره فاسده را دارد که ضمانتی بر ارتهان کننده نیست پس از لزوم رهن « یعنی قبض مرهون » بد شرعی که مانع از تصرفات راهن است قطعاً برای مرتهن است اما بدحسی گاهی ممکن است برای غیر مرتهن باشد چنانکه اگر قرآن را در نزد کافر یا سلاح را نزد حربی گرو بگذارند

حسب الشرع پیش کسی گذاشته میشود که بتواند در آن تملك کند
وید ید اوست

اگر کسی چیزی را رهن بگذارد بشرط آنکه نزد ثالثی باشد یدید
ثالث است

ید مرتهن ید امانت است اگرچه ذمه رهن هم از دین بری شده باشد
لذا در صورت تلف شدن مرتهن ضامن آن نخواهد بود مگر در صورت تجاوز
از حدود امانت که مثلاً پس از سقوط دین از رد آن امتناع نماید یا آنرا
بدون اجازه مالك استعمال کند در اینحال ید مرتهن ید ضمانت است در چندین
مورد دیگر ید مرتهن مبدل ید ضمانت میشود

۱ اینکه مقصوب در نزد غاصب مبدل بمرهونه شود

۲ اینکه مرهونه در نزد مرتهن مبدل بمقصوب شود

۳ اینکه مرهون در نزد مرتهن مبدل بعاریه شود

۴ اینکه عاریه در نزد مستعیر مبدل بمرهون شود

۵ اینکه مقبوض به سوم « سودا سر سودا » در نزد سوم کننده مبدل به

مرهون شود

۶ اینکه مقبوض ببیع فاسد در نزد قبض کننده مبدل بمرهون شود

۷ اینکه نهن پیش از قبض در نزد مشتری مبدل بمرهون شود

۸ اینکه مال المخالعه پیش از قبض در نزد مختلعه مبدل بمرهون شود

مرتهن « مانند مستاجر » در دعوی تلف مصدق است بيمين امدار دعوی

رد چه مرتهن چه مستاجر باید اقامه بینه کنند « مانند مستعیر »

اگر مرتهن تلف را بطور اطلاق بنماید یا برای آن سبب خفی

ذکر کند « مانند دزدی » یا سبب اشکار ذکر کند « مانند حریق نهب » که مردم بآن مستحضر باشند مصدق است بی‌مین اما اگر سبب اشکاری که ذکر میکند مجهول باشد اول باید برای اثبات آن اقامه بینه کند بعد برای تلف شدن بآن مصدق است بسوگند

به تلف شدن مرهونه در نزد مرتهن دیناری از دین کسر نمیشود
« در نزد امام اعظم و امام مالک باندازه قیمة آن از دین کاسته میشود »

اگر مرتهن از قالی و پشمینه آلات مرهونه غنایم کند که بید آنرا بزند یا رطوبت آن را خراب کند ضامن آنست چون در امانت تفریط کرده است اگر چیزی را رهن گذاشت بشرط اینکه پس از یکماه بیع مرتهن باشد یا بشرط اینکه پس از یکماه نزد او عاریه باشد هم رهن فاسد است « بجهة تاقیت آن » و هم بیع و عاریه « بجهة تعلیق آنها بانقضای یکماه » بعد مرتهن آن را قبض کرد اگر پیش از یکماه تلف شد مرتهن ضامن آن نیست اگر چه بداند که رهن فاسد است علی‌المعمد « چون بحکم رهن فاسد آنرا قبض کرده وید مرتهن ید امانت است »

اگر پس از یکماه تلف شود مرتهن ضامن آن است چون بحکم شراء فاسد یا عاریه فاسده آنرا قبض کرده وید مشتری باید مستعیر ید ضمانت است -

اگر چیزی را رهن گذاشت بعد بمرتحن گفت اگر دین را هنگام حلول تادیه نکردم مرهون میباید تو باشد رهن علی‌الوجه درست است اما بیع بجهة اینکه در صلب عقد رهن شرط نشده فاسد است اگر زمین را رهن گذاشت پس از یکماه اجازه بمرتحن داد آنرا غرس کند پیش از یکماه ید مرتحن ید امانت

است « بحکم رهن » پس از یکماه بخواهد بپردازد ضمانت است « بحکم عاریه »

استیفاء دین از مرهون

هنگام حلول دین مرتهن حق دارد تأدیه دین یا فروش مرهون را از راهن تقاضا نماید اگر راهن از تأدیه دین یا فروش مرهون امتناع نماید قاضی او را بحبس و تعزیر مجبور با حدالامرین مینماید « تأدیه دین یا فروش مرهون » اگر پس از حبس و تعزیر باز راهن بر امتناع اصرار داشت و سوای مرهون چیز مناسبتری نداشت « که دین از آن تأدیه شود » قاضی مرهون را « پس از ثبوت دین و ثبوت رهن و ثبوت اینکه مرهون ملک راهن است و ثبوت اینکه راهن در محل ولایت او است » قهراً میفروشد و دین مرتهن را از ضمن آن تأدیه مینماید

اگر راهن غائب باشد باز همین ترتیب را قاضی میتواند بر حسب تقاضای مرتهن مجری بدارد اگر قاضی یا شاهد اثبات رهن موجود نباشد یا قاضی بدون رشوه قضاة نکند خود مرتهن حق دارد مستقلاً مرهون را با حضور دو نفر شاهد بفروشد و طلب خود را استیفاء نماید

راهن اگر بخواهد مرهون را بفروشد مستقلاً نمیتواند بفروشد باید با اجازه مرتهن بفروشد اگر اجازه مرتهن ممکن نباشد یا از اجازه امتناع نماید با اجازه قاضی میتواند بفروشد و بیع درست است اما در ضمن آن نباید دخل و تصرف نماید تا دین مرتهن تأدیه میشود در بین غرماء مرتهن از همه مقدم تر است چون حق او بر مرهون و ذمه راهن هر دو تعلق دارد اما حق سائرین

فقط بذمهٔ راهن تعلق دارد

مرتین جائز است مرهونه را در دین حال باذن راهن و حضور او بفروشد
« در غیبت او جائز نیست » اگر راهن قیمة مرهونه را معین کرده باشد حضور
او برای فروش شرط نیست

مؤنت مرهون

مؤنة مرهون بر ذمه مالك آن است از قبیل علف حیوان اجرة آبیاری
درخت اجرة چیدن و خشکانیدن میوه اجاره محل حفظ مرهون اجرة مستحفظ
آن اجرة رد آن « در صورت فرار » مخارج تجدید تعمیر خانه مرهونه که
منهدم شده باشد و امثال آن

اگر مالك غایب باشد یا معسر باشد مرتین با اجازه قاضی از عهده
مؤنه مرهون بر میآید و مرهون در رهن آن هم خواهد بود یا بعضی از
مرهون را با اجازه قاضی بفروشد و قیمة آن را بمصرف مؤنه باقی برساند

« اختلاف متعاقدین »

اگر راهن و مرتین در اصل رهن اختلاف کردند - که مرتین
بگوید فلان چیز را نزد من رهن گذاشته اید و مالك (یعنی راهن)
بگوید رهن نگذاشته ام بلکه نزد تو و دیعه یا عاریه گذاشته ام مالك مصدق
است (اگر چه مرهون در دست مرتین باشد)

اگر در عین مرهون یا در مقدار یا در صفة آن اختلاف کردند که
مرتین بگوید نزد من این اسب را گرو گذاشته اید و راهن بگوید نزد تو

مادیان گرو گذاشته ام یا مرتهن بگوید يك كوسفند گرو گذاشته اید و راهن بگوید دو كوسفند گرو گذاشته ام - یا مرتهن بگوید این زمین را با درخت گرو گذاشته اید راهن بگوید بدون درخت گرو گذاشته ام - راهن مصدق است

اگر در عین مقدار مرهون به (یعنی دین) اختلاف کردند که مرتهن بگوید این مال را بده لیره گرو گذاشته اید و راهن بگوید بده تومان گرو گذاشته ام

یا در مقدار مرهون به اختلاف کردند که مرتهن بگوید این اسب را در مقابل صد تومان گرو گذاشته اید و راهن بگوید در مقابل ده تومان گرو گذاشته ام یا در صفة مرهون به اختلاف کردند که مرتهن بگوید در مقابل صد تومان حال گرو گذاشته اید و راهن بگوید در مقابل صد تومان موجدل گرو گذاشته ام راهن مصدق است - چون در کلیه صور مذکوره اصل عدم است - یعنی عدم آنچه مرتهن میگوید اگر چه مرهون در دست مرتهن باشد

اگر مرهون در دست مرتهن باشد و مرتهن بگوید آنرا باذن راهن قبض کرده ام و راهن منکر باشد و بگوید آن را غصب کرده اید یا بتو اعاره یا اجاره داده ام باز راهن مصدق است بسو کند چون اصل عدم لزوم رهن است و اصل عدم اذن راهن است در قبض از حیث رهن

اگر در نزد کسی دو ققره طلب داشت یکی صد تومان با مرهونه یا با کفیل دیگری صد تومان بدون مرهونه یا کفیل و مقترض صد تومان بداین پرداخت بعد گفت صد تومان با مرهونه را مثلاً تأدیه کرده ام یا

از بابت هردو طلب داده ام دافع مصدق است به بیمین چون نیت خود را
او بهتر میداند

اگر بکسی بدهی داشت و کوسفندی مثلا برای او فرستاد بعد
مقترض گفت از بابت طلب کوسفند را برای تو فرستاده ام و او گفت
هدیه بوده دافع مصدق است بیمین اگر چه هنگام فرستادن کوسفند دارای آن
قصد نبوده باشد (رجوع با و آخر قرض) و اذ دافع قایم مقام خود دافع است
که مصدق است بیمین

تر که ه میت نسبت بدیونکه بر ذمه میت است (خواه مستغرق
باشد یا غیر مستغرق) حکم مرهون را دارد که تصرفات ورثه در آن بدون
اجازه طلبکاران نافذ نیست اعم از اینکه ورثه عالم به نبوت آن دیون
باشند یا نه

بنا بر این زواید تر که که پس از فوت میت حاصل شده باشد مثل
تعلق دین طلبکاران نیست

اگر هنگام مرگ میت طلبی بر ذمه او نباشد و ورثه در تر که تصرف
کنند . بعد دینی بر ذمه میت پیدا شود (مثلا مبیع معیوب را رد کنند و
قیمه آنرا میت تلف کرده باشد) تصرف ورثه در تر که فسخ میشود -
(یعنی قاضی آنرا فسخ میکند) این رهن را چنانکه در بد و مبحث گفتیم
رهن شرعی میگویند

« قاعده »

در ضمان و عدم ضمان عین عقود فاسده (که از رشید صادر شده

باشد) حکم عقود صحیحه را دارند - اگر صحیح آن پس از قبض مقتضی ضمان باشد فاسد آن بطریق اولی مقتضی ضمان خواهد بود مانند بیع و قرض و اگر صحیح آن مقتضی عدم ضمان است فاسد آن هم مقتضی عدم ضمان خواهد بود - مانند رهن و اجاره و هبه

در ضمان و عدم ضمان نفع و اجاره گاهی عقود فاسده با عقود

صحیحه اختلاف پیدا میکند

اگر کسی بدیگری بگوید این پول را بتو دادم به قرض بشرط اینکه کلیمه ربیع برای من باشد اصل عقد فاسد است و عامل مستحق چیزی نیست و ضمانتی در کار نیست اما عقد صحیح قراض مقتضی ضمان عمل عامل است بر ربیع مشروط -

اگر بدیگری بگوید - این باغ را بتو دادم بمساقات بشرط اینکه کلیمه نمر آن برای من باشد اصل عقد فاسد است و عامل مستحق چیزی نیست - اما در عقد صحیح مساقات عامل مستحق قسمتی از ربیع است یعنی صحیح آن مقتضی ضمان است و فاسد آن مقتضی ضمان نیست در عقد شرکت اگر صحیح باشد هیچکدام از شریکین ضامن عمل هیچکدام نیستند

اما اگر فاسد باشد هر يك از شریکین ضامن عمل اند گراند - اگر غاصب مثلاً مغضوب را اجاره داد یا رهن گذاشت و در نزد مستأجر یا مرتهن تلف شد مالك حق دارد غرامت آن را از مستأجر یا مرتهن مطالبه نماید چون بدانها مرتب برید غاصب است و ید غاصب ید ضمان است در صورتیکه رهن یا اجاره اگر صحیح باشد مقتضی ضمان نیستند

« افلاس »

مفلس یعنی (ورشکست) عبارت است از معسریکه زیاده از دارائی خود قرض حال مردم بر ذمه او باشد - (کسی که هیچ چیز نداشته باشد او را مفلس نمیگویند و حجر بر او نیست)

کسی که بحال افلاس رسید بر حسب تقاضای خود یا تقاضای غرماه قاضی بر او حجر میگذارد یعنی لفظاً او را از تصرف در اموال خود منع میکند - (بر فلان حجر گذاشتم) (فلان را از تصرف در اموال خود منع کردم) (تصرفات فلان را در اموال خودش باطل کردم) همینکه حجر بر مفلس گذاشته شد حق غرماه تعلق بمال او میگرد بنا بر این هر گونه تصرفات مالی از محجور علیه بدون اجازه قاضی صادر شود (متعلق بعین مال) و باعث تفویت حق غرماه باشد باطل است از قبیل وقف نذر هبه بیع - اما طلاق سالم وصیة از محجور علیه نافذ و درست است بیع محجور علیه اگرچه با خود غرماه هم باشد بدون اجازه قاضی

درست نیست

اقرار محجور علیه به چیزیکه پیش از حجر بر ذمه او ثابت بوده (در باره غرماه) درست است اما اقرار او به چیزیکه پس از حجر بر ذمه او قرار گرفته درست نیست اقرار محجور علیه در باره شخص خودش مطلقاً درست است و بذمه او تعلق خواهد گرفت

قاضی پس از گذاشتن حجر شروع میکند به فروختن اموال و دارائی محجور علیه با حضور خود محجور علیه و حضور غرماء و قیمة را پس از مؤنة محجور علیه و عائله اش (بر غرماء تقسیم میکند

کلیة اموال محجور علیه فروخته میشود اعم از خانه فرش اسباب کسب و کار و غیر آن فقط رخت خواب و لباس بدن و فرش نمند یا حصیر برای محجور علیه و عائله اش باقی میگذارند

اسب و اسلحه شخصی اگر مستخدم اداره دولتی باشد که وسیله معاش او باشد و امثال آن در صورتیکه مرهونه نباشد فروخته نمیشود

قاضی حق دارد اموال و دارائی ممتنع از اداء دین را بر حسب تقاضای طلبکار بهمین ترتیب بمعرض فروش در آورد. بعلاوه قاضی حق دارد در صورت اقتضا اشخاص ممتنع از ادای دین را حبس و تعزیر کند یعنی قاضی مختار است در بین فروختن مال ممتنع از اداء دین یا حبس و تعزیر او هر کدام که مقتضی بداند. بر مفلس (محجور علیه) جز هراج دارائی تعرض دیگری جایز نیست نه حبس میشود نه تعزیر

معسر (یعنی بی چیز محض که اعسار او ثابت شده باشد) حبس نمیشود بعلاوه مطالبه دین هم از او حرام است مگر موقعیکه دارائی بهم برساند. تا موقعیکه اعسار ثابت نشده قاضی میتواند مدیون را حبس کند بعلاوه طلبکار میتواند با ادامه مطالبه مدیون را بستوه بیاورد. اجره حبس و اجره دستاخیجی بعهده مدیون است (اگر معسر باشد از بیت المال تأدیه میشود)

قاضی میتواند محبوس را از صحبت با مردم و نماز جمعه و کسب و کار منع کند اما منع آب و نان جایز نیست

اگر کسی چیزی خرید یا وجهی قرض نمود بعد مدعی اعسار شد یا گفت آنچه داشتم در بین غرماء تقسیم شده یا گفت دارائی من تلف شده و غرماء منکر شدند بر نبوت دعوی (اعسار تقسیم بر غرماء تلف) اقامه بینه باید بکند - مدعی اعسار در صورتیکه معهود نبوده باشد که دارائی دارد مصدق است بینه در صورت معهود بودن دارائی چنانکه گفتیم اقامه بینه باید بکند - در جواب مهریه یا ضمانت یا تلف کردن چیزی اگر مدعی اعسار شد و چیزی سراغ نمیرفت داشته باشد مصدق است بسوگند چون اصل بی چیزی است

بینه اعسار دو مرد عادل است که بواسطه قرب جوار یا کثرت اختلاط بصیر بارضاع و احوال مدعی اعسار باشند و بنفی مقید شهادت بدهند (فلان معسر است و جز نفقه خود و عیالش چیزی ندارد) اگر بنفی مطلق شهادت بدهند (فلان هیچ چیز ندارد) مسموع نیست

بینه تقسیم دارائی بر عزم یا تلف شدن آن نیز دو مرد عادل است اما قرب جوار و کثرت اختلاط با مدعی اعسار در او شرط نیست مدیون اگر پدر یا مادر یا جد یا جدیده باشد حبس نمیشود اما اگر در نزد قاضی ثابت شود که چیزی دارد قهراً قاضی ضبط میکند و بمصرف تأدیه دین او میرساند خواه طلب دستی باشد یا نفقه فرزندی

اگر کسی متاع را خرید بعد حجر بر او گذاشته شد یا فوت کرد یا از تأدیه ثمن امتناع نمود در صورتیکه متاع در قید ملکیت مفلس باقی باشد و حق کسی بان تعلق نگرفته باشد و قیمة آن هم دین حال باشد فوراً فروشنده حق رجوع دارد که در نزد قاضی یا حضور دو نفر عادل بصیغه

«فسخ» یا «رجوع» آن را بقید ملکیت خود عودت دهد

اگر متاعی که بمفلس فروخته شده تخم مرغ است و جوجه شده یا گندم است و پاشیده شده اختیار فسخ او ساقط نمیشود اگر چه بحد درو هم رسیده باشد (زوائد حاصله در ملکیت مفلس حق مفلس است -) فروختن مبیع پس از مدت خیار که بمفلس فروخته «یا وقف کردن آن بمنزله فسخ یا رجوع نیست (بلکه صرفاً لازم است بگوید عقد مبیعه فلان متاع را فسخ کردم) یا (فلان متاع را بملکیت خود رجوع کردم) یا (از معامله فلان متاع پشیمان شدم) یا (معامله فلان متاع را نقض کردم) یا (باطل کردم)

اگر فروشنده متاع بمفلس بعضی از ثمن را قرض کرده باندازه بقیه ثمن حق رجوع در مبیع دارد اگر ثمن موجد باشد تا هنگام حلول حق رجوع ندارد اگر هنگام حلول ثمن افلاس رفع شد باز حق رجوع ندارد اگر ثمن عین باشد حق فروشنده متاع است و جزو تقسیم غرمان میشود اگر ثمن مرهونه یا ضامن داشته باشد حق رجوع ندارد

اگر مفلس مبیع را فروخت یا وقف کرد یا رهن مقبوض گذاشت یا تلف شد دیگر بایع حق رجوع ندارد در نکاح مفلس و خلع با مفلسه حق فسخ نیست اگر زنی بر مهریه فی الذمه شوهر کرده و باود خول نمود و شوهر مفلس شد زن حق فسخ ندارد (که از زنی شوهر خارج شود) اگر زنی را بر مال المخالعه فی الذمه خلع کرد و زن بحال افلاس افتاد شوهر حق رجوع ندارد (که او را تحت زوجیت خود برگرداند)

حجر

« حجر صبا . و جنون . و سفاهت »

«حجر عبارت است از منع تصرف اشخاص مخصوص بسبب مانع مخصوص بطور اطلاق یا در موارد مخصوصه

حجر دو نوع است يك نوع برای مصلحة شخص محجور علیه است مانند حجر بر صبی (بچه نابالغ) حجر بر دیوانه حجر بر سفیه (مبذر) نوع دیگر برای مصلحة دیگران است مانند حجر بر مفلس در دارائی خود (برای مصلحة غرما) حجر بر راهن در مرهونه (برای مصلحة مرتهن) حجر بر مریض در وثالث اموال او (برای مصلحة ورثه) مسائل نوع اخیر

در موارد خود ذکر شده و میشوند در اینجا از نوع اول صحبت میشود

کلیه تصرفات بچه از اول صبا تا هنگام بلوغ غیر نافذ است (با استثناء عبادت ممیز که نافذ است) همچنان کلیه تصرفات دیوانه (بدون استثناء از بدونیت جنون تا هنگام افاقه از آن فاسد و غیر نافذ است بعبارة آخری بچه و دیوانه شرعاً از هر گونه تصرفاتی محجور و ممنوع اند

نه عبارتشان مقبول است نه ولایتشان (یعنی نه عقودشان درست است نه اسلامشان نه ولی نکاح میشوند نه ولی صغیر نه والی نه قاضی نه وصی) بلوغ بدون نهج ثابت میشود یکی بسن که دو نفر عادل شهادت بدهند عمر فلان پانزده سال قمری کامل است نهج دیگر بخروج منی یا حیض . مدعی بلوغ به نهج اخیر (احتلام یا حیض) مصدق است بلا یمنی از نه سال ببعد

ادعای احتلام یا حیض مسموع است چون زمان امکان هر دو نه سال کامل
قمری است

بچه که بعد بلوغ برسد یا دیوانه از مرض جنون آفاقه پیدا کند اگر
دارای رشد باشند حجر ایشان مرتفع میشود (بدون احتیاج بر رفع قاضی)
و اموالشان بتصرف و اختیار خودشان داده میشود و کلیه تصرفات ایشان نافذ
است -

اگر هنگام بلوغ یا آفاقه دارای رشد نباشند حجر صبا و جنون
مرتفع میشود. اما بواسطه سبب (سفهت) باز در تحت ولایت ولی خواهند
بود ولی سفیه همان ولی زمان صبا یا جنون خواهد بود اگر ولی بر او حجر
گذاشت تصرفات مالی او نافذ نیست (از قبیل بیع و شراء اگر چه باذن ولی
هم باشد) اما اسلام و طلاق و خلع سفیه نافذ و درست است عقد نکاح سفیه
هم با اجازه ولی درست است عبادت بدنی و مالی سفیه که واجب باشد درست
است اما تأدیه عبادت مالی بدون اجازه ولی جائز نیست (مانند زکوة)
عبادت مالی که سنت باشد از سفیه درست نیست (مانند صدقه مبرات)
اگر ولی بر سفیه حجر نگذاشت تصرفات او نافذ است و او را در این
حال سفیه مهمل میگویند اگر پس از بلوغ یا پس از آفاقه از جنون سلب
رشد بشود ولی او قاضی است و لا غیر و قاضی بر او حجر میگذارد اگر قاضی
بر او حجر نگذاشت تصرفات او نافذ است و او را نیز سفیه مهمل میگویند
رشد عبارت است از دانستن صلاح دین و دنیا که مرتکب کبیره نشود
و بر صغیره اصرار نماید و مال خود را تبذیر نکند اگر هر دو را ندانست یا فقط
صلاح دنیا را ندانست سفیه محسوب است و بر او حجر گذاشته میشود اگر

صلاح دنیا را بداند و صلاح دین را نداند بر او حجر گذاشته نمی‌شود و تصرفات او نافذ است

اگر طاعات او از معاصی بیشتر باشد در صورتیکه بر صغیره هم اصرار داشته باشد سفیه محسوب نیست و بر او حجر گذاشته نمی‌شود اگر چیز ده تومانی را به هشت تومان بفروشد تذبذیر نیست و مستلزم حجر نخواهد شد اما اگر ده تومانی را بدو تومان مثلاً بفروشد تذبذیر است و مستلزم حجر چون غبن فاحش است اگر مال خود را بدون جهت مشروع بدریا افکند یا در امر حرام صرف کند اگر چه یکشاهی هم باشد تضييع مال است و مستلزم حجر است

صرف مال در صدقه و هدیه و مهمانی و امور خیریه اگر چه بحد اسراف هم باشد تذبذیر نیست و منافی در حد نخواهد بود

ولاية

ولی صغیر (خواه پسر یا دختر) پدر است اگر پدر نباشد پدر پدر اگر نه وصی اگر نه قاضی شهر اگر هیچکدام از اینها نباشند صلاحی مسلمان آن شهر ولی او خواهند بود

عدالت و امانت ظاهری شرط ولایة است ولی اگر پدر یا پدر پدر باشد اسلامیت شرط نیست مگر اینکه بچه مسلمان باشد که در اینحال ولی هم

باید مسلمان باشد ولی بچه که کافر باشد پدر او است اما اگر بطور تراضی نزد قاضی اسلام بیایند قاضی ولی امور گفار است

اگر مال صغیر در ولایت دیگر باشد برای حفظ و نگاهداری یا اجاره و فروختن آن (در صورت ضرورت) ولی آن قاضی آن ولایت است اما برای تصرف در آن و زیاد کردن آن برای نفقه و اعاشه صغیر ولی آن قاضی محل می باشد

غیر از پدر و پدر پدر باقی عصبیات « ارقبیا » برادر برادر زاده عمو حق ولایت بر صغیر ندارند « بخلاف نکاح که در نکاح اگر پدر وجد موجود نباشد ولایت نکاح به عصبه منتقل میشود »

عصبه میتواند در صورت فقدان پدر و جد از مال صغیر مخارج تعلیم و تأدیب او را بدهد پدر و پدر پدر وصی قاضی حق ولایت بر مال جنین ندارند - یعنی از حیث تصرف در مال او اما از حیث حفظ و نگاهداری و اجاره دادن حق ولایت دارند

اگر پدر و پدر پدر فاسق باشند قاضی مال صغیر را از آن ها منتزع می نماید

مادر و کسان مادر حق ولایت بر مال صغیر ندارند علی الاصح - اما علی الصحیح پس از پدر وجد حق ولایت با مادر است و مقدم بر وصی پدر وجد هم خواهد بود بجهة شفقه مادری

تصرف در مال مولی

تصرف در مال صغیر باید مقرون بصرفه و صلاح صغیر باشد - اگر

اصل چیزی را بفرع خود که صغیر است هبه کرد ولی صغیر در صورت لزوم فروش آن باید آن را بمن المثل بفروشد برعکس اینکه مبدا اصل از هبه پشیمان شود اگر ولی مال صغیر را از خوف هلاک یا غارت یا غصب یا خراب شدن بکمتر از من المثل بفروشد جایز است اگر ولی بخواهد متاع بهتری را برای صرفه صغیر بخرد و جز فروختن مال صغیر بکمتر از من المثل راه دیگری برای خرید آن میسر نباشد جایز است آنرا بکمتر بفروشد « در صورتیکه صرفه متاع مذکور بیش از نقصان قیمت مال صغیر باشد »

حفظ مال صغیر و کوشش در زیاد شدن آن برای نفقه و مخارج صغیر و تأدیه زکوة لازم ذمه ولی است اگر مال صغیر قابل زیاد شدن باشد ولی در زیاد کردن آن قصور کند و همه را بمصرف نفقه و مخارج صغیر برساند ولی ضامن آن است اگر ولی در تعمیر خانه صغیر کوتاهی کند تا خراب شود ضامن آنست

ولی میتواند در صورت امنیت راه و امنیت مقصد مال صغیر را از راه بریه بسفر ببرد اما از راه دریا یا بوسیله هوا پیمای جایز نیست مگر در صورتیکه خطر نبردن آن از خطر بردن بیشتر باشد خریدن زمین و عقار بمال صغیر که محصول آن بمصرف نفقه و کسوه صغیر برسد بهتر است از تجارت با آن

فروختن مال صغیر مخصوصاً زمین و عقار ظروف مسینه طلا و نقره آلات بدون ضرورت و احتیاج فوق العاده بدون غبطه و مصلحه واضحه جایز نیست -

صلح بر بعضی از دین صغیر برای استخلاص بقیه آن جایز است -
 همانطوریکه دادن بعضی از اموال صغیر برای حفظ باقی آن جایز است
 بیع مال صغیر به نسیمه بر عایت مصلحة او جائز است (بشرط اینکه
 مشتری دارا و امین باشد مدت اجل هم زیاد نباشد) مقدار قیمة آن هم
 بیشتر از میزان نقد باشد شاهد هم در بین باشد اگر یکی از شروط مذکوره
 ترك شود بیع باطل است - اگر مشتری دارا نباشد واجب است برای تأمین
 ثمن رهن کافی گرفته شود (در صورتیکه مشتری دارا و امین هم باشد
 بهتر این است رهن گرفته شود) - ولی میتواند مال محجور را در صورت
 ضرورت قرض بدهد بشرط یسار و امانت قرض کننده و بشرط گرفتن شاهد
 و کمی مدت . قاضی بدون ضرورت هم میتواند مال محجور را قرض بدهد
 (بشرط مذکوره)

در صورتیکه محجور پس از بلوغ با افاق یا رشد - یا پدر یا جد
 اختلاف کرد که تصرف ایشان در مال او بغير مصلحة بوده اب و جد مصدق
 اند بیمن اگر با قاضی در رعایت مصلحة اختلاف کرد در صورتیکه قاضی
 عادل و عقیف باشد قاضی مصدق است بلا بیمن

اگر با وصی یا قیم یا قاضی فاسق در رعایت مصلحة اختلاف کنند
 و آنها شاهد نداشته باشند محجور مصدق است بیمن (اگر آنها شاهد
 داشته باشند آنها مصدق اند)

اگر وصی . مادر یا پدران مادر باشند با محجور در رعایت مصلحة
 اختلاف پیدا کند مادر و پدران او مصدق اند بسو کند ولی اگر مقتدر است
 جایز نیست از مال مولی خود چیزی برای خود بگیرد اگر چه از کسب

و کار خود باز بماند اما اگر ولی فقیر باشد و بسبب اشتغال بامر ولایت از کسب و کار خود باز بماند جایز است باندازه نفقه خود از مال مولی خرج کند - اگر ولی پدر یا پدر پدر باشد جایز است باندازه کفایت خود از مال مولی خرج کند خواه مقتدر باشد یا فقیر (بالاتفاق)

اگر کسی برای استخلاص اسیر یا ساختن مریضخانه یا دارالمساکین یا قنات یا بل یا تربیت اطفال مثلا پول اعانه جمع کند در صورتیکه فقیر باشد جایز است باندازه حفظ زندگانی خود از آن خرج کند

پدر وجد میتواند محجور خود را بدون اینکه او را بزیند و ادار بخدمت کنند (خدمتی که قابل اجره نباشد اگر جد مادری دختر زاده خود را تا موقعیکه بحد بلوغ ورشد نرسیده و ادار بخدمت کند (خدمتی که قابل اجره باشد) اجره او را باید بدهد اگر چه بدون اکراه هم خدمت کند -

پس از آنکه بحد رشد رسید اگر او را باکراه و ادار بخدمت کند باید اجره او را بدهد

در غیر جد مادری هم حکم قضیه همین است که اگر کسی صغیر یا سفیه را تا موقعیکه بحد بلوغ یار شد نرسیده و ادار بخدمت کند اگر چه باو هم اکراه نکند اجره او را باید بدهد اما پس از بلوغ بحد رشد اگر او را - باکراه و ادار بخدمت کند باید اجره او را بدهد

اگر صغیر مالی در خارج داشت ولی تا هنگام رسیدن آن مال از شخص خود او را بقصد رجوع نفقه داد ولی اگر پدر یا جد است حق رجوع دارد غیر از اب وجد اگر چه قاضی هم باشد حق رجوع ندارد

اگر قاضی بدیگری بگوید آن صغیر را نفقه بدهد هنگام رسیدن مال آنچه خرج کرده باید با ورد شود اگر پدر بدهی به پسر داشت بعد گفت بدهی را صرف مخارج پسر کرده ام پدر مصدق است بیمین (وارث پدر قایم مقام او است در مصدق بودن بیمین)

« حواله »

حواله عبارت است از انتقال دادن دین از ذمه کسی بر ذمه دیگری یا عبارتست از فروختن دین بدین بواسطه ضرورت

(ارکان حواله)

حواله شش رکن دارد - (۱) محیل - (حواله کننده) - (۲) محتال (حواله برای او شده) - (۳) محال علیه (حواله بر او شده) « ۴ » محال (دین محتال بر محیل) « ۵ » محال به « دین محیل بر محال علیه » « ۶ » صیغه حواله « ایجاب و قبول »

(شروط حواله)

حواله پنج شرط دارد « ۱ » رضایت طرفین « محیل و محتال » رضایت محال علیه شرط نیست - « ۲ » ثبوت دینین « دین محتال بر محیل - دین محیل بر محال علیه » - « حواله دادن کسی که محتال طلبی بر ذمه او ندارد درست نیست همچنان حواله دادن بر کسی که محیل طلبی بر ذمه

او ندارد باطل است - « ۳ » علم متعاقدين بكم و كيف دينين كه هر
 در مقدار و جنس و صفة محال و محال به را بدانند
 (۴) تساوی دينين - (۵) صحة اعتياض از دينين (حواله دادن
 دين سلم يا راس المال آن و همچنان حواله بدین سلم يا راس المال آن
 درست نيست حواله دادن دين جماله پيش از فراغ از عمل و همچنان حواله
 بدین جماله درست نيست)

صيغه حواله

صيغه حواله عبارت است از ايجاب و قبول صادر از محيل و محتمل
 بلفظ حواله يا بلفظی كه معنى حواله داشته باشد - صريح صيغه ايجاب
 (حواله كردم تو را بر فلان دينی كه تو بر من داری) (طلبی كه بر فلان
 دارم برای تو حواله كردم) (حق تو را نقل دادم بر فلان) (حق من بر فلان
 برای تو باشد) (طلبی كه از فلان ميخواهم برای تو) صريح صيغه قبول
 (قبول حواله كردم) (مرا حواله كن بر فلان)
 حوله بلفظ بيع در صورتیكه مقترن به نیت حواله باشد درست است
 (فروختم دين خود را بر فلان در مقابل دينی كه تو بر من داری) (فروختم
 دين خود را بر تو در مقابل دينی كه تو بر فلان داری)

(شروط صيغه)

شروط صيغه حواله پنج است ۱ تلفظ بآن ۲ عدم اختلال در بين ايجاب
 و قبول به صحبت خارج از موضوع ۳ عدم تعليق ايجاب و قبول ۴ عدم توقيت

آن مصرح بودن مقدار دینین در صیغه حواله . حواله که بعمل آمد ذمه محیل
از دین محتمل بری میشود

ذمه محال علیه نیز از دین محیل آزاد میگردد و طلب محتمل از ذمه
محیل بر ذمه محال علیه قرار میگیرد بالا جماع

اگر بواسطه افلاس محال علیه یا انکار او یا تعزز او یا فوت شهود حواله
یا شهود اصل طلب یا سوگند خوردن محال علیه حواله لاوصول شود محتمل
حق رجوع بر محیل ندارد اگر چه علم بقضای مذکوره نداشته باشد اگر
حواله کننده علم بافلاس محال علیه یا فوت شهود مثلاً داشته باشد حواله
فاسد است بنابراین محتمل حق دارد محیل را قسم نفی العلم بدهد

اگر محیل قسم یاد نکند محتمل حق دارد قسم یاد کند که محیل عالم
بافلاس محال علیه یا فوت شهود بوده در این صورت حواله فاسد است و حق رجوع
بر محیل دارد

شرط کردن حق رجوع در صورت انکار یا تعزز محال علیه مثلاً در
حواله مبطل حواله است هر شرطی که مخالف با مقتضای حواله باشد اگر
در حواله شرط شود مبطل آن است اگر حواله را بشرط یسار محال علیه قبول
کند و بعد افسار او ثابت شود محتمل حق رجوع بر محیل ندارد

اگر محتمل حواله را از محال علیه مطالبه کند و او بگوید محیل پیش
از حواله ذمه مرا آزاد کرده یا بگوید اقرار کرده طالبی بر من نداشته است و
بر اثبات عنوان خود اقامه بینه نماید مسموع است اگر چه خود محیل در شهر
باشد .

بنابراین محتمل حق رجوع بر محیل دارد که طلب خود را از او دریافت

دارد مگر اینکه محیل بر تکذیب محال علیه مستمر باشد
 اگر چیزی را فروخت و قیمت آنرا برای دیگری حواله کرد بعد
 متبایعین و محتمل هر سه متفق شدند بر اینکه مبیع در هنگام بیع وقف بوده یا یکی
 از ایشان وقفیت را منکر بود و وسیله بینه ثابت شد که در آن هنگام وقف بوده
 یا حسب شهادت دادند که رقت بیع وقف بوده حواله درست نیست
 اگر محتمل منکر وقفیت شد و بینه ممکن نبود هر یک از متبایعین که
 مدعی وقفیت اند حق دارند محتمل را بر نفی عالم بوقفیت سوگند بدهند پس
 از سوگند حواله بر حال خود باقی خواهد بود
 اگر یکی از متبایعین محتمل را سوگند بدهد آن دیگر حق ندارد او را
 سوگند بدهد چون محاکمه یکی است اگر داین و مدیون در حواله و وکالة
 اختلاف کردند «که یکی مدعی حواله شد دیگری مدعی وکالة» منکر حواله
 مصدق است بيمين چون اصل بقاء دين است بر ذمه مدیون

ضمان

ضمان عبارت است از التزام دين یا عين یا بدن . عقدي را هم که سبب
 حصول التزام مذکور است عقد ضمان گویند
 شخص ملتزم را ضامن یا ضامن گویند
 در عرف فقهاء اگر التزام راجع بدین است ملتزم را ضامن گویند
 و اگر راجع بعین است زعيم یا کفيل نامند و اگر راجع ببدن است فقط

کفیل و اگر راجع بدیه است حمیل میماند

« ارکان ضمان »

ضمان پنج رکن دارد ۱ ضامن ۲ مضمون عنه « مدیون » ۳ مضمون له « داین » ۴ مضمون « دین » ۵ صیغه

(ارکان کفالت)

کفالة چهار رکن دارد ۱ کفیل ۲ مکفول ۳ مکفول له ۴ صیغه

ضمان دو قسم است

ضمان دو قسم است ضمان شرعی ضمان جعلی ضمان شرعی عبارت از ضمانی است عارضی که چیز دیگران را تولید میکند بقبض مضمون یا انتهای مدت خیار ساقط میشود

ضمان شرعی ۳ رکن دارد ۱ ضامن ۲ مضمون ۳ مضمون له . صیغه و مضمون عنه در این ضمان رکن نیستند و مضمون عنه خود ضامن است ضمان شرعی نیز دو قسم است ضمان الید و ضمان العقد

ضمان الید عبارت است از ضمانی که فقط به مجرد موجب آن است و هنگام تلف مضمون باید ذوالید بدل شرعی بصاحب آن بدهد (اگر مثالی است مثل آن و اگر منقوم است قیمت آن) مانند مقصود معار مستام ضمان العقد عبارت است از ضمانی که به مجرد عقد موجب آنست و هنگام

تلف شدن معقود ضامن که یکی از متعاقدین است عوض آن را باندگر میدهد (که مضمون له است) مانند بیع معین ثمن معین ضداق معین اجره معین. قسم دوم ضمان جعلی است و آن عبارت است از ضمانی که مستقلا خود شخص بوسیله صیغه جدا گانه آنرا تولید میکند و ارکان آن در دین و در عین چنانکه گفتیم پنج است اما در بدن چهار رکن دارد مقصود فقها از باب ضمان که ما هم در این مبحث بشرح آن می پردازیم همین ضمان جعلی است نه ضمان شرعی ضمان الدرک که معروف بضمان العهده است از قسم ضمان جعلی است نه ضمان شرعی بنا بر این ارکان ضمان الدرک نیز پنج است چنانکه شرح آن ذیلا خواهد آمد

« شروط ضامن »

در ضامن چهار چیز شرط است - « ۱ » تکلیف (عقل بلوغ) -

« ۲ » رشد « ۳ » اختیار « ۴ » معرفه شخص طالبکار « مضمون له »

مست اختیاری فاسق مبنر غیر مجبور (کسیکه پس از رشد مال خود را تبذیر کند و بر او حجر گذاشته نشده باشد) در حکم رشیده هستند و ضمانت آنها درست است ضمانت بچه دیوانه سفیه مست غیر اختیاری مجبور مجبور درست نیست

(شروط مضمون)

شرط مضمون « خواه دین یا عین » - آن است که ثابت باشد یا باعتراف ضامن اگر چه بر ذمه مضمون عنه « مدیون » چیزی ثابت نباشد

و یا بر ذمه شخص مضمون عنه نیز ثابت باشد - اعم از اینکه لزوم پیدا کرده باشد «مانند نفقه گذشته عیال» یا لزوم پیدا نکرده باشد «مانند ثمن مبیع قبل القبض یا صدق قبل الوطی» - ضمانت چیزی که بعد ثبوت بهم برساند درست نیست «مانند ضمانت دینی که بعد استقرار شود» یا «مانند ضمانت هیعی که بعد خریدده شود یا «مانند ضمانت نفقه فردای عیال»

اگر کسی بگوید صد تومان بفلان قرض بده من ضامن هستم و او صد تومان یا کمتر قرض داد ضامن آن نیست علی الاوجه «چنانکه در مبحث قرض گذشت» چون در هنگام ضمان هنوز مضمون بر ذمه مضمون عنه ثبوت بهم نرسانیده

اگر در حال خوف غرق یکی از ساکنین کشتی بدیگری بگوید متاع را بینداز توی دریا من ضامن آن هستم ضامن آن خواهد بود (ضمان ضروری نه ضمان حقیقی) اگر بگوید متاع را بدریا بیفکن من و ساکنان کشتی همه ضامن آن هستیم «افکندن آن سبب سلامتی و نجات باشد» همه اهل کشتی ضامن آن خواهند بود یعنی غرامت آن بر همه باید توزیع شود اگر چه ساکنین ساکت باشند بجهة ایجاب ضرورة

اگر در غیر حالت خوف غرق بگوید ضامن نخواهد بود - یا اگر در ساحل باشد و یکی از ساکنین کشتی بگوید - متاع را بینداز توی دریا من ضامن آن هستم - ضامن نخواهد بود اگر چه در حال خوف غرق هم باشد بجهة اینکه برای شخص ساحلی نتیجه و فایده متصور نیست بلکه فایده استخلاص از غرق راجع بشخص صاحب متاع است

(ضمان الدرك)

ضمان الدرك مبيع یا ثمن از قاعده فوق مستثنی است و آن عبارت است از اینکه بکنفر ثالث از طرف بایع ضامن میشود برای مشتری که هر گاه مبيع مستحق غیر در آمد یا معیوب در آمد و رد شد - عین ثمن یا معادل آنرا بمشتری رد کند یا از طرف مشتری برای بایع ضامن میشود که هر گاه ثمن مستحق غیر در آمد یا معیوب بود و رد شد عین مبيع یا غرامت آن را ببایع رد کند

ضمان درك را در عرف فقهاء ضمان العهده نیز میگویند - ارکان آن نیز پنج است «۱» ضامن «۲» مضمون «۳» مضمون عنه «۴» مضمون له «۵» صیغه

ضمان الدرك مرقوم در قبالات که مدتها است علماء و قضاة کردستان مینویسند (خود بایع ضامن شد بضمان الدرك شرعی لو خرجت المبيع كلام جز، مستحقاً للغير فعليه برد الثمن او تخليص المضمن مع غرم الخسارات الواردة على المشتري) غلط محض است زیرا اگر فرضاً صیغه و قبض هم بعمل آمده باشد باز یکی از ارکان را فاقد است و آن عبارت است از شخص ضامن یعنی شخص ثالث که از طرف بایع برای مشتری ضامن شود «بايع مضمون عنه است نه ضامن ضامن باید غیر متعاقدين باشد»

(شرط صحة ضمان الدرك)

شرط صحة ضمان الدرك قبض مضمون است «مبيع یا ثمن» اگر پیش

از قبض مضمون ضمان الدرک واقع شود باطل است - ضمانت نفقه اقارب •
« خواه گذشته یا آتیه » درست نیست چون نفقه اقارب دین نیست فقط مجرد
بروصله است بگذشتن وقت آن ساقط میشود

(صیغه ضمان)

صیغه ضمانت یا کفالت عبارت است از التزام صادر از شخص ضامن
بلفظ صریح ضمانت یا کفالة یا لفظی که بمعنی آن باشد
صریح صیغه ضمانت « ضامن هستم دینی را که بر فلان داری » ملتزم
هستم یا متعهد هستم و یا متحمل هستم دینی را که بر فلان داری اگر او
نداد من بردازم

صیغه کفالت « من کفیل فلان شخص یا فلان مال هستم » من
متعهد هستم یا ملتزم هستم هر آن فلان کس یا فلان چیز را بخواهند حاضر
کنم « من ضامن تن فلان کس هستم هر آن او را بخواهند حاضر کنم

شروط صیغه

صیغه ضمانت پنج شرط دارد - (۱) تلفظ بآن - (۲) تصریح بالتزام
(۳) عدم تعلیق آن - (۴) عدم توقیت آن - (۵) تصریح بمقدار و جنس و
صفت مضمون در صیغه اگر دین است یا تعریف کردن مضمون بیکی از
ادوات تعریف اگر عین است - کتابه اشاره کردن لال کنایه اند - در
صورتیکه مقترن با نیت ضمان باشند قایم مقام صریح محسوب اند
ضمانت دین مجهول باطل است - اگر بدون مقدمه بگوید - من

دین شما را که بر گردن فلان است ادا میکنم یا بگوید. هر وقت بخواهید
من فلان را حاضر میکنم - صریح صیغه مذکوره و عده بالتزام است نه
التزام. باین جهت ضمانت یا کفالت بگفتن آن منعقد نمیشود

اگر طلبکار متعرض مدیون باشد دیگری بگوید متعرض او نشوید
من دین شما را می پردازم یا بگوید - متعرض او نشوید هر وقت بخواهید
من او را حاضر میکنم در صورت اقتران با نیت التزام ضمانت یا کفالت -
صیغه اولی ضمانت است و دومی صیغه کفالت زیرا صریح صیغه در این
صورت مشعر بانشاء عقد التزام است نه وعده بالتزام بجهت وجود قرینه صارفه
که دلالت بر انشاء میکنند نه وعده

ضمانت یا کفالت بشرط برائت ذمه اصیل « یعنی مدیون » درست نیست
اگر بگوید من ضامن طلب توهستم که بر ذمه زید است بشرط اینکه
ذمه او را آزاد کنی ضمانت باطل است « خواه ذمه زید را آزاد کند یا نکند »
تعلیق یا توقیت در ضمانت یا در کفالت درست نیست بلکه مبطل است
اگر بگوید « هر گاه فلان امر فلان طور شد من ضامن هستم دینی را که بر فلان
داری » یا بگوید « اگر فلان کار شد من کفیل فلان هستم » چه ضمانت و چه
کفالت هر دو باطل است همچنان اگر بگوید « تا یکماه دیگر من ضامن هستم
دینی را که بر فلان داری » یا بگوید « تا یکسال من کفیل فلان هستم » باطل
است -

مضمون له میتواند دین خود را از ضامن و از مضمون عنه مطالبه کند « از
هر دو یاهر کدام که میل دارد » اگر مضمون له ذمه مضمون عنه را آزاد کند ذمه
ضامن هم آزاد میشود بخلاف عکس « اگر ذمه ضامن را آزاد کند ذمه مضمون
عنه آزاد نمیشود » اگر مضمون عنه دین را ادا کند ذمه ضامن بری میشود به

همین قیاس عکس آن « اگر ضامن دین را ادا کند ذمه مضمون عنه بری میشود »
 برای صحه ضمانه رضایت داین « مضمون له » یا قبول او شرط نیست رضایه
 مدیون « مضمون عنه » یا شناسائی او برای صحه ضمانت بالاتفاق شرط نیست
 ضمانه کردن عینی که در قید ضمان باشد خواه ضمان الید « مانند مقصوب
 مستام مستعار » یا ضمان العقد « مانند مدیعی معین ثمن معین صداق معین اجره
 معین » درست است

ضمانه کردن عینی که در قید امانه باشد درست نیست « مانند ودیعه
 مرهونه اجاره شده گرایه شده موکل فیہ مشترک فیہ »

اگر کسی بداین بگوید ذمه مدیون را آزاد کن من ضامن هستم و او
 ذمه مدیون را آزاد کرد تعرضی بر ضامن نیست بجهت اینکه شرط صحه ضمانه
 « چنانکه گفتیم » نبوت دین است بر ذمه مضمون عنه و در اینجا دینی بر ذمه
 مضمون عنه نیست اگر ضامن یا اصیل « مضمون عنه » یکیشان بمیرند و دین
 موجد باشد فوراً بر مرده حلول بهم میرساند اما بر زنده موجد خواهد ماند
 چون مردن سبب حلول اجل است در باره شخص میت اگر اصیل « مضمون
 عنه » بمیرد و تر که از او بجا مانده باشد ضامن حق دارد معادل دین را از تر که
 دریافت دارد که مبادا تا حلول اجل تر که اتلاف شود اگر ضامن بمیرد و طالب
 کار طالب خود را از تر که او استیفاء کند و تر نه ضامن تا هنگام حلول اجل حق
 رجوع بر اصیل ندارد

اگر ضامن از مال خود دین را تأدیه کند در صورتیکه ضمان و تأدیه
 هر دو یافت ضمان با اجازه اصیل بوده باشد حق رجوع بر اصیل دارد

اگر تنها تأدیه با اجازه اصیل باشد « نه ضمان » حق رجوع بر اصیل
 ندارد مگر اینکه بشرط رجوع تأدیه کرده باشد اگر از سهم غرماء تأدیه کرده

باشد حق رجوع ندارد اگر ضامن دین را بکمتر مصلحه کند حق مطالبه زیادی را از اصيل ندارد « آنچه داده همان را حق دارد مطالبه کند »

اگر دین دیگری را بدون اجازه مدیون تأدیه کند حق رجوع بر مدیون ندارد چون متبرع محسوب است اگر دین دیگری را با اجازه تأدیه کند حق رجوع بر مدیون دارد اگر چه مدیون حق رجوع برای او قرار نداده باشد مگر اینکه بقصد تبرع تأدیه کرده باشد « قصد تبرع در این مورد با قاعهٔ بینه بر اقرار دافع ثابت میشود »

اگر دو نفر ضامن يك دین بشوند داین حق دارد تمام دین را از هر کدام که بخواهد مطالبه نماید

کفالة کسی که حضور او در محکمه برای محاکمه حقوقی یا جزائی یا زکوة یا کفاره لازم باشد با اجازه خودش یا اجازه و ایش « در صورت محجور بودن هدرست است کفالة کسیکه حضور او در محکمه برای اجراء حدود الله و تعازیر لازم باشد « از قبیل حد خمر حد زنا حد سرقة » بهیچوجه درست نیست

کفیل همینکه مکفول را « خواه شخص باشد یا عین » در نزد مکفول له حاضر کرد و مانعی برای تحویل گرفتن آن موجود نباشد اگر چه کفیل اظهار نکند که برای ایفاء کفالة آنرا حاضر کرده ذمه کفیل بری میشود اگر چه مکفول له آنرا نخواسته باشد اگر مکفول له ذمه مکفول را بری کند ذمه کفیل هم بری میشود بخلاف عکس اگر شخص مکفول خودش بنفسه در نزد مکفول له بجهة کفالت حاضر شود یعنی شفاهاً بگوید من برای برائة ذمه کفیل خود حاضر شده ام در صورتیکه مکفول صغیر یا دیوانه نباشد ذمه کفیل

بری میشود اگر کفیل مکفول را حاضر کند یا مکفول بنفسه حاضر شود و مکفول له از قبول آن امتناع نماید قاضی از طرف مکفول له قبول کند دمه کفیل بری میشود

اگر قاضی موجود نباشد دو نفر عادل را بر حاضر بودن مکفول در نزد مکفول له شاهد بگیرد دمه کفیل بری میشود اگر مکفول غائب شود «خواه شخص یا عین» بر عهده کفیل است آنرا حاضر کند «در صورتیکه محل آن معلوم و راه امن باشد» مخارج حاضر کردن مکفول اگر عین است بعهد کفیل است اگر شخص است بعهد مکفول میباشد اگر مکفول غائب شود و محل آن معلوم نباشد یا راه امن نباشد کفیل مکلف باحضار آن نمیشود کفیل در ادعای جهل بمحل مکفول مصدق است بیهین

از کفیل مطالبه غرامت نمیشود اگر چه مکفول تلف شده باشد (خواه شخص یا عین) هر شرطیکه منافی مقتضای کفالت باشد در کفاله شرط شود مبطل است اگر در کفاله شرط شود - که کفیل هنگام عدم امکان تسلیم مکفول غرامت بدهد کفاله باطل است - بجهة اینکه شرط مذکور منافی مقتضای کفالت است

(صلح)

صلح عبارت است از قطع نزاع عقدی را هم که سبب حصول قطع نزاع است صلح میکنند صلح چند بنوع است (۱) صلح بین مسلمانان و کفار (باب هدنه برای شرح آن وضع شده)

- (۲) صلح بین امام و بغاة (باب بغاة برای شرح آن وضع شده)
- ۳ صلح بین زن و شوهر در هنگام شقاق (باب قسم و نشوز برای شرح آن وضع شده)
- (۴) صلح در معاملات (باب صلح برای شرح آن وضع شده)

« ارکان صلح »

- صلح پنج رکن دارد (۱) مصالح « صلح کننده » (۲) مصالح منه « صلح با او شده » (۳) مصالح علیه « مال الصلح » (۴) مصالح منه « صلح از آن شده » (۵) صیغه « ایجاب و قبول »

شرط صحه صلح

یکی از شرایط صحه صلح مسبوق بودن آن است بخصوص در بین متداعیین یا در نزد قاضی یا در بین خودشان. اگر بدون سبق مخصوصه عقد صلح در بین متداعیین جاری شود باطل است. یکی دیگر از شرایط صحه صلح ثبوت مال مصالح منه است باقرار مدعی علیه یا باقائه بینه یا سوگند مردوده اگر بدون اقرار یا ثبوت به بینه یا یمین مردوده صلح بشود باطل است اگر چه بعد اقرار کندا اگر اقرار کند و بعد انکار نماید صلح درست است. تقاضای صلح اقرار بثبوت مصالح منه نیست

اگر بگوید ادعای خود را مصالحه کن در مقابل فلان مبلغ این تقاضا اقرار نیست بجهت اینکه شاید قصدش قطع نزاع باشد

صلح اگر بر غیر مدعی به واقع شود « اعم از اینکه مدعی به عین باشد یا

دین، آنرا صلح المعاوضه میگویند مانند صلح يك رأس اسب در مقابل ده تومان -

صلح المعاوضه حکم بیع را دارد که کلیه احکام بیع از قبیل شفعه
خیار المجلس خیار الشرط رد هیب منع تصرف قبل القبض و غیرها در آن جریان
دارد -

در نفس الامر صلح المعاوضه عیناً بیع است منتهی بلفظ صلح

اگر صلح بر بعضی از مدعی به واقع شود خواه عین باشد یا دین
آن را صلح الحطیبه مینامند و آن اگر دین است صرف نظر از بقیه ابراء است
بلفظ صلح و اگر عین است صرف نظر از بقیه هبه است بلفظ صلح که کلیه
احکام هبه در آن جریان دارد از قبیل اذن تصرف مضمی امکان آن و غیر آن

صلح علی الانکار یا صلح بدون اقرار که مدعی هم بر ثبوت مدعی به
بینه نداشته باشد اقامه کند لغو است اگر چه تصور شود که مدعی راست می
گوید صلح علی السکوت هم مانند صلح علی الانکار لغو است

صلح بدون اقرار در چند مورد درست است. ۱ اینکه يك بسرو یکنفر
خشی از هیت بمانند مسئله ذکوره ازدو مسئله انونته از سه و جامعه شش
است بسر سه قسمت میرد خشی دو قسمت يك قسمة موقوف میماند تا خشی
واضح شود یا باهم صلح کنند

۲ شوهر بکه پیش از چهار زن دارد مسلمان شود و پیش از اختیار
فوت کند میراث در بین همه موقوف می ماند تا باهم صلح کنند

۳ شوهر یکی از زنهای خود را طلاق دهد و پیش از تعیین فوت کند
میراث موقوف است تا باهم صلح کنند

۴ دو نفر ودیعه را که در دست دیگر است ادعا کنند و او بگوید نمیدانم
مال کدام يك از شما دو نفر است و هیچکدام بینه نداشتند اقامه کنند و دیمه
در دست ثالث موقوف میشود تا امتداعین باهم صلح کنند

وکالت

وکالة عبارت است از تفویض کردن کسی امر خود را بدیگری که
آنرا در حال حیاة موکل انجام بدهد عقدی را هم که سبب حصول تفویض
مذکور است عقد و کالة میگویند فرق وکالت با وصیت اینست که وصیت تفویض
امراست بدیگری که پس از فوت تفویض کننده انجام بدهد

ارکان وکالت

وکالة چهار رکن دارد ۱ موکل ۲ موکل فیه ۳ وکیل ۴ صیغه

شروط موکل

در موکل چهار چیز شرط است - ۱ - تکلیف «عقل بلوغ» - (۲) رشد
«۳» اختیار - «۴» صحه مباشرة موکل فیه
اگر خود موکل در سنت نباشد امری مباشرة کند نایب او بطریق
اولی درست نیست دخالت کند کور محرم «کسیکه در حال احرام باشد»
از قاعده فوق مستثنی هستند «که مباشرة خودشان باطل است اما مباشرة

وکیلشان درست است « یعنی توکیل کور برای بیع شراء اجاره هبه و سایر عقود شرعیه درست است - توکیل محرم هم برای نکاح یا طلاق که غیر محرم را وکیل کند درست است

توکیل بچه دیوانه مجبور مغمی علیه باطل است - توکیل سفیه توکیل زن در آنچه مستقلا نمی توانند دخالت کنند باطل است اگرچه باذن ولی هم باشد - توکیل فاسق در نکاح مولیه خود باطل است توکیل مست اختیاری درست است

شروط وکیل

در وکیل نیز همان چهار شرط موکل شرط است « تکلیف رشد اختیار صحت مباشره موکل فیه » - کسیکه برای خودش نتواند امری را مباشره کند بطریق اولی برای دیگری نمیتواند مباشره کند - وکالة بچه دیوانه مغمی علیه مجبور باطل است - وکالة زن برای نکاح باطل است وکالة محرم برای نکاح که صیغه آن را در حال احرام جاری نماید باطل است وکالة فاسق سفیه برای ایجاب نکاح باطل است اما برای قبول نکاح درست است

شروط موکل فیه

درموکل فیه سه چیز شرط است - (۱) اینکه قابل نیابة باشد (۲) اینکه هنگام توکیل مملوك موکل باشد یا در ولایة او باشد (۳) اینکه اقلا بیک وجهی از جوه بر وکیل معلوم باشد

تو کیل در عبادت بدنی باطل است چون قابل نیابت نیست
تو کیل در طلاق دادن زنیکه بعد نکاح میکند باطل است
« در طلاق زنیکه بعد نکاح میکنم و کیل هستی » -

تو کیل در فروختن آنچه بعد میخرد مستقلاً باطل است « در فروختن
اسبی که بعد میخردم و کیل هستی » (اما تبعاً درست است) - اگر کسی
را در فروش ما ملک و ما سیملك خود و کیل کند به تبعیت ما ملك در
ما سیملك هم و كالة درست خواهد بود - « در فروش آنچه دارم و بعد تملك
میکنم و کیل هستی » - اگر بگوید - و کیل من هستی فلان اسب را بفروش
و قيمة آنرا بده يك قاطر برای من بخر و كالة درست است چه در بیع و
چه در شراه

اگر بگوید - و کیل من هستی فاطمه زن مرا خلع کن و بر مال
الخلع او خدیجه را برای من نکاح کن و كالت در هر دو قضیه درست است
اگر بگوید - و کیل من هستی فلان زن را برای من نکاح کن و و کیل
من هستی او را بعد طلاق بدهی - و كالة در هر دو قضیه درست است -
اگر ولی بگوید - و کیل من هستی هر وقت مولیه من طلاق گرفت یا هر
وقت عده او سر آمد او را نکاح کن و كالة در هر دو صورت باطل است
بجته اینکه هنگام تو کیل حق ولایة بر موکل فیه ندارد « خلافاً للروضة
فی باب النکاح »

تو کیل در امر مجهول یا مبهم باطل است اگر بگوید در کلیه امور
من و کیل هستی یا بگوید در بیع بعضی از دارائی من و کیل هستی - یا
بگوید بر حسب دلخواه خود حق داری در تمام کارهای من تصرف کنی -
و كالة در هر سه صورت باطل است

اگر بگوید - وکیل من هستی جمیع دارائی مرا بفروشی یا وکیل هستی تمام زنه‌ای مرا طلاق بدهی - وکالة درست است - اگر چه دارائی او یا زنه‌ای او معلوم نباشد چه قدر است - اگر بگوید - وکیل هستی یکی از زنه‌ای مرا طلاق بده - یا یکی از اسبهای مرا بفروش - یا یکی از این دو گوسفند را بفروش - وکالة درست است .

اگر بگوید - وکیل هستی این گوسفند یا آن گوسفند را بفروش - یا وکیل هستی این زن یا آن زن را طلاق بده - وکالت باطل است - بجهة اینکه موکل فيه در هر دو صورت مبهم است - اگر بگوید - وکیل هستی از دارائی من آنچه میل داری بفروش یا ببخش وکالة درست است تا حدیکه در کل دارائی تصرف نکند چون از برای تبعیض است - در کلیه عقود - (اعم از بیع نکاح هبه رهن طلاق منجز ضمانة وصیة حواله) وکالت درست است .

در قبض و اقباض دین یا قبض و اقباض عین وکالت درست است در مطالبه قصاص در مطالبه مجازات وکالة درست است .

در کلیه دعای درجواب دعوی وکالة درست است در کلیه فسخها در اقاله در رد بعیب وکالة درست است .

در اقرار درسوگند در نذر در تعلیق طلاق بصفة در شهادت در عبادت وکالت درست نیست .

اگر بگوید - وکیل من هستی برای فلان اقرار کن بصد تومانی که بر من دارد - این جمله اقرار است . و موکل مأخوذ است باقرار خود - اما وکالة باطل است

اگر بگوید و کیل من هستی برای فلان اقرار کن که صد تومان بر من دارد این جمله تو کیل در اقرار است و تو کیل در اقرار نیست چنانکه تو کیل در ابراء ابراء نیست « تو کیل در اقرار هم اساساً باطل است اگر بگوید و کیل من هستی از طرف من نذر بکن و کالة باطل است نذر هم اگر بکند بطریق اولی باطل است تحمل شهادت تو کیل در ادای شهادت نیست بلکه ادای شهادت است در موقع ضرورت نزد شاهد دیگر

باین جهت تحمل شهادت درست است تو کیل در نماز فرض یا سنت یا روزه یا اعتکاف باطل است تو کیل در ذبح قربانی حیج و عمره و توابع آن (مانند دور کعت نماز طواف) بالتبع درست است

در عبادت مالی صرف مانند زکوة و در عبادت مالی غیر صرف مانند نسک تو کیل درست است

صیغه و کالت

صیغه و کالت عبارت است از تلفظ موکل با بیجاب که مشعر باشد بر رضایت او در تصرف و کیل در موکل فیہ صریح صیغه و کالت « تو را در فلان امر و کیل خود کردم یا نائب خود کردم یا قائم مقام خود کردم » یا « فلان امر را تفویض تو کردم » یا « فلان چیز را بفروش » یا « فلانها را برای من عقد کن » یا « فلانها را طلاق بده »

کتابه و اشاره مفهومة لال در صورتیکه مقتدرن بانیه و کالت باشند بمنزلة تلفظ اند در صیغه و کالت قبول و کیل شرط نیست فقط عدم رد شرط است اگر و کیل و کالت را رد کرد و کالة باطل است

اگر عین مستعار یا موجر یا منصوب را صاحب آن بدبگری هبه کرد و اوقبول نمود و او راهم اذن قبض داد - بعد موهوب له خود مستعیر یا متساجر یا غاصب را در قبض آن وکیل کرد تلفظ بقبول شرط است اگر نه وکالة لغو خواهد بود

تعلیق وکالة بشرط (خواه آن شرط وقت باشد یا صفة) درست نیست اگر چه تعلیق ضمنی هم باشد - اگر بگوید - هر گاه رمضان آمد تو وکیل من باش فلان زن را برای من عقد کن - وکالة فاسد است
اگر ولی بگوید هر وقت مولیه من طلاق گرفت یا هر وقت عده او سر آمد تو وکیل من هستی او را نکاح کن - وکالة باطل است بجهة تعلیق آن (بوقت طلاق یا وقت سر آمدن عده - اما اگر وکیل پس از وجود معلق علیه یعنی پس از طلاق یا پس از عده - او را نکاح کرد درست است اگر چه وکالت او فاسد است - زیرا که اذن عام است و وکالة خاص و فساد خاص موجب فساد عام نیست

مهرالمسمی هم در نکاح مذکور فاسد است و بجای آن مهرالمثل واجب میشود بجهة اینکه وکالة صحیحه و وکالة فاسده هر دو در نفوذ تصرف متساوی هستند اما در استقرار مسمی متغایر اند - در وکالة صحیحه مسمی مستقر است در وکالة فاسده مسمی ساقط میشود و مهرالمثل واجب میگردد این قاعده در کلیه عقود که متضمن مسمی باشند عمومیت دارد
زنی که در نکاح باشد یا در عده باشد بولی خود بگوید - هر آن مرا طلاق دادند هر وقت از عده فارغ شدم ماذون هستی مرا نکاح کن - پس از وجود معلق علیه (طلاق یا فراغ از عده) ولی او را نکاح کرد نکاح

درست است بجهة اذنی که داده است - کسی بگوید - اگر این زن را نکاح کردم تو وکیل هستی او را طلاق بده - یا بگوید اگر این اسب را خریدم تو وکیل هستی آنرا بفروش - یا بگوید - اگر این ملک از پدرم بمن ارث رسید - تو وکیل هستی آنرا اجاره بده - وکالة در هر سه صورت فاسد است بجهة تعلیق اما اگر وکیل پس از وجود معلق علیه (نکاح ، خرید ارث) معلق را بعمل آورد یعنی زن را طلاق داد اسب را فروخت ملک را اجاره داد هر سه تصرف درست است - بجهة اذن - و مسمی در دو صورت اخیر ساقط است بجهة فساد وکالت . (ثمن المثل و اجرت المثل . واجب است) -

اگر بگوید تو وکیل من هستی در طلاق زنیکه نکاح میکنم - یا بگوید وکیل من هستی در فروش اسبی که میخرم - یا بگوید - وکیل هستی در اجاره دادن این ملک که از پدرم ارث میبرم هر سه صورت تعلیق ضمنی هستند و در حکم همان سه صورت سابق اند . که وکالت در هر سه فاسد است - بجهة تعلیق - اگر هم قصد گوینده تنجیز وکالة باشد باز فاسد است بجهة عدم ولایت موکل بر موکل فیه در حین توکیل

اگر بگوید - هر وقت این مادیان فال گرفت تو وکیل من هستی او را بفروش وکالت فاسد است . بجهة تعلیق - اگر بگوید هر کس میل دارد این اسب مرا بفروشد از طرف من وکیل است - وکالة فاسد است بجهة اینکه اصل اذن فاسد است - تعلیق تصرف در وکالة (یعنی تعلیق مباشره موکل فیه در وکالت منجزه) درست است - اگر بگوید تو را وکیل کردم هر گاه رمضان آمد فلان زن را برای من عقد کن - وکالت درست است

اگر بگوید - وکیل من هستی در رمضان اسب مرا بفروش وکالت درست است اگر بگوید وکیل باش اسب مرا بفروش اما پس از يك ماه دیگر وکالت درست است

وکالت در تعلیق موکل فیه باطل است - اگر بگوید تو وکیل من هستی طلاق زن مرا تعلیق کن بآمدن زيد - وکالت فاسد است تعلیق هم اگر کرد بطریق اولی فاسد است .

وکالت - در تعلیق موکل فیه به چیز های قطعی الوقوع . درست است - اگر بگوید وکیل من هستی زن مرا تعلیق کن به بر آمدن آفتاب یا بآمدن ماه صیام (رمضان) توکیل و تعلیق هر دو درست است - توقیت وکالت درست است

اگر بگوید - وکیل من هستی در فلان کار تا یکماه - یا بگوید - تو را تا ماه رمضان در فلان امر وکیل کردم . وکالت درست است

(وظیفه وکیل)

وکالت اگر مقید است وکیل حق تخلف از آن ندارد (اگر تخلف کند تصرف او باطل خواهد بود) اگر مطلق است یعنی مقدار ثمن یا حلول و تاخیر یا جنس یا نقد در آن قید نشده - وکیل باید بترتیب ذیل عمل کند وکیل در وکالت مطلقه باید موکل فیه را بضمن المثل حال نقد بلد بفروشد (مانند شریک)

بیع وکیل به غبن فاحش بابه نسیه (موجل) یا بغیر نقد بلد (مادون فیها) فاسد است و ضامن قیمة آن خواهد بود - اگر مثالی باشد (که اقصی القیم روز تسلیم بمشتری را باید بموکل غرامت بدهد) اگر میب

در نزد مشتری باقی است و کیل باید آن را عیناً استرداد نماید (پس از استرداد اگر دوباره بخواهد آن را بفروشد محتاج اذن جدید نیست و در صورت قبض ثمن اگر تلف شد ضامن ثمن آن نمی باشد)

و اگر مبیع در نزد مشتری تلف شد موکل حق دارد بدل آن را از وکیل یا از مشتری غرامت بگیرد - (اگر از وکیل مطالبه کند حق دارد مثل یا قیمة را مطالبه نماید - و اگر از مشتری مطالبه کند مشتری ضامن مثل است در مثلی و ضامن اقصی القیم است در متقوم چون به عقد فاسد قبض کرده است)

اگر بوکیل بگوید آن را بفروش بهر چند که میل داری میتواند بغبن فاحش بفروشد - اما به نسیه یا بغیر نقد بلد فاسد است
اگر بگوید آن را بفروش بهر چه میل داری میتواند بغیر نقد بلد بفروشد اما به غبن یا نسیه جائز نیست

اگر بگوید آن را بفروش هر طور که میل داری میتواند آن را به نسیه بفروشد اما بغبن یا بغیر نقد بلد جائز نیست
اگر بگوید آن را بکم یا زیاد بفروش میتواند به غبن یا به غیر نقد « یعنی متاع » بفروشد اما به نسیه جائز نیست

وکیل نمیتواند موکل فیه را به نفس خود بفروشد اگر چه موکل هم اجازه داده باشد و مقدار ثمن را هم معین کرده باشد - بجهت منع اتحاد طرفین عقد (طرف ایجاب طرف قبول) مگر در مسئله جد و نوه - (که جائز است جد دختر پسر خود را برای پسر پسر دیگرش جاری کند خودش هم قبول نماید - بجهت اینکه در آنجا ولایة او بطور اصالة است از جانب شرع و در اینجا بطور وکالت است از جانب غیر)

همچنان و کیل نمیتواند سیغه فروش موکل فيه را برای مولی خود جاری نماید - بجهة منع اتحاد موجب و قابل - و کیل اگر موکل فيه را به پدر یا پسرش بفروشد درست است - چون اتحاد موجب و قابل رخ نمیدهد فروختن مبیع به ثمن المثل در صورتیکه کسی باشد آنرا بیشتر بخرد درست نیست اگر در زمان خیارالمجلس یا خیارالشرط (اگر چه فقط برای مشتری مقرر باشد) کسی باشد که مبیع را بیشتر از ثمن المثل بخرد و مشتری راضی بزیادی نباشد برو کیل واجب است که عقد را فسخ کند برای مشتری ثانوی - اگر و کیل فسخ نکند خود قهراً منفسخ میشود در اینحال موکل بمشتری ثانوی میفروشد

و کیل هنگامیکه مبیع را به ثمن حال میفروشد تا ثمن را قبض نکند نباید مبیع را تسلیم کند اگر پیش از قبض ثمن مبیع را تسلیم کند ضامن قیمة آن خواهد بود
اگر چه مثلی هم باشد (که اقصی القیم روز تسلیم را باید بموکل غرامت بدهد)

و کیل باید چیز بی عیب بخرد هر گاه و کیل چیز معیوب بخرد •
اگر عالم بعیب است و بثمن فی الذمه خریده در صورتیکه موکل راضی بآن نباشد بخود و کیل تعلق خواهد گرفت - (اگر چه با آن عیب بآن ثمن نیرزد)

و اگر جاهل بعیب است و بثمن فی الذمه خریده در صورتیکه موکل راضی بآن نباشد بخود و کیل تعلق خواهد گرفت (اگر چه بآن ثمن نیرزد)
اگر و کیل عالم بعیب باشد و بمال موکل خریده باشد اصل خرید باطل است اگر در وکالت مقصود ربح باشد و کیل جائز است چیز معیوب بخرد (مانند عامل قراض که جائز است چیز معیوب بخرد بجهة اینکه

مقصود در قراض ربح است)

هر يك از و كیل و مو كیل در صورت جهل بعیب حق دارند میبایع را رد کنند اگر مو كیل راضی بعیب باشد دیگر و كیل حق ندارد میبایع را رد کند اگر مو كیل مبلغی بر و كیل بدهد که با آن چیزی بخرد و و كیل از مال خود آن را بخرد و كیل متبرع محسوب است اگر چه دست رس بمال مو كیل نداشته باشد (مثل اینکه کلید صندوق را گم کرده باشد) بنابراین حق رجوع بر مو كیل ندارد و باید مال مو كیل را رد کند چون ممکن بود شاهد بگیرد که عوض مال مو كیل از مال خود نمن راداده است تاحق رجوع داشته باشد

اگر او را و كیل کرد چیزی بخرد و نمن را تحویل اوداد یا مبلغی دست اوداد منتها نگفت با آن مبلغ آن چیزی را بخرد و و كیل از مال خود آن چیزی را خرید حق رجوع بر مو كیل دارد و كیل بدون اذن مو كیل حق ندارد و كیل بگیرد -

امین و كیل امین مو كیل است اگر دینی را که بو کالاة تحویل گرفته یا میبایع را که بو کالاة خریده توسط نو کر یا کسان خود برای مو کیل بفرستند در صورت تلف شدن نه و کیل ضامن است نه فرستاده (فرستاده هم مانند و کیل مصدق است بیمن) خلافاً للنهايه

در مطالبیکه و کیل بدرستی نتواند از عهده بر آید جائز است برای مو کیل خود و کیل بگیرد اگر چه مو کیل اجازه نداده باشد چون مقصود از و کالاة حصول مو کیل است از طرف و کیل خواه بنفس خود انجام بدهد یا بوسیله غیر) اگر و کیل باذن خود مو کیل و کیل بگیرد و کیل نانی و کیل مو کیل است نه و کیل و کیل بنابراین اگر و کیل اول بخواهد او را عزل کند عزل نمیشود مگر اینکه مو کیل گفته باشد از طرف خودت و کیل بگیر در این صورت و کیل دوم بمقتضای اذن مو کیل و کیل و کیل اول خواهد بود و بهزل

او معزول خواهد شد «بعزل موکل بطریق اولی معزول میشود» و کیل باید
شخص امین را و کیل کند «اگر چه موکل گفته باشد هر کس را که میل داری
و کیل کن»

خلافاً للسیبکی و ابن حجر مگر اینکه موکل غیر امین را معین کرده
باشد در این صورت انتخاب موکل متبع است

اگر موکل بوکیل بگوید در فلان کار هر طور میخواهی عمل کن یا
بگوید هر شکل دلت میخواهد مختار هستی این دو جمله اذن در تو کیل نیست

(وکالت مقیده)

اگر بوکیل بگوید فلان چیز را بفلان شخص معین (زید مثلاً)
بفروش جایز نیست بدیگری بفروشد اگر چه مشتری وکیل زید هم باشد
بلکه اگر چه زیادتر از ثمن المثل هم بخرد و اگر زید بمیرد وکالت باطل
می شود -

اگر بگوید فلان چیز را بفلان چیز معین «پول سفید مثلاً» بفروش
جایز نیست بلیره یا پول دیگر بفروشد علی المعتمد اگر بگوید در فلان مکان
یادر فلان زمان بفروش تخلف از امر موکل جایز نیست

تعمین مکان یا زمان در طلاق هم متبع است و تخلف جایز نیست
اگر موکل بگوید روز جمعه یا روز جشن مثلاً فلان کار را بکن اولین
جمعه یا اولین جشن آتی موقع وکالت است اگر موکل مقدار ثمن را معین
کند و بگوید در فلان مکان بفروش «این اسب را در طهران بده تومان بفروش»
و نهی از غیر آن مکان نکرده باشد فروختن مبیع در غیر آن مکان جایز است

وکیل امین است اگرچه اجیر هم باشد بنابراین بدو بد امانت است و در دعوی رد و تلف بر موکل مصدق است بیمین

اگر وکیل بر غیر موکل مدعی رد بشود بر آدم موکل مثلاً یا بر وارث او، باید بینه اقامه کند اگر نه آدم یا وارث موکل مصدق است بیمین

اگر فرستاده وکیل یا وارث او یا وکیل او مدعی رد بشود بر مدعی اقامه بینه لازم است اگر نه موکل مصدق است بیمین اگر مدیون کسی را وکیل کند که دین او را تأدیه نماید (از مال مدیون) و او بگوید تأدیه کرده ام طلبکار منکر باشد طلبکار مصدق است بیمین و از مدیون طلب خود را مطالبه خواهد کرد در صورتیکه وکیل اجیر باشد و طلبکار در تأدیه دین مصدق وکیل باشد و موکل انکار کند (برای اینکه اجیره و کالت باو ندهد) وکیل مصدق است بیمین (و از موکل حق الوکاله خود را خواهد گرفت) وکیل اگر از حدود امانت تجاوز کند ضامن است

مثل اینکه مال موکل فیه را سوار شود یا لباس موکل فیه را بپوشد اگر وکیل مال موکل فیه را گم کند و نداند چگونه گم شده یا در محلی بگذارد بعد فراموش کند (که کجا گذاشته) ضامن است وکیل در صورتیکه موکل فیه تلف نشود به تجاوز از حدود امانت عزل نمیشود منتهی موکل فیه سپرده بکنفر عادل میشود و وکیل بر حسب وکالت در آن تصرف میکند اگر تجاوز وکیل سبب اتلاف موکل فیه شود وکیل علاوه بر ضمان منزل هم خواهد شد

اگر کسی آدم نزد بزاز بفرستد که برای او پارچه بیارد بخرد در بین راه آدم پارچه را گم کند. فرستنده ضامن است. (نه آدم)

اگر وکیل و موکل پس از تصرف در موکل فیه در اصل وکالت

اختلاف کردند یا در چگونگی و کالت اختلاف کردند موکل مصدق است
بیمین مثل اینکه وکیل بگوید مرا وکیل کرده اید موکل بگوید اصلاً من
ترا وکیل نکرده ام یا وکیل بگوید مرا وکیل کرده اید که فلان چیز را
نسیه بفروشم یا فلان چیز را به بیست تومان بخرم موکل بگوید تو را وکیل
کرده ام بنقد بفروشی یا بگوید تو را وکیل کرده ام بده تومان بخری -
موکل مصدق است وکیل هنگامیکه موکل او را عزل کند یا خودش
را عزل کند فوراً منعزل میشود

وکیل یا موکل همینکه از اهلیت تصرف خارج بشود (بموت یا
جنون یا بیهوشی یا حجر سفه یا حجر افلاس) وکیل منعزل میشود -
وکیل بمحض روال مالکیت موکل فیه از موکل یا زوال مالکیت منفعة
موکل فیه منعزل میشود - (مثل اینکه موکل موکل فیه را بفروشد یا وقف کند یا
اجاره بدهد) فوراً وکیل عزل میشود

رهن گذاشتن موکل فیه نیز مستلزم انعزال وکیل است
پس از تصرف وکیل در موکل فیه اگر موکل مدعی عزل وکیل
بشود و وکیل منکر باشد موکل مصدق نیست مگر باقامه بینه (که پیش
از تصرف او را عزل کرده است)

اگر وکیل و موکل هر دو در عزل متفق باشند منتهی وکیل بگوید
پیش از آن تصرف کرده ام و موکل بگوید - پس از آن تصرف کرده اید
موکل مصدق است بسوگند نفی العلم که (علم ندارم باینکه پیش از عزل
تصرف کرده باشید)

اگر وکیل و موکل هر دو در تصرف متفق باشند منتهی موکل
بگوید پیش از آن تو را عزل کرده ام و وکیل بگوید پس از آن مرا عزل

کرده اید و کیل مصدق است بسوگند نفی العلم که علم ندارم باینکه پیش از تصرف مرا عزل کرده باشید (مانند اختلاف زوجین در تقدم رجعت بر انقضاء عده

اگر وکیل پس از انعزال ندانسته در مال موکل تصرف کند (که چیزی را با عین پول موکل بخرد) باطل است و اگر تسلیم بشهد ضامن آنست (مانند عامل در قراضه)

اگر وکیل پس از انعزال ندانسته موکل فیه را بشمن نسی انعامه بخرد (نه بعین پول موکل) عقد برای خود وکیل منعقد است نه برای موکل در قراضه نیز حکم همین است)

هرگاه داین بمدیون بگوید طلبی که بر ذمه تودارم بده يك رأس اسب برای من بخر همینکه اسب را خرید عقد برای موکل درست است و ذمه هندیون از دین بری میگردد اگرچه اسب هم در نزد مدیون تلف بشود علی الاوجه اگر بمدیون بگوید از طلبی که بر ذمه تودارم هر روز یکقران بآن بشیم بده هرچه بدهد باندازه آن ذمه مدیون از دین بری میشود

اگر بواکیل خود بگوید این قالی را ببرد بغداد بفروش و قبضه آن را بده يك اسب برای من بخر جائز است وکیل قالی را در بین راه بادر بغداد نزد امین ودیعه بگذارد پس از فروختن آن هم ماژم بخریدن اسب نیست و جائز هم نیست ثمن را رد کنند بجهة اینکه در عبارتة موکل قرینه دانه بر رد آن موجود نیست بنابراین اگر رد کند امانه مبدل بضمانه میشود که اگر تلف شود وکیل ضامن آن خواهد بود فرضاً اگر اسب راهم بخرد منزم نیست که شخصاً آن را تسلیم موکل کند بلکه جائز است آن را بوسیله امین روانه دارد -

کسی مدعی شد که من وکیل هستم آنچه بر ذمه زید است (اعم از دین یا عین) تحویل بگیرم زید ملزم نیست طلب را تحویل بدهد تا اینکه عادلانه بر اثبات و کالت خود اقامه کند مگر اینکه خود زید معترف بوکاله او باشد که در اینحال جایز است تحویل او بدهد

اگر کسی مدعی شد طلبی که بر ذمه زید است برای من حواله شده وزید او را تصدیق کند باید طلب را تحویل او بدهد

اگر زید مدعی بهرا تحویل مدعی و کاله بدهد طلبکار منکر و کاله باشد و بر نفی و کاله او سوگند یاد کند از دو صورت خارج نیست اگر مدعی به عین است و باقی مانده است استرداد نماید اگر باقی نیست غرامت آن را بگیرد از هر کدام که میل دارد (غرامت دهنده حق رجوع بر آن دیگری ندارد چون خود را مظلوم میدانند مظلوم حق رجوع فقط بر ظالم دارد لا غیر) و اگر مدعی به دین است فقط از دافع مطالبه میکند (زید)

اگر زید مدعی به را تحویل مدعی حواله بدهد و طلبکار منکر حواله باشد و سوگند بر نفی حواله یاد نماید طلب خود را از زید مطالبه خواهد کرد وزید حق رجوع بر مدعی حواله ندارد چون بصحة ادعای او اعتراف کرده است اگر کسی بگوید من در نکاح فلان زن یا در فروش فلان چیز وکیل هستم طرف عقدهم تصدیق او را داشته باشد عقد درست است بعد اگر خودش را تکذیب کند یا طرف عقد و کاله او را منکر بشود محط اعتنا نیست

« قراض »

قراض یا مقارضة « بلفه اهل حجاز » عبارتست از معاقدت پولدار با عامل

که با پول او تجارت کند « دادوستد » و قسمتی از ربح آن برای عامل باشد
« بلغة اهل عراق آنرا مضاربه گویند » قراض در حقیقه پیش از حصول ربح
و کالت است و پس از حصول ربح جماله است

(ارکان قراض)

قراض شش رکن دارد (۱) مالک (۲) عامل (۳) عمل (۴) مال
(۵) ربح (۶) صیغه

شروط صحه قراض

قراض عقدی است مشتمل بر عزر یعنی عمل مضبوطی نیست و سود
و زیان آن مجهول است بنا بر این میبایستی شرعاً جائز نباشد جائز بودن
آن در شرع نا چاری است محض احتیاج عامه جائز شده است (زیرا هر
چیزی که محتاج الیه عامه باشد در شرع جائز است)

بنا بر این برای صحه آن شش شرط مقرر است - (۱) اینکه رأس
المال نقد خالص مضروب باشد (۲) اینکه رأس المال از حیث جنس و مقدار
و صفة معلوم باشد «۳» اینکه رأس المال معین باشد (فی الذمه نباشد) -
«۴» اینکه رأس المال در دست عامل باشد «۵» اینکه ربح در بین مالک
و عامل مشترك باشد - «۶» اینکه مقدار سهم عامل از ربح بجزو معلوم باشد
« نصف یا ثلث یا ربع یا سدس مثلاً »

اگر نفع خانه را قراض بدهد که آن را عامل مرة بعد اخیری اجاره بدهد آن
چه بر اجرة المثل زاید آید در بین ایشان بالمناصفه باشد درست نیست -

قراض دادن متاع یا نقد مغشوش یا نقد غیر مسكوك باطل است
 اگر بگوید این متاع را بفروش و با ثمن آن تجارت کن آن چه
 منفعة حاصل شود بالمناصفه باشد بیع درست است اما قراض باطل است
 و عامل حق اجرة المثل دارد قراض دادن مجهول که جنس و مقدار و صفت
 آن معلوم نباشد باطل است قراض دادن مافی الذمه « خواه دین باشد
 یا عین » باطل است قراض دادن نقدیکه بر ذمه مالك است یا نقدیکه بر
 ذمه عامل است در صورتیکه فی المجلس معین شود درست است قراض
 دادن طلبی که بر ذمه غیر عامل است که آنرا وصول کند و با آن تجارت
 نماید درست نیست قراض دادن بشرط اینکه رأس المال در دست غیر عامل
 باشد باطل است « مثلاً در دست خود مالك باشد یا در نزد دیگری که هر
 آن عامل چیزی میخرد از او پول بگیرد »

بجهة اینکه شاید عامل چیزی بخرد و او حاضر نباشد قراض دادن
 بشرط اینکه ربح فقط برای مالك باشد یا فقط برای عامل یا برای دیگری
 باشد « غیر مالك و عامل » درست نیست

در صورت اول و سوم « ربح برای مالك باشد یا برای دیگری عامل
 حق اجرة المثل هم ندارد چون بدون طمع قبول زحمت کرده اگر بگوید
 این وجه را بتو دادم به قراض که نصف ربح آن برای من باشد « از سهم
 عامل ساکت شد » باطل است

اگر بگوید این وجه را بتو دادم به قراض که نصف ربح آن برای
 تو باشد درست است « بجهة اینکه ربح فایده رأس المال است و متعلق بمالك
 است مگر آنچه برای عامل معین شود »

اگر بگوید این وجه را بتو دادم بقراض که آنچه ربح حاصل می

فروش کنی و ربح حاصل از آن در بین ما مشترک باشد» این صد تومان را بگیر
و با آن دادوستد کن آنچه منفعت حاصل شود در بین ما مشترک باشد»

شروط صیغه

صیغه قراض هفت شرط دارد

۱ تلفظ بایجاب و قبول ۲ اتصال ایجاب و قبول ۳ عدم تعلیق ایجاب
و قبول ۴ توافق ایجاب و قبول ۵ مصرح بودن مبلغ رأس المال در صیغه ۶ سوق
صیغه بر سهیل خطاب ۷ تصریح باشتراك ربح در بین مالک و عامل
اگر مالک ایجاب را بصیغه امر بگوید (این صد تومان را بگیر با آن
تجارت کن آنچه ربح حاصل شود در بین ما مشترک باشد) انجام امر عملاً
بمنزله قبول است و تلفظ بقبول شرط نیست

شروط متعاقدين

در مالک و عامل چهار چیز شرط است (مانند موکل و وکیل) .
۱ تکلیف (عقل بلوغ) ۲ رشد ۳ اختیار ۴ صحت مباشره تصرف
اگر یکی از متعاقدين مجبور علیه باشد یا مجبور باشد یا عامل کور باشد عقد
قراض باطل است
در قراض فاسد عامل حق اجرة المثل دارد اگر چه ربحی هم حاصل
نشده باشد

بد عامل بد امانت است مگر اینکه در حفظ رأس المال کوتاهی کند
که در این صورت ضامن خواهد بود در قراض فاسد تصرفات عامل درست است

تصرفات عامل باید متضمن مصالحت و غبطه باشد

عامل اگر به غبن فاحش یا بنسبیه تصرف نماید باطل است .
مگر باذن مالك « رجوع به مبحث و كالة » عامل اگر بدون اذن مالك با
رأس المال مسافرت كند ضامن آن خواهد بود كلیة تخلف از قرار داد
مالك موجب ضمان است عامل نباید از رأس المال خرج كند نه در سفر
نه در حضر زیرا غیر از سهم معین خود از مقدار ربح حق دیگری ندارد
اگر در عقد قراض مقرر شود كه عامل باندازه لوازم خود از رأس المال
خرج كند عقد فاسد است در دعوی تلف در دعوی رد بر مالك در عدم
ربح در مقدار ربح در ضرر عامل مصدق است بیمین « رجوع بمبحث وكالت
و مبحث ودیعه »

اگر عامل فوق توانائی خود رأس المال بیارد كه يك قسمت از آن
مثلاً پایمال شود ضامن آن است (این قاعده در وكيل و ودیعه و وصی
نیز مجری است)

اگر پس از تلف مالك مدعی قرض شد و عامل مدعی قراض عامل
مصدق است بیمین بجهة اینکه اصل عدم ضمان است (خلافاً للنهائیه كه میگوید
مالك مصدق است) بعضی قول تحفه را حمل میکنند بر اینکه تلف پیش از تصرف
واقع شده باشد و قول نهائیه را بر اینکه تلف پس از تصرف واقع شده باشد اگر
مالك و عامل پیش از تلف اختلاف كردند (در قرض و قراض) مالك مصدق
است بیمین اگر هر دو بر ادعای خود اقامه بینه كردند بینه مالك مقدم
است « خلافاً للنهائیه »

اگر عامل بگوید كه فلان مبلغ صرفه برده ام بعد بگوید در حساب
سهو کرده ام یا بگوید عمداً دروغ گفته ام پذیرفته نیست بجهة اینکه

رجوع از اقرار جایز نیست اگر در مقدار رأس المال با در نوع رأس المال اختلاف کنند عامل مصدق است

اگر عامل چیزی را بعقد فی الذمه بخرد بعد بگوید آن را برای خودم خریده ام یا بگوید برای قرض خریده ام عامل مصدق است اگر عامل از عین رأس المال چیزی بخرد جزو قراض خواهد بود اگر چه قصدش برای نفس خودش باشد اگر مالك اقامه بینه کند که عامل فلان چیز را از رأس المال خریده مسموع خواهد بود اگر مالك بگوید تو را نهی کردم از خریدن فلان چیز و عامل بگوید مرا نهی نکرده عامل مصدق است چون اصل عدم نهی است)

اگر مالك بگوید تو را اذن نداده ام فلان چیز را بخری و عامل بگوید مرا اذن داده مالك مصدق است چون اصل عدم اذن است اگر در مقدار سهم عامل از ربح اختلاف کنند « که عامل مدعی نصف باشد مثلاً و مالك بگوید ثلث قرار داده ام » هر دو تحالف میکنند « بر نفی ادعای طرف و اثبات ادعای خود »

سپس هر دو یا یکی از ایشان یا حاکم شرع عقد قراض را فسخ میکند پس از فسخ عامل حق اجرة المثل دارد و ربح حق مالك میشود اگر مالك بگوید تو را وکیل کرده ام و عامل بگوید مرا عامل قرار داده ای مالك مصدق است بیمین و عامل حق اجرة المثل هم ندارد « اگر عامل بر اثبات عنوان خود قامة بینه کند او مفهم خواهد بود »

(شركة)

شركت عبارت است از ذی حق بودن دو نفر یا بیشتر در چیزی بطور

اشاءه عقدی را هم که موجب حصول شرکت مذکور، باشد عقد شرکت میگویند شرکت دو قسم است يك قسم بسبب ملکیت بعمل می آید (بدون عقد) چنانکه دونهر مالی را ارنأ متملك میشوند یا مالی را با اشتراك میخرند قسم دیگر بسبب عقد بعمل می آید چنانکه دونهر در مالی یا چیز دیگر با هم عقد شرکت می بندند قسم دوم چهار قسم است ۱ شرکت العنان ۲ شرکت الابدان ۳ شرکت المفاوضاته ۴ شرکت الوجوه

شرکت العنان عبارة است از اینکه دونهر در مال خود عقد شرکت می بندند. که باهم تجارت کنند مقصود فقهاء از باب شرکت اساساً شرح و بیان این قسم است

شرکت الابدان عبارة است از اینکه دونهر باهم عقد شرکت می بندند که آنچه بوسیله بدن خودشان کسب میکنند در بین ایشان بالسویه یا با تفاوت مشترك باشد خواه هر دو اهل يك کسب و پیشه باشند (هر دو مثلاً نجار باشند) یا مختلف الحرفه باشند (یکی نجار باشد. یکی خیاط مثلاً) شرکت الابدان در مذهب امام شافعی باطل است بجهة اینکه مال در بین نیست (یعنی مقعود علیه عین متعاقدین است) -

شرکة المفاوضاته عبارتست از اینکه دونهر با هم عقد شرکت می بندند که آنچه بوسیله بدن خودشان یا مال خودشان کسب میکنند. و ربح تحصیل مینمایند. در بین ایشان مشترك باشد اعم از اینکه مال را باهم مخلوط کنند یا نه - غرامتی هم اگر بر آنها متوجه شود. بالا اشتراك از عهده برآیند شرکة المفاوضاته هم باطل است - بجهة اینکه مشتمل است بر انواع عزر و مال هم در بعضی از صوران در بین نیست -

شرکة الوجوه عبارت است از اینکه دونهر با هم عقد شرکت می بندند

که آنچه طرفین فی الذمه میخرند . خواه بشه من موجب . یا حال ربح آن در بین ایشان مشترك باشد شركة الوجوه هم باطل است - بجهة اینکه مال مشترك در بین نیست - از اقسام شركة العقده قسم باطل است فقط قسم شركة العنان درست است که بشرح آن میپردازیم -

(ارکان شرکت)

شركة پنج رکن دارد - (۱) عاقد - (۲) معقود معه - (۳) معقود علیه (۴) ذکر عمل - (۵) صیغه -

در صیغه شرط است که لفظ دال بر اذن تصرف در معقود علیه مذکور باشد که هر دو بتوانند بوسیله خرید و فروش در آن تصرف کنند - که هر دو بگویند (در این صد تومان مشترك مثلا با هم شریک شدیم و همدیگر را اذن دادیم که با آن خرید و فروش کنیم) . اگر طرفین بگویند - « در این صد تومان مشترك با هم شریک شدیم) بدون جمله اخیر شرکت فاسد است . چون هیچکدام حق تصرف در معقود علیه ندارند - اشاره لال کتابت در صورتیکه مقترن با نیت باشند بمنزله صریح اند -

(شرط معقود علیه)

در معقود علیه شرط است که مثلی باشد اعم از اینکه نقد باشد در هم و دینار « یا غیر نقد (گندم مثلا) که هر گاه با جنس خود مخلوط شود . تمیز آن مشکل باشد - در متقوم « غیر مثلی » موقعی شرکت درست است که پیش از عقد شرکة در بین متعاقدین مشترك باشد و تمیز مال هر کدام

از مال آندگر ممکن نباشد . و سود و زیان در بین هر دو مشترك باشد .
مثل اینکه مالی ارتناً بدو نفر برسد : یا دو نفر با هم مالی بخرند : یا اینکه
یکی بعضی از متاع خود را به بعضی از متاع آندگر مبادعه کند « مثلاً نصف
به نصف . یا ثلث به ثلثان » و هر يك پس از قبض اذن تصرف باندگر
بدهند . در این احوال شرکت درست است . بجهة اینکه مال . رد و شريك
از هم متمایز هستند

متعاقدين نمی توانند بدون رعایة غبطه و مصلحة در مال مشترك
تصرف نمایند اگر چیزی را به ثمن المثل بفروشند . و دیگری طالب باشد
که آن را بزبادتر بخرد آن بیع فاسد خواهد بود . اگر مال مشترك را
بدون اجازه شريك و بدون ضروره بسفر ببرد . ضامن آن خواهد بود .
اگر چه تصرف او در آن درست است بجهة بقاء اذن در تصرف . اگر بدون
اجازه شريك مال مشترك را بدیگری بدهد که در آن معامله کند ضامن آن
خواهد بود . ربح و خسر ان بمیزان قيمة مالین تقسیم میشود . اگر یکی
از شریکین يك خروار گندم را به ده تومان خریده باشد . و شريك دیگر
به پنج تومان تقسیم ربح بطور اثلث خواهد بود . « دو ثلث برای صاحب
ده تومانی يك ثلث برای صاحب پنجتومانی » .

اگر با وجود تفاوت مالین قرار بدهند که سود و زیان علی السویه
باشد عقد فاسد است اما تصرف طرفین بحال نفوذ باقی است . بجهة
بقا اذن تصرف و هر يك بمیزان مال خود حق اجرة المثل خواهند داشت
که از آن دگر مطالبه کنند « در مثال فوق صاحب ده تومان دو مقابل پنج
تومان اجرة المثل دارد » .

اگر یکی از شریکین . فوت کند یا دیوانه شود . یا بیهوش گردد .
عقد شرکة منفسخ میشود . همچنان حجر افلاس یا سفه نیز عقد شرکت را

منفسخ میسازد بد شريك بد امانت است « مانند وکیل » -

شريك در دعوی ردبر شريك و در دعوی تلف و خسروان . و مقدار ربح و دعوی اینکه فلان چیز را بفلان مبالغ خریده یا فلان چیز را برای نفس خود خریده یا برای شرکة خریده مصدق است بیهین -

اگر شريك بگوید تفریق کرده ایم . و فلان چیز مال من شد شريك دیگر بگوید تفریق نکرده ایم و آن چیز مشترك است . منکر تفریق مصدق است -- بجهة اینکه اصل عدم تفریق است -- اگر یکی از وراث سهم خود را از دین « وروثی دریافت دارد . وراث دیگر در آن شريك خواهد بود اگر شريكین اسب مشترك خودشان را بیک عقد « هر دو بیک صفت با یکی آندگرا وکیل کند « بدیگری بفروشند بعد یکی از ایشان ثمن سهم خود را دریافت دارد شريك دیگر در آن شرکة نخواهد داشت -

شفعه

شفعه عبارت است از حق تملك قهری که شرع بسبب شرکة برای شريك سابق قرار داده در مقابل عوضیکه شريك تازه داده است

ارکان شفعه

شفعه سه رکن دارد ۱- شفیع « شفعه گیرنده » ۲- مشفوع « شفعه

گرفته شده » ۳- مشفوع منه « شريك تازه

شرط شفيع

در شفيع شرط است که بطور خلطه الشیوع شريك باشد و نیز شرط است که سبب ملكية او مقدم بر سبب ملكية مشفوع منه باشد. اگر چه ملكية او مقدم بر ملكية شفيع باشد « نزد امام اعظم خلطه الجوار هم مستلزم جواز شفعه است »

اگر قاضی حنفی حکم بشفعه الجوار بکند قاضی شافعی حق نقض

ندارد

اگر یکی از شریکین سهم خود را بزید بفروشد بشرط خیار « برای بایع یا برای هر دو » در صورتیکه شريك اول « که سهم خود را بزید فروخته شفعه از عمر نگیرد مشتری اول « زید » حق دارد شفعه از او بگیرد. بجهة اینکه سبب ملكية زید مقدم بر سبب ملكية عمر است. اگر دو نفر با هم خانه را بخرند هیچکدام حق شفعه بر همید دیگر ندارند بجهة اینکه سبب ملكية هیچکدام مقدم بر سبب ملكية آنگر نیست در شفيع عقل و صحه مباشره تصرف شرط نیست مسجد مثلا حق شفعه دارد منتهی ناضر از طرف آن شفعه میگرد

شرط مشفوع منه

در مشفوع منه « شريك تازه » شرط است که سبب ملكية ارموخر

از سبب ملكية شفيع گیر باشد

شرط مشفوع

در مشفوع شرط است که قابل تقسیم باشد و منقول نباشد در حمام
آسیا اطاق چاه آب و امثال آن « که بمحض تقسیم انتفاع از آن مختل میشود
شفعه درست نیست بجهة اینکه قابل تقسیم نیستند »

صیغه

شفیع مالك مشفوع نمیشود مگر بلفظ دال بر شفعه و دادن نم آن
« سهم زید را ملك خود کردم » « سهم زید را شفعه گرفتیم »
گرفتن شفعه مانند رد بعیب فوری است که شفیع هر زمان شنید که
شريك او سهم خود را فروخته فوراً باید در حضور قاضی یا دو نفر عادل صیغه
شفعه را جاری کند

مقصود از فوریت فوریت عادی است اگر در نماز باشد یا در حمام باشد
یا مشغول انجام مهمی باشد جایز است تا فراغ از آن تاخیر کند

اجاره

اجاره عبارت است از تمليك منفعه در مقابل عوض بطور موقت بترتیبی
که ذکر میشود « بعبارة مختصر اجاره عبارت است بیع منافع » عقدی راهم
که مستلزم حصول تمليك مذکور است عقد اجاره میگویند

ارکان

اجاره پنج رکن دارد - ۱ موجر ۲ - مستاجر ۳ - اجره ۴ - منفعة
۵ - صیغه « ایجاب و قبول »

شرط متعاقدين

در متعاقدين « موجر و مستاجر » همان شرایط متبایعین « بايع و مشتری » شرط است « رشد اختیار صحه تصرف »

شرط اجره

در اجره شش فقره شرط است ۱ - اینکه معلوم باشد یعنی اگر فی الذمه است مقدار و جنس و صفة آن معین باشد « ده عدد لیرای انگلیسی »
و اگر معین است باید عیناً معاینه شود

۲ - اینکه در صیغه مذکور و مصرح باشد ۳ - باید باشد ۴ - قابل انتفاع باشد ۵ - تسلیم کردن آن مقدور باشد ۶ - تصرف موجر در آن صحیح باشد - اگر اجاره بر عین وارد باشد قبض اجره در مجلس عقد شرط نیست حواله کردن آن و حواله بر آن و استبدال از آن هم درست است و اگر بر مافی الذمه وارد باشد قبض اجره در مجلس عقد شرط است حواله کردن آن و حواله بر آن و استبدال از آن هم درست نیست - زیرا « اجاره باین ترتیب سالم است در منافع و احکام سالم بر آن جاری است

(شروط منفعت)

در منفعة شش فقره شرط است ۱ - معلوم باشد ۲ - قابل قیمة باشد

۳ - متعلق بمستاجر باشد ۴ - بر ذمه موجر واجب نباشد ۵ - قصداً متضمن استیفاء عین نباشد ۶ - تسلیم گرفتن آن مقدور باشد
 منفعة گاهی بزمان معلوم میشود مانند منفعة خانه یا دکان و امثال آن - و گاهی بعمل میشود مانند دوختن پارچه یا حلاجی کردن پنبه و امثال آن -

(صیغه)

صیغه اجاره عبارت است از ایجاب و قبول صادر از موجر و مستاجر بلفظ صریح اجاره یا کرایه یا لفظ دیگر که بمعنی آن باشد
 صریح صیغه ایجاب در عین « اجاره دادم بتو این خانه را تا مدت یک سال بده تومان » (مملوک تو کردم منافع این خانه را در مدت یکسال بده تومان) (این خانه را اجاره دادم بتو تا یکسال از قرار ماهی یکتومان) اگر بگوید این خانه را اجاره دادم بتو از قرار ماهی یکتومان (بدون ذکر یکسال یا یکماه مثلاً) اجاره باطل است بجهة اینکه مقدار منفعة معلوم نیست یا اگر بگوید این خانه را بتو اجاره دادم یکماه بیک تومان و از آن ببعد نیز از قرار ماهی یکتومان باز اجاره باطل است بجهة اینکه مقدار منفعة بطور کلی معلوم نیست

صریح صیغه ایجاب در فی الذمه « این یک تومان را اجاره دادم بتو که این قبارا برای من بدوزی » (این ده تومان را دادم بتو کرایه اینکه مرا تا مکه حمل کنی)

صریح صیغه قبول در عین « قبول کردم استیجاره کردم اکثراً کردم

قبول کرایه کردم این خانه را بده تومان پول ایران بفلان مدت «
 صریح قبول درفی الذمه « قبول کردم این قبارا برای تو بدوزم به یک
 تومان (پذیرفتم که شما را بمکه حمل کنم با این ده تومان)
 کنایات اجاره (انتقال دادم منافع این خانه را بتو تا یکسال در مقابل
 ده تومان) « اختیار این خانه را دادم بتو تا یکسال بده تومان » (حق سکونت
 این خانه را دادم بتو بده تومان تا یکسال) (تا یکسال در این خانه سکونت
 کن بده تومان) (این ده تومان را دادم بتو که مرا تا مکه سوار کنی) (این
 قبارا برای من بدوز به یک تومان)

شروط صیغه

صیغه اجاره هفت شرط دارد ۱ تلفظ بآن ۳ اتصال ایجاب و قبول
 ۳ عدم تعلیق آن ۴ مصرح بودن اجاره در صیغه ۵ توقیت آن یعنی مصرح
 بودن مدت اجاره در صیغه که با زمان یا بعمل مصرح باشد ۶ سوق صیغه بر
 سبیل خطاب ۷ توافق ایجاب و قبول در معنی با هم
 معاطاة در اجاره ورهن و هبه نیز جاری است که در امور غیر مهمه
 درست است اجاره دادن خانه در مقابل تعمیر آن یا کرایه دادن الاغ در
 مقابل علف دادن آن درست نیست بجهة اینکه اجرة مجهول است اگر در
 مقابل اجرة معلوم اجاره بدهد و بعد در خارج عقد قرار بدهند که اجرة را
 بمصرف تعمیر خانه یا علف دادن الاغ برساند درست است «
 (اگر قرارداد مذکور در صلب عقد باشد اجاره باطل است که بگوید این
 خانه را اجاره دادم بتو یکساله بده تومان که بمصرف تعمیر آن برسانی)

استجاره کردن برای کندن پوست گوسفند در مقابل پوست آن
یا استجاره کردن برای آرد کردن گندم در مقابل مقداری از آرد آن (ده
يك مثلا) درست نیست بجهة اینکه تسليم اجرة در هنگام عقد بموجب
مقدور نیست استجاره برای آرد کردن گندم در مقابل مقداری از عین گندم
«ده يك مثلا» درست است

مغصوب یا نجس یا متنجس که تطهیر آن ممکن نباشد جائز نیست
اجرة واقع شود اگر خانه را در مقابل يك رأس خوك یا يك نعش مردار
استجاره کند باطل است بجهة اینکه اجرة پاك نیست استجاره کردن عین
«یعنی شیئی معین» بدون رؤیة باطل است کور درست نیست شخصاً چیزی
را اجاره کند (اما سلم او درست است) اجیر گرفتن کور برای حفظ و
حراست باطل است «

استجاره کردن دزدیده غصب شده گریخته که مستاجر قادر بر تسلیم
گرفتن آن نباشد باطل است (اگر مستاجر قادر بر تصرف آن باشد درست
است)

اجیر کردن عمله برای اینکه يك آجر مثلا دست بنا بدهد و برود یا
اجیر کردن دلال برای اینکه در چیزهای مقطوع القیمه «از قبیل نان گوشت
«که دو کلمه حرف بزند و برود فاسد است بجهة اینکه معقود علیه قابل قیمه
نیست» یعنی قیمتی ندارد» ولی عقداگر منحصر فی الفرد باشد جائز نیست
اجرة بگیرد بجهة اینکه عقد در اینحال بر ذمه او واجب است
قاضی «که از طرف دولت موظف نباشد» برای تلقین متعاقدین
جائز است اجرة بگیرد اگر خود قاضی ولی عقد واقع شود گرفتن اجرة
جائز نیست «استجاره کردن زیور آلات برای زینت درست است

اگر بگویند یکی از این دو خانه یا یکی از این دو اسب را بتو اجاره
 دادم باطل است بجهة اینکه معتقد علیه مجهول است اجیر کردن برای عبادت
 بدنی «غیر نسك حج و عمره و نماز طواف» درست نیست بجهة اینکه منفعة
 باجیر متعلق است نه بمستأجر اجیر کردن برای تأدیه عبادة مالی درست
 است از قبیل تأدیه زکوة کفاره ذبح قربانی تفرقه کردن آنها بر ارباب
 استحقاق رساندن صدقه و هدیه بمستحقین آن بجهة اینکه منفعة بمستأجر
 متعلق است نه باجیر اجیر کردن برای اذان و تجهیز میت و تعلیم قرآن و
 قرائة قرآن بر مزار میت درست است استجاره کردن گوسفند برای شیر
 آن استجاره کردن تالاب برای گرفتن ماهی آن استجاره کردن بستان
 برای نمر آن استجاره کردن شمع برای روشن کردن آن درست نیست به
 جهة اینکه عین قصد ابعثد اجاره مملوك نمیشود مگر تبعاً مانند اجاره کردن
 چاه برای انتفاع از آب آن اجیر کردن زن شیرده مستقیماً برای شیر آن
 باطل است اما اجیر کردن آن برای پرستاری بچه که در ضمن هم از شیر او
 استفاده شود درست است اجاره کردن زمین برای دفن اموات باطل است
 بجهة اینکه نیش آن پیش از پوسیدن بدن میت حرام است و وقت پوسیدن
 هم مجهول است

تسلیم کلید خانه تعمیر و بام اندود آن اصلاح در و دیوار گذاشتن
 ناردان نردبان و امثال آن بمعده موجز است - اگر در انجام هر يك از آنها
 تعامل کند مستأجر اختیار فسخ خواهد داشت - تنظیف خانه و حیاط و جلو
 خان آن - از کثافات و خاک روبره و برف و زبل و غیره بمعده مستأجر است
 ید مستأجر بدامانت است مانند ید اجیر (در صورت تقصیر ضامن می باشد)

اگر کسی خانه را یکماه اجاره بدهد بده تومان و مستأجر دو ماه در آن را قفل کند و بهیچوجه از آن متمتع نشود ده تومان مسمی را بانضمام اجرةالمثل یکماه دیگر باید بموخر بردارد. اگر مستأجر خارج از عادة الاغ را بار کند یا خارج از عادة الاغ را بزند و تلف شود ضامن است. اگر در بازار دکان را سرقت کنند ضمانتی بر عسس نیست اگر چه برای حفظ بازار شده باشد.

اگر در شهر خانه را سرقت کنند. ضمانتی بر پاسبان نیست. اگر چه پاسبان برای حفظ شهر اجیر میشود.

اگر ذر صحرا گرك كله را ببرد یا دزد بدزد ضمانتی بر چوپان نیست. اگر در حمام لباس را بدزدند. ضمانتی بر حمامی نیست. (اگر لباس را دست حمامی بدهد ضامن است). اگر دکان را دست اجیر بسپارد و متاع آن دزدیده شود ضمانتی بر اجیر نیست اگر متاع دکان را دست اجیر بسپارد و او از حراست غفلت کند ضامن است.

اگر چوپان كله را بدیگری بسپارد بچرا ببرد چوپان و آندگر هر دو ضامن خواهند بود در صورتیکه تقصیر آندگر ثابت نشود فقط چوپان ضامن است.

اگر نان پز در پختن نان افراط کند تا بسوزد. ضامن خواهد بود اگر شاگرد بضر دست معلم فوت کند ضامن خواهد بود اگر اسبی را کرایه کند که امروز سوار آن شود و فردا بر گردد فردا توقف کرد پس فردا بر گشت و در روز سوم بدون تقصیر دیگری تلف شود. ضامن آن است بانضمام اجرةالمثل روز سوم. اگر در روز اول و بدون تقصیر تلف شود ضامن نیست.

اگر بچه نابالغی را از ولی برای عمل معین (خیاطی مثلاً) اجیر بگیرد و محل را معین نکند « که در کجا برای او خیاطی کند » بعد او را هم راه خود بسفر ببرد و فرار کند یا تلف شود ضامن است بانضمام اجره که قرار داده اند . اگر بچه نابالغ را برای خدمت اجاره کند اگر او را بسفر ببرد ضامن نیست . اجیر در عدم تقصیر مصدق است بیهین مگر اینکه بر تقصیر او اقامه بینه شود . خیاط قصار « رخت شو » صباغ « رنگ رز » و امثال ایشان میتوانند جامه را نگاه دارند تا اجره را دریافت میدارند . بجهت این که جامه در مقابل اجره شرعاً مرهونه است . عامل بدون قرار داد اجره هر کاری بکند متبرع است

اگر پارچه را بخياط بدهد بدوزد یا برخت شو بدهد بشورد یا به رنگ رز بدهد رنگ کند و هیچکدام ذکرى از اجره نکنند حق مطالبه اجره نخواهد داشت چون متبرع محسوب است . اگر زنی بدون ذکر اجره بچه را شیر بدهد یا دلاک بدون ذکر اجره سر کسی را بترشد یا نوکر بدون ذکر اجره مدتها بکسی خدمت کند همه متبرع محسوب اند و حق اجره ندارند اگر کسی بدون اجازه حمامی داخل حمام شود یا بدون اجازه ناخدا داخل کشتی شود باید اجرة المثل بدهد

اگر کسی مدتها دیگری را در خانه خود سکونت بدهد و اسم اجره نیارند متبرع محسوب است اگر چه معروف باشد که همیشه خانه را اجاره میدهد

اگر بطور تعریض (کنایه) از اجره صحبت شود (مثلاً مستأجر بگوید - انشاء الله رضایت بعمل میآید یا مویز بگوید - با کمال مسرت

سکونت کن من سخت گیر نیستم) اجرة المثل باید بدهد. اگر قرار تأدیه اجره تصریح نشود بانقضای تمام مدته اجاره یا بانجام کلیه عمل تمامی اجره بر ذمه مستأجر استقرار پیدا خواهد کرد

اگر مستأجر بواسطه مرض یا بیم راه مثلا نتواند منفعة موجره را استیفا کند « یعنی نتواند اسب را سوار شود یا در خانه سکونت نماید » مهذا اجره را باید بدهد. چون منافع موجره در تحت ید مستأجر تلف شده و تقصیر از خودش بوده که منتفع نشده. اگر برای طبیب ماهر که دارای تصدیق رسمی باشد اجره قرار داده شود و مریض شفا پیدا نکند حق اجره مقرره را دارد. بجهته اینکه بر طبیب معالجه است نه شفا اگر طبیب ماهر نباشد حق مطالبه اجره ندارد بلکه مریض حق دارد تمام مخارجی که بدستور او شده استرداد کند.

بجهته اینکه امری را که متصدی شده لیاقت آنرا نداشته. مستأجر حق دارد که موجر را منع کند از تصرفاتی که بحقوق او بر میخورد. مثلا الاغی را اجاره کند که نگذارد موجر چیزی بر آن بگذارد. یا چیزی بآن بیاویزد.

(فسخ اجاره)

هر عیبی که موجب نقص منفعة باشد موجب خیار فسخ است در اجاره عین. در اجاره فی الذمه خیار نیست چون اگر معیوب شود یا تلف گردد مکتوری بر میگردد بما فی الذمه و بدل آنرا مطالبه میکند مگر اینکه کرایه دهنده از دادن بدل عاجز باشد که در اینحال مکتوری حق خیار

خواهد داشت - خیار فسخ در اجاره بفوریت نیست بلکه بطور تراخی است هر وقت که میل دارد - بجهة اینکه شاید عیب زایل شود (اگر توقع زوال عیب مقطوع باشد خیار فوری است) فوت شدن مستوفی منه « موجره » که در عقد معین شده باشد موجب فسخ شدن اجاره است - اگر اجیر معین فی الذمه یا الاغ معین فی العقد تلف شود یا خانه معین فی العقد خراب گردد بقیه مده اجاره فسخ میشود - اگر چه بفعل خود مستأجر تلف شده باشد اما مده گذشته در صورتیکه موجره قبض شده باشد فسخ نمیشود که باید قسط گذشته از مسمی را بمناسبت اجرة المثل بپردازد - و اگر قبض نشده باشد در جمیع مده فسخ میشود خرابی کلی موجب انفساخ عقد است . خرابی جزئی موجب خیار فسخ است)

اگر زنی بمده معینه برای استخدام مسجد اجیر شود و درین مده حیاضه گردد بقیه مده اجاره منفسخ میگردد -

فوت شدن مستوفی منه « موجره » که از مافی الذمه معین شده باشد موجب فسخ نیست . اگر الاغی را « بدون تعیین » بمدت معینه کرایه کند و مگری الاغ را بمکتبری تسلیم نماید بعد تلف شود اجاره فسخ نمیشود و بدل آن را باید بمکتبری بدهد یعنی الاغ دیگر تسلیم او نماید همچنان فوت شدن مستوفی و مستوفی به و مستوفی فیه موجب فسخ نیست بلکه موجب ابدال است اگر سوار تلف شود « مستوفی » تبدیل بسوار دیگر میشود اگر بار تلف شود (مستوفی به) تبدیل به بار دیگر میگردد اگر راه مختل شود (مستوفی فیه) تبدیل براه دیگر میشود اگر مگری عدم ابدال را در عقد شرط کند دیگر مکتبری حق استبدال ندارد

اگر موجر و مستاجر در مقدار اجاره . یا در مقدار مدت . یا در مقدار منفعت . یا در مقدار مستاجره (بفتح جیم) اختلاف کنند که موجر بگوید اجاره ده تومان است . و مستاجر بگوید پنجاه تومان است ؛ یا موجر بگوید مدت اجاره یکماه است . و مستاجر بگوید یکسال است ؛ یا موجر بگوید پنج فرسنگ اسب را کرایه داده ام . و مستاجر بگوید ده فرسنگ . یا موجر بگوید يك اطاق را اجاره داده ام . و مستاجر بگوید چهار اطاق . موجر و مستاجر هر دو تخالف میکنند (بر نفی عنوان طرف و اثبات عنوان خود) و اجاره فسخ میشود .

و بر مستاجر اجرة المثل مقدار انتفاع واجب میشود که بپردازد .
اگر کسی قایقی را مثلا اجاره کند . و در آن ماهی مثلا بیفتد حق مستاجر است .



(جعاله)

جعاله . بتثلیث جیم در لفظ عبارت است از چیزی که برای کسی مقرر شود خواه بعقد یا غیر عقد . اما در شرع عبارت است از التزام عوض معلوم برای انجام عمل معین یا عمل مجهول که علم آن متعسر باشد . احکام جعاله . همان احکام اجاره است . فقط در پنج حکم با اجاره اختلاف دارد .

- (۱) اینکه جعاله بر عمل مجهول که دانستن آن متعسر باشد درست است . مانند پیدا کردن گم شده یا گریخته که بصاحبش رد کند .
- (۲) - اینکه جعاله با غیر معین هم درست است . مانند اینکه بگویند هر کس گم شده مرا پیدا کند و بمن تسلیم نماید ده تومان باری خواهم داد .
- (۳) - اینکه جعاله از طرفین . یعنی از طرف جاعل و عامل هر دو جائز است . یعنی هر دو میتوانند آنرا فسخ کنند .
- (۴) - اینکه عامل مستحق جعاله نمیشود مگر پس از انجام عمل ؛
- (۵) - اینکه قبول در جعاله شرط نیست .

ارکان

جماله بطور اجمال دارای پنج رکن است .

(۱) - جاعل . یعنی کسی که عوض را ملتزم میشود اگر چه مالک

هم نباشد .

(۲) - عامل . یعنی کسیکه کار را انجام میدهد اگر چه معین هم

نباشد .

(۳) - صیغه از طرف جاعل - (عمل از طرف عامل بمنزله قبول

است) .

(۴) - جعل . یعنی حق العمل .

(۵) - عمل .



(شروط جاعل)

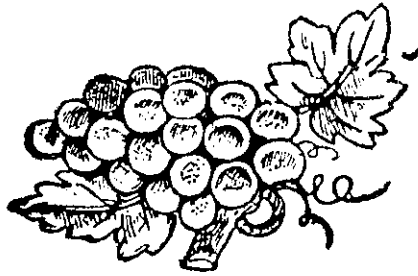
در جاعل دو چیز شرط است .

(۱) - اختیار .

(۲) - اطلاق تصرف .

بنا بر این از مکره و بیجه و دیوانه و مجبور بسفه جعل درست

نیست .



شروط عامل

در عامل هم دو چیز شرط است .

(۱) - اینکه عالم بالتزام باشد . اگر کسی بگوید هر کس کم شده مرا بمن رد کند ده تومان باو خواهم داد . و کسی آنرا رد کند که مطلع بالتزام مذکور نباشد . مستحق چیزی نخواهد بود . یا اینکه بگوید هر گاه زید کم شده مرا بمن رد کند ده تومان باو خواهم داد . و کسی دیگر کم شده را باورد کند استحقاق چیزی نخواهد داشت .

(۲) - اینکه اهلیت عمل را داشته باشد . بنابراین از بچه که قادر بر عمل نیست انجام عمل لغو است . اما از بنده و دیوانه و مجبور بسفه و بچه که قادر بر انجام عمل باشد . درست است .

.....

شروط صیغه

در صیغه جماله دو شرط معتبر است .

(۱) - ایجاب لفظی از طرف جاعل .

(۲) - عدم توقیت .

(شروط جعل)

در جعل همان شروط ثمن مشروط است که در مبحث بیع گذشت .
پس آنچه درست نیست ثمن واقع شود . درست نیست جعل شود - از
قبیل چیز مجهول . و چیز نجس . و امثال آن ...

عامل در جعل مجهول . یا نجس مقصود . از قبیل شراب . یا پوست
مردار استحقاق اجرة المثل را دارد . اما در جعل نجس غیر مقصود از قبیل
خون . یا مدفوع سگ مثلا استحقاق چیزی نخواهد داشت .

شروط عمل

در عمل در شرط مقرر است .

(۱) - کلفت .

(۲) - عدم تعیین بر عامل .

بنابراین در امریکه کلفت و زحمتی نباشد . جعل نیست . مثلاً کسی بگوید هر کس گوسفند کم شده مرا پیدا کند ده تومان باو خواهم داد . و زید بگوید گوسفند تو در فلان کوه است . یا در نزد فلان شخص است . یا در فلان رودخانه آنرا آب میبرد . استحقاق چیزی نخواهد داشت . زیرا زحمتی متحمل نشده است یا کسی بگوید هر کس گوسفند سرقت شده مرا بمن رد کند ده تومان باو خواهم داد . و شخص سارق آنرا رد کند استحقاق چیزی ندارد . بجهة اینکه رد بر او شرعاً متعین است . اگر کسی بغير حق حبس شود . و بشخص محترمی که حرف او شنیده میشود . همیشه مبالغه بدهد که او را آزاد کند جائز است . چون قضیه فرض کفائی است . و به کسی متعین نیست .

اگر ضبط و تفصیل عمل لازم باشد . باید آنرا شرح بدهد .

مثلا پارچه را که بخیاط میدهد آنرا قبا بدوزد . باید عرض و طول
و طرح آنرا بیان کند .

یابا معمار پیمان ساختمان می بندد . باید محل و تعداد اطاق و راهرو
و عرض و طول و ارتفاع اطاقها و حیاط و سایر لوازم آنرا کاملا بیان کند
اگر نه پس از انجام عمل . حق تعامل از ادای جعل نخواهد داشت .



مساقاة

مساقاة عبارت است از معامله مالك با عامل در درخت خرما . و مو
که آبیاری و پرستاری کند بار و نمر آن در بین ایشان مشترك باشد .
عقد مساقاة بنا بر قول قدیم شافعی و منهب مالك . و احمد . و عقیده
جمعی از اصحاب شافعی در سایر اشجار نیز مستقلاً درست است . اما بنا
بر قول جدید شافعی در سایر اشجار مستقلاً درست نیست . مگر تبعاً : یعنی
به تبعیت درخت خرما یا مو اگر چه زیادتراً هم باشد .

ارکان

مساقاة . شش رکن دارد (۱) مالك . (۲) عامل . (۳) عمل . (۴) نمر
(۵) مورد . (۶) صیغه .

شرط متعاقدين

شرط متعاقدين همان رشد . و اختیار . و صححة تصرف است . که
در مباحث سابقه ذکر شد . از كودك . دیوانه . سفیه . مساقاة درست نیست
مگر اینکه ولی آنها با رعایة مصلحة مساقاة کند .

صیغه

صریح صیغه مساقاة . (این باغ را بتو دادم آنرا آبیاری کنی . که

نمر آن در میان مابالمناصفه باشد). (این باغ را بتودام آن را آبیاری کنی
در مقابل نصف نمر آن) -

شروط مورد

مورد مساقاة پنج شرط دارد - (۱) اینکه مغروس باشد - (۲) اینکه
در عقد معین باشد - (۳) اینکه رؤیة شده باشد - (۴) اینکه در دست
عامل باشد - (۵) اینکه نمر آن نرسیده باشد - (اعم از اینکه ظاهر شده
باشد یا نه) - مساقاة در غیر مغروس درست نیست - یعنی مساقاة در نهال
که عامل آن را بنشانند. و از آن پرستاری و آبیاری بعمل بیآورد. اصل
درخت یا نمر آن یا اصل و نمر در بین ایشان مشترك باشد - باطل است
بجهة اینکه غرس کردن جزو عمل سقایه نیست اگر ضمیمه عقد شود.
مفسد عقد است -

بنا بر عقیده مذکوره (بطلان مساقاة در نهال) اگر نهال مال مالک
است درخت هم مال مالک خواهد بود. عامل فقط حق اجرة المثل
را دارد -

اگر نهال مال عامل است درخت هم مال عامل خواهد بود. مالک
فقط حق اجرة المثل زمین را دارد - بعضی از علماء سلف عقد مساقاة را در
نهال نیز جایز دانسته اند - اگر بگویند - یکی از این دو باغ را دادم بتو
بمساقاة درست نیست - بجهة اینکه مورد مجهول است -

اگر بگویند - باغی دارم بتودام بمساقاة درست نیست - بجهة عدم
رؤیة مورد (یعنی معقود علیه) وجهل بآن - زیرا عقد مساقاة اساساً مشتمل
است بر غرر دیگر گنجایش ندارد غرر دیگر ضمیمه آن شود - اگر مورد

(معقود علیه) در دست عامل نباشد (در دست مالك يا ديگرى باشد) .
مساقاة درست نيست)

شرط عمل

شرط عمل اينست كه نتيجه آن راجع بشمر باشد . (نه راجع بزمين)
از قبيل آبيارى كندن . بریدن . وجين كردن . جويمال . تلقيح خرما و امثال آن
(تلقيح عبارت است از گذاشتن شكوفه خرماى نر . در شكوفه خرماى ماده
كه آبستن شود) - اعمال مذكوره اختصاص بعامل دارد - اما اعماليكه
نتيجه آن راجع بزمين است . از قبيل ساختن حصار . خانه باغ . خندق .
در . صفة . قنائة . چاه آب . و امثال آن اختصاص بمالك دارد -
اگر شرط شود كه عامل ديوار باغ را درست كند . يا شرط شود كه
مالك جو مال كند . عقد باطل است -

شرط ثمر

در نمرسه فقره شرط است - (۱) اينكه نرسيده باشد - (۲) اينكه
در بين مالك و عامل مشترك باشد - (۳) اينكه مقدار سهم عامل بجزواز
ثمر معلوم باشد (نصف . يا ثلث . يا ربع . مثلاً) - معلوم بودن نمر شرط
نيست -

مساقاة باغى كه نمرش رسيده باشد باطل است . بجهة اينكه زحمت
عمده اش رفته است - اگر مقزر شود . كه كليه ثمر براى مالك باشد . يا
كليه براى عامل باشد يا قسمتى از آن براى ديگرى باشد باطل است - اگر
سهم عامل بجزواز ثمر معلوم نباشد مثلاً بگويد - يك خروار از ثمر آن

برای عامل باقی برای مالک یا یک خروار برای مالک باقی برای عامل -- مساقاة باطل است -- بجهة اینکه شاید همان يك خروار نمر بدهد در اینصورت آندگر بی نصیب می ماند -

مزارعه . مخابره

مزارعه عبارت است از معامله مالک با عامل در تخم و زمین که عامل تخم را بپاشد . و از آن پرستاری و آبیاری بعمل بیارد . آنچه غله حاصل شود . در بین ایشان مشترك باشد -

مخابره عبارت است از معامله مالک با عامل فقط در زمین که عامل آن را با تخم خود مزروع کند و از آن پرستاری و آبیاری بعمل بیارد . آنچه غله حاصل شود در بین ایشان مشترك باشد - در مزارعه تخم مال مالک است - در مخابره مال عامل است -

در مزارعه غله حق مالک خواهد بود . و عامل فقط حق اجرة المثل خود و اجرة المثل عوامل و اسباب خود را دارد -- در مخابره غله حق عامل خواهد بود و مالک فقط حق اجرة آب و زمین را دارد -- مزارعه بنا بر قول جدید شافعی اگر مستقلاً بعمل آید باطل است -- اما اگر تبعاً بعمل آید یعنی به تبعیت باغ مو : یا خرما واقع شود -- درست است -- اما مخابره بهیچوجه درست نیست نه استقلالاً نه تبعاً -- (خلافاً للسبکی و جمع آخرین که هر دو را جایز دانسته اند) -- مزارعه : یا مخابره اگر بطریق اجاره جاری شود درست خواهد بود -

بشرط اینکه شروط اجاره رعایت شود -- از قبیل رؤیة معقود علیه و تصریح بمده اجاره در صیغه و سایر شروط معتبره در اجاره که سابق مذکور

کردید -- درمخابره که تخم مال عامل است - عامل بگوید نصف این زمین را از تو اجاره کردم درمقابل نصف این تخم و نصف زحمات خودم و نصف منافع عوامل و اسباب فلاحتی که دارم -- یا بگوید -- نصف این زمین را از تو اجاره کردم در مقابل نصف این تخم -- و نصف زحمات خودم را با نصف منافع عوامل و اسباب خود بتو تبرع کردم -- (مخابره باین دو وجه درست است) -

درمزارعه که تخم مال مالك است -- مالك بگوید -- تو را اجیر کردم به نصف این تخم که آن نصف دیگر را برای من بپاشید در نصف این زمین و نصف دیگر زمین را بتو اعاره دادم تاغله آن برداشته میشود -- (مزارعه هم باین ترتیب درست است) -

عاریه

عاریه عبارة است از تملیک منفعة بدون عوض بطور موقت یا بطور اطلاق بشرط بقاء عین - کلمه عاریه شرعا هم بر معار اطلاق میشود هم بر عقد عاریه - عاریه اصالة مستحب است . و گاهی واجب میشود - مانند عاریه دادن ساتر عورة به برهنه برای نماز فریضه یا ریسمان دادن برای بیرون کشیدن غریق یا بیرون کشیدن کسی که توی چاه افتاده باشد یا دادن تیغ برای ذبح حیوان ما کول که در شرف هلاکت باشد

ارکان

عاریه چهار رکن دارد - (۱) معیر (عاریه دهنده) - (۲) مستعیر (عاریه

گیرنده) (۳) معار (عاریه شده) - (۴) صیغه - (یعنی لفظ مشعر با عاره از طرف معیر یا از طرف مستعیر)

قبول در صیغه عاریه شرط نیست - لفظی که از ایشان با عمل اندگر کافی است اگر مستعیر بگوید - آن را بمن عاریه بده و او داد - یا معیر بگوید آن را بتو عاریه دادم و او برد کافی است - (سکوت بجای عمل کافی نیست) - برد کردن مستعیر عاریه رد میشود

شرط معیر

در معیر رشد و اختیار و صحت تدرع شرط است - از کودک دیوانه و مجبور سفه و مجبور افلاس مجبور بغير حق عاره درست نیست

شرط مستعیر

در مستعیر رشد و اختیار و تعین و اطلاق تصرف شرط است و اگر بگوید فلان چیز را عاره دادم بشما دو نفر باطل است بجهة اینکه مستعیر متعین نیست بلکه مجهول است - استعاره کردن کودک، دیوانه، سفیه، درست نیست مگر بقصد ولی آنها آنهم در صورتیکه عاریه مضمونه نباشد مثل اینکه از مستاجر استعاره نماید - (استعاره از مستاجر مضمون نیست)

شرط معار

در معار شرط است که انتفاع از آن حلال باشد و منفعة آن مملوک باشد و خود آن معین باشد. و عین آن باقی باشد عاریه دادن معار بدون اجازه معیر درست نیست

شرط صیغه

در صیغه لفظ مشعر باذن در انتفاع شرط است - کتابه اشاره لال بمنزله لفظ است - عاریه بدون لفظ هم بعمل میآید - اگر فرشی را زیر کسی انداختند که بر آن بنشینند اعاره است بدون لفظ - که اگر تلف شود بحکم اعاره ضامن است اگر بکسی اجازه بدهد - که هر روزه حیوانش را بدو شد حیوان در مدت دوشیدن عاریه است - اگر چیزی بخرد و فروشنده مبیع را در ظرف خود بمشتری تحویل دهد ظرف عاریه است - از سقاء کوزه را گرفت که از آن آب بخورد از دستش افتاد و شکست اگر آب همچانی است کوزه مضمون است بجهة اینکه عاریه است - و اگر آب در مقابل عوض است فقط باندازه سیر آب شدن خود ضامن آب است و کوزه غیر مضمون است بجهة اینکه آب مبیع فاسد است و کوزه موجد فاسده است - ظرف هدیه پیش از استعمال امانت است و با استعمال معتاد عاریه است و با استعمال غیر معتاد مخصوب است و اگر هدیه در مقابل عوض است موجد فاسده است

صیغه

صریح صیغه عاریه - (این زمین را دادم بتو بعهده) (منفعة این خانه را بر تو مباح کردم) (این اسب را تا فلان جا سوار شو و پس بیار) (این حیوان را تا یکماه برای خود بدوش)

اعاره دادن موقوفه (در صورتیکه مخالف شرط واقف نباشد) درست است اعاره دادن موجد اعاره دادن خانه که منفعة آن بر حسب وصیة مملوک معیر شده باشد درست است اعاره دادن بیت المال (برای امام) درست

است - (خلافاً للتحفة والنهایه) ولی بهیچوجه نمی تواند مال مولی خود را اعاره بدهد - اعاره دادن آلات لهو درست نیست بجهة اینکه انتفاع بآنها حرام است

اعاره دادن اسب و اسلحه بکافر حربی حرام است - اعاره دادن دختر جمیله یا پسر خوشکل بنامحرم برای خدمت حرام است

مستعیر حق دارد منفعة معار را بوسیله نائب خود استیفا کند

اگر اسبی را برای سواری استعاره کند بعد دیگری را مانند خود یا کوچکتر از خود سوار آن کند درست است - بشرط اینکه برای انجام کار خود مستعیر باشد و بشرط اینکه شخص ثالث دشمن معیر نباشد

استعاره کردن چیزی که انتفاع از آن موجب استهلاك عین آن باشد درست نیست استعاره کردن شمع برای روشن کردن و صابون برای شست و شو باطل است استعاره کردن زیورآلات برای تزئین درست است ید مستعیر ید ضمان است - اگر چه عاریه فاسد باشد بجهة اینکه فاسد حکم صحیح را دارد. اگر کسی بگوید در زمین من برای خودت چاه آب بکن چاه مملوك حفر کننده نمیشود حتی حق اجره هم بر آمر ندارد - (اگر در نفی و اثبات اجره اختلاف کنند آمر مصدق است بیمین وارث امر قائم مقام امر است در مصدق بودن به یمین) -

اگر کسی بچه را فرستاد چیزی برای او بعاریه بیاورد آن چیز در دست بچه تلف شد یا بچه آن را تلف کرد. نه بچه نه فرستنده بچه هیچکدام ضامن نیستند -

هر گاه معار: کلا. یا بعضی از آن تلف شود. مستعیر (اگر چه تقصیر هم نکرده باشد) . ضامن است - که اگر مثلی است. مثل آن را

بمعیر بدهد - و اگر متقوم است قيمة روز تلف را بپردازد (بدل کل یا ارزش بعض) -

اگر معار با استعمال ماذون فيه تلف شود . مستعیر ضامن نیست - مثلاً اسبی را که برای سواری استعاره کرده . اگر در سواری تلف شود = یا استری را که برای حمل بار استعاره کرده . در زیر بار تلف شود مستعیر ضامن نیست - (اگر در عرض راه توی چاه بیفتند مستعیر ضامن است) - اگر از مستاجر عاریه شود مضمون نیست - (در صورتیکه اجاره صحیح باشد) بجهة اینکه مستعیر نایب مستاجر است و ید مستاجر بدامانۀ است - اگر اجاره فاسد باشد - مستعیر ضامن است - بجهة اینکه ید مستاجر در اجاره فاسده ید ضمان است اگر از موقوف علیه استعاره شود مستعیر ضامن نیست - اگر از وصی له بالمنفعة استعاره شود (یعنی کسیکه بر حسب وصیة منفعة معار حق او شده باشد) مستعیر ضامن نیست -

اگر چیزی را از مالك استعاره کند که آن را رهن بگذارد و در دست مرتهن تلف شود نه بر رهن (مستعیر) ضمانتی هست نه بر مرتهن - اگر کتابی را مثلاً که وقف عام است شخص با سوادی استعاره کند و بدون تقصیر تلف شود ضمانتی بر او نیست - بجهة اینکه یکی از موقوف علیهم است اگر معیر و مستعیر اختلاف کردند - که تلف شدن معار با استعمال ماذون فيه بوده یا غیره ماذون فيه معیر و صدق است بجهة اینکه اصل در عاریه ضمانت است مگر اینکه مسقط آن ثابت شود - (خلافاً للمرملی . وفاقاً لوالده) مخارج در معار بمالك بعهده مستعیر است - مخارج خود معار بعهده مالك است مگر اینکه مقرر شود که بعهده مستعیر باشد - در عاریه (خواه موقت باشد یا مطلق) طرفین حق رجوع دارند

فائده

عقود شرعیه نسبت بر رجوع طرفین سه قسم اند - یاطرفین حق رجوع دارند آنها را عقود جایزه مینامند - یاطرفین حق رجوع ندارند آنها را عقود لازمه مینامند - یایک طرف حق رجوع دارد آنها را عقود من طرف میکوبند عمده عقود جایزه اند عاریه . وکالة . شرکة . قراض . ودیعه جماله (پیش از شروع در عمل یا پس از شروع و پیش از انجام) وصیة برای غیر - به بعضی از اموال رهن . پیش از قبض هبه . پیش از قبض مسابقه - عمده عقود لازمه نیزه اند - نکاح خلع صلح حواله اجاره مساقاة بیع پس از انقضاء مدّة خیارسلم پس از انقضاء مدّة خیار وصیة بعد الموت هبه پس از قبض (هبه اصل بفرع پس از قبض هم جائز است)

عمده عقود جایزه از یک طرف پنج اند . ضمان (جایز است از طرف مضمون له لازم است از طرف ضامن) هبه اصل بفرع - پس از قبض باذن و اهب (جائز است از طرف اصل لازم است از طرف فرع) رهن پس از قبض باذن رهن (جائز است از طرف مرتهن لازم است از طرف رهن) جزیه - (جائز است از طرف کافر لازم است از طرف امام)

امان (زنهار) (جائز است از طرف کافر لازم است از طرف اسلام) چندین فقره از قاعده جواز رجوع مستثنی است که معیر اصلا نمی تواند از اعاره برگردد - (۱) کفن میت - که عاریه باشد معیر حق رجوع ندارد اگر چه دفن هم نشده باشد - (۲) زمینى که برای دفن میت استعاره شده

تا هنگام پوسیده شدن میت معیر حق رجوع ندارد - (۳) خانه که مالک آن وصیت کرده پس از موتش یکماه آنرا اعاره بدهند وارث تا آخر یکماه حق رجوع ندارند - (در صورتیکه اجره آن از ثلث خارج شده باشد) ۴ اسب یا اسلحه که برای غزا استعاره شده باشد و حرب درگیر شده باشد معیر تا خاتمه جنگ حق رجوع ندارد - ۵ سائری که برای ادای نماز فرض به برهنه عاریه داده شده باشد تا خاتمه نماز معیر حق رجوع ندارد - ۶ ربسمانی مثلاً که برای نجات غریق یا کسیکه توی چاه افتاده عاریه داده شده باشد تا استخلاص او معیر حق رجوع ندارد

پاره موارد هستند که معیر حق رجوع دارد اما نمی میتواند هنگام رجوع معار را تحویل بگیرد بنا بر این تا موقع تحویل گرفتن آن حق اجرة المثل بر مستعیر دارد -

از قبیل کشتی که از ساحل دور افتاده باشد . از قبیل تیر که برای پا دیر دیوار شکسته استعاره شده و محکم شده باشد و امثال آن . . . که هرگاه معیر از اعاره برگردد تا هنگام رسیدن کشتی بساحل - یا تا هنگام گذدن پا دیر از دیوار حق اجرة المثل دارد که از مستعیر مطالبه کند . . اگر زمینی را برای زراعت یا غرس درخت . یا بناء استعاره کند - فقط یکمرتبه حق دارد در آن زراعت کند یا درخت بنشانند یا در آن بنا کند . . مگر اینکه صریحاً معیر اجازه تجدید یا اجازه ادامه داده باشد . .

اگر زمین را برای بناء . یا غرس . استعاره کند . میتواند در آن زراعت کند - بجهة اینکه ائیان با خف جائز است (تخم درخت افشاندن برای شتل : یعنی نشا حکم زراعت را دارد) . . اما عکس مذکور . جائز نیست - یعنی اگر زمین را برای زراعت استعاره کند غرس جائز نیست .

اگر برای بنا استعاره کند غرس جائز نیست همچنان عکس آنهم ممنوع است -- اگر مالك و متصرف اختلاف کنند که متصرف بگوید بمن اعاره داده‌اید . مالك بگوید اجاره داده‌ام بفلان مبلغ -- متصرف مصدق است بيمين در صورتیکه عين معار باقی باشد . و مدتی هم نگذشته باشد . که قابل اجره باشد --

اگر مدتی گذشته باشد که قابل اجره باشد مالك مصدق است و حق مطالبه مال الاجاره را دارد -- (چنانچه اگر طعام کسی را بخورد و بگوید مجانی بمن دادید و مالك بگوید در مقابل عوض داده‌ام مالك مصدق است به بيمين) --

اگر بعکس مذکور متصرف بگوید -- اجاره داده‌اید بفلان مبلغ و مالك بگوید اعاره داده‌ام . و عين معار باقی باشد . مالك مصدق است به بيمين --

اگر دکانی را باچند تومان : یا زمینی را با مقدارى تخم بکسی بدهد و بگوید در آن دکان برای خودت تجارت کن : یا زمین را برای خودت زراعت کن دکان و زمین عاریه است پول و تخم قرض است . (نه هبه)
على الاوجه --

اگر مالك و آن شخص در قصد قرض و ادعای هبه اختلاف کنند مالك مصدق است به بيمين -- اگر زیور آلاتی را استعاره کند و آن را به صبیخه خود ببوشاند و دیگری را امر کند که صبیخه را در خانه خودش چشم‌مداری کند -- اگر زیور آلات بسرقت برود مالك مستعیر را تغیریم میکند مستعیر هم بر میگردد بشخص ثالث اگر شخص ثالث دانسته که زیور آلات عاریه است ضامن خواهد بود -- اگر ندانسته و تصور کرده مال خود آمر است ضامن نیست -- اگر مدتی باذن مالك در خانه سکونت کند (مالك اهل اذن

باشد) . و مالك بهیچوجه با او صحبت كرايه نكند چیزی بر ذمه او لازم نمی آید . بجهة اینکه مالك متبرع محسوب است (رجوع به مبحث اجاره) مستعیر حق اصلاح كتاب مملوك را ندارد .

مگر بطن رضای مالك . اصلاح قرآن واجب است اگر خوش خط است بخط خود اگر نه بخط خوش خط . اصلاح كتاب وقف هم واجب است . در صورت تیقن خطا .

غصب

غصب عبارة است از استیلاء غیر مشروع بر حق غیر اعم از اینکه عین باشد یا نفع مانند نشستن بر فرش غیر منع صاحب مال از تصرف در مال خود سوار شدن اسب غیر بلند کردن کسی که در مسجد نشسته یا بلند کردن کسی در بازار . غصب حقوق مردم گناه بزرگ است . غصب اختصاصات گناه کوچک (از قبیل غصب کردن سك . خوك . سر کین . پوست مردار زبانه . مسكرات اهل ذمه . و سایر اختصاصات) .

گرفتن چیزی از مردم بسبب حیاء حکم غصب را دارد که تصرف در آن حرام است و آن را غصب الحیاء میگویند . رد مقصوب بر غاصب واجب است اگر تلف شود ضامن آن است . تلف شده اگر مثلی است مثل آن را رد کنند و اگر متقوم است . یا مثلی است و مثل آن پیدا نمیشود اقصی القیم آن را از هنگام غصب تا زمان تلف باید بپردازد (یعنی بیشترین قیمة آن مده را) .

آنچه بوسیله وزن . و پیمانه . مقدار آن معین شود و عقد سالم در آن جائز باشد آن را مثلی گویند . از قبیل نقد . حبوب . پنبه . آرد

آب . سر کهه . خرما . مشک . مس . روغن . کره و امثال آن) آب جوشیده،
مستقوم است --

اگر افسار الاغ را باز کند و الاغ فرار کند یا در قفس را بکشد و
پرندۀ پرواز نماید -- یا طناب کشتی را باز کند و کشتی غرق شود -- یا اسب
کسی را بزند و اسب فرار کند در کلیه صور مذکورۀ ضامن است --

هبه

هبه (یعنی بخشش) عبارت است از تملیک عین یا تملیک دین . یا
تملیک نفع عین در زمان حیاتۀ بدون عوض -- بصیغه هبه یا لفظی که بمعنی
آن باشد . هبه در مقابل عوض بیع است -- و احکام بیع در آن جاری است
از قبیل خیار مجاس . خیار عیب . شفعه . مملوک شدن بعقد (که موکول
به قبض نیست) و غیر آن -- معنی مذکور شامل هدیه . و صدقه
هر سه می آید -- اگر گوئیم هبه عبارتۀ است از تملیک بلاعوض بدون قصد
نواب یا اکرام یا رفع احتیاج بوسیله ایجاب و قبول -- فقط شامل هبه می آید
که مقصود فقهاء از هبه همین هبه است که در مقابل هدیه و صدقه است و
و آن را هبه ذات ارکان مینامند --

ارکان

هبه (بمعنی اخیر) چهار رکن دارد - (۱) واهب (بخشنده) - (۲)
متهب : یعنی موهوب له (باو بخشیده) - (۳) موهوب (بخشیده) - (۴) صیغه
(ایجاب و قبول)

شروط

درواهب و موهوب له اهلیة تبرع شرط است (هبه بمسجد در صورت قبول ناظران درست است) و در موهوب شرط است که عین باشد یا نفع عین (هبه مافی الذمه درست نیست) دیگر اینکه شرط است که درست باشد عوض واقع شود بعبارة اخری آنچه بیعش درست است هبه اش نیز درست است آنچه بیعش درست نیست هبه اش نیز درست نیست مگر چند فقره که از این قاعده مستثنی است از قبیل حق تاجر موات (بیش از احیاء آن) از قبیل روغن متنجس از قبیل نمر درخت پیش از رسیدن (بدون شرط قطع) از قبیل کبوتر دو برج که مخلوط شده باشد یا دو مایع ممزوج یا دو گندم مخلوط هبه آنها باند کرد درست است اما بیع آنها درست نیست دیگر اینکه شرط است معلوم باشد دیگر اینکه مقدور التسلیم باشد

صیغه

صریح صیغه هبه (فلان چیز را بتو بخشیدم بتو دادم بتو هبه کردم فلان چیز برای تو) کتابة و اشاره لال کنایه اند در صورت اقتران بانیت هبه بمنزله صریح اند

شروط صیغه

کلیه شروط مذکوره در صیغه بیع در صیغه هبه شرط است اعم از تلفظ با یجاب و قبول و عدم فاصله و عدم تعلیق و عدم توقیت و غیر آن - اگر فرزند

صغیر خود را زیور آلات بپوشاند مملوك او نمیشود مگر اینکه از طرف خود تلفظ بایجاب کند و از طرف صغیر تلفظ بقبول نماید

اگر زن خود یا فرزند کبیر خود یا خدمتکار خود را زیور آلات بپوشاند تا ارفین تلفظ بایجاب و قبول نکنند مملوك موهوبه نمیشود اگر دختر خود را خواه صغیره یا کبیره با امتعه و زیور آلات و جهازی بخانه داماد بفرستد تا تلفظ به صیغه تملیک نکند عاریه است اگر در تملیک و عدم تملیک با دختر یا وارث او اختلاف کند پدر مصدق است به یمین

اگر پدر بگوید این امتعه و زیور آلات جهازی دخترم است ماخوذ باقرار خود خواهد بود اگر در نفی و اثبات اقرار مذکور اختلاف کنند پدر مصدق است ب یمین خلعت سلاطین و حکام و ارباب نفوذ هدیه است نه هبه بنابراین تملیک آن محتاج به لفظ نیست

در صدقه و هدیه تلفظ بصیغه واجب نیست فقط دادن و گرفتن بمنزله ایجاب و قبول است مراسلاتیکه ب یمدیگر مینویسند مملوك مکتوب الیه خواهد بود مگر اینکه کاتب باعاده آن تصریح کند که در اینصورت اعاده آن واجب است. هبه کردن مجهول درست نیست اگر بگوید یکی از این دو اسپ را بتو بخشیدم باطل است اگر بگوید جمیع دارائی خودم را یا نصف دارائی خودم را بتو بخشیدم در صورتیکه دارائی از نزد و اهب و هتیب هر دو معلوم باشد هبه درست است اگر مجهول باشد درست نیست هبه کردن مشاع درست است مانند بیع آن اگر چه قابل قسمت نباشد

عمری و رقبی

هبه عمری و رقبی درست است یعنی توقیت هبه بعمر متبج جائز

است اگر بگوید تا عمر داری این اسب را بتو بخشیدم یا بگوید تا زنده هستی فلان
 ملك را بتو دادم درست است اگر بگوید تا عمر داری فلان چیز را بتو بخشیدم
 اما پس از مرگ تو بر گردن من یا وارث من . همه درست است اما شرط بر گشتن
 آن لغو است . در شرع موردیکه عقد درست باشد و شرط منافی مقتضای عقد
 لغو باشد فقط منحصراً بهمین يك مورد است

اباحه

اباحه قسمی از هبه است که بر مجهول هم جاری میشود اگر بگوید
 تو در دارائی من آزاده هستی هر چه ببری بخوری ببخشی مختاری این اباحه
 مجهول است در خوردن درست است اما در بردن و بخشیدن باطل است . اگر
 بگوید در خانه من یا در باغ من آزادی یا بگوید آنچه در خانه من است
 یا در باغ من است بر تو مباح باشد در خوردن درست است در بردن و بخشیدن
 یا فروختن ممنوع است . اگر بگوید جمیع آنچه در خانه من است بر تو مباح
 کردم هر چه بخوری استعمال کنی و اباحه کننده جمیع آنچه در خانه دارد
 عالم نباشد اباحه فاسد است بجهة اینکه اباحه شده من کل الوحوه مجهول
 است . اباحه برد کردن مباح له رد نمیشود یعنی اگر رد کند باز حق دارد
 عود نماید . هبه و صدقه و هدیه اگر چه عقد هم جاری شده باشد مملوك نمیشوند
 لزوم هم بهم نمیرسانند مگر قبض صحیح یعنی باقباض و اهب یا باذن او یا
 اذن و کیل او اگر چه موهوب در دست موهوب له باشد . اگر موهوب را
 جلو متهب بگذارد کافی نیست بخلاف بیع مگر اینکه شفاهاً اجازه قبض
 آنرا تصریح کند چون متهب استحقاق قبض آنرا ندارد اما مشتری قبض
 مبیع را مستحق است

اگر واهب یا متهب پیش از قبض فوت کند وارث او در قبض و اقباض
 قایم مقام او خواهد بود اگر واهب و متهب پس از قبض در رجوع از اذن قبض
 اختلاف کنند (واهب بگوید پیش از قبض از اذن قبض برگشته‌ام. متهب بگوید
 پس از آن برگشته‌اید) متهب مصدق است بیدمین چون اصل عدم رجوع است
 اقرار واهب باقباض بمنزله قبض است در لزوم هبه اما اقرار او بمجرد هبه
 یا شهادت شاهد بوقوع هبه مستلزم قبض نیست. در هبه اصل بفرع رجوع
 جائز است در صورتیکه موهوب عین باشد و در سلطه فرع باقی باشد و
 مستهلك نشده باشد اگر فرع زمین موهوب را غرس کند یا در آن بنا بسازد
 یا آنرا اجاره بدهد یا رهن غیر مقبوض بگذارد مستقط حق رجوع نیست
 بجهة اینکه موهوب در سلطه فرع باقی است اگر فرع موهوب را بفروشد
 اگر چه بخود اصل بدهد یا وقف کند یا در نزد غیر اصل مرهونه مقبوضه
 بگذارد یا بهبه مقبوضه از ملکیت فرع خارج شود حق رجوع اصل ساقط
 میشود اگر چه به پسر خود یا برادر پدری خود هبه کند اگر پس از زوال
 ملکیت فرع باز بقید ملکیت او در آید اصل حق رجوع ندارد اگر چه باقاله
 یا رد بعیب برگشته باشد

اگر تخمیکه اصل بفرع هبه کرده جوچه شود یا کند میکه باو بخشیده
 سبز شود حق رجوع اصل ساقط میگردد بجهة اینکه موهوب مستهلك
 شده است یعنی عین آن باقی نمانده رجوع اصل از هبه بفرع بلفظ مشعر بر رجوع
 حاصل میشود نه بتصرف در موهوب از قبیل فروختن آن یا وقف یا هبه یا
 اتلاف آن. رجوع اصل از هبه بفرع فوری نیست (هر آن میل دارد) تعلیق
 رجوع درست نیست اگر موهوب زیاد شده باشد باز و اید متصله رجوع
 میشود اگر واهب پس از اقباض موهوب فوت نماید و وارث او ادعا کند که

هبه در حال مرض واقع شده و متبب بگوید در حال حیاتش شده متبب
 مصدق است به بیمین بجهت اینکه عین در دست او است اگر وارث و متبب
 هر يك بر اثبات عنوان خود اقامه بینه کنند بینه وارث مقدم است چون با
 او زیاده علم هست هبه کردن دین بمدین ابراء است که محتاج بقبول نیست
 اما هبه آن بغير مدین هبه است که در صورت علم و اهب و متبب
 بمقدار آن درست خواهد بود

ابراء

ابراء عبارت است از آزاد کردن ذمه مدیون از دین (عافی الذمه) بشروط
 ذیل «۱» اینکه مبرامنه معلوم باشد ابراء از مجهول که دانستن آن سهل نباشد
 درست نیست بجهت اینکه ابراء کننده باید مقدار مبرامنه را بداند ۲ اینکه
 موقت نباشد ۳ اینکه معلق نباشد ابراء معلق بمرک ابراء کننده درست است
 و حکم وصیت را دارد که از ناث خارج میشود ۴ اینکه ابراء اگر در مقابل
 عوض باشد علم مدیون هم بمقدار مبراً منه شرط است اگر بگوید هر وقت
 ذمه مرا بری کردی طلاق افتاده باشد و او ذمه شوهر را بری کند باید شوهر
 وزن هر دو مقدار تمام مطالبات مشارالیه را بر مشارالیه بدانند اگر نه ابراء
 باطل است بنابر این طلاق واقع نمیشود

اگر ذمه مدیون را بری کند بعد مدعی جهل بمقدار مبراً منه بشود

مسموع نیست

هر گاه زن ذمه شوهر را از مهریه آزاد نماید بعد ادعای جهل بمقدار
 آن کند اگر نکاح او اجباری واقع شده (خواه صغیره بوده باشد یا کپره)
 صدقه است بیمین اگر تزویج او اجباری نشده شوهر مصدق است بیمین

هدیه کسی که در حقه سوران و امثال آز می آرند بسته بقصد آورنده است برای هر کس می آورند. مملوك او امت (اگر برای پدر می آورند حق او است اگر برای پسر می آورند حق پسر است اگر برای هر دو بیواورند حق هر دو است) - اگر بطور اطلاق (بدون تخصیص) می آرند حق بانی اساس است هدیه مبنی بر خوف رشوه است و رشوه حرام است (برای دهنده و گیرنده) اگر بکسی بگوید این بکثومان را بپدر عبائی برای خودت بخر باید عبا بخرد اگر نه دهنده حق استرداد آنرا دارد - اگر داماد یا کسان او بقصد خواستگاری هدایا و تعارف های برای عروس یا برای ولی یا وکیل او بفرستند یا کاسه کشی کنند در صورتیکه خواستگاری بعمل نیاید حق رجوع دارند (که بهر کس هر چه داده اند پس بگیرند) - اگر برای کسی هدیه بفرستند . فرستنده . یا مهدی الیه پیش از وصول آن فوت کند فرستاده حق رساندن آن را ندارد -

وقف

وقف عبارت است از حبس کردن عین بر مصرف مباح بشرط قطع تصرف در آن - عین موقوفه از ملکیه بشر خارج میشود و مملوك خدا میگردد فقط منافع آن مملوك موقوف علیهم است -

ارکان

وقف چهار رکن دارد - (۱) واقف - (۲) مصرف (موقوف علیه معین یا جهة عامه) - (۳) موقوفه - (۴) صیغه -

شروط

شروط واقف اهلیة تبرع است - از دیوانه . بچه . مجبور . معجز .
وقف درست نیست - شرط موقوف علیه . اگر معین است « یکنفر یا یک جماعه
معین) اینست که تملك او درست باشد - دیگر اینکه اگر جهة است معصیت
نباشد - - دیگر اینکه موجود باشد وقف بر جنین « افگانه » درست نیست
بجهة اینکه اهل تملك نیست - -

وقف قرآن بر کافر باطل است - بجهة اینکه شرعاً ممنوع از تملك
آن است - وقف بر مرتد بر حربی بر فلان کس که فلان فعل نا مشروع را
انجام دهد - بر عمارت کلیسا . بر قبور غیر انبیاء . و اولیاء . و صلحاء و امثال
آن . . . باطل است بجهة اینکه جهة معصیت است - وقف بر مسجدیکه
بعد بنا میشود یا بر فرزندیکه بعد متولد شود باطل است - بجهة اینکه موقوف
علیه معدوم است - شرط موقوفه اینست که معین و مملوک باشد و بدون
استهلاك عین از آن . انتفاع بعمل آید . اعم از اینکه منقول باشد - یا
غیر منقول -

وقف منفعة . وقف ما فی الذمه . درست نیست - وقف مبهم « یکی
از این دو اسب » درست نیست - وقف سك وقف موجره وقف عینی که
منفعة آن بر حسب وصیت بوقف کننده منتقل شده باشد درست نیست
وقف کردن شمع برای روشن ساختن یا وقف کردن خوراکی برای خوردن
یا وقف کردن هیزم برای سوزاندن درست نیست - بجهة اینکه انتفاع از
آن منوط است باستهلاك عین آن -

صیغه

صیغه وقف عبارت است از ایجاب صادر از وقف کننده بلفظ صریح وقف . یالفظی که بمعنی آن باشد از قبیل مسبل کردن حبس کردن . اگر بگوید فلان محل را مسجد قرار دادم صریح است در وقف کردن بجهة اینکه مسجد ممکن نمیشود مگر اینکه باید وقف باشد

شروط صیغه

صیغه وقف پنج شرط دارد ۱ تلفظ بآن کتابه و اشاره لال کنایه اند . در صورت اقتران بایه وقف بمنزله صریح اند ۲ تنجیز آن یعنی عدم تعلیق آن ۳ تأیید آن یعنی عدم توقیت آن ۴ مصرح بودن موقوفه در صیغه ۵ مصرح بودن موقوف علیه

قبول در صیغه وقف شرط نیست اگر چه وقف بر معین هم باشد فقط عدم رد شرط است در وقف بر مسجد و بر جهة عامه بطریق اولی قبول شرط نیست اگر در وقف بر معین بطن اول رد کند اصل وقف باطل میشود چون منقطع الاول است اگر بطون بعد رد کنند فقط حق ایشان ساقط میشود چون منقطع الوسط است وقف کردن درخت برای ثمر آن وقف کردن زیور آلات برای استعمال آن وقف کردن مشک و عنبر برای پوئیدن آن درست است وقف کردن غصب شده از جانب مالک آن درست است وقف کردن متاع وقف کردن فوقانی بدون تحتانی درست است اگر چه آنرا مسجد کند اگر محلی را بوعده ده سال مثلا اجاره بدهد بعد آن را وقف کند و مسجد قرار بدهد توقف در آن باحال جنابت حرام است اما نماز و اعتکاف

در آن بدون اجازه مستأجر ممنوع است لغز است چه مسجدی است بدون کرایه در آن نماز جائز نیست - اگر مسجد خرابه را عمارت کند و اسباب و لوازم را وقف ننماید عاریه است هر آن بخواهد میتواند آن را استرداد کند اگر زمین مملوکی را مقبرستان بسازد و اجازه بدهد در آن اموات دفن کند یا در زمین مملوک بنائی بشکل مسجد بسازد و اجازه بدهد در آن نماز گذارده شود از ملکیت مالک خارج نخواهد شد مگر بلفظ مشعر به تسبیل یا وقف بجهة اینکه قاعده معاطاة در وقف جاری نیست اما اگر اجازه اعتکاف در آن بدهد مسجد خواهد شد بجهة اینکه اجازه اعتکاف متضمن اقرار است بوقفیت اگر بمعمار مسجد اجازه بدهد از زمین او خشت برای مسجد بمالد و آن را بمصرف بنای مسجد برساند حکم مسجد را دارد و نمی تواند بهم بزند اما پیش از آنکه بمصرف برسد میتواند آن را استرداد کند اگر در زمین اموات مسجد برای نماز بنا کند یا بقعه و مقبره برای دفن بسازد مجرد عمل که مقترن بانیت باشد برای وقفیت کافی است و محتاج بلفظ نیست بجهة اینکه اموات مملوک بانیت نیست تا محتاج بلفظ باشد

اگر در سر راه برای تسبیل چاهی حفر کنند یا کاروانسرا یا مهمانخانه بنا کنند نیت و وقفیت برای تسبیل آن کافی است در زمین اطراف مسجد که برای توسعه آن وقف شده احکام مسجدیت جاری نیست یعنی مکث جنب در آن حرام نیست و اعتکاف در آن باطل است و وقف کردن ماده گاو بر مهمانخانه مثلا که شیر آن بمصرف واردین برسد یا نسل و نتیجه آن برای پذیرائی واردین فروخته شود درست است اگر بگوید این خانه را وقف کردم برزید - بمده یکسال - اصل وقف باطل است - بجهة اینکه وضع

وقف برای تأیید است و توقیت آن باطل است -- اگر بگوید این بنا را به
مده یکسال مثلا مسجد قرار دادم یا بمده ده سال این بنا را برای مهمانخانه
وقف کردم: یا بگوید این بنا را وقف کردم بر فقراء بمده یکسال -- وثف
درست است مودا. و توقیت آن لغو است اگر بگوید این ملك را وقف
کردم بر اولاد خودم ما تناسلوا بمده هزار سال درست است چون اصل
مقصود واقف تأیید است نه حقیقت توقیت «قاله الزرکشی» --

اگر بگوید -- هر گاه ماه مولود رسید این خانه وقف باشد بر زید:
یا بگوید پس از عید این خانه وقف باشد بر زید باطل است -- بجهة اینکه
تعلیق وقف درست نیست --

اگر بگوید -- هر گاه ماه مولود برسد این بنا مسجد باشد و وقف درست
است و تعلیق آن لغو اما تا ماه مولود مسجد نیست «ذکره ابن الرفعه» --

تعلیق وقف بموت درست است اما حکم وصیت را دارد -- اگر بگوید
هر گاه من مردم خانه ام وقف است بر فقراء = یا بگوید هر گاه من مردم
خانه ام را وقف کردم بر فقراء = یا بگوید -- خانه ام پس از مرگم وقف است
بر فقراء: یا بگوید خانه ام را پس از مرگم وقف کردم بر فقراء -- وقف
در تمام صور مذکوره درست است اما از ثلث خارج میشود و هر گاه آن
را بمعرض فروش در بیارد بمنزله رجوع است «اگر چه آنرا نفروشد»
اگر بگوید -- هر گاه من مردم خانه ام وقف باشد بر فقراء = یا بگوید پس
از مرگم خانه ام وقف باشد بر فقراء باطل است -- بجهة اینکه در اینجا
انشاء را تعلیق کرده -- و در چهار مثال سابق تعلیق را انشاء نموده --

اگر بگوید خانه ام بر پسر م و بر فقراء وقف باشد و پسر نداشته باشد باطل است.

بجہٴ اینکہ منقطع الاول است۔ اگر بگوید۔ فلان زمین را وقف کردم بر اینکہ در سر مقبرہ من فقراہ را از منافع آن اطعام کنند باطل است۔ بجہٴ اینکہ منقطع الاول است زیرا ہنوز او زندہ است۔ (اگر مقبرہ پدرش را بگوید و او مردہ باشد درست است)۔

اگر بگوید۔ فلان زمین را الان وقف کردم بر کسیکہ پس از مرگ من بر قبر من قرآن بخواند درست است۔ یا اگر بگوید۔ وقف کردم فلان زمین را پس از مرگم بر کسیکہ بر قبر من قرآن بخواند و وقف درست است۔ منتهی در ہر دو صورت حکم وصیت را دارد (کہ ہر گاہ از ثلث خارج شود۔ یا ورثہ آن را اجازہ بدهند و قبر او معلوم باشد لزوم بہم میرساند اگر بمیرد و قبر او معلوم نباشد وقف باطل است)۔ وقف بر معدوم بہ تبعیت موجود درست است۔ بگوید فلان چیز را وقف کردم بر پسر م و بر پسر پسر ما تناسلاً درست است۔ وقف بر یکی از این دو نفر: یا بر مسجدی از مساجد این شہر درست نیست۔ بجہٴ اینکہ موقوف علیہ مبہم است۔ (مگر اینکہ بیان کند۔ بر کدام نفر یا کدام مسجد)۔ وقف بر نفس خود باطل است۔ بجہٴ اینکہ تحصیل حاصل ممتنع است (مگر اینکہ وقف کند بر اولاد پدرش و صفات نفس خود را ذکر کند در این صورت درست است) خلافاً لما وردی۔ وقف بشرط اینکہ خود واقف از آن انتفاع کند۔ باطل است (وقف چاہ آب بشرط اینکہ خودش ہم از آب آن بخورد: یا وقف کتاب بشرط اینکہ خودش ہم در آن مطالعہ کند درست است) مانند نماز در مسجدیکہ وقف کند

اگر چیزی را وقف کند بر فقراء۔ یا علماء۔ بعد خودش فقیر شود۔ یا عالم شود یا در حال وقف دارای آن صفتہ باشد درست است از آن انتفاع کند

اگر ملك را بعهده طولانی « مثلا صد سال » اجاره بدهد بعد آن را وقف کند وقف درست است و مال الاجاره مدته مذکوره حق واقف است . اگر ملكی را وقف کند بعد آن را نزد قاضی « که صحه آن را معتقد باشد » عنوان کند و او حکم بصحة آن جاری نماید حکم اوتقاض نمی شود . وقف بر اولاد ذکور اگر چه بقصد حرمان اناث هم باشد درست است . اگر چیزی را که از ثلث خارج شود بر وارث حایز وقف کند لزوم بهم میرساند . اگر چه آن را رد کند « یعنی رد در آن موثر نخواهد بود » . اگر ملكی را وقف کند برزید و عمر بعد بر فقراء عمر اگر فوت کند نصیب او برزید میرسد هر گاه او هم فوت کند آنوقت بفقراء میرسد .

وقف از حیث انقطاع سه قسم است - (۱) منقطع الاول مانند وقف بر پسری که بعد متولد شود - (۲) منقطع الوسط مانند وقف بر اولاد و بر یکنفر از فقراء و بر طلاب فلان مدرسه (۳) - منقطع الاخر مانند وقف بر اولاد فقط - وقف منقطع الاول باطل است - آندو قسم دیگر درست است در منقطع الوسط مصرف موقوفه (پس از انقراض مصرف اول) مصرف اخیر خواهد بود - و در منقطع الاخر مصرف موقوفه اقارب فقیر واقف خواهد بود از حیث رحم نه از حیث ارث بنا بر این دختر زاده بر برادرزاده مقدم است . عمو . و دامی مستوی الدرجه اند .

اگر ارباب استحقاق وقف . معلوم نباشد . یا در میان آنها فقیر نباشد (همه غنی و مالدار باشند که زکوة آنها حرام باشد) درست آن را بمصرف مصالح مسلمین آن ولایت میرساند - اگر مصرف وقف در صیغه مذکور نباشد . وقف باطل است (این زمین را وقف کردم) - شروط واقف (که

منافی مقتضای وقف نباشد) متبع است (بمنزله نص شارع است) عرف
مطرد بمنزله شرط واقف است - اگر واقف شرط کند که اختیارفسخ داشته
باشد : یا اختیارفروش موقوفه را داشته باشد - مبطل است - بجهة اینکه
منافی لزوم وقف است - اگر واقف شرط کند که فروخته نشود یا اجاره
داده نشود . یا بیشتر از یکسال اجاره نرود . (وامثال آن ..) درست است
و متبع است -

شرط خلاف شرع در وقف درست نیست - اگر بگوید فلان زمین
وقف باشد بر طالب فلان مدرسه بشرط اینکه عذب باشند (یعنی زن نگیرند
باطل است اگر کتابی را برعام وقف کند بشرط اینکه هر کس آن را استغاره
کند مرهونه یا ضامن بدهد متبع است -

هنکام ضرورت شرط واقف مهمل می ماند مثل اینکه شرط کند بیشتر
از یکسال اجاره داده نشود و کسی نباشد آنرا یکساله اجاره کند ناچار
شرط واقف اهمال میشود بجهة اینکه مصلحت واقف مقدم بر شرط او است
و او عاطفه برای تشریک است سپس و پس برای ترتیب اند

اگر بگوید این ملک را وقف کردم بر اولادم و اولاد اولادم فرزند
و نوه باهم شریک خواهند بود بجهة اینکه او برای مطلق جمع است اگر
بگوید وقف کردم بر اولادم سپس بر اولاد اولادم تا طبقه اولاد منقرض
نشوند طبقه احفاد (نوه) استحقاق پیدا نخواهند کرد اگر زمینی را وقف کند
که منافع آن را در ماه رمضان یاد روز عاشورا تصدق کنند و رمضان و
عاشورا گذشته باشند منافع آن تصدق میشود بدون انتظار رمضان و عاشورا
سال آینده اگر بگوید منافع آن را صرف تهیه افطار کنند برای روزه داران
و رمضان یا عاشورا باید منتظر رمضان و عاشورا آینده شوند

اگر بگوید فلان زمین وقف باشد بر کسیکه بر مقبره پدرم هر شب

جمعه يك جزو قرآن بخواند اگر مدت آن را معین کند یا بگوید سالی فلان مبلغ از محصول آن باو بدهند وقف درست است اگر نه باطل است (اگر يك جزو را متفرق بخواند درست است) هر شفلی که قابل نیابة باشد جایز است هنگام ضرورة بجای خود نایب قرار بدهد از قبیل تدریس امامت اذان قرائة قرآن اما در تعلم استنابه درست نیست. اگر بگوید فلان چیز را وقف کردم بر فلان که فلان کار را بکند اگر قصد واقف توصیه نباشد حکم شرط را دارد که اگر آن کار را نکند استحقاق نخواهد داشت

ملکیت در ذات موقوفه چنانکه گفتیم منتقل بخدا میشود و از اختصاص بشر منفک میگردد خواه بر جهة عام وقف باشد یا بر موقوف علیه معین ربع و فواید موقوفه جمعاً حق موقوف علیه است از قبیل غله نمر سر درختی شاخه های درخت بی نمر که قطع آن هر ساله مرسوم باشد و امثال آن ... -

اگر موقوفه حیوان است شیر. بچه. اجره. سایر فواید آن حق موقوف علیه است که مستقلاً یا بتوسط دیگری میتواند در کلیه فواید موقوفه تصرف نماید (مانند تصرف مالک در ملک خود) مگر اینکه مصادف با شرط واقف شود که مخالفت شرط او جایز نیست بچه که در هنگام وقف کردن مادر در شکم مادر باشد جزو موقوفه است که موقوف علیه استحقاق عین آن را ندارد اما اگر پس از وقف کردن مادر بزاید جزو منافع است و حق موقوف علیه می باشد اگر مادیانی را برای نفع مخصوص (برای سواری مثلاً) بر زید وقف کند سایر منافع و فواید آن حق خود واقف است موقوف علیه فقط استحقاق سواری آن را دارد لا غیر

اگر کسی در مسجد یا در میدان بازار مثلاً امتعة برای فروش بگذارد

واجب است اجره بمسجد یا بصاحب میدان بدهد اگر کسی سبقت کند محلی را از مسجد اشغال نماید برای نماز یا برای استماع درس یا استماع موعظه مثلاً ومدتی غایب شود هنگام مراجعت او احق است بآن محل اما هنگام اقامه نماز اگر مراجعت ننماید برای اتصال صف جائز است دیگری محل مذکور را اشغال کند (تعلیم اطفال بمقیده قفال در مسجد ممنوع است) فروختن و بخشیدن موقوفه درست نیست اگر چه بکلی خراب شود خلافاً لابی حنیفه - چیزیکه برای مسجد حزیبه شود یا بمسجد هبه شود موقوفه نیست و فروش آن درست است اگر مسجد خراب شود و توقع اعاده آن مقطوع باشد جایز است آلات و اجزاء آن بمصرف عمارت مسجد دیگر برسد ریع و منافع وقف بر مسجد منهدم که توقع اعاده آن مقطوع باشد بمصرف مسجد نزدیک میرسد اگر نه بمصرف اقرب الناس واقف اگر نه بمصرف فقراء و مساکین آن شهر و مصالح اسلام میرسد

سوزاندن اجزاء و آلات موقوفه در صورتیکه مسلوب المنفعه شوند جایز است. فروختن حصیر مسجد که موقوفه باشد در صورتیکه پوسیده و مندرس شده باشد درست است که بائمن آن حصیر یا چیز دیگر برای مسجد خریده شود هر چیزیکه بائمن موقوفه خریده شود موقوفه است و محتاج بصیغه جدید نیست در نمر درخت مسجد و درخت مقبرستان عمل بقصد غارس است اگر قصد غارس مجهول باشد بمادة مطرده عمل میشود

واقف مختار است که نظارت موقوفه را برای نفس خود یا برای کسی دیگر قرار بدهد عدم رد ناظر بمنزله قبول است اگر واقف نظارة موقوفه را در مقابل اجره برای نفس خود قرار بدهد درست است بشرط اینکه از اجرة المثل زیاد تر قرار ندهد. واقف در هنگام وقف هر کس را ناظر یا متولی

یا مدرس قرار بدهد دیگر نمی‌تواند بدون سبب او را عزل کند مگر اینکه محل انتظام وقف باشد اگر ناظر واقف یا متولی او یا مدرس او استعفا کند خود واقف نمی‌تواند دیگری را بجای او نصب کند مگر اینکه رئیس اوقاف دیگری را نصب نماید اگر پس از استقرار وقف ناظر یا متولی یا مدرس معین شده باشد یعنی مشروط در وقف نباشد واقف میتواند آنها را عزل کند و دیگری را بجای آن نصب نماید اگر خود واقف نمانده باشد ناظر میتواند متولی و مدرس و غیره را بتصویب ناظر عام عزل یا نصب نماید

اگر واقف ناظر خاص قرار نداده باشد یا ناظر خاص نمانده باشد نظارة موقوفه بعهده ناظر عام است که مستقیماً خودش نظارة کند یا برای آن ناظر تعیین نماید ناظر عام سابق عبارة بود از قاضی محل اما حالا عبارة است از رئیس اوقاف که از طرف دولت بموجب حکم رسمی برای نظارة و حفظ انتظام کلیه اوقاف خصوصی و عمومی محل مأمور میگردد در ناظر خاص عدالة و کفایت و قدرت تصرف در عمل موقوفه شرط است در ناظر عام عدالة شرط نیست بمجرد فسق یا خیانت در عمل موقوفه ناظر خاص عزل میشود

اقرار

اقرار . عبارة است از گفتن . حقی . که کسی دیگر بر او دارد . و آن را اعتراف نیز میگویند .

ارکان

اقرار چهار رکن دارد - ۱ مقرر اقرار کننده ۲ مقرله اقرار برای او شده ۳ مقربه اقرار بان شده ۴ صیغه اخبار صادر از مقرر -

شروط مقرر

در مقرر - اختیار و صحه تصرف شرط است اقرار بچه دیوانه بیخود مجبور بغير حق مجبور بسفنه درست نیست

شروط مقرله

در مقرله تعیین اگر چه من وجه باشد اهلیت استحقاق مقربه عدم تکذیب مقرر شرط است اگر بگوید یکی از اهل این شهر ده تومان بر من دارد باطل است اگر بگوید یکی از این سه نفر ده تومان بر من دارد درست است بجهة اینکه نوع تعیینی دارد اگر بگوید این حیوان ده تومان بر من دارد باطل است بجهت اینکه اهلیت استحقاق مقربه را ندارد اگر مقرله اقرار مقرر را تکذیب کند فوراً ساقط خواهد شد که اگر از تکذیب برگردد اقرار عود نخواهد کرد مگر اینکه مقرر دو باره اقرار کند

شروط مقرر به

در مقربه شرط است که هنگام اقرار ملك مقرر نباشد و در دست مقرر باشد حقیقه یا مالا و مطالبه آن جایز باشد

اگر بگوید طلب من بر احمد حق محمود است یا بگوید خانه من
 ملك محمود است باطل است بجهت اینکه اضافه کردن مقربه بر نفس منافی
 استحقاق محمود است اگر بگوید مسکن یا ملبوس من یا اسب سواری من
 مال محمود است اقرار درست است بجهت اینکه ممکن است انسان در ملك غیر
 سکونت کند یا ملبوس دیگری را بپوشد یا اسب کسی دیگر را سوار شود
 اگر بگوید فلان اسب مال محمود است و در تصرف او نباشد بعد
 بتصرف او درآید مأخوذ است باقرار خود مگر اینکه انتقال از محمود را
 ثابت کند
 اگر بگوید فلان ملك که در دست فلان است موقوفه است یا بر
 وقفیت آن شهادت بدهد بعد آن را بخرد حکم بوقفیت آن میشود

شرط صیغه

در صیغه اقرار دو چیز شرط است ۱ تلفظ بآن ۲ اینکه مشعر بالتزام باشد
 به لفظ (بر من) (از من) (در ذمه من) (نزد من) احمد ده تومان بر من دارد یا ده تومان
 از من طلب کار است یا ده تومان در ذمه من دارد یا ده تومان نزد من دارد عبارات
 مذکور صریح اقرار اند

کنایه و اشاره لال بمنزله لفظ است اگر کسی را بزنند که راست
 مطالب را بگوید خواه نفی یا اثبات مکره نیست و اقرار او درست است مگره
 کسی است که او را فقط بگفتن اثبات مجبور کنند اگر اقرار کننده برای
 بطلان اقرار خود مدعی صبا یا جنون یا بیخودی یا اکراه بشود و آثار و علامتی
 برای صحت عنوان او باشد. از قبیل حبس. یا قراول که فرار نکند.

در صورتیکه آن‌علایم به اقامه‌بینه : یا باقرار خود مقررله یا بسو کند مردوده از طرف مقررله یا از طرف قاضی ثابت شود . در این حال مدعی مذکور در ادعای خود مصدق بیمین خواهد بود . (در صورتیکه مقررله برخلاف ادعای او اقامه بینه نکند) هر گاه اقرار کننده برای تصحیح اقرار خود مدعی بلوغ باشد اگر به سن - مدعی بلوغ است مکلف است باقامه‌بینه و اگر باحتلام (زن به حیض) . ادعای بلوغ مینماید از ۹ نه سال که تجاوز کند مصدق است بدون سوگند بجهة اینکه اگر بالغ است محتاج بسو کند نیست و اگر بچه است بچه سوگند داده نمیشود (بینه بلوغ به سن دو مرد است که بگویند پانزده سال کامل عمر دارد - اگر چهار زن یا یک مرد و دوزن ساعت ولادت را شهادت بدهند مقبول است و به تبعیت ولادة بلوغ سنی هم ثابت میشود)

اگر بگوید - تصور میکنم یا گمان میکنم احمد ده تومان بر من داشته باشد لغواست بجهة اینکه مشعر بالتزام نیست بلکه متضمن تردید است اگر بطور اطلاق بگوید احمد الاغی نزد من دارد (بدون اینکه بگوید غضب کرده ام یا بمن اجاره داده یا اعاره داده یا ودیعه داده) حمل بر ودیعه میشود که پست ترین مراتب است و در رد و تلف مصدق بیمین خواهد بود

اگر کسی بگوید ایا من ده تومان بر تو طلب دارم یا نه او در جواب بگوید بلی یا بگوید داری یا بگوید درست است یا بگوید آنرا رد کرده ام یا بگوید مرا از آن آزاد کرده اید یا بگوید منکر آن نیستم یا بگوید فکری برای تادیه آن میکنم و امثال آن .. تمام عبارات مذکوره اقرار اند (علی الاصح)

در صورتیکه گوینده عبارات مذکوره قصدش استهزاء باشد و قرائن و علامتی مشعر باستهزاء موجود باشد (از قبیل لب‌خند سر جنبانیدن و امثال آن) لغو

خواهد بود (علی المعتمد)

اگر مقرله منکر قراین استهزاء باشد و اقرار کننده بر ثبوت آن شاهد نداشته باشد مقرله مصدق است بيمين . استبعاه (یعنی طلب بیع) اقرار است بملکیت عین . استعاره یا استجاره اقرار است بملکیت منفعة و تعیین مقدار آن متوجه مقر است

اگر کسی بگوید هزار تومان بر تو طلب دارم و او در جواب بگوید بیشتر از هزار تومان بر من طلب نداری یا بگوید حساب خودمان را میکنیم اقرار نیست اگر بگوید بنویسید که زید بر من هزار تومان طلب دارد یا بگوید شما بر مضمون این نوشته شهادت بدهید اقرار نیست فقط اجازه کتابه است یا اجازه شهادت اگر بگوید شما شاهد باشید که زید هزار تومان بر من طلب دارد اقرار است اگر بگوید طلبی که بر ذمه احمد دارم مال محمود است باطل است مگر اینکه بگوید اسم من در سند عاریه است . اگر پیش از وقت شاهد بگیرد که من اقرار بی موردی میکنم بعد بگوید ده تومان طلب زید بر ذمه من است مأخوذ باقرار خود میباشد و شاهد گرفتن قبل بی نتیجه است اقرار مریض درست است اگر چه در مرض الموت هم باشد اقرار هنگام صحت باقرار هنگام مرض الموت متساوی است که مقدم بر اقرار هنگام مرض نخواهد بود مریض اگر برای وارث اقرار کند و بقیه ورثه آنرا تکذیب کنند حق دارند مقرله را بر استحقاق مقربه قسم بدهند . (خلافاً للقال)

اگر مریض اقرار کند برای وارث که فلان چیز را باو هبه کرده و در هنگام صحت آنرا قبض داده درست است اگر فقط بمجرد هبه و قبض اقرار کند (بدون اینکه قبض دادن هنگام صحت را تصریح کند) نفوذ آن متوقف

بر اجازه ورثه خواهد بود - مثل اینست که بگوید فلان چیز را در حال مرض بفلان وارث هبه کرده‌ام که تا باقی ورثه اجازه ندهند نافذ نخواهد بود اگر مریض اقرار کند که فلان عین مال فلان وارث است و آن عین معروف باشد که ملك اقرار کننده است نفوذ آن متوقف بر اجازه سایر ورثه است اقرار بمجهول یا مبهم درست است اگر بگوید زید چیزی بر من طلب دارد یا بگوید یکی از این دو اسب مال زید است درست است منتهی از اقرار کننده تفسیر آن جداً مطالبه میشود (اگر امتناع نماید حبس میشود اگر در حبس بمیرد متروکات او توقیف میشود تا ورثه اقرار مورث را تفسیر کنند) تفسیر مجهول بهر چیزیکه لفظ مال بر آن اطلاق شود درست است اگر چه بیک دانه گندم یا یکشاهی تفسیر کند تفسیر مجهول بعیاده مریض رد سلام نجس غیر قابل انتفاع (مانند خوک) درست نیست بجهت اینکه قابل مطالبه نیست تفسیر مجهول به نجس قابل انتفاع درست است مانند سگ معلم و زبل اگر بگوید این خانه با تمام آنچه در او است مال زید است . درست است

اگر اختلاف کنند که فلان چیز هنگام اقرار در آنخانه بوده یا نه مقرر صدق است بسوگند (در صورتیکه مقرله اقامه بینه ننماید) اگر کسی اقرار به بیعی بکند یا بجهت مقبوضه اعتراف نماید بعد مدعی فساد آن بشود پذیرفته نیست حتی اگر بر فساد آن اقامه بینه بنماید قبول نخواهد شد بجهت اینکه قبلاً آنرا تکذیب کرده است منتهی حق سوگندی بر مقرله دارد که بر نفی فساد مقربه یاد نماید

اگر مقرله از سوگند نکول کند خود مقر بر فساد مقربه سوگند یاد نماید مقربه باطل میگردد بجهت اینکه یمین مردوده بمنزله اقرار است

اگر اقرار کند که زید ده تومان از من طلبکار است بعد مدعی شود که آن را ادا کرده ام و هنگام اقرار فراموش نموده ام فقط برای سوگند دادن مقررله مسموع است که اگر نتواند بر اثبات مدعای خود اقامه بینه کند میتواند مقررله را بر نفی تأدیه سو کند بدهد اگر بگوید حقی برزید ندارم بعد بگوید ده تومان بر او طلب دارم هنگام اقرار فراموش کرده ام یا از روی سبق اللسان گفته ام مسموع است رفع اقرار پس از لزوم آن درست نیست استثنا در اقرار درست است - بشرط اتصال آن (که طول فصل در بین مستثنی و مستثنی منه واقع نشود) و بشرط عدم استغراق آن (که مستغرق مستثنی منه نباشد).

اگر بگوید - زید ده تومان از من میخواهد. با استثناء ده تومان = یا با استثناء شش تومان و چهار تومان. استثناء باطل است. و استثناء منه ملزم میباشد -

نسب. باقرار مستلحق (الحاق کننده) و تصدیق مستلحق (الحاق شده) ثابت میشود. که بگوید - فلان پسر من است: یا نوه من است - اگر الحاق شده تصدیق نکند. باید الحاق کننده اقامه بینه بنماید. یا الحاق شده را بر نفی دعوی خود سو کند بدهد -

الحاق کننده. باید مکلف. و مختار. و مذکر باشد. و بنفس خود ملحق کند اگر بقیر نفس خود ملحق کند - که بگوید فلان مثلا برادر من است: یا عموی من است (یعنی پسر پدر من است: یا پسر پدر پدر من است) ملحق به باید مرد باشد و مرده باشد -

وصیة

وصیة عبارت است از تمليك عين يا تمليك دين يا تمليك نفع عين
تبرعاً پس از ممات - بصیغه وصیت یا هر لفظ دیگر که بمعنی آن باشد -

ارکان

وصیت چهار رکن دارد - ۱ موصی (وصیت کننده) - ۲ موصی له
(وصیة برای او شده) - ۳ موصی به (وصیة بآن شده - ۴ صیغه -

شرط موصی

در وصیت کننده شرط است . که مکلف . و مختار . و مالک باشد -
وصیت بچه . دیوانه . مجبور درست نیست - اما وصیت مفلس و سفیه .
(اگرچه حجر هم بر او گذاشته شده باشد) درست است - بجهة صححة
عبارت ایشان - وصیت کافر درست است - اگرچه حربی باشد -

شرط موصی له

در موصی له (خواه جهة عامه باشد . یا غیر جهة عامه) شرط است - که
معصیت بنا شد موجود باشد معین باشد اهلیة تملك داشته باشد -
وصیت برای عمارت کاپسیدا یا برای پسری که بعد متولد شود . یا

برای یکی از مسلمانان • یا برای یکی از این دو نفر • یا برای میت •
درست نیست -

همچنان وصیت بقرآن برای کافر : یا باسلحه برای حربی درست
نیست - وصیت برای حملی که متحقق الوجود باشد . درست است - وصیت
برای حملی که بعد حادث شود درست نیست -

صیغه

صریح صیغه وصیت - (پس از موت من فلان چیز را بزید بدهید)
(فلان چیز را پس از مرگ من بقراء بدهید) (فلان چیز را پس از مرگم
بفلان بخشیده ام) (فلان چیز را پس از مرگم برای فلان قرار داده ام)
(فلان چیز پس از مرگ من برای فلان) . (فلان چیز را وصیت کرده ام
برای فلان) -

لفظ وصیت اگر بگوید دیگر قید (پس از مرگ) لازم نیست - بجهة
اینکه صیغه وصیت شرعاً برای تمليك پس از مرگ وضع شده است - کنایات
وصية - (فلان چیز برای زید) (فلان چیز را معین کرده ام برای قراء)
کتابه هم کنایه است - که در صورت اقراران با نیت وصیت بمنزله
صریح است - در صورتیکه شفاهاً آن اعتراف کند یعنی بگوید مقصودم از این
مکتوب وصیت است برای فلان) اگر بگوید این مکتوب خط من است و
آنچه در آن نوشته ام وصیت من است کافی نیست بجهت اینکه اعتراف
به نیت وصیت نکرده است اشاره لال که مفهم باشد بمنزله لفظ است
اگر کسی وصیت کند که از متروکات او صد تومان بفلان مسجد بدهند

یا هزار تومان بمصرف احداث مسجد برسانند یا ده تومان بمصرف تعمیر مقبره فلان شخص صالح برسانند یا فلان مبلغ را بفلان شخص دولتمند بدهند یا فلان مبلغ را بمصرف استخلاص اسیر کفار از دست مسلمانان برسانند وصیت در تمام صور مذکوره درست است

وصیت برای معدوم به تبعیت موجود درست است اگر بگوید فلان ملک را پس از مرگ من باحمد پسر محمود و اولادیکه بعد از محمود متولد میشود بدهند وصیت درست است (به تبعیت احمد که موجود است)

اگر بگوید - این ملک را پس از من بدهید یکی از این دو نفر درست است بجهت اینکه عبارت مذکوره وصیت است به تملیک که پس از فوت او موصی الیه آن را تملیک یکی از ایشان کند - اگر چیزی را برای فقراء وصیت کند جائز نیست به فقیر ورثه موصی داده شود اگر موصی بگوید فلان چیز را بفلان بخشیده ام (بدون قید پس از مرگ) کنایه از وصیت نیست بلکه صیغه هبه ناجزه است) اگر در مرض الموت بگوید از ثلث خارج میشود و اگر در صحت بگوید از رأس المال خارج میگردد)

اگر بگوید فلان چیز را از دارائی من بفلان بدهید بدون قید پس از مرگ صیغه توکیل است بموت یا جنون مرتفع میشود

اگر بگوید - فلان چیز را برای فلان قرار داده ام بدون قید پس از مرگ هم احتمال وصیت از آن میرود هم احتمال هبه بنابراین رجوع بقصد موصی میشود اگر قصد او معلوم شد اختصاص یکی از آنها پیدا میکند اگر نه باطل است

اگر بگوید - ثلث مال من فقراء است بدون قید پس از مرگ

نه اقرار است نه وصیت فقط کنایه است از وصیت که در صورت اقراران بانیت بمنزله صریح است اگر بگوید فلان چیز مال فلان است صریح اقرار است اگر بگوید فلان چیز از مال من مال فلان است کنایه است از وصیت اگر مدیون بگوید که داین بمن وصیت کرده دین او را بفلان بدهم یا بگوید وصیت کرده بفقراء بدهم در صورتیکه بر اثبات عنوان خود اقامه بینه کند پذیرفته خواهد شد و باید بآن عمل کند

رد و قبول وصیه

موصی له اگر جهت عامه است مانند فقراء یا معین غیر محصور است مانند اهل این شهر قبول وصیت شرط نیست و بمحض موت موصی لزوم بهم میرساند و اگر موصی له معین محصور است (زید : یا طالب این مسجد) قبول وصیت شرط است که خود موصی له اگر اهل قبول است . خودش قبول کند : و اگر نه ولی او : یا اگر مسجد است متولی آن وصیت را لفظاً قبول نماید - در رد یا قبول لفظ مشعر بر رد - یا قبول شرط است صریحاً یا بطور کنایه وقت قبول وصیت : یا رد آن پس از مردن موصی است بطور تراخی هر آن که میل دارد قبول کند : یا رد نماید - هر آن که موصی له وصیت را قبول کند ملکیت او از زمان موت موصی احراز میشود - همچنان هر وقت رد کند . ملکیت ورثه از هنگام فوت محرز است - رد وصیت : یا قبول آن پیش از موت موصی باطل است - بنا بر این اگر موصی له پیش از مرگ موصی وصیت را رد کند . پس از مرگ او میتواند آن را قبول نماید - همچنان اگر پیش از مرگ او قبول نماید . میتواند پس از مرگ او رد کند

پس از قبول وصیت (هنگام فوت موصی) دیگر رد آن درست نیست -
صریح صیغه رد - « رد کردم » « قبول ندارم » و امثال آن - کنایات
رد - « احتیاجی بآن ندارم » « ازان مستغنی هستم » . « این شایسته من
نیست » - و امثال آن .

وصیت (اعم از اینکه در زمان صحه صادر شود . یا در مرض الموت)
اگر برای بیگانه است تا مقدار ثلث دارائی . متوقف بر اجازه ورثه نیست
و اگر برای وارث است متوقف بر اجازه سایر ورثه خواهد بود -

وصیت از ثلث که تجاوز کند . صحه مازاد آن خواه برای بیگانه
وصیت کند یا برای وارث متوقف بر اجازه ورثه است که پس از مرگ موصی
تا عموم ورثه آن را تنفیذ نکنند نافذ نخواهد شد چه در زمان صحه صادر
شده باشد . یا در مرض الموت - اگر در ورثه صغیر . یا سفیه . یا دیوانه .
باشد که اهل اجازه نباشد در صورتیکه توقع اهلیت او قریباً متصور باشد
باید توقف کنند . اگر نه وصیت باطل است - اجازه ورثه در زمان حیات موصی
بی اثر است - چون در آن هنگام . حقی ندارند - اگر بعضی از ورثه .
وصیت را اجازه دهند و باقی اجازه ندهند فقط سهم اجازه دهندگان ساقط
میشود - (یعنی وصیت در سهم آنها درست است) -

اگر وصیت کند ده تومان از متروکات من بفلان بیگانه بدهید بشرط
اینکه اوده تومان باحمد پسر م بدهد وصیت درست است - و احمد میتواند
ده تومان را بدون اجازه باقی ورثه از بیگانه تحویل بگیرد « اگر ده تومان
بیشتر از ثلث نباشد) -

مرض الموت

مرض الموت : یعنی مرض مخوف که غالباً منجر بمرگ میشود . و

تبرعات منجزه در آن حکم وصیت را دارند عبارتند از - اسهال متتابع - اسهال دموی « که خون آن از جگر میآید نه از بواسیر » خارج شدن طعام از عقب بدون اینکه مستحیل شده باشد تب لازم « مطبقة » و باء . طاعون . ذات الجنب . مرض سل و امثال آن . . که رستگاری از آن بندرة واقع می شود - زائیدن و نیا مدن يارك « مشمیه » مردن بچه در شکم در گیر شدن جنك اسیر شدن در دست کفار . بزدن برای اعدام . طوفان دریا و امثال آن . . حکم مرض مخوف را دارند که وصیت در حال گرفتار شدن بآنها از ثلث خارج میشود

اگر چه با آن فوت نکند - کلیة در زمان و باء و طاعون جمیع تصرفات مردم از ثلث خارج میشود بیشتر از ثلث را وصیت کردن مکروه است در صورتیکه دارای اولاد باشد هر چه کمتر وصیت کند بهتر است اگر چه اولاد غنی باشند مراد از ثلث ثلث دارائی وصیت کننده است در هنگام موت او نه در هنگام وصیت کردن کلیه تبرعات منجزه در مرض الموت یا معلق بموت از قبیل وقف هبه ابراء مانند وصیت از ثلث خارج میشوند که اگر بوارث تبرع شود خواه بیشتر از ثلث باشد یا کمتر - متوقف بر اجازه سائر ورثه است و اگر به بیگانه تبرع شود در صورتیکه بیشتر از ثلث باشد صححة مازاد آن متوقف بر اجازه ورثه است

تبرعات منجزه در هنگام صححة از رأس المال خارج میشود اگر تبرعات زیادی متعلق بثلث مجتمع شوند که ثلث کافی بتأدیه آنها نباشد بقاعده الاقدم فالاقدم عمل میشود تا ثلث تمام میشود پس از آن برای تنفیذ مازاد از ثلث اجازه ورثه لازم است تبرعات منجزه مقدم بر تبرعات معلقه است اگر چیزی را که کمتر از ثلث باشد بترتیب ارث بر ورثه وقف کند درست است و متوقف بر اجازه ورثه نیست که سهم همدیگر را تنفیذ کنند

اگر چیزی را بترتیب ارث برای ورثه وصیت کند که هر کس مقدار سهم خود ببرد لغو است کسی یک دست خانه و یگر آس اسب و چهار گوسفند داشته باشد که قیمة هر سه (خانه اسب گوسفند) متساوی باشد و ارث او هم منحصر بسه پسر باشد اگر در وصیت هر يك از آنها را یکی از پسر ها اختصاص بدهد متوقف بر اجازه خواهد بود که سهم همدیگر را تنفیذ نمایند

اگر وارث و متبرع علیه اختلاف کنند در اینکه تبرع (وقف هبه ابراء وصیت یا غیر آن) در حال صحه واقع شده یا در مرض الموت و عین در دست متبرع علیه باشد متبرع علیه مصدق است بيمين بجهة اینکه اصل دوام صحه است --

اگر عین در دست وارث باشد و ارث مصدق است بيمين و از ثلث خارج میشود و اگر هر دو بر مدعای خود اقامه بینه کنند بینه مرض مقدم است اگر در صحه هبه کند و در مرض بتصرف متب بدهد از ثلث خارج میشود اگر در قبض اختلاف کنند که در صحه واقع شده یا در مرض متب مصدق است بيمين بجهة اینکه عین در تصرف او است اگر در تصرف وارث باشد و ارث مصدق است اگر وارث بگوید در مرضی که تبرع در آن واقع شده فوت کرده و متبرع علیه بگوید از آن شفا یافته و بمرض دیگر یا فاجاة فوت کرده اگر مرضی که در آن تبرع واقع شده مخوف بوده و ارث مصدق است اگر نه متبرع علیه مصدق خواهد بود

رجوع از وصیت

بمحض رجوع موصی (وصیت کننده) فوراً وصیت باطل میشود مانند هبه قبض نشده که بمحض رجوع و اهب باطل میشود سایر تبرعات معلقه

بموت هم حدم وصیت را دارند نه بمحض رجوع متبرع باطل میشوند خواه
تعلیق در صحتة واقع شده باشد یا در مرض . در تبرعات منجزه در مرض الموت
(از قبیل وقف ابراء هبه مقبوضه) حق رجوع نیست اگر چه آنها نیز از ثلث خارج
میشوند .

صریح صیغه رجوع فلان وصیت را بر گرداندم . باطل کردم . رد کردم .
نقض کردم . فسخ کردم . زایل کردم . تعلیق در رجوع از وصیت درست است
بجمله اینکه در خود وصیت تعلیق جایز است (اگر خداوند پسری بمن داد
وصیت من باطل باشد .-)

هر گونه تصرف لازم ناجزی که موصی در موصی به . بعمل بیاورد
موجب نقض و ابطال وصیت است . از قبیل بیع رهن هبه مع القبض غرس
درخت در زمین موصی به بنای ساختمان در آن اقرار بآن برای ورثه (که
بگوید این زمین ارث است : یا بگوید مال ورثه است) و امثال آن . .
خواه وصیت را یاد داشته باشد . یا فراموش کرده باشد . همچنان اگر موصی
به را بمعرض بیع در بیاورد رجوع است از وصیت . اگر چه آنرا نفروشد
قرار دادن و کیل برای فروختن موصی به : یا رهن گذاشتن آن رجوع
است از وصیت انکار وصیت رجوع از وصیت نیست

ایصاء

ایصاء « یعنی وصی قرار دادن » عبارت است از ثابت کردن تصرف

پس از مرگ

ارکان

ایضاً چهاررکن دارد - (۱) موصی - (۲) وصی - (۳) موصی فیه
(۴) صیغه -

شرط موصی

در موصی شرط است - که بالغ . و عاقل و مختار باشد -
اگر موصی بخواهد برای مراقبت و پرستاری . بچه . یا دیوانه . یا
محبجور علیه بسفیه وصی قرار بدهد - علاوه بر شروط فوق . شرط است که
از طرف شرع . حق ولایة بر آنها داشته باشد « مانند پدر و جد » -
بچه . دیوانه . محبجور . اصلاً نمیتوانند وصی قرار بدهند - مادر و
عمو و سایر اقارب نیز حق ندارند برای بچه : یا دیوانه : یا محبجور وصی
قرار بدهند بجهة اینکه بر آنها ولایت ندارند -
قاضی و قیم قاضی هم نمیتوانند وصی درست کنند - همچنان وصی
نیز حق درست کردن وصی ندارد - بجهة اینکه ولایة او از طرف شرع
نیست بلکه از طرف پدر یا جد است - اگر ولی او را اجازه بدهد که از طرف
او وصی درست کند - در این صورت میتواند وصی قرار بدهد - اما از
طرف ولی . نه از طرف خودش با وجود جد جائز نیست پدر برای اولاد
خود وصی درست کند (مگر اینکه جد بواسطه فسق مثلاً از ولایت عزل
شده باشد) -

شروط وصی

در وصی نه صفة شرط است ۱ -- اسلام ۲ -- بلوغ ۳ -- عقل ۴ --
عدالة - ۵ حرية - ۶ كفاية -- ۷ عدم عداوة با مولی علیه ۸ -- عدم جهالت
۹ -- تعین --

وصاية بجهة . دیوانه . فاسق . بنده . بی کفایة . دشمن . کافر بر مسلمان
درست نیست وصایة زن و کور درست است بشرط استجماع شروط مذکورہ
برای وصایة بجهة مادرا حق و اولی است کہ او را وصی قرار بدهند بجهة
شفقة مادری

شروط موصی فیہ

در موصی فیہ شرط است کہ تصرف مالی او مباح باشد وصی درست
کردن برای تزویج صغیر و صغیره باطل است بجهة اینکه تصرف مالی نیست
وصی درست کردن برای عمارت کلیسیا باطل است - بجهة اینکه ایضاً (وصی
قرار دادن) اساساً قربة است و قربة با معصیت منافاة دارد

شرط صیغه

در صیغه ایضاً شرط است کہ مشتمل بر لفظ مشعر بایضا باشد . دیگر
اینکہ مواد موصی فیہ را بیان کند - تو را وصی خود کردم . تو را قایم مقام خود
قرار دادم کہ پس از مرگ من بہ تنفیذ وصایا ورد و دایع و تادیب دیون و تصرف
در امور صغار من بطوریکہ وصیت کرده ام بپردازید
اگر فقط بگوید تو را از طرف خود وصی قرار دادم بدون تصریح بمواد

موصی فیه لغو است در ایصاء نیز توقیت و تعلیق هر دو درست است - تو را
وصی خود قرار دادم تا موقعیکه احمد پسر من بالغ میشود هر گاه من مردم یا
هر گاه وصی من فلان مرد تو وصی من باش ...

قبول

قبول ایصاء پس از هر گاه موصی شرط است اما بطور تراخی نه بغوریت
که هر آن میل دارد قبول نماید عمل بجای لفظ قبول کافی است مانند وكالة
موصی و وصی هر دو حق رجوع دارند یعنی هر وقت موصی میل دارد میتواند
وصی را عزل کند همچنان وصی هم هر آن که بخواهد میتواند نفس خود را
عزل نماید. وصی و قیّم قاضی بفسق عزل میشوند پدر و جد هم بفسق عزل می
کردند منتهی ولایة ایشان بعود عدالة عود میکند. اگر بچه بالغ شود و با
وصی در اصل نفقه یا مقدار آن اختلاف کنند وصی مصدق است بیهین مانند
قیّم قاضی. اگر در بیع بمصلحة اختلاف کنند موصی علیه مصدق است بیهین
که بدون مصلحة بیع کرده است

اختلاف در مصلحة اگر با پدر یا جد پیدا کند پدر و جد مصدق اند
بیهین که با رعایت مصلحة تصرف کرده اند

قاضی اگر عادل و مؤتمن باشد صورت پدر و جد را دارد که در ادعای
مصلحة مصدق است بیهین اگر عادل و مؤتمن نباشد صورت وصی را خواهد
داشت که مدعی عدم مصلحة مصدق بیهین است

ودیعه

ودیعه عبارت است از عقدی که مقتضی استحفاظ است عین مستحفظ را هم و دیعه میگویند

ارکان

ودیعه چهار رکن دارد ۱ مودع (ودیعه دهنده) ۲ ودیع (ودیعه گیرنده) ۳ و دیعه (عین مودع) ۴ صیغه - لفظ از احد الجانبین و عدم رد از جانب دیگر

شرط مودع و ودیع

در مودع و ودیع همان شروط موکل و وکیل شرط است یعنی صحیح تصرف -

شرط و دیعه

در و دیعه شرط است که محترم باشد اگرچه قابل تمول نباشد مانند یکدانه گندم. دیگر اینکه قابل انتفاع باشد اگرچه نجس باشد مانند سکه معلم - تو دیع سکه غیر معلم القلم و درست نیست

صیغه

صیغه ابداع عبارت است از لفظ مشعر بودیعه از احد الجانبین و عدم

رد از جانب دیگر اگر ودیعه بگوید فلان چیز را بمن ودیعه بده و او بدهد و ساکت باشد درست است

صریح صیغه ودیعه این را بتو ودیعه دادم (این را نگاه دار) صیغه کنایه (این را بگیر) کتابه و اشاره لال هم کنایه اند

موجبات ضمان در ودیعه

اصل در ودیعه امانت است و بدو دیع بد امانت است بسبب یکی از عوارض ده گانه ذیل امانه مبدل بضمانه میشود ۱ اینکه بدون اذن مالک ودیعه را بدیگری ودیعه بدهد اگر چه قاضی باشد ۲ اینکه ودیعه را بسفر ببرد ۳ اینکه ودیعه را از محل موقوف بمحل غیر موقوف نقل دهد ۴ اینکه در هنگام مطالبه مالک ودیعه را انکار کند ۵ اینکه هنگام وصیت کردن ذکر آن را ترك کند و تصریح بدیعه بودن آن ننماید ۶ اینکه از استهلاك آن جلو گیری نکنند اگر پارچه پشمی را هواندهد تا بید آنرا مستهلك کند ضامن است

۷ اینکه از رد کردن آن بدون عذر موجه امتناع نماید ۸ اینکه اتلاف آن را سبب شود ۹ اینکه بدون اجازه از آن انتفاع نماید - اسب سواری را مثلا اگر بدون اجازه سوار شود ضامن آن خواهد بود

۱۰ - اینکه از دستور حفظ آن تخلف کند اگر مالک بگوید روی

صندوق ودیعه نخواهید و او بخوابد و صندوق بشکند و ودیعه تلف شود ضامن است در دعوی رد بر مالک ودیعه مصدق بیمین است

مانند وکیل و شریک و عامل قراض اگر اختلاف در بین وارث یکی از طرفین و اندک یا وارث هر دو واقع شود مدعی مصدق است باقامه بینه

در دعوی تلف نیز ودیع مصدق است بیمین همچنان اگر ودیع بمالك بگوید
نزد من ودیعه نداری مصدق است بیمین

لقطه

لقطه عبارت است از جستن چیزی در کوچه یا در بازار یا در صحرا یا در
محل دیگر از قبیل آنها

ارکان

لقطه سه رکن دارد ۱ لاقط- جوینده ۲ ملقوط- جسته شده ۳ لقط
جستن- هر گاه چیزی را در راه بجوید اگر سریع الفساد است و قابل نگاه داشتن
نیست از قبیل هندوانه خربزه گوشت و امثال آن... لاقط مختار است که
آنها بشرط ضمان ملك خود کند و قیمة آنها بصاحبش اگر پیدا شد غرامت
بدهد یعنی بدل آنها بدهد اگر مثلی است مثل و اگر متقوم است قیمة
آنها را غرامت بدهد..

یا آن را بفروشد و ثمن را نگاهدارد تا موقعیکه صاحب آن پیدا میشود
عین ثمن را باو بدهد و اگر ملقوط سریع الفساد نیست از قبیل نقود حبوبات
حیوانات باید تا یکسال (ابتداء روزی دو مرتبه صبح و عصر بعد روزی یک مرتبه
صبح یا عصر بعد هفته یک مرتبه بعد ماهی یک مرتبه) در کوچه و بازار و دم
دروازه مساجد جار بزنند و آنها معرفی کنند اگر مالك آن پیدا نشد آن
را لفظاً بشرط ضمان ملك خود کند) آنها را مملوك خود ساختم که هر گاه صاحب

آن پیدا شد قیمة آن را غرامت بدهم)
و اگر ماقوط حیوان است باذن قاضی علف و لوازم آن را متحمل شود

لقیظ

لقیظ - عبارة است از بچه که سر راه گذارند و نسب او معلوم نیست
پرستاری و تربیت لقیظ واجب کفائی است تا کسی او را بر نداشته وزر
و گناه او راجع بعموم است همینکه کسی او را برداشت و برد که حفاظت
کند و زرا از گردن عموم ساقط میگردد هنگام التقاط واجب است شاهد بگیرد
اگر هیچکس او را بر نداشته بر رئیس شهرداری واجب است از مهر
خیریه و حفظ الصحه پرستاری او را متکفل شود اگر شهرداری منظم نباشد بر
میا سیر و دولتمندان شهر واجب است او را پرستاری و تربیت کنند لقیظ بلاد
اسلام محکوم باسلام است مگر اینکه کافری بر نسب او اقامه بینه کند که
که در این حال در نسب و مذهب تابع او خواهد بود

ارث

ارث عبارت است از قسمة کردن تر که میت درین ورثه - سهم وارث
را هم ارث میگویند - کسیکه فوت میکند پنج فقره حقوق به ترکه او تعلق
میگیرد (۱) حقوقیکه بعین ترکه تعلق میگیرد . از قبیل رهن . زکوة .
جنایة (۲) مخارج تجهیز و تکفین میت - (۳) دیونیکه بر ذمه میت است

(۴) وصایا و تبرعات راجعه به نثرت ترکه - (۵) سهم ورثه - که اگر چیزی از چهار فقره قبل باقی بماند بر ورثه تقسیم میشود -

ارکان

ارث سه رکن دارد - (۱) مورث (میت) - (۲) وارث (۳) میراث (ترکه) -

اسباب ارث

چیزهاییکه سبب ارث هستند سه فقره اند - (۱) نکاح - (۲) نسب (۳) ولاء (میراث بنده آزاد شده) -

موانع ارث

چیزهاییکه مانع از ارث هستند سه فقره اند - (۱) تنزل - (۲) اختلاف مذهب - (۳) رقیت -

وارث ذکور

وارث مذکور ده صنف اند - پسر . پسر پسر (تا برود) . پدر . پدر پدر (تا برود) . برادر (شقیقی . پدری . مادری) پسر برادر (شقیقی . پدری) عمو (شقیقی . پدری) (برادر جدهم تا برود عمواست) پسر عمو شقیقی پدری) . شوهر . معتق -

وارث اناث

وارث مؤنث هشت صنف اند- دختر. دختر پسر (تابرود) مادر. مادر. مادر-
مادر پدر (تا بروند) خواهر شقیقی. پدری. مادری. زن. معتقه. اناث
وقتی ارث میبرند که در اصول یا فروع واقع شوند: یا خواهر یا زن میت
باشند. اگر نه اناث حواشی نسب ذوی الارحام اند مثلا پسر برادر با دختر
برادر جمع شوند تمام تر که را پسر برادر میبرد و دختر برادر محروم
است چون از ذوی الارحام است.

ذوی الفروض عبارت است از کسانی که در قرآن فرض معین دارند
و آنها پانزده صنف اند. که یازده نفر آنها در صورت انفراد. فرض معین
دارند. پدر. مادر. جد. جد. شوهر. زن. دختر. دختر پسر. خواهر شقیقی
خواهر پدری. اولاد مادر. برادر مادری خواهر مادری. چهار صنف دیگر
هستند که در صورت تعدد فرض معین دارند. دختران. دختران پسر.
خواهران. شقیقی خواهران پدری

عصبه

عصبه عبارت است از خویشاوندان نرینه از جانب پدر که در قرآن
فرض معین ندارند و آن سه قسم اند ۱ عصبه بالذات از قرار ذیل پسر. پسر
پسر تا برود. پدر. پدر پدر. تا برود برادر شقیقی. برادر پدری. پسر برادر
شقیقی پسر برادر پدری. عموی شقیقی. عموی پدری. پسر عموی شقیقی
پسر عموی پدری. عموی پدر. پسر عموی پدر. پسر عموی جد.
این شازده نفر عصبه نسب اند. در اناث عصبه نسب نیست

عصبه ولاء عبارت است از معتق معتقه ذکور عصبه معتق -

۲ - عصبه بالغیر - عبارت است از دختران که پسران آنان را عصبه می سازند - و خواهران که برادران آنها را عصبه میکنند . چنانکه در فروض می آید -

۳ - عصبه مع الغیر از قبیل خواهر شقیقی . یا خواهر پدری . که هرگاه با دختر یا با دختر پسر جمع شوند . خواهر عصبه میشود . یعنی مازاد فرض دختر . یا دختر پسر را میبرند (دختر یا دختر پسر . نصف میبرد . بفرضیه دختران یا دختران پسر نلثان میبرند . بفرضیه مازاد آنها را خواهر یا خواهران میبرند بصوبه (رجوع به تصیب)

جهة عصبه

جهات عصبه هشت اند ۱ بنوة ۲ ابوة ۳ جدودة ۴ اخوة ۵ بنوالاخوة
۶ عمومة ۷ ولاء ۸ بیت المال - هر معتق و مذکر یکی که در بین او و میت موث
نباشد تصبه است

ذوی الارحام

ذوی الارحام . عبارت است از کسانی . که هرگاه ذوی الفروض و عصبه موجود نباشد و بیت المال هم منظم نباشد تر که بآنها میرسد و آنان از اینقرارند

۱۳ - اولاد دختر . اولاد خواهر . دختر برادر . دختر عمو . عموی مادری . اولاد برادر مادری . اولاد عموی مادری . پدر مادر . پدر پدر مادر
مادر پدر مادر . (جدہ فاسده) دائمی . خاله . عمه -

در صورتیکه ذوی الفروض و عصبیات موجود نباشند . یا ترکه از اهل فرض زاید بیاید . ترکه داخل بیت المال نمیشود . بدوی الارحام نمیرسد اگر بیت المال منظم نباشد در صورتیکه اهل فرض و عصبه . مطلقاً موجود نباشند یا فقط یکی از زوجین باشد (ترکه بر زوجین رد نمیشود) کلیه ترکه بدوی الارحام میرسد اگر اهل فرض کسی باشد باستثنای زوجین مازاد از سهام اهل فرض بخود اهل فرض رد میشود بمناسبت فروض ایشان . بدوی الارحام نمیرسد -

ارث بعصبه

وارث یا فرضیت ارث میبرد . یا بعصوبت . و یا بهر دو صفة اگر از اهل فرض . کسی نباشد . کلیه ترکه به عصبه میرسد خواه منفرد باشد یا متعدد . اگر اهل فرض کسی باشد و ترکه را استغراق نکند مازاد از فروض اهل فرض . بعصبه میرسد . اگر اهل فرض ترکه را استغراق کنند عصبه ساقط میشود . مگر در مسئله مشرکه -

در اجتماع عصبه مختلفه الجهة بقاعدة الاقدم فالاقدم عمل میشود هر کدام که جهتش مقدم باشد . او مقدم خواهد بود (رجوع به جهة عصبه)

در پسر . و پدر . و برادر . پسر . مقدم است بعد پدر . بعد برادر
عصبه مقدم . عصبه موخر را حجب میکند در اجتماع عصبیات متحدة الجهه . بقاعدة الاقرب فالاقرب عمل میشود . در پسر و پسر پسر . و پسر برادر
پسر مقدم است بر نوه . و نوه . بر پسر برادر . بجهة قرب درجه

فروض منصوصه در قرآن

فروض منصوصه در قرآن . شش فقره اند نصف . ثلث . ربع . سدس
ثلثان . ثمن -

نصف فرض پنج نفر است شوهر . دختر . دختر پسر . خواهر شقیقی
خواهر پدري هر کدام با شروطی که ذکر میشود -
شوهر . بشرط عدم فرع وارث که میت فرع وارث نداشته باشد
خواهر پسر - یا دختر یا اولاد پسر -

دختر . بشرط عدم معصب و عدم مماثل
دختر پسر . بشرط عدم ولد صلبی . و عدم معصب . و عدم مماثل خواهر
شقیق بشرط عدم ولد صلبی عدم ولد الابن عدم معصب عدم مماثل
خواهر پدري بشرط عدم ولد صلبی عدم ولد الابن عدم اشتقاء عدم معصب
عدم مماثل -

ثلث فرض دو نفر است . مادر . اولاد مادر (یعنی برادران یا خواهران)
مادری . مادر موقعی ثلث میبرد که میت فرع وارث اولاد یا اولاد الابن یا
عده از برادران و خواهران نداشته باشد -

ربع فرض دو نفر است شوهر . زن . (منفرد یا متعدد) بشرط ذیل شوهر
بشرط اینکه میت فرع داشته باشد . زن بشرط اینکه میت فرع نداشته باشد
(اولاد یا اولاد پسر)

سدس فرض هفت صنف است پدر . جد . مادر . جد . پدري . مادر پدر .
یا مادری مادر مادر -

و دختر پسر (منفرد یا متعدد) خواهر پدري . منفرد یا متعدد . فرزند مادر

(منفرد) یعنی برادر مادری یا خواهر مادری این هفت نفر سلسله میبرند بشرط ذیل -

پدر . وجد بشرط اینکه میت وارث فرع داشته باشد اگر فرع وارث هونت باشد پدر بر صیبه سلسله میبرد . و بعصوبه باقی مانده از فرض فرع را می برد . اگر نه پدر وجد عصبه اند . که در صورت انفراد تمام تر که را می برند و در صورت عدم انفراد . آنچه از فرض باقی بماند میبرند

مادر . بشرط اینکه میت وارث فرع . یا عده از برادران و خواهران داشته باشد -

دختر پسر . بشرط اینکه با دختر یا با دختر پسر . بالاتر از او باشد خواهر پدري . بشرط اینکه با خواهر شقیقی باشد .

ثلثان فرض چهار صنف است دختران . دختران پسر . خواهران شقیقی .

خواهران پدري بشرط ذیل

دختران . بشرط عدم معصب -

دختران پسر . بشرط عدم معصب . وعدم ولد صلبی

خواهران شقیقی بشرط عدم معصب عدم ولد صلبی عدم ولد الابن . خواهران

پدري . بشرط عدم معصب عدم ولد صلبی عدم ولد الابن . عدم احدی از اشقاء

ثمن . فرض بکنفر است زن (منفرد یا متعدد) در صورتیکه میت وارث

فرع داشته باشد (اولاد یا اولاد الابن)

ثالث باقی - (یعنی پس از فرض زوج یا زوجه آنچه از تر که باقی بماند

ثالث آن) فرض مادر است که پدر و یکی از زوجین جمع شود (در مسئله غرابین)

هیچوقت در یک مسئله ثمن . و ثالث . یا ثمن و ربع . با هم جمع نمیشوند

تعصیب

تعصیب عبارت است از عصبه شدن ذو فرض هر يك از دختر و دختر پسر و خواهر ابوين (شقیقی) و خواهر پدری . را که نصف برانند برادر عصبه میسازد . یعنی هر گاه با برادر جمع شوند للذکر مثل حظ الانثین ارث می برند (در صورتیکه دررتبه و رسیدن بمیت با برادر برابر باشند)

دختر پسر را پسر عصبه نمیسازد - بجهة عدم تساوی دررتبه بلکه دختر فرض خود را که نصف است میبرد باقی را نوه بعصوبه میبرد

دختر پسر را - پسر عصبه نمیسازد بلکه ساقط میکند بجهة اینکه دررتبه بالاتر از اوست همچنان . دختر پسر را پسر پسر پسر . عصبه نمیسازد - بجهة عدم مساوات دررتبه در صورتیکه دختر پسر از ثلثان سهمی داشته باشد مانند مسئله دختر دختر پسر . پسر پسر پسر . اما اگر دختر پسر از ثلثان سهم نداشته باشد او را مذکر پست تر از او دررتبه (از اولاد پسر) عصبه میسازد مانند مسئله دو دختر $\frac{1}{4}$ دختر پسر $\frac{1}{4}$ تکمله ثلثین پسر پسر پسر باقی تر که خواهر پدری را برادر ابوين عصبه نمیسازد بلکه او را حجب میکند - بجهة عدم مساوات در رسیدن بمیت (اگرچه دررتبه متساوی اند) برادر از دو طرف بمیت میرسد خواهر از یک طرف - خواهر ابوين را . برادر پدری عصبه نمیسازد - بجهة عدم مساوات در رسیدن بمیت بلکه خواهر فرض خود را که نصف است میبرد باقی را برادر بعصوبه میبرد - خواهر ابوين و خواهر پدری را دختر - و دختر پسر عصبه میسازد دختر یا دختر پسر نصف میبرد بفرضیه باقی را خواهر (در صورت انفراد) یا خواهران در صورت (تعدد) میبرند

دختران یا دختران پسر (در صورت تعدد) ثلثان میبرند بفرضیه آنچه

از ایشان باقی بماند خواهر: یا خواهران میبرند بعصوبه --
 پس خواهران ابوین. که با دختر. یا با دختر پسر. جمع شوند برادر پدری
 را ساقط میکنند. همچنانکه برادر شقیق برادر پدری را ساقط مینماید
 پدر: یا جد - هر گاه با دختر. یا دختر پسر. یا دختر آن پسر. یا با دختر و
 دختر پسر. جمع شوند - پدر یا جد سدس میبرد بفرضیه. باقیمانده تر که را
 هم بعصوبه میبرد یعنی درشش یکی را بفرضیه میبرد (سدس) دو باقی مانده
 از سهم سایرین را هم (سهم سائرین نصف است) بعصوبه میبرد. پدر. یا جد - ۳
 سایرین - ۳ -

حجب

حجب (یعنی منع). عبارت است از اینکه یکی از ورثه دیگری را
 از ارث منع میکند یا بالکل. مانند پسر و نوه. یا از سهم کلی منع میکند
 مانند فرع وارث. و شوهر. که فرع وارث شوهر را از نصف حجب
 میکند. و ربع میبرد --

قسم اول را - حجب حرمان میگویند - قسم دوم را حجب نقصان
 مینامند -- در حجب (حجب کتنده) شرط است - که وارث باشد - اگر
 کسی بواسطه مانعی از ارث محروم باشد. نمیتواند کسی را حجب کند
 (مانند قاتل که کسی را از ارث حجب نمیکند) --

دیگر اینکه محجوب نباشد - کسیکه خودش حجب شده باشد دیگری
 را نمیتواند حجب کند مگر در سه صورت (۱) مسئله برادران با پدر. که آنها

را پدر حجب میکند و ایشان مادر را از ثلث به سدس برمیگرداند (۲) مسئله شوهر. خواهر شقیقی. مادر. برادر پدري. که حتی برادر ندارد در صورتیکه برادر با خواهر شقیقی. مادر را برمیگردانند به سدس

پدر. پسر. شوهر. این سه نفر هیچوقت حجب نمیشوند: یعنی اگر جمع ذکور ورثه جمع شوند. وارث فقط همین سه نفر خواهند بود سایرین همه محجوب اند - (مسئله ایشان از دوازده درست میشود - پدر سدس - ۲ شوهر ربع. ۳ سهم پسر الباقی ۷) - اگر جمع انث ورثه جمع شوند وارث پنج نفر خواهند بود - دختر $\frac{1}{2}$. مادر $\frac{1}{4}$. خواهر مابقی زن $\frac{1}{8}$ دختر پسر $\frac{1}{4}$ تکمله ثلثین - (مسئله ایشان از ۲۴ درست میشود - دختر نصف ۱۲ مادر سدس ۴. زن نم. ۳ دختر پسر سدس (تکمله ثلثان) ۴ باقی سهم خواهر - ۱) -

اگر جمع ذکور و انث ورثه جمع شوند (با استثنای زوج. یا زوجه که میت یکی از ایشان خواهد بود) وارث پنج نفر خواهند بود - پدر مادر. پسر. دختر. شوهر: یا زن (اگر زن فوت کند. مسئله از ۱۲ درست میشود. ابوين سدان ۴ - شوهر ربع ۳ - باقی که ۵ میماند.

سهم پسر و دختر است للذکر مثل حظ الانثین. چون پنج بر سه تقسیم میشود ۳ را در اصل مسئله ۱۲ ضرب کردیم ۳۶ حاصل شد. پس سهم هر کس در سه ضرب میشود و حاصل ضرب سهم او است از ۳۶). (و اگر مرد فوت کند مسئله از ۲۴ درست میشود چون در ۲۴ دچار کسر میشویم بترتیب سابق مقسوم علیه را (عدد رؤوس) در اصل مسئله ضرب میکنیم درست میشود.)

اولاد پسر را. پسر. یا پسر پسر. که نزدیکتر باشد حجب میکند - جد را. پدر یا جد نزدیکتر حجب میکند -

مادر مادر را . مادر حجب میکند.

مادر پدر را . پدر . و مادر حجب میکند.

برادر شقیق را . پدر . و پسر . و پسر پسر (تا برود) حجب میکند .

برادر پدری را . علاوه بر سه صنف مذکور برادر شقیق . و خواهر

ابوین حجب میکند . که با او دختر . یا دختر پسر . باشد .

برادر مادری را . پدر . و پدر پدر (تا برود) و پسر . و دختر و پسر پسر

و دختر پسر تا (بروند) حجب میکند .

پسر برادر شقیق را . پدر . و جد . و پسر . و پسر پسر (تا برند) و برادر

شقیق . برادر پدری حجب میکند

پسر برادر پدری را شش صنف مذکور و پسر برادر شقیق . حجب

می کند .

عموی شقیق را . هفت صنف مذکور و پسر برادر پدری . حجب میکند

عموی پدری را هشت صنف مذکور . و عموی شقیق حجب میکند .

پسر عموی شقیق را نه صنف مذکور و عموی پدری حجب میکند

پسر عموی پدری را . ده صنف مذکور و پسر عموی شقیق . حجب

می کند .

پسر پسر برادر شقیق را . پسر برادر پدری . حجب میکند .

دختران پسر را . پسر . و دختران میت . حجب میکنند (اگر برادر یا پسر

عمو ایشان را عصبه نکند . که در این حال با برادر یا پسر عمو . ثلث باقی را به

عصوبه میبرند .

خواهران پدری را . خواهران شقیقی حجب میکنند (مگر این که برادر

داشته باشند که آنها را عصبه میکند) همچنان خواهران پدری را خواهر

شقیقی . که با اودختر : یادختر پسر باشد حجب میکند -

خواهر شقیقی . را پدر و پسر . و پسر پسر . حجب میکند -

خواهر پداری را سه صنف مذکور و خواهر شقیق حجب میکند -

خواهر مادری را . پدر و جد و فرع وارث حجب میکند -

خواهران شقیقی . یا خواهر پداری را . فروض مستغرقه حجب نمیکنند

بلکه مسئله عول میشود - و برای او فرض مقرر میشود شوهر $\frac{1}{2}$ مادر $\frac{1}{2}$ دو خواهر $\frac{1}{4}$

مادری $\frac{1}{2}$ خواهر شقیقی : یا پداری مسئله از شش به نه عول میشود و خواهر

شقیقی نیز نصف میبرد ۳ -

معتق را . عصبه نسب . و معتقه را . عصبات نسب حجب میکنند

پسر پسر . صورت پسر را . دارد که در حال انفراد . کلیه ترکه را بعصوبه

میبرد الا اینکه با دختر . دو مقابل نمی برد بلکه دختر نصف میبرد بفرضیه . و نوه

باقی را . بطریق عصبه (چنانکه در تعصیب گذشت) -

جده مادری . صورت مادر را دارد الا اینکه جده نث . یا نث باقی را

هیچوقت نمی برد . بلکه فرض او همیشه سدس است . اگر جده پداری از جده

مادری نزدیکتر باشد . با او شریک میشود در اخذ سدس

جد پداری . صورت پدر را دارد (که در صورت انفراد کلیه ترکه را

بعصوبه میبرد) الا اینکه جد . برادران شقیقی . یا برادران پداری را حجب

نمیکند دختر پسر صورت دختر را دارد . الا اینکه دختر پسر را پسر حجب

میکند -

برادر پداری . صورت برادر ابوین را دارد . الا اینکه با خواهر ابوین

دو مقابل نمی برد . (یعنی او را عصبه نمی سازد . بلکه خواهر نصف میبرد بفرضیه

باقی را برادر میبرد بعصوبه . چنانکه در تعصیب گذشت) -

(ارث اولاد)

پسر (خواه منفرد باشد . یا متعدد) تمام ترکه را میبرد -

دختر (منفرد) نصف میبرد (متعدد) ثلثان میبرند -

پسر و دختر که با هم جمع شوند . بطور تالیث ارث میبرند . للذکر

مثل حظ الانثین -

اولاد پسر (نوه) حکم اولاد صلیبی را دارند -

پسر پسر . با دختر پسر . (با خواهرش) : یا با دختر عمویش . جمع

شوند للذکر مثل حظ الانثین ارث میبرند -

دختر . با پسر پسر . دختر نصف میبرد . باقی سهم نوه است -

دختر . با اولاد پسر (مذکر و مؤنث) . دختر نصف . باقی در بین اولاد

پسر للذکر مثل حظ الانثین -

دختر . با دختر پسر (منفرد یا متعدده) دختر نصف نوه سدس میبرد -

دختران . با پسر پسر . دختران (متعدد) ثلثان میبرند باقی سهم

نوه است -

دختران با اولاد پسر دختران ثلثان . باقی در بین اولاد پسر للذکر مثل

حظ الانثین -

دختر . با دختر پسر (منفرد یا متعدد) دختران . ثلثان نوه . سدس -

دختر پسر (منفرد یا متعدد) چیزی نمی برد . مگر اینکه پائین تر

از او . یا مساوی او عصبه مذکر باشد . در اینحال . عصبه دوسهم و نوه یکسهم

میبرد . عصبه را در اینجا محبارک میگویند -

(ارث اصول)

پدر هنگام وجود فرع وارث . که مذکور باشد . بقرصیه اراث میبرد (فرض :
او چنانکه ذکر شد سدس است) و در هنگام فقدان فرع وارث بعصوبت
اراث میبرد (که در صورت انفراد کلیه تر که در صورت عدم انفراد . باقیمانده
از فروض را میبرد) اگر فرع وارث مونت باشد . پدر بقرصیه و بعصوبه هر دو
اراث میبرد (بقرصیه سدس و بعصوبت باقیمانده از فرض فرع)
غراوین . که آنرا غربیتین و عمریتین نیز . میگویند عبارت است
از پدر ۲ - باقی مادر ۱ ثلث باقی شوهر ۳ یک دوم $3 \times 2 = 6$
پدر ۲ باقی مادر ۱ ثلث باقی زن ۱ یک چهارم
۴ - مادر در هر دو مسئله . ثلث باقیمانده از فرض زوجین را میبرد
جد پدری - حکم پدر را دارد (در اراث بردن)

ارث حواشی

برادر . و خواهر شقیقی . مانند اولاد صلبی اراث میبرند -
برادر (منفر یا متعدد) تمام تر که را میبرد -
خواهر . (منفرد) نصف میبرد (متعدد) ثلثان میبرند
برادر . و خواهر . که باهم جمع شوند لذلک مثل حظ الانثیین اراث می
برند -
برادر و خواهر پدری مانند شقیقی اراث میبرند . مگر در مسئله مشر که .
که برادر شقیقی . بابرادر مادری شر که پیدا میکند . (ا مابرادر پدری . ساقط
می شود) -

مسئله مشترک - عبارت است از شوهر. مادر. اولاد مادر.
 برادر شقیقی. شوهر. نصف ۳ مادر سدس ۱ برای برادران مادری. و
 شقیقی ۲ باقی است دو بر سه تقسیم نمیشود. مقسوم علیه را ۳ ضرب در
 اصل مسئله کردیم که ۶ است. ۱۸ حاصل شد. در هیچده مسئله درست
 میشود -

اگر بجای برادر شقیقی. برادر پدري باشد. ساقط میشوند. و او را اخ
 مشوم مینامند

(میراث جد و خوه)

جد. اگر با برادران. و خواهران شقیقی. یا پدري جمع شود. و اهل
 فرض با ایشان کسی نباشد. جد مختار است. در اینکه نث تر که را ببرد باقی را
 لئذ کر مثل حظ الاثین برای برادران و خواهران بگذارد = یا اینکه با آنها مانند
 یک برادر مقاسمه کند. هر کدام که صرفه دارد. اگر ذوفرض با ایشان باشد.
 پس از تأدیه فرض. مختار است در اینکه سدس جمیع تر که را ببرد = یا
 نث باقی مانده یا اخوة و اخوات. مقاسمه کند هر کدام که برای او صرفه

دارد - شوهر. مادر. جد. سه برادر. ۱۸. مادر ۳. جد ۵
 ۱۰ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{6}$ ۳ نث، باقی نث، باقی
 پنج برادر ۱۸

مسئله اکدریه - شوهر ۳ مادر ۲ جد ۱ خواهر

$\frac{1}{4}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{4}$

(شقیقی یا پدري از شش به نه عول میشود -) از ۲۷ هم درست

میشود -

(اصول مسائل)

اصل . مسئله عبارت است از عدد سران ورثه «در صورتیکه ورثه صرف عصبه باشند» - اگر ذکور. باانات جمع شوند مذکر را دو سر حساب میکنند. در اجتماع يك پسر و يك دختر. ترکه بر ۳ قسمت میشود. پسر ۲. دختر ۱ اگر ورثه ذوی الفروض باشند - یا بعضی از ایشان اهل فرض باشد - اصل مسئله عبارة است از مخرج فرض - فرض بمعنی کسراست . مخرج کسرها یکیکه در قرآن مصرح اند هفت فقره اند -

۲-۳-۴-۸-۱۲-۲۴-

اگر در مسئله . يك فرض باشد اصل مسئله . مخرج همان فرض است اگر در مسئله دو فرض : یا بیشتر باشد مخرج آنها. اگر با هم متمائل اند - یکی از آنها اکتفا میشود - مانند مسئله یتیمیه - شوهر. خواهر. که هر دو نصف میبرند - دو نصف متمائل اند اکتفا یکی میشود - مخرج نصف دو است پس میگوئیم اصل مسئله در یتیمیه ۲ است یکی يك میبرند و اگر مخرج فروض مسئله با هم متداخل اند - به مخرج بزرگ اکتفا میشود -

مانند مسئله - مادر. دو پسر مادر. برادر شقیق (یا پدری) - که

$$\frac{1}{3} \quad \frac{1}{3}$$

سدس و ثلث است اکتفا به مخرج بزرگ میشود که سدس است پس میگوئیم اصل مسئله ۶ است -

و اگر مخرج فروض مسئله با هم متوافق اند. وفق یکی را در نفس آندگر ضرب میکنند. حاصل ضرب اصل مسئله است

در مسئله - مادر. زن. پسر - که فروض سدس و ثمن است و با

$$\frac{1}{8} \quad \frac{1}{6}$$

هم متوافق در ۲ و دومخرج نصف است پس فرضین متوافق اند در نصف -
 بنا بر این نصف یکی را در نفس آندگر ضرب کردیم - ۲۴ حاصل شد که
 که اصل مسئله است - و اگر مخرج فرض . با هم متباین اند یکی را در
 آندگر ضرب میکنند حاصل ضرب اصل مسئله است -

در مسئله . مادر $\frac{1}{4}$ زن . $\frac{1}{4}$ برادر . شقیق . ویا پدری . فرض نلت و ربع
 است - و با هم متباین اند مخرج نلت را (۳) در مخرج ربع (۴) ضرب کردیم
 ۱۲ حاصل شد - که اصل مسئله است

در هر مسئله که دو نصف باشد . (یا نلت و مابقی ترکیه) . اصل
 آن ۲ است (شوهر . و خواهر پدری) شوهر و برادر پدری
 در هر مسئله که نلتان و نلت (یا نلتان و مابقی = یا نلت و مابقی)
 باشد اصل آن ۳ است - خواهران $\frac{1}{4}$ پدری . و خواهران $\frac{1}{4}$ مادری = دختران .
 و برادری = مادر - و عمو -

در هر مسئله . که ربع و مابقی باشد اصل آن ۴ است زن یک چهارم
 و عمو - در هر مسئله که سدس . و مابقی : یا سدس و نلتان یا سدس .
 و نصف باشد . اصل آن ۶ است - مادر . و پسر - مادر . و برادران مادری -
 مادر . و خواهران پدری - مادر . و دختر - در هر مسئله . که ثمن . و مابقی . و
 نصف و مابقی باشد . اصل آن ۸ است . زن . و پسر - زن و دختر . برادر
 پدری -

در هر مسئله که ربع . و سدس . باشد . اصل آن ۱۲ است - زن
 برادر مادری -

در هر مسئله . که ثمن . و سدس . و مابقی باشد اصل آن - ۲۴ است
 زن . جده . پسر -

تصحیح مسائل

نسب اربعه . چه در تاصیل مسایل . و چه در تصحیح مسایل - جریان دارند - زیرا . پس از آنکه اصل مسئله بدست آمد اگر بدون کسر تقسیم بر سهام شد عمل تمام است - اگر بر يك صنف کسر آمد . سهام صنف را با عدد رؤس صنف مقابله باید کرد - یا متباین اند . یا متوافق (در اینجا متداخل را هم متوافق میگویند بدون عکس - ۳ و ۶ را مثلا متوافق نیز میگویند -)

اگر سهام . رؤس . با هم متباین اند - عدد رؤس را در اصل مسئله باید ضرب کرد (با انضمام عول - اگر عول شده) مانند مسئله . زن يك چهارم و دو برادر که سه سهم . برد و برادر کسرمی آید - عدد روس را دو است در اصل مسئله که چهار است . ضرب نمودیم ۸ حاصل شد که از آن مسئله درست میشود - اگر سهام . و رؤس با هم متوافق اند یا (متداخل) وفق رؤس را در اصل مسئله باید ضرب کرد (با انضمام عول اگر باشد) مانند مسئله مادر $\frac{1}{4}$ و چهار عمو - که دو سهم . بر چهار عمو کسرمی آید - وفق عدد رؤس را که دو است . در اصل مسئله که سه است ضرب کردیم - ۶ حاصل شد . که از آن مسئله درست می شود -

اگر اصل مسئله برد و صنف کسر بیاید سهام . و رؤس . هر صنفی را باید با هم مقابله کرد - اگر متوافق اند عدد رؤس صنف موافق را بر وفق آن باید رد کرد -

و اگر متباین اند - سهام . هر صنف را باید ترك نمود - و در بین عدد رؤس ایشان باید نگاه کرد - اگر متمائل اند یکی را در اصل مسئله باید ضرب کرد (با عول . اگر باشد) و اگر متداخل اند . اکثر آنها را در اصل مسئله باید

ضرب کرد (با عول اگر باشد) -

و اگر متوافق اند . وفق یکی را در نفس آندگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله باید ضرب کرد (بانضمام عول) و اگر متباین اند یکی را در آندگر حاصل را در اصل مسئله باید ضرب کرد (باعول . اگر باشد) که مسئله از حاصل ضرب در احوال چهار گانه درست میشود -

الحاصل - در هر مسئله اول باید . در بین سهام و رؤس صنف نگاه کرد - عدد روس را که سهام با آن متباین است . و وفق عدد روسی را که سهام با آن متوافق است باید محفوظ داشت -

سپس این دو محفوظ را نیز . باید نگاه کرد - اگر با هم متمائل اند یکی از آنها اکتفا میشود . و اگر متداخل اند با کثر اکتفا میشود - و اگر متوافق اند . وفق یکی در نفس آندگر ضرب میشود - و اگر متباین اند یکی در آندگر ضرب میشود - و حاصل ضرب هر يك از این احوال چهار گانه را (جزء سهم مسئله) مینامند - جزء سهم مسئله را در اصل مسئله ضرب کنند (با عول . اگر باشد) حاصل ضرب مسئله از آن درست میشود -

مثال اینکه - سهام . باروس متباین اند . و محفوظین متمائل -

۱ مادر ۲ پنج برادر مادری ۳ پنج عمو - اصل مسئله شش است

$$\frac{1}{4} \quad \frac{1}{6}$$

و سهام بردو صنف (برادران . و عمو) کسره می آید - سهام و روس را نگاه کردیم با هم متباین اند - سهام را ترك کردیم - عدد روس هم با هم متمائل اند اکتفا یکی کردیم و در اصل مسئله ۶ ضرب کردیم (۳۰) حاصل شد که مسئله از آن درست میشود -

مثال اینکه سهام . باروس . متوافق باشند و محفوظین متمائل - مادر

يك ششم ده برادر مادری . پازده عمو - اصل مسئله ۶ است و سهام بردو

$$\frac{1}{4}$$

صنف (برادران . وعمو) کسری آید . سهام . ورژس را نگاه کردیم . هر دو باهم متوافق اند . ثلث و برادران . در نصف . پس عدد روس در هر دو صنف . بر میگرددند بوفق خود (وفق برادران که نصف است ۵ . وفق اعمام که ثلث است ۵) چون هر دو وفق با هم متمائل اند بیکی اکتفا نموده و در اصل مسئله ضرب کردیم (۳۰) حاصل شد . که مسئله از آن درست میشود . مثال باقی احوال را از این دو مثال استنباط میتوان کرد اگر سهم بر بیشتر از دو صنف کسر بیاید . بهمین ترتیب . تصحیح میشود

عول

عول . عبارت است از زیاد کردن اصل مسئله (در هنگام ازدحام فروض) اما در ضمن از سهام کاسته میشود . از اصول مسائل فرایض ۳ اصل عول میشود . شش . عول میشود تاده . یعنی عول میشود - ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ دوازده . عول میشود به ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ .

بیست و چهار عول میشود . به ۲۷ .

مثال ۶ به ۷ . شوهر ۳ يك دوم . دو خواهر ۴ پدري دو سوم .

مثال ۶ به ۸ . شوهر ۱ يك دوم . دو خواهر پدري دو سوم . مادر ۱ يك

ششم -

مثال ۶ به ۹ . شوهر ۳ يك دوم . دو خواهر ۴ پدري دو سوم . مادر

۱ يك ششم . برادر مادری ۱ يك ششم -

مثال ۱۲ به ۱۳ . زن ۳ . يك چهارم . مادر ۲ . يك ششم . دو خواهر

پدري دو سوم .

مثال ۱۲ به ۱۵ . زن ۱ يك چهارم . مادر ۱ يك ششم . دو خواهر

پدري دوسوم. برادر مادري يك ششم -

مثال ۱۲ به ۱۷ - زن يك چهارم . مادريك ششم . دو خواهر پدري

دوسوم . دو برادر مادري يك ششم -

مثال ۲۴ به ۲۷ - دو دختر دوسوم. پدريك ششم. مادريك ششم.

زن يك هشتم -

اين مسئله را منبريه گویند. که حضرت امير در بالای منبر کوفه در

در طی خطبه ارتجالا جواب سائل آن را داد -

در يوم دو شنبه ۱۱ شعبان کتاب دوم يا جلد دوم شرع اسلامي که

حضرت ... آقای آية الله دامت برکاته از عربي بفارسي ترجمه و تالیف

فرموده بودند بدست اين حقیير سراپا تقصير با تمام رسيد در صورتیکه سهوی

در تحرير شده باشد از بنده است و امید عفو از خوانندگان محترم دارم

۲۴ بهمن ماه باستانی ۱۳۰۵

مظفر اردلان



(فهرست جلد دوم فقه محمدی)

۷۳	تصرف در مال مولی	۲	(نذر)
۷۷	(حواله)	۵	نذر منجرو معلق
۸۰	(ضمان)	۸	معین فی الذمه
۸۴	ضمان الدرك	۱۵	(بیع)
۸۹	(صلح)	۲۰	بیع فضولی
۹۲	(وکالت)	۲۱	معاطات
۹۹	وظیفه و کیل	۲۱	وبا
۱۰۳	وکالت مقیمه	۲۵	بیوع منهل عنها
۱۰۷	(قراض)	۲۷	احتکار
۱۱۳	(شرکت)	۲۷	سوم بر سوم
۱۱۷	(شفعه)	۲۸	خیار
۱۱۹	(اجاره)	۳۳	غبن
۱۲۷	فسخ اجاره	۳۴	شرط در بیع
	(جماله)	۳۴	حکم مبیع پیش از قبض
۱۳۷	مساقات	۳۶	استبدال
۱۴۰	مزارعه و مخایره	۳۷	بیع اصول و نماز
۱۴۱	(عاریه)	۳۹	اختلاف متبایعین
۱۴۶	حقود لازمه و جایزه	۴۲	(سلم)
۱۴۹	(غصب)	۴۴	«قرض»
۱۵۰	(هبه)	۵۱	(رهن)
۱۵۲	عمری و رقبی	۵۵	شرط در رهن
۱۵۳	اباحه	۵۷	حکم مرهون پیش از قبض
۱۵۵	ابراء	۶۱	استیفاء دین از مرهون
۱۵۶	وقف	۶۲	هزینه مرهون
۱۶۶	(اقرار)	۶۲	اختلاف متراهنین
۱۷۳	(وصیه)	۶۴	قاعده
۱۷۷	مرض الموت	۶۶	(افلاس)
۱۷۹	رجوع از وصیت	۷۰	(حجر)
۱۸۰	ایصاء	۷۲	ولایت

(فهرست جلد دوم فقه محمدي)

۱۹۹	ارث اولاد	۱۸۴	(وديمه)
۲۰۰	ارث اصول	۱۸۵	تبدیل امانت بضمانت
۲۰۱	جد و اخوه	۱۸۶	(لقطه)
۲۰۲	اصول مسائل	۱۸۷	(ارث)
۲۰۴	تصحیح مسائل	۱۹۴	تعصیب
۲۰۶	عول	۱۹۵	حجب

هو

جلد سوم

کتاب

فقه محمدی

تألیف

فاضل شہیر

آفتای شیخ محمد مردوخ

آیت اللہ کردستانی

عینی بطبعہ و مراجعتہ

خادم العلم

عبداللہ بن ابراہیم الانصاری

بسمه تعالی

نکاح

نکاح عبارت است از عقدی که مستلزم اباحه وطی و تمتع مرد باشد
از زن -

تمتع مطلق است که مرد از هر موضع از بدن زن بخواهد تمتع کند
جایز است وطی مقید است که از جلو و جائز است و از عقب حرام محض است
سنت است پس از عزم نکاح و پیش از خواستگاری زوجین همدیگر
را رؤیة کنند و اگر محتاج بتکرار شود بیش از سه مرتبه هم جائز است
همدیگر را به بینند که از حسن و اخلاق همدیگر کاملاً مستحضر شوند تا عقد
ازدواج در بین ایشان پایدار بماند -

اگر مطلوبه غیر باکره باشد برای جواز رؤیة او شرط است که از
نکاح . وعده . خالی باشد و تصور نرود که خواستگاری آورد میشود
خواستگاری زنیکه در عده غیر باشد یا کسی دیگر مقدمتر او را
خواستگاری کرده باشد حرام است

همچنان نفقه و کسوه و خرج دادن بزنی که در عده غیر باشد یا دیگری
او را خواستگاری کرده باشد حرام است

اگر کسی برای مخطوبه خود چیزی بفرستد و کاسه کشی کند بعد

در بین ایشان تزویج واقع نشود حق رجوع دارد که آنچه داده پس بگیرد
حتی نمک طعام را هم حق دارد استرداد نماید اگر چه متار که از طرف زوج
هم باشد (رجوع به مبحث هبه و صدق)

(ارکان)

نکاح پنج رکن دارد

۱ - ناکح (مرد) - ۲ - منکوحه (زن) - ۳ - ولی - ۴ - صیغه
(ایجاب و قبول) - ۵ - شاهد (دو نفر عادل) -

بعضی شاهد را شرط صحه میدانند - بجهت اینکه از ماهیة نکاح
خارج است بنابراین نکاح دارای چهار رکن خواهد بود

صدق در نکاح رکن نیست - اگر ولی بگوید مولیه خود را زن
تو کردم بر مبلغ ده تومان مثلاً - و قبول کنند بگوید « قبول کردم »
بدون تعرض بصدق نکاح درست است و بمجرد طی مهر المثل واجب
میشود -

(شروط صیغه)

« مقصود از صیغه تحقق رضایت زوجین و ولی عقد است »

صیغه نکاح ده شرط دارد

۱ - ایجاب از طرف ولی زوجه

۲ - قبول از طرف زوج -

۳ - عدم فصل در بین ایجاب و قبول « که مجال تصور پشیمانی نماند »

- ۴ - عدم تعلیق آن
 ۵ - عدم توقیت آن
 ۶ - توافق ایجاب و قبول
 ۷ - تلفظ بایجاب و قبول
 ۸ - تصریح باسم مخطوبه و تعیین آن
 ۹ - اجرای صیغه بلغتی که طرفین ایجاب و قبول و شاهدین قضیه آن را بفهمند -

۱۰ - بقاء اهلیة متعاقدین تا آخر ایجاب و قبول (شرایط مذکوره برای سد فاسد لازم است حتماً رعایت شوند)

صریح صیغه ایجاب « مولیه خود را فلانه زوجه تو کردم ». « فلانه را زن تو کردم ». « فلانه را انکاح تو کردم »

صریح صیغه قبول « زوجیت فلانه را قبول کردم ». « فلانه را بزن خود قبول کردم ». « نکاح فلانه را = یا تزویج فلانه را قبول کردم ». « راضی به نکاح فلانه شدم »

ترجمه ایجاب و قبول نکاح « چنانکه گفتیم » بهر لغتی که طرفین عقد و شاهدین بفهمند جائز است منتهی باید به صریح ترجمه شود نه بکنایه - زیرا که نکاح به کنایه منعقد نمیشود فقط به صریح منعقد میگردد اگرچه بر سبیل شوخی و مزاح هم باشد

اشاره لال که مفهوم باشد بمنزله صریح است

متعہ - « یعنی نکاح موقت » فاسد است - منتهی اگر باحضور ولی و دو نفر عادل عقد جاری شده باشد مستلزم مهر المثل و عده و نسب است -

حد هم ندارد اگر نه زنا است « خلا فلا بن عباس » زن متعه ارث نمیرد -
ارث او هم بشوهر نمیرسد -

ذکر مهر به در نکاح سنت است - اگر ذکر نشود عقد درست است
و بمجرد وطی مهر المثل لازم میآید

شروط منکوحه

در منکوحه شرط است - که از نکاح وعده غیر خالی باشد

دیگر اینکه معین باشد « یا باسم یا بوصف یا با اشاره »

دیگر اینکه محرم نباشد « به نسب یا به رضاع یا به صاهره » « صاهره

یعنی خویشاوندی مترتب بر نکاح »

دیگر اینکه مسلمان یا کتابی باشد

اگر بگوید یکی از دختر های خودم را تزویج تو کردم باطل است

بجبهه عدم تعیین منکوحه -

اگر بگوید - دختر وسطی خودم را که بیست سال عمر دارد تزویج

تو کردم - یا بگوید این دختر را تزویج تو کردم « بدون ذکر اسم » نکاح

درست است -

نسب - زنهای خویشاوند با مستثنای اولاد عم و اولاد عمه و اولاد دایی

و اولاد خاله « تابروند » همه محرم اند و نکاح آنها حرام است

بعبارة دیگر اصل و فصل هر کس « یعنی مادران و دختران » تابروند

و فصول اولین اصول و اولین فصل از هر اصلی پس از اصل اول « پدر » همه

محرم اند -

رضاع - شیر و نسب در تحت يك حكم اند که هر کس در هر درجه به نسب محرم باشد به شیر هم در همان درجه محرم خواهد بود باستثنای چهار فقره ۱ - تایه برادر ۲ - تایه نوه ۳ - مادر تایه فرزند ۴ - دختر تایه فرزند این چهار نفر محرم نیستند و نکاح آنان درست است
نکاح خواهر برادر پدری : یا مادری (به نسب : یا برضاع) نیز درست است -

رضاع عبارتست از شیر دادن زنیکه بسن حیض رسیده باشد (تقریباً نه سال) به بچه که از دو سال کمتر باشد (اگر چه بکقطره باندرون او داخل شود) تا پنج مرتبه - (تعداد پنج مرتبه موکول بعرف و عادت است که فاصله بین آنها چه اندازه باشد)

زنیکه باین ترتیب . بچه را شیر بدهد - مادر او میشود و مرد صاحب شیر . پدر او خواهد بود . بعلاوه حریمت باسول و فروع و حواشی نسب طرفین شیر (یعنی شیر دهنده و صاحب شیر) نسباً و رضاعاً سرایت میکند همچنان محرمیت بفروع بچه نیز سرایت میکند - اما باسول و حواشی نسب بچه سرایت نمیکند -

اگر مردی وزنی پیش از نکاح . یا پس از نکاح . اقرار کنند که درین ایشان برادری و خواهری رضاعی هست (و حس . مکذب ایشان نباشد) از دواج در بین ایشان حرام است - چرا که ما خود باقرار خود هستیم و رجوع از اقرار هم از آنها پذیرفته نیست
اگر مرد اقرار کند وزن تکذیب نماید عمل باقرار مرد میشود - و زن حق مهر المثل خواهد داشت - بجهت تکذیب -

اگر زن اقرار کند . و مرد تکذیب نماید . اگر اقرار او پس از اذن تزویج بمشارالیه است مقبول نیست . اگر پیش از اذن تزویج است . مصدقه است به یمین .

رضاع . پیک مرد و دوزن : یا چهار زن . ثابت میشود . اگر چه یکی از آنها خود مرضعه باشد (در صورتیکه بطور حسبیه شهادت بدهد)
اقرار بر رضاع . بدو مرد . ثابت میشود .
اگر پدر مثلاً . رضاع بین زوجین را ادعا کند (بدون اقامه بینه) مسموع نیست .

برای قبول شهادت بر رضاع . شرط است . که وقت رضاع و عدد دفعات و فرو بردن شیر باندرون بچه را (هر سه) تصریح کند
اگر شاهد یکی از شروط مذکور را نداند . جایز نیست شهادت بدهد
مصاهره . (یعنی خویشاوندی زنانه) دو قسم محرمیت را تولید میکند یکی محرمیت موقتی . مانند محرمیت خواهر زن و عمه زن و خاله زن . که تازن در عقد نکاح باقی است . آنها محرم اند . یعنی نکاح آنها حرام است (اما لمس آنها نقض وضو میکند) . و بمحض انحلال عقد نکاح (بطلاق یا موت) نکاح آنها درست است .

دوم محرمیت مؤبد . مانند محرمیت زن اصل و فصل . (زن پدر و زن جدین تا بروند . و زن اولاد تا بروند) و مانند اصل و فصل زن . تا بروند (مادران زن و دختران زن اعم از ربیبه یا دختر ربیب) . خواه نسبی باشند یا رضاعی (ار لمس آنها مؤبداً نقض وضو نمیشود) .

اصول زن . محرم اند . ر نکاح آنها حرام است اگر چه دخول باو نشده باشد .

اما فصول زن . در صورتی محرم اند که دخول باو شده باشد . اگر چه از عقب هم باشد . بلکه اگر چه در نکاح فاسد هم دخول باور شده باشد دختر شوهر مادر . و مادر زن پدر . و مادر زن پسر . محرم نیستند و نکاح آنها درست است -

اگر زنی را بشبیه یا نکاح فاسد وطی کند (اگر چه از عقب هم باشد) اصول و فصول او بروطی کننده حرام خواهد بود - اما محرم نیستند (یعنی نظز و لمس آنها برای او حرام است)

خود وطی شده هم بر اصول و فصول وطی کننده حرام میباشد - بجهة اینکه وطی بشبیه . موجب ثبوت نسب و عده است (بخلاف زنا)

نکاح زنیکه اهل کتاب باشد « توراة یا انجیل » برای مسلمان درست است - اگر چه از اهل حرب هم باشد - بشرط اینکه دینی را که دارد « تهود یا نصر » آباء او پس از نسخ آن داخل آن دین نشده باشد -

اگر کتابی مسلمان شود و کتابیه در تحت ازدواج او باشد . عقد زوجیت در بین ایشان گسیخته نمیشود اگر چه بآن دخول نکرده باشد -

اگر بت پرستی مسلمان شود و زنی بت پرست در تحت ازدواج او باشد - اگر دخول بآن نکرده بمجرد مسلمان شدن شوهر عقد زوجیت در بین ایشان گسیخته خواهد شد و اگر دخول بان کرده در صورتیکه زوجه هم در زمان عده مسلمان شود عقد زوجیت باقی است اگر نه از هنگام اسلام شوهر عقد زوجیت گسیخته است

اگر زن مسلمان شود (کتابیه یا بت پرست) و شوهر بر کفر بماند اگر دخول باو نشده مفارقت منجز است و اگر دخول شده در صورتیکه شوهر

درمده عده مسلمان شود عقد زوجیت باقی است اگر نه از هنگام اسلام
زوجه عقد زوجیت گسیخته است

(شروط ناکح)

در شوهر شرط است که معین باشد و محرم مخطوبه « به نسب یا
برضاع » در تحت ازدواج او نباشد از قبیل خواهر مخطوبه عده مخطوبه خاله
مخطوبه که اگر یکی از ایشان را « مخطوبه و منکوحه » مذکر فرض کنند
نکاح مؤنث برای او حرام باشد -

زن در عده طلاق رجعی حکم منکوحه را دارد که تاعده او منقضی
نشود « یعنی تا بانته نگردد » درست نیست محرم او خواستگاری شود
دیگر اینکه چهار زن در نکاح او نباشد - بجهة اینکه نکاح زن پنجم
باطل است

اگر پنج زن را با هم نکاح کند نکاح همه باطل است
اگر چهار زن را با هم طلاق رجعی بدهد تاعده آنها منقضی نشود.
نکاح زن دیگر برای او درست نیست بجهة اینکه « گفتیم » طلاق رجعی
حکم نکاح را دارد

شروط شاهد نکاح

شاهد نکاح شرط است که دارای شروط شهادت باشند « حر ته
هوشیاری و رشد و مروه و عدم تهمة - ذکوره - عدالة - شنوائی - گویائی - بینائی »
عدالة - مستلزم اسلام و تکلیف است « بینائی » هم مستلزم وجود
روشنائی است

علاوه بر شروط شهادت در شاهد نکاح شرط است که ولی عقد نباشند

دیگر اینکه زبان متعاقدین را بدانند

بشهادت عبد و زن و فاسق و کوهن و سفیه و متمم و کور و کر و لال
نکاح درست نیست -

بشهادت کسیکه زبان متعاقدین را نداند یا بواسطه تاریکی متعاقدین
را نه بیند نکاح درست نیست

همچنان شناسائی زوجین برای شاهد نکاح شرط است که بدانند
دخترکی برای پسرکی عقد میشود « یاصورة زوجین را رؤیة کنند »
اگر از چند نفر ولی « سه برادر مثلاً » یک نفرشان که از طرف مولیه ماذون
است عقد را جاری کند « بکفو » باقی شاهد باشند نکاح درست است
اگر مولیه بهمه اولیاء اجازه داده باشد هیچکدام درست نیست
شاهد بشوند

اذن مولیه اگر چه بالغه هم باشد رکن عقد نیست بلکه اذن بالغه
شرط عقد است بنابراین شاهد گرفتن برای اذن شرط نیست فقط اقرار خود
مولیه یا اخبار بچه یا اخبار يك زن یا اخبار ولی و تصدیق زوج کافی است
برای عصبیات و قاضی « یعنی غیر اصول که ولی مجبراند » سنت است
که بر اذن مولیه بالغه شاهد بگیرند

اگر ولی پیش از آنکه خبر اذن مولیه باو برسد صیغه تزویج را جاری
کند درست است « بشرط اینکه اذن مقدم بر تزویج بوده باشد » بجهة اینکه
در عقود اعتبار به نفس الامر است نه بظن مکلف

به شاهد مستور العداله که مفسقی از آنها دیده نشده باشد نکاح
درست است

فاسق اگر توبه کند و تا مدت یکسال مفسقی از اوسر نزند شهادت او درست خواهد بود * چون مقصود فقهاء از عدالة در شاهد حصول ملكه اوست كه مانع از ارتكاب گناه باشد اما درولى مقصود عدم فسق است
 اگر قاضى * كه عادل و مجتهد باشد * بوجود مفسدى در عقد مطلع شود يا دو نفر عادل شهادت بدهند يا خود زوجين اقرار بآن كنند بايد در بين زوجين تفريق بعمل بيارد بجهت اينكه نكاح باطل است
 مقصود از مفسد عقد فسق شاهدين يا فسق ولى يا عدم بلوغ آنها در حين عقد يا وقوع عقد در مده عده و امثال آنها است از موانع صحه نكاح بطلان نكاح در سه صورت مذكوره * علم قاضى شهادت بينه اقرار زوجين * نسبت بحق زوجين است نه نسبت بحق الله - كه اگر زوجه راسه طلاق بدهد بعد متفق شوند بر فساد نكاح يا بر آن اقامه بينه كنند كه بدون محلل عقد ازدواج در بين ايشان تجديد شود پذيرفته نيست و بايد تحليل بعمل بيابد بجهت اينكه تحليل حق خدا است -
 همچنان اگر خود شاهدين نكاح اقرار بفسق خود بنمايند نسبت برفع تحليل مسموع نيست
 اگر شوهر تنها اقرار بوجود مفسد عقد كند (بدون تصديق زوجه) در بين ايشان بايد تفريق بعمل بيابد منتهى اگر دخول واقع شده تمام مهر به را بايد بپردازد
 اگر نه نصف آن را ميپردازد بجهت اينكه بسا اقرار زوج حق زوجه ساقط نميگردد -

بهمين جهت اگر يكى از ايشان فوت كند زوجه از زوج ارث ميبرد

« پس از سوگند بر صححة عقد » اما زوج از زوجه ارث نمی برد بجهة اینکه
ماخوذ است باقرار خودش -

اگر زوجه تنها اقرار بوجود مفسد عقد کند (نه زوج) زوج مصدق
است به یمین و هر گاه زوجه را طلاق بدهد اگر دخول واقع نشده حق
مطالبه مهریه را ندارد و اگر دخول واقع شده مهر المثل یا مهر المسمی هر
کدام که کمتر است میبرد از د -

اگر زن اقرار باذن نماید بعد ادعا کند که بشرط اینکه زوج دارای
فان صفة باشد اذن داده - مصدقه است یمین -

اگر زوجه ادعای مجرمیة کند (بسبب رضاع یا ماهره یا نسب)
و هنگام عقد . یا پس از عقد . لفظاً یا عملاً اظهار رضایت بزوجیت شوهر نکرده
است « که مناقض ادعای او باشد » ادعای او مسموع است و مصدقه است
به یمین -

و اگر اظهار رضایت کرده و اعتذار بسبب بانسیان دارد ادعای او مسموع
است . منتهی زوج مصدق است یمین نفی العام -

اگر اظهار رضایت کرده و معذرتی در مقابل ندارد . اصلاً ادعای او مسموع
نیست بجهة اینکه مناقض ادعا از او صادر شده است -

شروط ولی

در ولی نکاح هشت شرط مقرر است - بلوغ . عقل . زکورة . اختیار

عدالة « یعنی عدم فسق » حرية . عدم احرام . عدم اختلاف دین -

فاسق ولایة ندارد « باستثنای امام اعظم » و باعبد منتقل میشود -

موقعی ولایه از ولی فاسق . بولی ابعاد منتقل میشود که ولی ابعاد عادل باشد اگر نه بقاضی عادل منتقل میشود .

اگر ولی ابعاد . وقاضی نیز فاسق باشند . ولایه از ولی اقرب فاسق سلب نمیشود « باتفاق نووی . سبکی . اذرعی . غزالی . ابن الصلاح و جمعی دیگر » -

مقصود از عدالة در ولی عدم فسق است « چنانکه مذکور شد » نه بلکه مانع از ارتکاب گناه « چنانکه در شاهد عدالة باین معنی شرط است » بنابر این ولی فاسق بمجرد توبه میتواند فوراً مولیه خود را شوهر بدهد -

ولی مستورالعداله . بدون توبه هم میتواند . مولیه را شوهر بدهد « ابن حجر . شیخ الاسلام در شرح روض . زرکشی . علی شبراملسی . خطیب شربینی . رملی » -

بنده . بچه . دیوانه . ولایه ندارند . یعنی ولایه از آنها با بعد منتقل میشود « نه بقاضی . زیرا قاضی ولی کسی است که هیچ ولی نداشته باشد یا غائب باشد »

اگر مدت جنون ولی کوتاه باشد که مثلاً در سال یکروز دیوانه شود . باید منتظر افاقه او بشوند -

کسانیکه بواسطه پیری مثلاً . خرف و مختل النظر میشوند . صورت دیوانه را دارند که ولایه از آنها با بعد منتقل میشود -

کافر و مرتد ولایه ندارند . اگر ابعاد مسلمان باشد . با بعد منتقل میشود . اگر نه بقاضی منتقل میگردد -

زن . هم ولایه ندارد حتی نفس خود را نمی تواند تزویج کند اگر چه

باجازه ولی باشد «خلافاً لابی حنیفه» -

نکاح باقرار زوجین . ثابت میشود . اگرچه ولی منکر باشد -

اولیاء

سبب ولایة «درکسان آزاد» سه چیز است - «۱» ابوة «۲» عصوبة

«۳» سلطنت -

پدر و پدر پدر «تابروند» - ولی مجبرند : یعنی میتوانند مولیه غیر

مدخوله را «دختر یا بدون وطی دختری او نمانده باشد» خواه صغیره باشد

یا کبیره بدون اذن مشارالیها . شوهر بدهند بچهار شرط ۱- کفائة «دربین

زوجین اگر بغیر کفو شوهر بدهد در صورت رضایت مولیه که کبیره باشد

درست است و در صورت عدم رضایت باطل است)

۲ - یسار زوج بمهر المثل «درحین عقد» یا بمهر المسمی هر کدام

که بیشتر است

۳ - عدم عداوة دربین ولی مجبر و مولیه

۴ - عدم عداوة دربین زوجین اگر یکی از چهار شرط مذکور موجود

نباشد نکاح باطل است چهار شرط مذکور شروط صححة عقداند - برای صححة

مباشرة عقد ۳ شرط دیگر مقرر است -

۱ - اینکه صداق کمتر از مهر المثل نباشد -

۲ - اینکه حال باشد (در صورتیکه عادة اهل بلد بر صداق موجد

نباشد) -

۳ - اینکه نقد بلد باشد -

اگر سه شرط مذکور رعایت نشود عقد نکاح درست است اما مهر
المثل حال از نقد بلند واجب میشود (نه مهر المسمی) -

ولی مجبر سنت است از باکره بالغه اذن طلب کند - اگر بکفو
میدهد برای تطییب خاطر او - و اگر بغیر کفو میدهد برای اسقاط خیار فسخ
« چنانکه در کفایة خواهد آمد » -

اگر ولی مجبر برای کفو اقرار بنکاح کند مقبول است اگر چه مولیه
انکار کند بشرط اینکه در حین اقرار اختیار انشاء نکاح را داشته باشد بجهة
اینکه کسی مالک انشاء باشد مالک اقرار هم خواهد بود -

اگر ولی مجبر در موقعیکه مولیه اش نوبه است « مدخوله » بگوید
در حال بکریت « دختری » او را تزویج کرده ام پذیرفته نیست - بجهة اینکه
در اینحال بدون اذن مولیه . اختیاری بر انشاء نکاح ندارد - « و باید اقامه
بینه کند » -

تزویج بالغه مدخوله اگر چه بطور زنا هم باشد بدون اذن صریح
درست نیست -

تزویج صغیره مدخوله به چوجه درست نیست تا بالغ میشود بجهة
اینکه تزویج مدخوله بدون اذن درست نیست و اذن صغیره قابل اعتبار نیست
« خلافاً لایه حنیفه » -

دختر در ادعای بکریت خواه صغیره باشد یا کبیره خواه پس از عقد
ادعا کند یا پیش از عقد مصدقه است بدون یمین -

اما در ادعای یمین اگر پیش از عقد ادعا کند مصدقه است یمین در
صورتیکه بالغه باشد و اگر پس از عقد ادعا کند مصدقه نیست بجهة اینکه

اصل بقاء بکاره است بعلاوه ولی بتصور بکریت لابد بدون اذن او را تزویج کرده و تصدیق او مستلزم بطلان عقد تزویج است در صورتیکه اصل عدم بطلان است -

اگر چهار زن شهادت بدهند که مشارالیهها در حین عقد نیبه بوده مقبول نیست و عقد باطل نمیشود - بجهة اینکه شاید بانگشت یا افتادن از بلندی زایل شده باشد یا اصلاً بدون بکاره خلق شده باشد -

اگر دختر صغیره را پس از مدتی معاشرت طلاق بدهند بعد بگوید که شوهر او را دخول نکرده پدر میتواند دوباره بدون انتظار بلوغ یعنی بدون اذن او را شوهر بدهد -

پس از پدر وجد « یعنی در صورت انقراض اصول » و لایة بعصبات منتقل میگردد -

عصبه . عبارت از کسی است که در حاشیه نسب واقع باشد - از قبیل برادر برادر زاده عمو پسر عمو عمو پدر پسر عمو پدر غیر آن -

اول برادر شقیقی مقدم است بعد برادر پدری بعد پسر برادر شقیقی بعد پسر برادر پدری بعد عمو شقیقی بعد عمو پدری بعد پسر عمو شقیقی بعد پسر عمو پدری - بعد عمو شقیقی پدر . بعد عمو پدری پدر . بعد اولاد ایشان و بر این قیاس . . بقاعده الا قدم فالأ قدم و لایة خواهند داشت -

اولیاء مذکور میتوانند بالغه را پس از اذن (بکنو یا در صورت اسقاط کفایه به غیر کفو) شوهر بدهند اگر مدخوله است صریحاً باید اذن بدهد اگر باکره است سکوت او در موقع استیذان بمنزله اذن است -

اولیاء مذکور . صغیر را (خواه باکره باشد یا نبه) نمی توانند شوهر بدهند (خلافاً لابی حنیفه) -

اذن نکاح بلفظ و کالۀ هم درست است - (که بولی بگوید تو را و کیل کردم عقد نکاح مرا برای فلان جاری کنی) -

اگر به نبه بگوید راضی هستی که نکاح تو برای فلان جاری شود ؟ در جواب بگوید - بلی . کافی است -

هر گاه چند نفر اولیاء در یک درجه جمع شوند مولیه اگر بیک نفر از ایشان اذن بدهد فقط او حق تزویج دارد (بکنو) سایرین حق تزویج ندارند فقط در صورت عدم کفائت رضایت آنها لازم است -

اگر بیکی یکی اذن بدهد که هر کدام میل دارند او را شوهر بدهند هر یک از ایشان میتواند او را شوهر بدهد (بکنو) اما برضایت سایرین در صورت عدم کفائت -

اگر همه اذن بدهد که باتفاق او را شوهر بدهند همه یک نفر را (از خودشان یا از خارج) و کیل میکنند . که از طرف عموم صیغه تزویج را جاری نماید -

در صورت نزاع به تعیین مولیه یا تعیین قرعه یا تعیین قاضی یک نفر از میان همه برای اجرای صیغه عقد انتخاب میشود -

در صورت نبودن ولی خاص (اصول و عصبات) ولایة به قاضی منتقل میشود - بجهة اینکه پادشاه کس بی کسان است یعنی ولی عام است قضاة هم که از طرف او ماذون هستند نواب او میباشند یعنی ولی کسانی هستند که ولی ندارند -

قاضی بچهار شرط میتواند زنان بی‌ولی را شوهر بدهد -

اول - اینکه بالغه باشد

دوم - اینکه اذن صریح بقاضی بدهد -

سوم - اینکه هنگام عقد در محل ولایة قاضی باشد اگر چه برسبیل

عبور هم باشد -

چهارم - اینکه بکف و شوهر بدهد (در صورت غیبت یا فقدان ولی خاص)

اما در صورت عدم وجود ولی . قاضی جایز است بغیر کفو هم شوهر بدهد ضرورت
چنانکه خواهد آمد -

اگر زنی بقاضی اذن بدهد که او را نکاح کند بعد از قلمرو ولایة او

خارج شود قاضی نمیتواند او را عقد کند اگر چه شوهر در محل ولایة او باشد

بجهة اینکه معقوده هنگام عقد در تحت ولایة او نیست

قاضی نمی تواند صغیره را بولایة عامه شوهر بدهد اگر چه حنفی

باشد (مگر اینکه سلطان حنفی اجازه باو داده باشد که یتیمه را شوهر بدهد

زن که از نه سال تجاوز کند در دعوی بلوغ (به حیض یا منی) مصدقه

است بدون یمین (اما در دعوی بلوغ به سن باید اقامه بینه کند) -

علاوه بر مورد سابق قاضی در چند مورد دیگر میتواند بالغه را بکفو

شوهر بدهد .

۱ - اینکه ولی خاص فوق مسافه قصر (دو منزل چار راداری) غائب

باشد -

۲ - اینکه ولی خاص مقفود باشد و حکم بمردن او نشده باشد

۳ - اینکه ولی خاص او را از شوهر کردن بکفو عضل کند (یعنی منع

کند) اگرچه ولی مجبر هم باشد اگر چه بکمتر از مهرالمثل شوهر کند
۴- اینکه ولی خاص احرام بسته باشد (بجح یا بعمره یا بهر دو)
۵- اینکه ولی خاص خودش خواهان مولیه باشد که عقد کند و کسی
دیگر که مساوی درجه او باشد نداشته باشد -

۶- اینکه ولی خاص متواری باشد

۷- اینکه ولی خاص متعزز باشد

تواری عبارت است از فرار کردن و خودرا پنهان نمودن
تعزز عبارتست از طفره رفتن که هر آن تقاضای تزویج از او بشود
و عده بموقع دیگر بدهد

بمحض ثبوت تواری یا تعزز- ولی خاص . قاضی میتواند مولیه او را
شوهر بدهد (بکنو) -

زن در ادعای غائب بودن ولی خود یا فقدان او همچنان در ادعای
خالی بودن از نکاح : یا از عده مصدقه است بدون یمین -

بنابر این ولی خاص : باقاضی میتوانند بدون یمین یا مطالبه بینه او را
شوهر بدهند - (اگر چه معلوم باشد که شوهر داشته)

در صورتیکه قاضی بداند - که مشارالیها شوهر داشته و شوهر را
اسماً یا شخصاً بشناسد : با خود مشارالیها اسم شوهر را ببرد و بگوید مرا
طلاق داده -

برای صحت تزویج او شرط است که قاضی (بر اثبات ادعا) از
مشارالیها اقامه بینه مطالبه کند - (در صورتیکه شوهر مهین نباشد عنوان
زوجه کافی است) - بجهة اینکه در عقود قول ارباب عقد معتبر است اما
ولی خاص با اینکه بداند مشارالیها شوهر داشته و شوهر را هم اسماً یا شخصاً

بشناسد میتواند بگمان اینکه راست میگوید او را شوهر بدهد - (بدون
احتیاج به اقامه بینه یا سوگند) -

اگر قاضی بمردن ولی مفقودالایر حکم کرده باشد . ولایة با بعد منتقل
میشود نه بقاضی -

اگر . ولی غائب و کیل درست کرده باشد . و کیل او مقدم است

بر قاضی -

اگر قاضی بجهة غائب بودن ولی خاص مولیه را عقد کند بعد باقامه
بینه ثابت شود که هنگام عقد ولی خاص در نزدیکی شهر بوده . و مانعی
هم از قبیل خوف راه : یا جنگ : یا رودخانه سهمگین در بین نبوده - عقد
باطل است -

اگر مولیه بخواهد بکفوی که خودش میل دارد شوهر کند و ولی
مجبور کفو دیگر را برای ازدواج او تعیین کرده باشد نظریه ولی مجبر متبع
است و قاضی حق تزویج او را ندارد -

ولی غیر مجبر حق ندارد مولیه خود را که ثبیه باشد بغیر کسی که
خود مولیه انتخاب کرده شوهر بدهد اگر از انجام میل مولیه خود داری
کند عضل او ثابت میشود -

ولایة موقعی بولی دور منتقل میشود که ولی نزدیک اصلا موجود
نباشد : یا موجود باشد اما دارای حق ولایة نباشد - مثل اینکه . بچه . یا
دیوانه . یا فاسق باشد (چنانکه گذشت) -

اما اگر ولی نزدیک بر حال ولایة باقی باشد منتهی بجهتی (از قبیل
غیبة یا عضل یا احرام یا تواری یا تعزز مثلا ممکن نباشد که بولایت او عقد

جاری شود ولایة را ولی عام (یعنی قاضی) انجام میدهد که در اینجا نائب
مناب ولی خاص است -

اگر قاضی بنخواهد عقد بلاولی خاص را برای خود : یا برای طفل خود :
یا معجور خود جاری کند . قاضی دیگر که در آن محل است باید صیغه
عقد را جاری کند -

اگر قاضی دیگر نباشد . نائب خود قاضی خواستگار صیغه عقد را
جاری مینماید -

(تحکیم)

در صورتیکه نه ولی خاص در محل موجود باشد (اصول و عصبان)
و نه ولی عام - جایز است که زن و مرد امر خود را بترتیب تحکیم انجام
دهند : یعنی هر دو امر خود را به یکتفر عادل تفویض کنند که صیغه نکاح
را بحکمیت برای خواستار جاری نماید -

در صورت فقدان قاضی (اگر چه غیر اهل هم باشد) شرط محکم
فقط همان عدالت است . اما در صورت موجود بودن قاضی . شرط محکم
عدالت . و اجتهاد است (که باید هم عادل باشد هم مجتهد) -

اگر قاضی بدون گرفتن رشوه صیغه تزویج جاری نکند در این صورت
جایز است که زن و مرد با بودن قاضی یکتفر عادل را (اگر چه مجتهد هم
نباشد) ولی امر قرار بدهند که بحکمیت عقد نکاح را در بین ایشان جاری
کند - (مبحث قضا)

(توکیل)

ولی مجبر (پدر : یا جد . در بکر) جائز است بدون اذن مولیه اش .
(که بکر باشد) يك نفر را (که شرعاً و کالت او درست باشد) وکیل کند
که مولیه اش را شوهر بدهد . خواه شوهر را معین کند یا نه .

اگر ولی شوهر را معین کند وکیل باید تابع تعیین او باشد . چنانکه
اگر غیر کفو را معین کند حق مخالفت ندارد و نکاح درست است (در صورت
رضایت مولیه) .

اگر ولی شوهر را معین نکند بروکیل واجب است که رعایت حظ
و احتیاط امر مولیه را داشته باشد . چنانکه اگر او را بغیر کفو شوهر بدهد
باباطالب بودن اکفاء او را بکفو بدهد نکاح باطل است . بجهت اینکه مخالف
حظ و احتیاط عمل کرده است .

ولی غیر مجبر (یعنی پدر : یا جد . در نایب عصبیات : یا قاضی در
بکر یا نایب) جائز است پس از آنکه مولیه برای تزویج باو اذن داد از
طرف خود وکیل قرار بدهد اگر چه مولیه شوهر را معین نکند بلکه اگر
چه مولیه اذن توکیل هم باو نداده باشد بشرط اینکه مولیه او را از
توکیل نهی نکرده باشد . (اگر او را نهی کند توکیل او درست نیست) .

اگر مولیه کسی را برای شوهر معین کند که ولی او را برایش عقد
نماید . لازم است که ولی آن شخص را برای وکیل معرفی کند و الا اگر
مطلق و کالت باو بدهد : بادیگری را (غیر از آنکه مولیه معین کرده) بوکیل
معرفی کند نکاح باطل است . اگر چه صیغه نکاح برای کسی جاری شود که

خود مولیه تعیین کرده باشد .

اگر پیش از آنکه مولیه اذن تزویج بولی بدهد ولی وکیل درست کند باطل است

اگر مقدم بر توکیل اذن بدهد و پس از توکیل خبر آن بولی برسد نکاح و توکیل هر دو درست است

اگر یکنفر عادل بقاضی بگوید فلان زن بی ولی بتواذن داده نکاح او را برای فلان جاری کنی و او بدون انتظار شاهد دیگر صیغه نکاح را جاری کند نکاح درست است اما این عمل برای قاضی حرام است

اگر زنی بولی خود بگوید تو را اذن دادم که برای هر کس طالب است مرا نکاح کن و پس از آنکه او مرا طلاق داد و عده ام منقضی شد باز ماذون هستی که مرا بدیگری شوهر بدهی - این اذن برای نوبت دوم هم کافی است به تبعیت اذن نکاح اول -

اگر ولی نیز باین ترتیب یکنفر بیگانه را وکیل کند (یعنی بگوید تو را وکیل کردم که حالا مولیه مرا شوهر بدهی بهر کس که طالب است و پس از آنکه او مولیه را طلاق بدهد و عده اش منقضی شود بزوکیل هستی او را بدیگری شوهر بدهی) توکیل و تزویج در هر دو مرتبه درست است (رجوع به مبحث وکالة)

اگر قاضی بکسی بگوید فلان زن بی ولی را عقد کن (بدون اینکه بقاضی اذن داده باشد) و آنکس مشارالیه را پس از اذن باو عقد کند درست است -

بجمله اینکه نائب گرفتن قاضی در امر معین استخلاف است نه توکیل

بنابراین اذن بناکح کافی است و اذن بقاضی شرط نیست -
اگر آن زن بنخود قاضی اذن بدهد او بدیگری بگوید آن را عقد
کند (بدون اذن بآن کس) باز عقد درست است (تو کیلا نه استخلافاً)
بجہت اینکه گفتیم ولی غیر مجبر جائز است پس از اذن مولیه باو و کیل
برای تزویج او بگیرد و قاضی از اولیاء غیر مجبر است
اگر قاضی بکنفر فقیه را در تزویج زنی کتباً خلیفه خود قرار بدهد
مجرد کتابت کافی نیست بلکه تلفظ و شاهد گرفتن بر آن شرط صحه
استخلاف است -

مرد نیز جائز است برای قبول نکاح از طرف خود و کیل قرار بدهد
صیغه نکاح - که توسط و کیل طرفین جاری شود . باین ترتیب
خواهد بود -

ایجاب از طرف و کیل ولی (زینب دختر آقا احمد تاجر را ازو کالة
آقا احمد تزویج آقا محمود موکل تو کردم بر مہریہ ده تومان)
قبول از طرف و کیل شوہر (نکاح زینب دختر آقا احمد تاجر موکل
تورا قبول کردم برای آقا محمود موکل خودم بر مہریہ ده تومان)
ہر گاہ کسی بگوید - من در تزویج فلانہ و کیل ہستم اگر طرف عقد
تصدیق او را دارد جائز است از او قبول تزویج کند

قاضی یا غیر قاضی جائز است در امور نفسی بہ خبر یکنفر عادل یا
بہ خط او کہ بشناسد عمل کند اگرچہ بطلاق یا موت یا تو کیل خبر بدهد
اما در امور غیر اعتماد بر خبر عدل یا خط او اگرچہ قاضی ہم باشد
جایز نیست -

کفائة

کفائة (يعنى تساوى زوجين در کسى و ناکسى) در نکاح شرط صحه
نیست فقط حقى است برای ولى و زوجه که هنگام نکاح باید رعایت شود
تا تولید ننگ و عار برای ایشان نشود
اگر ولى و مولیه خودشان کفائة را ساقط کنند یعنی بغير کفو راضى
شوند دیگر رعایت کفائة نمیشود

(خصال کفائه)

خصالتهائى که کفائة در آنها رعایت میشود (يعنى زوجين در آنها لازم
است متساوى باشند) شش خصلة اند -

- | | |
|----------|----------------------------------|
| ۱ - حربة | ۲ - عفة |
| ۳ - نسب | ۴ - دين |
| ۵ - پيشه | ۶ - سلامت از جنون . جذام . برص . |

(ابن سه عيب مثبت خیار هم هستند چنانکه مى آید)

بنده کفو حره نیست - فاسق یا مبتدع کفو عقیقه یاسنیه نیست (اما

فاسق کفو فاسقه است در صورت تساوى فسق هر دو در نوع و مقدار)

نانجیب کفو نجیبه نیست (یعنی زنیکه دارای نسب باشد) چنانکه

عجم کفو عربیه نیست و عرب کفو قریشیه نیست - و قریشی کفو هاشمیه

نیست (اما هاشمی و مطلبی کفو همدیگر اند)

مردی که فقط خودش مسلمان باشد با زنی که پدرش نیز مسلمان باشد کفو نیست (یعنی کفائت دینی ندارند)

مردی که فقط پدرش مسلمان باشد با زنی که پدرش و جدش هر دو یا بیشتر مسلمان باشند کفو نیستند

مردی که خودش یا پدرش پست پیشه باشد کفو دختر نیک پیشه نیست -

حجام و فصاد و ختان و قصاب و سلاخ و دلاک و جگر پز و کبابی و حلیمی و آشپز و حمامی و رنگرز و ریخته گر و آهنگر و روغنچی و چوپان و زبل کش و مقفی و کناس و دباغ و حمال و چاروادار و شناور و نوکر و امثال آنها یا کسی که پدرش دارای این قسم پیشه باشد - با دختر خیاط و بقال و خباز و کوره پز و زارع و نجار و حجار و صراف و عطار و امثال آن کفو نیستند همچنان خیاط و امثال او - با دختر بزاز و تاجر و جواهر فروش کفو نیستند -

بزاز و تاجر و جواهری هم - با دختر عالم و زاهد و قاضی کفو نیستند پیشه و ران طبقه اول هر کدام که پیشه ایشان متضمن نجاست باشد (از قبیل حجام و فصاد و ختان و کناس و زبل کش) کفو دختر سایرین که استعمال نجاست نمیکنند نیستند -

اگر در شرافت و دنائت دو پیشه - شك و تردید واقع شود رجوع به عادت اهل محل زوجه میشود -

جاهل کفو عالمه نیست (خلافاً للروضة)

در فقر و تمول کفائة ملحوظ نیست

مردی که مبتلای جنون یا جذام یا برص باشد (اگر چه درجه اقل هم باشد) باز نیکه از آن عیوب سالم است کفو نیست
اگر زن و مرد هر دو مبتلای مرض باشند باز کفائت در بین ایشان نیست اگر چه مرض زن بدتر از مرض مرد باشد
خصلتهای کفائة با همدیگر مقابله نمیشوند یعنی اگر مرد نجیب و معیوب باشد با زن نانجیب بی عیب کفو نمیشود - بجهت اینکه نسب عیب را جبران نمیکند -

همچنان بز از زاده که عقیف باشد با قاضی زاده که فاسقه باشد کفو نیست

پدر میتواند غیر کفورا از حیث نسب یا پیشه یا سایر جهات کفائة (سوای عیب) برای پسر صغیر خود عقد کند - بجهت اینکه کفائة حق زوجه و ولی زوجه است « نه زوج یا ولی او » منتهی پس از یلوغ حق خیار دارد که عقد نکاح را فسخ کند

پدر نمیتواند معیوبه را « به عیب جنون یا جذام یا برص » برای پسر صغیر خود عقد نماید بجهت اینکه تمتع حق زوج است

ولی خاص میتواند مولیه خود را با رضایت مولیه و رضایت سایر اولیاء که هام درجه و کامل باشند بگیرد کفو شوهر بدهد - « چون رضایت بمنزله اسقاط کفائة است)

همچنان قاضی نیز اگر مولیه اصلا ولی ندارد جائز است بر حسب تقاضای خود مولیه او را بگیرد کفو شوهر بدهد « چنانکه ذکر شد »

اما اگر مولیه ولی دارد منتهی غائب یا مفقود است قاضی جایز نیست
او را بغیر کفو شوهر بدهد « علی المعتمد » اگر چه خود مولیه هم راضی
باشد « خلافاً للغزالی والعبادی والسبکی والباقرینی وغیرهم من الاصحاب »
و عمل باین خلاف است که اگر خود مولیه راضی باشد جائز است او را
بغیر کفو بدهد (للضرورة)

در تجدید نکاح تجدید رضایت عموم اولیاء شرط نیست فقط رضایت
مولیه و رضایت یکی از اولیاء کافی است

اگر ولی نزدیک با رضایت مولیه عقد نکاح را برای غیر کفو
جاری کند ولی ابعد حق اعتراض ندارد - بجهت اینکه هنوز حق ولایت
باو نرسیده -

اگر مولیه بغیر کفو داده شود بدون اذن (یعنی بالاجبار) : یا باذن
مطلق (یعنی غیره قید بقید کفو . یا غیر کفو) نکاح باطل است (علی الاصح)
اما علی الصحیح اگر بالغه است فوراً حق خیار دارد و اگر صغیره است بمحض
بلوغ حق خیار خواهد داشت -

اگر مولیه بولی اذن بدهد که او را برای کسیکه تصور کرده کفو
او است نکاح کند بعد معلوم شود که کفو نیست نکاح درست استحق خیار
هم ندارد - بجهت اینکه تقصیر از خود او بوده که بدرستی تفتیش نکرده
(اما اگر مرد مذکور معیوب باشد مولیه حق خیار خواهد داشت) -

فسخ

فسخ عبارت است از وا کردن و منحل ساختن عقد . بسبب یکی از

عیوب آتیه: یا بسبب فقدان شرطی که در عقد مقرر میشود: یا بسبب اعسار شوهر - فسخ از هنگام تلفظ بصیغه آن. عقدا منحل میسازد. نه از اصل فسخ. با طلاق در چهار مورد فرق دارد - (اول) اینکه فسخ موجب نقص عدد طلاق نیست - که اگر چندین مرتبه فسخ به عمل آید و تجدید نکاح شود درست است - و محتاج به تحلیل نیست -

(دوم) - اینکه فسخ اگر پیش از دخول واقع شود چیزی بر زوج قرار نمیگیرد اما طلاق اگر پیش از دخول واقع شود نیمه مهریه بر زوج قرار خواهد گرفت -

(سوم) - اینکه فسخ اگر پس از دخول واقع شود مهرالمثل بر زوج قرار میگیرد اما طلاق اگر پس از دخول واقع شود مهرالمسمی بر زوج قرار خواهد گرفت -

(چهارم) - اینکه فسخ اگر بعیب مقارن عقد واقع شود زوجه حق نفقه ندارد اگرچه حامله باشد اما طلاق اگر در حالت مذکوره واقع شود نفقه واجب است - (حق السکنی چه در فسخ چه در طلاق پیش از دخول واجب نیست) - و پس از دخول فقط در طلاق واجب است اگر حامله باشد -

(عیوب)

عیبها اینکه سبب ثبوت خیار فسخ اند هفت فقره اند -

۱ - جنون - (یعنی دیوانگی خواه موقت باشد یا مستمر) -

۲ - جذام - (یعنی پستی که خوره هم قسمتی از آن است) -

۳ - برص - (یعنی سرچپ که پوست بدن گلهای سفید پیدا میکند)

۴ - جب - (یعنی بریده شدن ذکر) -

۵ - عنة - (یعنی قادر نبودن بروطی)

۶ - رتق - (یعنی بسته شدن راه جماع بسبب گوشت) -

۷ - قرن - (یعنی بسته شدن راه جماع بسبب استخوان) -

سه عیب اول (جنون . جذام . برص) در بین زن و مرد مشترك

است و برای هر دو اثبات خیار میکند

برای زوجین بطور اطلاق اثبات خیار میکنند (یعنی چه پیش از

عقد موجود بوده باشند یا پس از عقد موجود شوند) - اما برای ولی موقعی

اثبات خیار میکنند که هنگام عقد موجود بوده باشند - اگر چه مولیه بآن

راضی باشد -

دو عیب وسط (جب . عنة) اختصاص بمرد دارد و فقط برای زن

اثبات خیار میکنند

دو عیب اخیر (رتق قرن) اختصاص بزنان دارد و فقط برای مرد

اثبات خیار میکنند

جب اگر چه بفعل زن حادث شده باشد . اگر چه پس از جماع

حادث شده باشد موجب خیار فسخ است - بجهت قطع توقع استمتاع

عنة موقعی مثبت خیار فسخ است که زوج مکلف باشد (یعنی عاقل

و بالغ باشد)

ادعای عنة در بچه . یا دیوانه . مسموع نیست بجهت اینکه عنة ثابت

نمیشود مگر باقرار خود زوج یا سوگند زوجه (پس از نکول زوج اگر

ثیبه باشد یا پس از عجز زوج از اثبات اگر باکره باشد) اقرار و نکول بچه و دیوایه هم که لغو اند -

ادعای عنة پس از وطی مسموع نیست - بجهت ثبوت قدرت بر جماع و توقع زوال مانع - بنا بر این قاضی تا یکسال ضرب الاجل قرار میدهد اگر تا انقضاء یکسال در بین آنها جماع واقع نشود آنوقت زوجه نزد قاضی می رود با اجازه قاضی صیغه فسخ نکاح خود را جاری مینماید - (زوجه مستقلا: یعنی بدون اجازه قاضی نمی تواند نکاح خود را فسخ کند) -

اگر زوج مدعی و طی شود و زوجه ثیبه باشد زوج مصدق است بیمین - اما اگر زوجه باکره باشد زوجه مصدقه است بیمین -

اگر زوج از بیمین نکول نماید زوجه سوگند مردوده را یاد میکند شرط خیار به عیب فوریت است (چنانکه در بیع گذشت) -

در ادعای عدم علم بعیب مدعی مصدق است بیمین نفی العلم - اگر چه وطی هم بعمل آمده باشد چون اصل عدم علم است -

در ادعای جهل بداشتن حق خیار: یا جهل بفوریت آن مدعی جهل مصدق است به بیمین - اگر معیب بهیچ ساقط میشود و مهرالسمی واجب است اگر بعیبی راضی شود بعد عیب دیگر حادث شود خیار فسخ تجدید میشود -

اگر معلوم شود که عیبی موجود نبوده فسخ باطل است -

کوری . کجلی . گری قطع عضو . بریدن چشم . نقصان صورت بد کلی استحاضه (دایم الحیض بودن) بوی دهن . بوی بدن . رشکین بودن . زخمهای سیاله . تنگی منفذ جماع . وامثال اینها مثبت خیار نیستند

هر گاه در عقد شرطی « که مخالف صحت نکاح نباشد » مصرح شود از قبیل وجاهت بکاره جوانی دارا بودن مال خالی بودن از نکاح سلامت از کلیه عیوب و امثال آن

در صورت خلف شرط اگرچه جزئی هم باشد شرط کننده « زوج » یا زوجه یا ولی زوجه هر کدام که شرط را قرار داده اند « حق خیار فسخ خواهد داشت اگرچه در نزد قاضی هم نباشد

اگر زن ادعا کند که در نزد شوهر بکاره او برداشته شده « بدخول یا بانگشت یا بافتادن و امثال آن » و شوهر منکر باشد زوجه مصدقه است بیمین برای دفع فسخ - اما برای تشطیر مهریه « دونیم کردن آن » شوهر مصدق است بیمین - « در صورتیکه دخول نکرده طلاق داده باشد

(فسخ باعسار)

فسخ باعسار « نداری » فقط حق شخص زوجه است - یعنی ولی او خواه مکلفه باشد یا غیر مکلفه حق فسخ باعسار را ندارد بجهت اینکه فسخ باعسار متعلق بشهوة است و تفویض بغير اهل نمیشود
زنی که مکلفه باشد در صورتیکه شوهرش از حیث مال یا کسب حلال معسر باشد یعنی بیچوجه قادر بر نفقه یا کسوه یا مسکن او نباشد یا نتواند مهریه او را (که پیش از وطی واجب باشد) باو بپردازد میتواند صیغه فسخ نکاح خود را جاری نماید -

پس باعسار « مثبت خیار » از قرار مذکور چهار فقره اند -

(اقسام اعسار)

- ۱ - اعسار به اقل نفقه - یعنی شوهر قادر بر خوراك زوجه (طرف اقل روزی يك چارك نان) نباشد
- ۲ - اعسار به اقل كسوه - یعنی شوهر قادر بر پوشاك زوجه (طرف اقل پیراهن و چادر) نباشد (در زمستان كفش و نیم تنه جزو اقل پوشاك است)
- ۳ - اعسار به مسكن - یعنی شوهر قادر بر مسكن زوجه نباشد (در صورتیکه باو دخول کرده باشد چون مسكن پس از دخول واجب میشود
- ۴ - اعسار به مهریه - یعنی شوهر قادر بر نادیه مهریه نباشد (پیش از وطی) -

عدم قدرت بر نادیه مهریه موقعی مثبت خیار است که چهار شرط موجود باشد -

- اول - اینکه مهریه واجب باشد
- دوم - اینکه حال باشد -
- سوم - اینکه از آن چیزی اخذ نکرده باشد -
- چهارم - اینکه پیش از وطی (اختیاری) بآن معسر باشد (اعسار به مهریه پس از وطی مثبت خیار نیست)

خوراك و پوشاك و مسكن خدمتكار جزو شروط اعسار نیست یعنی اگر شوهر قادر بر نفقه و كسوه و مسكن خدمتكار زن نباشد زن حق خیار ندارد (اما بر ذمه شوهر دین است که هنگام یسار باید بزوجه بپردازد)

اگر مهریه واجب نباشد حق خیار ندارد. مانند زن (مفوضه) که مهریه
واجبی ندارد

زن مفوضه عبارت از زنی است که مهریه خود را واگذار بولی کند
که بگوید - مرا بدون مهر شوهر بده - یا بگوید مرا شوهر بده بر سر
اینکه مهر نداشته باشم یا بگوید بر هر مبلغ که ولی میل دارد مرا شوهر
بدهد مقصود در اینجا دو قسم اول است که بمجرد عقد مهر برای او واجب
نمیشود مگر بسه طریق -

اول - اینکه شوهر برای او مهر فرض کند « بارضایت مشارالیها »
دوم - اینکه قاضی برای او مهر فرض کند -

سوم اینکه شوهر او را وطی کند که بمحض وطی مهر المثل واجب میشود
اعسار بمهریه مثبت خیار علی الفور است که پس از اظهار بقاضی
باید فوراً صیغه فسخ جاری کند بجهة اینکه شوهر از تسلیم عوض عاجز
است و معوض بحال خود باقی است (اما اظهار بقاضی فوری نیست) بعکس
اعسار بنفقه یا کسوه یا مسکن که مثبت خیار بطور تراخی میباشد - (یعنی
پس از سه روز ضرب الاجل هر آن که میل دارد میتواند نکاح خود را فسخ کند
پس از وطی خیار اعسار بمهریه ساقط میشود - بجهة اینکه معوض
تلف گشته و عوض بر ذمه زوج دین شده است

همچنان اگر مهریه موجدل باشد یا مقداری از آن دریافت داشته
باشد یا پس از وطی اختیاری معسر بآن شده باشد حق خیار ندارد
وطی اجباری حکم عدم وطی را دارد که مسقط خیار نیست یعنی
پس از وطی اجباری نیز اعسار بمهریه مثبت خیار است مانند اعسار پیش
از وطی اختیاری -

در صورتیکه زوجه صغیره بوده باشد و ولی او را تسلیم زوج نموده باشد بمحض بلوغ اگر زوج قادر بر تادیه مهریه نباشد زوجه حق خیار فسخ پیدا خواهد کرد اگرچه وطی هم شده باشد - بجهة اینکه وطی صغیره بمنزله وطی اجباری است و در حکم عدم وطی است

مقصود از اعسار بنفقه و کسوه نفقه و کسوه آینده است نه نفقه و کسوه گذشته بنابراین اعسار بنفقه و کسوه گذشته . مثبت خیار نیست . و بر ذمه زوج دین است -

اعسار بنان خورش . مثبت خیار فسخ نیست (منتهی بر ذمه شوهر دین خواهد بود که باید هنگام یسار بزوجه پردازد مانند نفقه و کسوه خدمتکار - چنانکه گذشت) اعسار بفرش و ظرف خوردن و آشامیدن « در صورتیکه زوجه نتواند بر روی زمین یا فرش آجر مثلا بخوابد یا بنشیند یا بدون ظرف ممکن نباشد از چشمه مثلا آب برای خوردن بیارد » به نص علی شبر املسی و محمد رملی موجب خیار فسخ اند

عجز از تادیه اقل نفقه یا کسوه یا مسکن یا مهریه در پنج مورد تحقق بهم میرساند

۱ - اینکه اموال او فوق مسافه قصر باشد که در اینحال زوجه مکلف بصبر نمیشود و فوراً حق خیار فسخ نکاح خواهد داشت - « اگرچه شوهر حاضر باشد »

اگر شوهر بگوید اموال خود را در مدة ضرب الاجل « سه روز » در محل حاضر میکنم در اینصورت زوجه مکلف بصبر خواهد بود اگر در ظرف سه روز مذکور مال خود را حاضر نکرد قاضی سه روز دیگر مهلت

باو میدهد که پس از آن زوجه صیغه فسخ نکاح خود را جاری مینماید « بدون اینکه مرتبه سوم سه روز دیگر مهلت باو داده شود »

این مدت امهال و ضرب الاجل در غیر اعسار بمهر است زیرا اعسار بمهر مثبت خیار فوری است و بهیچوجه مهلت ندارد « چنانکه گذشت »

۲ - اینکه دارائی او منحصر به طلبی باشد که بر ذمه غیر دارد و مدت اجل آن بیشتر از مدت امهال باشد « سه روز » که در اینحال زوجه حق خیار فسخ خواهد داشت

۳ - اینکه دارائی او منحصر به طلبی باشد که حاول بهم رسانیده اما مدیون معسر باشد که در اینحال زوجه حق خیار فسخ خواهد داشت اگرچه مدیون خود زوجه باشد

۴ - اینکه شوهر دارای ملك و مال نباشد اما اهل کسب و کار باشد و کسی موجود نباشد که او را بکسب یا کار و ادار نماید که در اینحال زوجه حق خیار فسخ خواهد داشت

۵ - اینکه بسبب مانعی (از قبیل بیماری) قادر بر کسب و کار نباشد و بهبودی او در ظرف سه روز متوقع نباشد که در اینحال زوجه حق خیار فسخ خواهد داشت -

اگر زوجه طلبی حال بر ذمه شوهر غائب داشته باشد (از قبیل مهریه : یا نفقه مدت گذشته) و در نزد او بعضی اموال شوهر بطور ودیعه باشد میتواند نزد قاضی رفته اموال مذکور را عوض طلب خواه (پس از اثبات آن) قبول کند - سپس صیغه فسخ نکاح خود را با اجازه قاضی بسبب اعسار شوهر جاری نماید (یعنی پس از اثبات اعسار و سوگند بر ملازمت مسکن و بر عدم صدور نشوز »

اگر زن اعسار فعلی شوهر غائب را ادعا کند و شاهد با اعتماد اعسار هنگام غیبت شهادت بدهد که الان هم شوهر او معسر است «بدون تصریح» بمستند: یعنی با استصحاب فوراً زوجه حق خیار فسخ خواهد داشت - چنانکه گفتیم سبب فسخ اعسار است «یعنی نداشتن اقل نفقه یا اقل کسوه یا مسکن یا مهریه و مدار آن تضرر زوجه است» چنانکه ذکر خواهد شد -

هر گاه شخص دارا خواه دولتمند باشد: یا متوسط یا معسر معتدل بر نفقه اعسار و خواه حاضر باشد: یا غائب از ایفاء نفقه یا کسوه یا مسکن یا مهریه زن خود که متمکنه باشد امتناع نماید = یا شخص معسر قادر بر کسب و کار از کسب یا کار کردن تمرد کند فسخ جائز نیست بجهة اینکه سبب آن که عبارت از اعسار مالی یا کسبی است موجود نیست و زوجه میتواند عرض حال بقاضی داده اگر شوهر حاضر است بر وسیله حبس: یا فروختن مال او مثلاً واجبات زوجه را تادیه کند = یا اگر قادر بر کسب و کار است او را مجبور بکسب: یا کار کردن نماید - اگر بجبر هم حاضر کسب و کار نشد فلها الفسخ علی المعتمد و اگر شوهر غائب است بقاضی محلی که شوهر در آنجا است ابلاغ نماید که واجبات زوجه از او استیفا شود -

اگر بهیچوجه تحصیل نفقه و واجبات زوجه از شوهر غائب ممکن نباشد با اجازه قاضی فسخ جائز است خصوصاً که زوجه نادر باشد - بجهة اینکه مدار فسخ بر تضرر زوجه است و تضرر در اینحال حاصل است «وفاقاً اجماع کثیرین من محققى المتأخرین والعلامة الطنبدای و ابن الصلاح و ابن زیاد و غیرهم و هذا هو المختار والافتاء به هو الصحيح للضرورة

اگر شخص دارا منقطع الخبر باشد مال حاضری هم در محل نداشته باشد

زن او که متمکنه باشد جایز است نکاح خود را فسخ کند - بجهة اینکه انقطاع خبر و تعذر تحصیل نفقه حکم اعسار را دارد و تضرر زوجه حاصل است -

اگر پیش از تمکین زوجه شوهر منقطع الخبر شود ظاهر کلام عموم علماء مذهب شافعی قولاً واحداً بر اینست که حق خیار فسخ نخواهد داشت اگرچه شوهر معسر هم باشد - بجهة اینکه استحقاق نفقه را ندارد و بنابراین تضرری از طرف شوهر برای او متصور نیست - « امام مالک درین متمکنه و غیر متمکنه در جواز فسخ در صورت تعذر تحصیل نفقه از شوهر فرقی نگذاشته » -

بدون ثبوت اعسار فعلی شوهر باقرار خودش : یا باقامه بینه در نزد قاضی یا نزد محکم عدل فسخ جایز نیست - « شهادت بر اعسار فعلی با اعتماد استصحاب زمان غیبت درست است چنانکه گذشت » -

پس از آنکه اعسار شوهر در نزد قاضی « یا محکم » ثابت شد قاضی بطور وجوب سه روز ضرب الاجل قرار میدهد « اگر چه شوهر تقاضا نکند برای تحقق اعسار که اگر در ظرف آن سه روز از طرف زوج رفع موجبات فسخ نشد آنوقت قاضی با رعایت شروط فسخ در روز چهارم صیغه فسخ را جاری میکند یا اجازه بزوجه میدهد - که صیغه فسخ را جاری نماید -

اگر قاضی بدون رشوه قضاوة نکند محکم هم در محل دست ندهد یا شاهد اعسار برای زوجه پیدا نشود خود زوجه بالاستقلال میتواند نکاح خود را باحضور دو نفر شاهد فسخ کند بجهة شدة ضرورة -

اگر فسخ با اجازه قاضی واقع شود بعدغائب از سفر برگردد و بگوید در محل مال حاضر داشته‌ام فسخ باطل نمیشود - مگر اینکه ثابت کند که زوجه هم بآن اطلاع داشته و توانسته نفقه خود را از آن دریافت دارد که در اینحال فسخ باطل خواهد شد -

(شروط فسخ)

شروط فسخ سه فقره است -

۱ - ثبوت اعسار فعلی شوهر باقل نفقه « یا اقل کسوه یا مسکن باقائه بینه -

۲ - ثبوت استحقاق نفقه بیاد کردن سوگند بر نفی نشوز و ملازمت منزلی که شوهر برای او معین کرده -

۳ - یاد کردن سوگند بر اینکه شوهر مال حاضر ندارد و نفقه هم جا نگذاشته -

زمین یا مال التجاره که قاضی نتواند آن را بفروشد : یا منافع آن بنفقه و ملزومات زوجه کفاف ندهد بمنزله عدم است و مانع ازخیار فسخ نخواهد بود -

اگر غیر از پدر یا جد شوهر کسی دیگر بخواهد بزوجه تبرعاً نفقه بدهد ملزم بقبول آن نخواهد بود و مانع ازخیار فسخ نیست -

در مدته ضرب الاجل بلکه تا هنگامیکه باعسار شوهر رضایت دارد زوجه میتواند برای تلاش معاش بدون اجازه شوهر از منزل خارج شود و شوهر حق ممانعت ندارد - « اگرچه زوجه دولتمند باشد یا درخانه هم

بتواند کسب معاش نماید « - بجهت اینکه حق ممانعت در مقابل انفاق است و قتیکه نفقه ندهد حق ممانعت نخواهد داشت -

زوجه میتواند در مدت ضرب الاجل بلکه تا آخرین دقیقه زمان رضایتش با عسار شوهر در هنگام تحصیل معاش شوهر را از تمتع بخود منع نماید و نفقه اش ساقط نمیشود - « اگر هنگام فراغت از تحصیل معاش او را از تمتع منع کنند نفقه اش در مدت منع ساقط خواهد بود « -

صداق

صداق : یعنی مهر - که بفارسی کابین میگویند عبارتست از چیزی « عین یا نفع « که بنکاح یا وطی یا شیر دادن یا رجوع از شهادت « که سبب تفویت بضع باشد « واجب میشود -

وطی بشبهه وطی در نکاح فاسد و طی در نکاح مجانی « یعنی بدون ذکر صداق « و طی زن رجعیه در عده رجعت موجب مهر المثل است اگر زوجه کبیره زوجه صغیره را شیر بدهد بر شیر دهنده نصف مهر المثل صغیره واجب میشود که مهریه بزوجه بدهد - بجهت اینکه بضع او را تفویت کرده است « بر زوج هم نصف مهر المسمی برای صغیره واجب است « -

اگر دونفر بروقوع طلاق شهادت بدهند وقاضی حکم بتفریق صادر کند - سپس از شهادت خود بر گردند باید مهر المثل زوجه را بشوهر بپردازند

بجته اینکه بضع او را تقویت کرده‌اند (و رجوع ایشان حکم نقض نمیشود)
ذکر صداق در عقد سنت است (از هفت قران تا سی و پنج تومان)
در بعضی موارد ذکر صداق واجب است

اول - اینکه زوجه صغیره یا سفیه یا دیوانه باشد و باشوهر صداق
را بیشتر از مهر المثل قرار داده باشند که در این حال ذکر صداق مذکور واجب
است - بجته اینکه تصرفات ولی محجور باید با رعایت مصالحه باشد اگر
ذکر صداق نشود مهر المثل واجب میشود که کمتر از صدق مذکور میباشد
دوم - اینکه زوج صغیر یا سفیه یا دیوانه باشد و با زوجه یا ولی او
صداق را کمتر از مهر المثل قرار داده باشند که در این صورت نیز ذکر صداق
مذکور واجب است -

سوم - اینکه زوجین هر دو جائز التصرف باشند و زوجه (بدون
تفویض) بولی اجازه داده باشد که او را شوهر بدهد و صداق را بیشتر از
مهر المثل قرار داده باشند -

در این حال نیز ذکر صداق واجب است - بجته اینکه تصرف ولی باید
با رعایت مصالحه باشد اگر ذکر صداق نشود مهر المثل واجب میشود که کمتر
از صدق مذکور میباشد -

آنچه درست است که ثمن واقع شود درست است صداق واقع شود
بجته اینکه صدق هم بهای بضع است (رجوع بمبخت بیع)
اگر بر یکدانه گندم یا بر ترك حد قذف یا بر صلوة بر نبی عقد جاری
شود مسمی فاسد است (یعنی عقد نکاح درست است) و مهر المثل واجب
میشود - بجته اینکه آنها مال نیستند معاوضه بمال هم نمیشوند -

زوجه اگر رشیده است میتواند پیش از دخول تمکین بشوهر نکند و او را از تمتع بخود منع نماید تا مهریه خود را (که موجب نباشد) از او دریافت دارد اعم از اینکه کل مهریه بر ذمه زوج باشد یا بقیه آن - در مدت عدم تمکین برای اخذ مهریه زوجه استحقاق نفقه خواهد داشت (بنابراین اگر شوهر به بقیه صدق معسر باشد زوجه میتواند بسبب اعسار بنفقه نکاح خود را فسخ کند بجهت اینکه گفتیم عدم تمکین برای اخذ صدق یا بقیه آن مسقط نفقه نیست اعسار بنفقه هم که مثبت خیار است)

پس از دخول اختیاری زوجه نمیتواند نفس خود را از شوهر منع کند اگر زوجه غیر رشیده باشد (یعنی صغیره یا دیوانه باشد) ولی او میتواند شوهر را از تمتع باو منع کند تا مهریه او را دریافت دارد - همچنان خود مولیه نیز پس از بلوغ یا رفع جنون حق دارد برای اخذ مهریه نفس خود را از شوهر منع کند اگر چه وطی شده باشد بجهت اینکه وطی صغیره یا دیوانه حکم عدم وطی را دارد (مانند وطی اجباری)

پس از اخذ مهریه قاضی سه روز یا کمتر و جوباً زوجه را مهلت میدهد که خود را تمیز و آرایش کند اگر ولی (خواه مجبر یا غیر مجبر) صغیره یا رشیده را بکمتر از مهر المثل یا بکمتر از آنچه خود مولیه (اگر رشیده است) معین کرده شوهر بدهد و مولیه اجازه کمتر نداده باشد نکاح درست است اما بمهر المثل بجهت اینکه مسمی فاسد است -

همچنان اگر ولی برای مولی صغیر خود زیاد تر از مهر المثل (از مال مولی) قبول نکاح کند درست است اما بمهر المثل -

اگر برای مهریه سرأ مبلغی قرار بدهند و علناً مبلغ دیگر (بیشتر یا کمتر) عنوان کنند . بر هر کدام که عقد جاری شود . همان واجب خواهد بود .

دروطی بشبهه (یعنی وطی بیگانه بتصور منکوحه خود یا وطی منکوحه خود در نکاح فاسد) مهر المثل واجب است بتعدد شبهه مهر المثل نیز متعدد میشود اما بتکرار وطی در یک شبهه مهر المثل تکرار نمیشود بوطی زوجه (اگر چه از عقب باشد) یا بموت یکی از زوجین تمام صدق لزوم بهم میرساند

اگر زوجه پیش از وطی از شوهر جدا شود یا بسبب اوجدائی بعمل آید تمام صدق ساقط میشود . مانند اینکه زوجه مثلاً بلفظ رده تلفظ کند یا بسبب عیب شوهر یا اعسار او نکاح خود را فسخ نماید . یا شوهر بسبب عیب زوجه صیغه فسخ را جاری کند .

اگر شوهر پیش از وطی از زوجه جدا شود یا بسبب اوجدائی بعمل آید یعنی او را طلاق دهد (خواه بائنه یا رجعی) یا طلاق او را بخودش واگذار کند که طلاق خود را بدهد یا طلاق او را بفعل خود او معلق کند . و فعل را بعمل بیارد یا با او خلع کند و اوقبول نماید یا منفرداً خود شوهر بلفظ رده متلفظ شود « بدون زوجه » در هر يك از صور مذکوره صدق تشطیر میشود یعنی نصف آن واجب میشود

صورت طلاق رجعی پیش از وطی چنان است که پس از استدخال منی زوجه را طلاق بدهد که طلاق در این حال رجعی است اگر چه پیش از دخول است « رجوع به مبحث رجعة »

هر کدام از زوجین وطی را نفی کنند نافی مصدق است بیمین بجهة اینکه اصل عدم وطی است مگر در چند مورد که مثبت وطی مصدق خواهد بود -

۱ - اینکه شوهر زوجه را بشرط بکاره عتد کنند بعد مدعی نیبیت او باشد و زوجه بگوید بو طی شوهر بکاره او ذایل شده زوجه مصدقه است بیمین برای دفع فسخ « اما برای تشطیر مهریه زوج مصدق است در صورتی که پیش از وطی او را طلاق داده باشد »

۲ - اینکه پیش از طلاق در وطی اختلاف کنند و زوجه در فراش شوهر دارای فرزند باشد که در این حال مثبت وطی مصدق است بیمین « مگر اینکه شوهر فرزند را از خود نفی کند » -

۳ - اینکه عنین در مدة ضرب الاجل مدعی وطی شود که مصدق شوهر است و حق خیار زوجه ساقط خواهد شد
۴ - اینکه مولی در مده ایلاء مدعی وطی شود مصدق خواهد بود بیمین وقاضی نمی تواند زنش را طلاق بدهد -

۵ - اینکه بزنی خود که در حال طهر باشد بگوید برای سنت طلاق افتاده باشد بعد مدعی شود که در آن طهر او را وطی کرده است شوهر مصدق خواهد بود بجهة اینکه اصل بقاء عصمة است (طلاق هر گاه در طهر واقع شود و زوجه را وطی نکرده باشد طلاق سنی گویند اگر او را در آن طهر وطی کند آنگاه طلاق بدهند طلاق بدعی است »

۶ - اینکه زوجه با محلل در وطی اختلاف کنند زوجه که ادعای وطی میکند مصدقه بیمین خواهد بود برای حلال بودن بشوهر سابق « اما برای تشطیر مهریه محلل مصدق بیمین خواهد بود »

(اختلاف زوجین)

اگر زوجین در مقدار مهر المسمی : یا در صفة آن اختلاف کنند . و هیچکدام بر اثبات عنوان خود نتوانند اقامه بینه نمایند : یا بینه هر دو بجهة تعارض متساقط شوند تحالف خواهند کرد یعنی هر يك بر نفی ادعای طرف و اثبات ادعای خود سوگند یاد میکنند (چنانکه در اختلاف متبایعین گذشت) پس از تحالف مهر المسمی رافسوخ میکنند مهر المثل واجب میشود -

مهر المثل عبارت است از مهر خویشاوندان پدری زوجه که از حیث نسب و صفة مثل او باشند مانند خواهر شقیقی سپس خواهر پدری سپس دختر برادر سپس خواهر پدر (عمه) سپس دختر عمه و امثال آن (مادر جده خاله . مثل نیستند) -

اگر مهر زنان عصبه (یعنی بمنزله عصبه چون عصبه زرینه است) معلوم نباشد مهر خویشاوندان مادری معتبر است (ذوات الارحام) - از قبیل مادر جده . خاله . دختر خواهر . و امثال آن -

مادر پدر . و مادر مادر . متساوی اند مگر در صفات مختلف شوند - در مماثله - سن ثروت بکاره جمال فصاحت سواد عادة مطرده و امثال اینگونه شئون حتمی الرعایه هستند که اگر زوجه از مثل خود بیشتر است مهر المثل نیز بیشتر مقرر میشود و اگر از مثل بست تراست مهر المثل کمتر مقرر میگردد (نادر و شاذ در مماثله مقیاس نیست) -

ولی نمی تواند مهر مولیه خود را عفو کند - مانند سایر دیون و مطالبات او بر ذمه زوج یا غیر زوج که نمی تواند عفو کند -

اگر زوجه صغیره یا سفیهه یا دیوانه باشد تدبیر آزاد شدن از مهریه او اینست که طلاق او را با ولی خلع کند بر معادل مهریه اش (اگر مهریه ده تومان است خلع هم برده تومان) بعد بگوید مولیه را حواله دادم که مال المخالعه را عوض مهریه باو بدهد و ولی قبول کند ذمه زوج باین ترتیب از مهریه آزاد میگردد (رجوع بمبحث خلع)

زوجه که مکلفه باشد میتواند مهریه اش را بلفظ ابراء یا عفویا اسقاط یا اباحه یا هبه بزوجه تبرع کند اگرچه از بصیغه قبول تلفظ نکند -

اگر زنی را خواستگاری کند و اشیاء و اموال و چیزهای خوراکی و غیره (بدون تصریح به تبرع) برای او بفرستد بعد مقدر نشود او را عقد کند آنچه فرستاده حق دارد همه را استرداد نماید - اگر عقد واقع شود حق رجوع ندارد بجهة اینکه مقصود او بعمل آمده - (رجوع بمبحث هبه و نکاح) -

اگر بن زن خود (پس از عقد) چیزی بدهد بعد بگوید از بابت صدق داده ام و زوجه بگوید هدیه یا بخشش بوده - دافع مصدق است اگرچه از جنس صدق نباشد -

اگر بمخطوبه خود (پیش از عقد) چیزی بدهد سپس بگوید از بابت صدق یا کسوه که پس از عقد بر من لازم میشود داده ام و بمخطوبه بگوید هدیه یا بخشش بوده بمخطوبه صدقه است بيمين بجهة اینکه قرینه برای صدق دافع در دست نیست -

(حق المتعه)

اگر تفریق بسبب شوهر بعمل آید (یعنی بسبب زوجه یا سبب مردن

یکی از ایشان نباشد) واجب است که شوهر علاوه بر حق الصداق حق المتعه نیز بزوجه بدهد (در صورتیکه زوجه استحقاق نصف صداق را نداشته باشد حق المتعه عبارت است از چیزی که بتراضی شوهر بزوجه میدهد سنت است که حق المتعه از سی درهم (بیست و یکقران) کمتر نباشد و از نصف مهر المثل نیز بیشتر نباشد -

در صورتیکه خود زوجین بر مبلغی تراضی نکنند قاضی بر حسب یسار واعسار شوهر و نسب وصفات زوجه مقدار آن را معین میکند ولیمه - مهمانی دادن برای عروسی پس از عقد سنت است و باید بطور دعوت باشد -

زنا شوئی قسم و نشوز

زن و شوهر واجب است که باهم بطور محبت و صمیمیت و خوشروئی رفتار نمایند و از هر چیز که سبب گرفتگی خاطر آندیکر است احتراز کنند اگر مرد دارای چند زن باشد واجب است در بین آنها بترتیب نوبه و عدالة رفتار نماید « اگر چه باطنا یکی را بیشتر از سایرین دوست داشته باشد »

کمترین مدة نوبه برای هر زنی يك شب است - که طرف اقل باید نزد هر زنی يك شب بخوابد و اکثر آن سه شب است -

زن تلزه اگر باکره است هفت شبانه روز متوالی حق نوبت دارد

اگر بیوه است سه شبانه روز حق نوبت خواهد داشت -

اگر يك شب مثلاً نزد یکی از آنها بخوابد باید نزد هر يك از سایرین هم بحکم قرعه یا تراضی يك شب بخوابد « اگر چه ناخوش یا حائض هم باشد »

بهمین ترتیب در خوراك و لباس هم باید علی السویه با آنها رفتار کند -

در سایر استمتاعها سنت است با آنها علی السویه معامله کند (یعنی واجب نیست)

شوهر برای انجام کارهای غیر ضروری در روز و برای انجام کارهای ضروری در شب، جائز است بمنزل سایرین برود بشرط اینکه بیش از احتیاج در منازل آنها درنگ نکند (که سبب اختلال نوبت فراهم نشود)
اگر سهواً در منزل یکی از آنها خارج از حد احتیاج درنگ کند باید بهمان اندازه در منزل سایرین نیز درنگ نماید - یا اگر بسبب عارضه مدت نوبه یکی فوت شود باید بدون فاصله جبران نماید -

زن ناشزه (یعنی اطاعه شوهر نداشته باشد) وزن صغیره و زنیکه در عده وطی بشبهه باشد حق نوبه ندارند همانطور که حق نفقه ندارد - بلکه خلوت کردن باز نیکه در عده وطی بشبهه باشد حرام است -

اگر زن بداخترن باشد اول بموعظه و نصیحت او را سرزنش کند و عواقب نشوز را باو تذکر دهد اگر به پند و نصیحت گوش نداد و شروع بعلائم و آثار نشوز نمود علاوه بر پند و نصیحة در بغل او نخواست - اگر باز پشیمان نشد جائز است او را بزند بطوری که سبب هلاک یا زخم شدن اعضا او نباشد

اگر باز ترك نشوز نكرد ديگر حق نوبه و نفقه و كسوه و ساتر لوازم نخواهد داشت -

اگر شوهر بد خلق باشد و زوجه را بدون سبب شرعى اذيت كند قاضى اول او را بموعظه و تهديد منع كند اگر مفيد نيامد او را تعزير نمايد بآنچه كه مقتضى بداند -

اگر در بين زن و شوهر نزاع و شقاق بطول انجامد قاضى دو نفر حكم از طرف آنها معين ميكند كه در بين آنها تفريق بعمل بيارند حكمها بايد از طرف زوجين و كالة داشته باشند (هر كدام حكم خود را و كالة بدهد) و بايد مسلمان و عادل باشند - و سنت است از كسان زوجين باشند -

خلع

خلع عبارت است از جدا شدن زن و شوهر در مقابل عوضيكه بشوهر راجع شود . بلفظ خلع . يا طلاق . يا مفادات - (فرقة بدون عوض طلاق رجعى است)

(ارکان)

خلع پنج ركن دارد - ۱- شوهر - ۲- بضع - ۳- عوض - ۴- ملتزم
عوض - ۵- صيفه -

(شروط)

درشوهر شرط است که تصرفات او نافذ باشد - خلع بچه و دیوانه و مجبور درست نیست (خلع سفیه . درست است اگر چه بدون اجازه ولی باشد)

در بضع شرط است که مملوك شوهر باشد خلع کردن زن در طلاق رجعی درست است -

بجته اینکه زن مطلقه بطلاق رجعی در غالب احکام حکم منکوحه را دارد (در لاحق شدن طلاق در ایلاء درظهار در امان در وراثت) در وجوب سکنی در حد نزدن بوطی او در عدم صحه نکاح خواهر او در عدم صحه اجتماع چهار زن دیگر سوای او (رجوع به مبحث عده)

(شرط عوض)

در عوض شرط است که مقصود باشد دیگر اینکه معلوم باشد دیگر اینکه راجع بشوهر باشد دیگر اینکه مقدر التسلیم باشد عوض اگر غیر مقصود باشد (مانند خون یا هوام یا حشرات) طلاق رجعی واقع میشود یعنی بدون مال الخلع . و اگر عوض فاسد باشد (مانند مردار شراب) خلع بمهر المثل واقع میشود - همچنان اگر عوض مجهول باشد (مانند یکی از این دو گوسفند) خلع درست است اما بمهر المثل اگر زوجه را خلع کند بر اینکه ذمه زید را از ده تومان طلبی که مشارالیه بر او دارد آزاد کند یا ده تومان به محمود بدهد طلاق رجعی

است بجهت اینکه عوض راجع بزواج نیست -

در ملتزم شرط است که مطلق التصرف باشد. با زن محجوره بسفه
اگر صیغه خلع جاری کند طلاق رجعی واقع میشود: یعنی ذکر مال الخلع
لغو خواهد بود -

اگر با مریضه بمرض الموت خلع کند خلع درست است اما مال
المخالعه اگر بیشتر از مهر المثل باشد مازاد آن از ثلث خارج میشود اگر
ثلث کنجایش آن را ندارد مسمی فسخ و بمهر المثل بر میگردد - (توضیح
ثلث در وصیت است)

در صیغه شرط است آنچه که در صیغه بیع شرط است جز اینکه نخلل
کلام مختصر در خلع منحل نیست

خلع نیز مانند طلاق اصلاً مکروه است جز اینکه هنگام حلف بسه
طلاق (بر چیزیکه انجام آن ناگزیر است) مستحب خواهد بود که زوجه
را خلع کند و عملیکه بر ترک آن مثلاً سوگند خورده انجام دهد سوگند
منحل سپس صیغه نکاح را تجدید نماید که باین تدبیر از وقوع سه طلاق مستخلص
خواهد شد -

(خلاصه مذاکرات فقهاء در این مسئله اینست که اگر بر نفی مطلق
سوگند یاد کند) - (سه طلاقش افتاده باشد فلان کار را نمیکنم) یا بر نفی
مقید سوگند یاد کند (... فلان کار را در این ماه نمیکنم یا بر اثبات مطلق
سوگند یاد کند - (... فلان کار را خواهم کرد) در این سه شق خلع
سبب نجات است از وقوع سه طلاق اما اگر بر اثبات مقید سوگند یاد کند
« ... فلان کار را در این ماه خواهم کرد » این شق محل اختلاف است -
بعقیده محمد رملی و ابن حجر خلع در این صورت بهیچوجه از وقوع سه طلاق

جلوگیری نمیکند بجهت اینکه راست آمدن سوگند را باختیار خود تفویض کرده است اما بعقیده زیادی و بلقینی جلوگیری خواهد کرد و این عقیده معتمد است چنانکه در باجوری تصریح بآن شده است -

در حاشیه جمل مصرح است که در تمام شقوق خلع عقد باید بمذهب شافعی باشد « یعنی اگر پیش از انقضاء عده و پیش از انجام محلوف علیه عقد تجدید شود » نه بتوکیل ومذهب حنفی زیرا شرط صحه خلع نزدایی حنیفه اینست که تا انقضاء عده و انجام محلوف علیه باید صبر کنند آنگاه نکاح را تجدید نمایند اگر نه در عصمة ثانی بعقیده او طلاق ملحق خواهد شد اگر شوهر بزوجه بگوید تو را خلع کردم « بدون ذکر عوض یعنی مال الخلع » و او بگوید قبول کردم در صورتیکه شوهر انتظار جواب زوجه را داشته باشد خلع است اما بمهر المثل -

اگر شوهر به بیگانه بگوید - فاطمه زن خود را با تو خلع کردم (بدون ذکر مال المخالعه) و او بگوید قبول کردم در صورتیکه شوهر التماس قبول داشته باشد زوجه بائنه میشود اما بمجانای

اگر شوهر صیغه خلع را (چه با زوجه یا بیگانه) بدون التماس جواب جاری کند طلاق رجعی است اگر چه زوجه هم قبول کند بجهت اینکه عوضی در بین نیست

خلع اگر باراده شوهر واقع شود هنوز که زوجه قبول نکرده شوهر حق رجوع دارد - و اگر بتقاضای زوجه واقع شود هنوز که شوهر خلع نکرده زوجه حق رجوع دارد

ایجاب و قبول در خلع منجز - باید چندان از هم فاصله نداشته باشند

یعنی در همان مجلس تواجب باید هر دو بعمل آیند لفظاً یا عملاً - بجهة
اینکه ذکر عوض دلیل استعجال است

پرداختن مال المخالعه در مجلس تواجب بمنزله قبول اسر
اگر شوهر بگوید تو را سه طلاق دادم در مقابل ده تومان و زوجه
بگوید يك طلاق را قبول کردم در مقابل ده تومان هر سه طلاق واقع
میشود - بجهة اینکه توافق ایجاب و قبول در عوض شرط است. نه در
عدد طلاق

در خلع معلق اگر تعلیق مثبت است و به متی (هنگامی) یا ای حین
(هر موقع) تعلیق شده: یعنی بادواتی که برای تراخی وضع شده اند فوریت
قبول لفظاً یا عملاً شرط نیست

چنانکه اگر شوهر بگوید هنگامی (یا هر موقع) ده تومان بمن
بدهی: یا هنگامی ذمه مرا از حقوق شرعیات که بر گردن من است
آزاد کنی طلاق افتاده باشد - تا موقعیکه معلق علیه بعمل نیاید (یعنی تا
هنگامیکه ده تومان را باز ندهد: یا ذمه او را از حقوق شرعیه آزاد نکند
و حقوق شرعیه معلوم باشد که چه قدر است) طلاق واقع نخواهد شد
اگر چه پس از مدت متمادی بعمل آید و شوهر حق رجوع ندارد (مانند
سائر تعلیقات)

اما اگر تعلیق مثبت است و به ان (اگر) یا اذا (هر گاه) تعلیق
شده: یعنی بادواتی که وضعاً مقتضی فوریت اند فوریت قبول لفظاً یا عملاً
شرط است (اگر: یا هر گاه ده تومان بمن بدهی: یا هر گاه ذمه مرا بری
نمائی طلاق افتاده باشد) اگر فوراً ده تومان را ندهد: یا فوراً ذمه او را
بری نکند طلاق واقع نمیشود (رجوع بمبحث تعلیق طلاق)

اگر تعلیق منفی است و به متی (هنگامی) مثلاً تعلیق شده فوریت شرط است (هنگامیکه ده تومان بمن ندهی طلاق افتاده باشد که باید در مجلس تواجب بدون فاصله زیاد ده تومان را بدهد اگر زمانی که کنجایش دادن ده تومان را داشته باشد بگذرد - و ده تومانرا ندهد طلاق واقع خواهد شد - اما اگر تعلیق منفی است و به ان (اگر) یا اذا (هر گاه) تعلیق شده فوریت شرط نیست - (اگر ده تومان بمن ندهی : یا هر گاه ذمه مرا آزاد نکنی طلاق افتاده باشد) تا هنگام مردن یکی از زوجین طلاق واقع نخواهد شد (رجوع بمحبت طلاق)

اگر تعلیق از طرف زوجه باشد (هر گاه مرا طلاق بدهی : یا هنگامیکه مرا طلاق بدهی ده تومان بتو خواهم داد) فوریت معلق علیه شرط است اگر چه تعلیق به متی (هنگامی) باشد - که بدون فاصله باید شوهر صیغه طلاق را جاری کند در صورتیکه طول فصل واقع شود اگر بدون ذکر مال المخالعه طلاق را جاری کند رجعی است - و اگر با ذکر مال المخالعه طلاق را جاری نماید محتاج بقبول زوجه است

اگر بکسی بگوید هرگاه فاطمه زخم ذمه مرا آزاد کرد تو وکیل هستی او را طلاق بدهی و فاطمه فوراً ذمه او را آزاد کند در اینحال وکیل مختار است اگر او را طلاق نداد ذمه زوج آزاد شده است بجهت اینکه آزادی او در مقابل تو وکیل واقع شده و بعمل آمده و اگر او را طلاق بدهد رجعی خواهد بود -

اگر بزن خود بگوید - (هر گاه ذمه مرا از مهریه ات آزاد کنی طلاق افتاده باشد) و او فوراً ذمه اش را آزاد کند در صورتیکه زکاة بمقدار صدق

تعلق نگرفته باشد بائنه خواهد شد - اما اگر زکاة تعلق گرفته باشد طلاق واقع نمیشود - بجهة اینکه ذمه او از حق مستحقین زکوة آزاد نشده (یعنی معلق علیه که عبارت از آزاد شدن از کل صدق است بعمل نیامده) (مبحث زکوة)

اگر بگوید - هر گاه ذمه مرا از حقوق شرعیات آزاد کنی طلاق افتاده باشد و طرفین یابکی از ایشان مقدار حقوق شرعیه را ندانند طلاق واقع نمیشود - بجهة اینکه شرط صحت ابراء معلوم بودن مبراً منه است (مبحث ابراء)

اگر زوجه ادعای جهل بمقدار صدق کند در صورتیکه او را ولی مجبر عقد کرده باشد صدقه است بیمین اگر نه شوهر مصدق بیمین خواهد بود -

شوهر بگوید اگر ذمه مرا از مهریهات آزاد کنی یکماه پس از آن طلاق افتاده باشد و زوجه فوراً ذمه او را آزاد کرد ذمه اثر بری خواهد شد سپس اگر تا یکماه زنده بماند طلاقش واقع میشود اگر پیش از انقضای یکماه فوت کند طلاق واقع نمیشود « یعنی از او اثر میبرد »

اگر زوجه بگوید تو را از مهریهام آزاد کردم بشرط اینکه مرا طلاق بدهی ذمه شوهر آزاد نمیشود و طلاق را اگر جاری کند رجعی خواهد بود بجهة اینکه شرط متضمن تعلیق است و تعلیق موجب فساد برائة است (اما علی المعتمد در مقابل مهر المثل بائنه خواهد شد بجهة اینکه شوهر بطمع برائة طلاق را جاری کرده خود زوجه هم در مقابل برائة تقاضای طلاق نموده بنابراین حکم عوض فاسد را دارد «

زوجه بگوید اگر مرا طلاق بدهی ذمه تو از مهریه من آزاد باشد
ذمه او آزاد نمیشود و طلاق بمهر المثل واقع میشود « علی المعتمد چنانکه
گنشت »

اگر زوجه بگوید تو را از مهریه ام آزاد کردم بشرط طلاق یا بگوید
ذمه تو آزاد باشد برسر طلاق یا برسر اینکه مرا طلاق بدهی بمعوض طلاق
ذمه شوهر آزاد میشود

و زوجه در مقابل برائت از صداق بائنه خواهد شد بجهة اینکه در
اینجا شرط التزامی است « نه تعلیقی »

زوجه بگوید اگر هووی مرا طلاق بدهی ذمه تو از مهریه من آزاد
باشد هوو را که طلاق بدهد طلاق واقع خواهد شد « بمهر المثل علی
المعتمد » اما ذمه شوهر آزاد نمیشود بجهة اینکه شرط تعلیقی است « نه
التزامی » و تعلیق موجب فساد برائت است

شوهر بگوید اگر ذمه مرا از مهریه ات آزاد کنی تو را طلاق خواهم
داد و او ذمه اش را آزاد کند شوهر نیز او را طلاق دهد ذمه شوهر بری
میشود و طلاق رجعی خواهد بود بجهة اینکه صیغه مضارع برای وعده است
و متضمن التزام نیست یعنی هر گاه او را طلاق بدهد و قبا وعده کرده « نه ادای
ملتزم »

اگر زوجه بگوید مرا طلاق بده ذمه ات از مهریه ام آزاد باشد یا
بعکس « ذمه ات از مهریه ام آزاد باشد مرا طلاق بده » و شوهر او را طلاق
بدهد زوجه بمهریه بائنه خواهد شد بجهة اینکه صیغه مذکور صیغه
التزام است -

اگر کسی بداماد خود بگوید - مولیه ام را (که محجوره : یعنی صغیره . یا سفیهه . یا دیوانه باشد) خلع کن بر معادل صدائیکه بر ذمه تو دارد و او با ولی خلع کند . بعد شوهر بگوید که مولیه را حواله کردم مال الخلمی که بر تو طلب دارم باو بده عوض صدائیکه مشارالیها بر من طلب دارد و ولی بگوید قبول کردم خلع و حواله هر دو درست است (رجوع بمبحث صدق) اگر زوجه غیر مدخوله باشد . باید بر معادل نصف صدق خلع کند اگر نه ذمه ولی بمعادل نصف صدق مشغول خواهد ماند - بجهت اینکه نصف صدق غیر مدخوله . به بیئونه ساقط میشود -

اگر ولی یا بیگانه . قبول خلع کنند بر صدق زوجه (بدون اذن مشارالیها) یا شوهر بگویند زوجه را طلاق بده ذمه تو از صدق آزاد باشد و او مشارالیها را خلع کند یا طلاق بدهد - در هر دو صورت طلاق رجعی است و ذمه او هم آزاد نمیشود

اگر ولی یا بیگانه بگوید - زوجه را خلع کن بر صدقش اگر مطالبه کرد بعهده من - یا بگویند او را طلاق بده من ضامن صدق او هستم یا جواب صدق او بعهده من و او مشارالیها را خلع کند یا طلاق بدهد - طلاق واقع میشود بهر المثل بر ذمه ولی یا بیگانه بجهت اینکه مال الخلع فاسد و املتزم شده است مانند اینکه در مقابل مغضوب قبول خلع کند -

اگر ولی یا بیگانه کسی بگوید - از فلان تقاضا کن زوجه اش را طلاق بدهد بر هزار تومان بر ذمه من و او زوجه را طلاق بدهد هزار تومان بر ذمه اولیایم خواهد شد (یعنی بر ذمه موکل که باید بشوهر بدهد) -

اگر زوجه بکسی بگوید - از سر سرم تقاضا کن مرا طلاق بدهد بر هزار

تومان و او طلاق را جاری کند مبلغ مذکور بر ذمه مشارالیها لازم خواهد شد. اگر چه زوجه نگفته (بر ذمه من) - بجهة اینکه گفتن او بآن کس توکیل است -

اگر کسی بدیگری بگوید - زنت را طلاق بده در مقابل اینکه منم زنم را طلاق میدهم و هر دو زن خود را طلاق بدهند زن هر دو بائنه خواهد شد بمهر المثل زوجه خود که باندگر بدهد -

(تبصره) - صیغه خلع و عوض اگر هر دو درست باشند طلاق بمسمی واقع میشود اگر فقط صیغه درست است و عوض فاسد طلاق بمهر المثل واقع میشود بشرط اینکه عوض مقصود باشد و اگر فقط عوض درست است (وصیغه فاسد) طلاق رجعی واقع میشود. مانند اینکه او را خلع کند بر یکتومان معین. بشرط اینکه حق رجوع داشته باشد یا اینکه او را بر عوض غیر مقصود خلع کند

اگر خلع معلق بچیز غیر موجود باشد اصلاً واقع نمیشود
فرقة بلفظ خلع (در صورتیکه مقصود از آن طلاق نباشد) فسخ است
طلات، یعنی عدد طلاق را ناقص نمیکند - بنابر این تجدید نکاح پس از تکرار خلع الی غیر النهایه جائز است (لکنه خلاف الاصح) و ان کان معتمداً -

اما فرقة بلفظ من در مقابل عوض بطور قطع طلاق است که نقص عدد خواهد کرد

اگر زوجه ادعای خلع کند و شوهر منکر باشد (بنفی وقوع خلع یا نفی صحه آن بانتهاء شرط یا رکن آن) شوهر مصدق است بيمين بجهة

اینکه اصل عدم خلع است و اگر زوجه اقامه بینه کند حکم به بینوایه میشود اما شوهر حق مال الخلع ندارد بجهة اینکه منکر خلع است (مگر اینکه از عنوان خود برگردد و اعتراف بخلع کند

اگر شوهر مدعی خلع باشد و زوجه انکار کند (یعنی انکار وقوع خلع یا انکار صحه آن بجهة انتفاء شرط یارکن آن) زوجه مصدقه است بیمین - بجهة اینکه اصل عدم خلع است اما در بین ایشان به بینوایه حکم میشود بر حسب اقرار خود زوج

اگر شوهر بر اثبات مدعای خود (یعنی خلع) اقامه بینه کند (دو شاهد یا یکشاهد و سوگند) عمل به بینه خواهد شد و مال الخلع بر ذمه زوجه لازم خواهد آمد

اگر در عدد طلاق یا در صفة عوض یا مقدار آن اختلاف کنند و هیچ کدام بینه نداشته باشند (یا بسبب تعارض بینه هر دو ساقط شود) هر دو بر نفی ادعای طرف و اثبات ادعای خود باید تحالف کنند (مانند متبایعین) و پس از تحالف عوض را فسخ میکنند (خودشان یا قاضی) و مهر المثل واجب میشود اگر چه از رسمی بیشتر باشد

اگر یکی از ایشان اقامه بینه نماید عمل بآن خواهد شد

طلاق

طلاق عبارت است از آزاد کردن منکوحه یعنی باز کردن عقد نکاح بلفظ طلاق یا سراح یا فراق یا هر لفظی که بمعنی آن باشد

احکام پنجگانه در طلاق جاری است یعنی واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح -

طلاق واجب مانند طلاق کسی که قسم خورده باشد (مده العمر یا بیشتر از چهار ماه زن خود را وطی نکند هر گاه چهار ماه بگذرد و زوجه خواهان وطی باشد و شوهر ابا کند واجب است او را طلاق بدهد در صورتی که از طلاق هم ابا کند قاضی او را بکطلاق خواهد داد (رجوع بمباحت ایلاء) (طلاق حکمین هم در اشتداد شقاق واجب است) -

طلاق مندوب مانند طلاق کسیکه قادر بر نفقه و سایر حقوق زوجه نباشد - بجهت نداری یا بجهت بغض و گرفتگی خاطر از او یا بجهت بدخلقی زوجه یا عدم عفت او

اگر شوهر بداند که زوجه را طلاق بدهد علناً شروع بقسق و فجور خواهد کرد . جایز نیست او را طلاق بدهد مگر اینکه تاب تحمل رفتار و گفتار او را نداشته باشد که در اینحال مندوب است او را طلاق بدهد -

طلاق حرام مانند طلاق دادن زن در طهر که با او در آن طهر جماع کرده باشد : (طلاق بدعی) یا طلاق دادن زن مدخوله در حیض یا نفاس یا طلاق دادن بیمار زن خود را بقصد محروم ساختن او از ارث خود : یا طلاق دادن یکی از زنهای خود پیش از آنکه نوبتش را استیفا کند (رجوع بزناشویی) در چهار صورت مذکوره اگر طلاق بر حسب خواهش و تمنای خود زوجه باشد . حرام نیست -

طلاق مباح . مانند طلاق زنیکه شوهرش بهباشره و تمتع از او رغبت نداشته باشد و تحمل نفقه و مخارجش بار گردن باشد -

طلاق مکروه عبارتست از هر طلاقیکه از کلیه سببهای مذکوره خالی باشد

ارکان

- ۱ - طلاق پنج رکن دارد - ۱ - طلاق دهنده (زوج) - ۲ - ولایت بر طلاق
۳ - قصد وقوع طلاق - ۴ - محل طلاق (زوجیه) - ۵ - صیغه -

شروط

- شرط طلاق دهنده - چهار است - ۱ - اینکه بالغ باشد - ۲ - اینکه عاقل باشد - ۳ - اینکه مختار باشد - ۴ - اینکه هشیار باشد -
طلاق بجهت دیوانه - مجبور - مست غیر اختیاری - واقع نمیشود : یعنی کسیکه ندانسته مسکر خورده باشد یا بزور بخورد او داده باشند (طلاق مست اختیاری که باراده خود مسکر خورده باشد واقع میشود)
مدعی اگر در خوردن مسکر - مصدق است بيمين اگر برای تصدیق او قرینه موجود باشد اگر نه باید اقامه بینه کند
طلاق هازل بالاجماع واقع میشود : یعنی کسیکه بطور هزل و شوخی طلاق را بر زبان براند - بجهت اینکه جد و هزل طلاق و نکاح و رجعة مطابق حدیث یکی است -
همچنان - اگر کسی طلاق غیر را بطور حکایت نقل کند - یا هنگام درس و بحث طلاق را تصویر نماید - طلاق او واقع نمیشود (بجهت فقدان قصد وقوع) -
طلاق غضبان (کسیکه در حال خشم و غضب طلاق را جاری کند)
بالاتفاق واقع میشود - اما در حال تحقق زوال عقل بالاتفاق واقع نمیشود

مدعی زوال عقل مصدق است بيمين (در صورت ثبوت سابقه - اگرچه يك مرتبه هم باشد)

اکراه

طلاق مجبور بغير حق. کسیکه بدون جبهه مشروع او را به حبس یا قتل یا زدن یا هر چیز ناشایست تهدید کنند که زنش را طلاق بدهد طلاق واقع نمیشود بجهت فقدان اختیار

طلاق مجبور بحق واقع میشود چنانکه اگر وارث مقتول قاتل را تهدید کند که اگر زنش را طلاق ندهد او را قصاص خواهد کرد و او ناچار طلاق بدهد طلاق واقع خواهد شد بجهت اینکه اکراه شرعی است

شروط اکراه

اکراه یعنی بتهدید کسی را مجبور بکاری کردن خواه طلاق یا غیر طلاق پنج شرط دارد

- ۱ - اینکه اکراه کننده قدرت و تسلط اکراه را داشته باشد
- ۲ - اینکه اکراه شده از دفاع یا فرار یا تحصن مثلا عاجز باشد
- ۳ - اینکه اکراه شده مطمئن باشد که اگر طلاق را (مثلا) جاری نکند بآنچه تهدید شده مبتلا خواهد شد
- ۴ - اینکه علایم و قرائن اختیار بکلی مفقود باشد
- ۵ - اینکه اکراه شده هنگام تلفظ بصیغه طلاق (مثلا) قصد وقوع نداشته باشد

در صورت اجتماع شروط مذکوره اکراه متحقق است و طلاق
واقع نمیشود

اگر کسی را بر سه طلاق اکراه کنند و او بیک طلاق یاد و طلاق بدهد
طلاق واقع خواهد شد بجهت اینکه مخالفت امر اکراه کننده دلیل اختیار
است -

همچنان اگر کسی بر یک طلاق اکراه شود و او بیشتر جاری کند یا
بر طلاق یکی از زنهایش (بدون تعیین) اکراه شود و او یکی را بمیل خود
معین کند یا او را بر تنجیز اکراه کنند و او طلاق را معلق جاری کند طلاق در
هر سه صورت واقع خواهد شد بجهت وجود قرینه اختیار

اگر کسی را در بین طلاق و امر دیگر بطور تخییر اکراه کنند و او
طلاق را جاری کند طلاق واقع خواهد شد مثلاً بگویند یا اسپت رابده
یا زنت را مطلقه کن و او زنت را طلاق بدهد طلاق واقع میشود بجهت
وجود اختیار

(توریه)

توریه عبارتست از اینکه لفظی را بیان کند و قصدش معنی دیگر باشد
مانند اینکه اسم زن خود را ذکر کند و مقصودش زنی دیگر باشد یا مقصودش
از لفظ طالق معتدل الاخلاق باشد یا از طلاق قصدش او کردن بند و قید باشد
و از این قبیل

در موقع اکراه بحق با اکراه بطور تخییر توریه در طلاق مفید است
یعنی طلاق واقع نمیشود - بجهت فقدان قصد ایقاع طلاق

همچنان اگر هنگام اکراه بحق یا اکراه مغییر طلاق را معلق

بمشیت خداوند کند طلاق واقع نمیشود یعنی پشت سر صیغه طلاق بگوید انشاءالله اگر چه بطور آهسته بگوید که جز نفس خودش کسی دیگر نشنود بشرط اینکه قصدش از کلمه انشاءالله تعلیق باشد (نه تنجیز) شوهر در دعوی اکراه و توریه و گفتن انشاءالله مصدق است بیمین در صورت وجود قرینه -

اگر بزوجه بگوید - خدا تو را طلاق بدهد واقع خواهد شد بجهة اینکه هر صیغه که شخص در انشاء آن مستقل باشد . از قبیل طلاق . عتق آبراء و امثال آن .. اگر آن را بخداوند اسناد بدهد صریح است (در ایقاع) اما هر صیغه که شخص در انشاء آن مستقل نیست از قبیل - بیع اقاله و امثال آن .. اگر بخداوند اسناد شود کنایه است -

شرط محل طلاق : یعنی شرط زوجه فقط يك شرط است و آن اینست که بانته نباشد اعم از اینکه در عقد نکاح باشد یا در عده طلاق رجعی - بجهة اینکه مطلقه بطلاق رجعی حکم منکوحه را دارد (در مبحث خلع گذشت)

طلاق زنیکه خلع شده : یا زنیکه طلاق او رجعی واقع شده و عده اش سرآمده است واقع نمیشود : یعنی طلاق باو ملحق نمیگردد (زن غیر مدخوله اگر چه مجانی مطلقه شود . بمحض طلاق . بانته خواهد شد و طلاق باو ملحق نمیشود) -

صیغه

صیغه طلاق : عبارتست از هر لفظی که دلالت بر جدائی کند یا بطور صراحة و یا بطور کنایه

صراح طلاق. عبارتند از الفاظی که ظاهر آنها. جز طلاق احتمال دیگری ندارند. از قبیل مشتقات طلاق. سراح. خلع. مفاداة فراق. (مصادر آنها از کنایات طلاق اند. چنانکه اگر بگوید تو طلاق هستی. یا بگوید. اگر فلان کار را بکنی طلاق تو در آن است. یا همان کار طلاق تو است و بر این قیاس اقتران نیت طلاق شرط است اگر نه بآنها طلاق واقع نمیشود).

مشتقات الفاظ مذکوره از این قبیل اند. طلقتك فارقتك سرحتك خالعتك فاديتك توراطلاق دادم فاطمه زخم را خلع کردم درمقابل ده تومان تو مطلقه هستی طلاق را بخودت دادم طلاقش را گفتم طلاقش را واقع کردم طلاقش را انداختم طلاقش را توی دستش گذاشتم و از این قبیل. تصریح مذکور مفعول در جمله (طلاق دادم) و امثال آن. همچنان تصریح بذکر ابتدای (طالق) یا (مطلقه) و امثال آن شرط است مگر اینکه پیش از آن ذکر شده باشد مانند آنکه بگویند. زنت را طلاق بده و او بگوید (طلاق دادم) یا بگوید (مطلقه است) در این صورت تکرار مفعول در اول یا ابتدا در دوم لازم نیست.

اگر شوهر بزنتش بگوید (خودت را طلاق بده) و او بگوید (طلاق دادم) بدون ذکر مفعول یعنی بدون اینکه بگوید (خودم را...) طلاق واقع خواهد شد. بجهت سبق ذکر مفعول.

یا اگر کسی بیردد. آیا زنت را طلاق داد بد و او بگوید (بلی) یا (آری) طلاق او واقع نمیشود. (اگر بگوید قصدم طلاق سابق بوده مصدق بیمین است).

اگر زوجه بگوید - مرا سه طلاق بده و شوهر بگوید (دادم) یا بگوید (طلاق را دادم) در صورتیکه نیت عدد نداشته باشد يك طلاق واقع میشود (اگر نیت عدد داشته باشد هر چه نیت کرده همان واقع خواهد شد - یکی یا دو یا سه) - چنانکه ذکر خواهد شد

ترجمه مشتقات الفاظ مذکوره بهر زبان که باشد (فارسی ترکی کردی فرانسه آلمانی روسی انگلیسی) از صرائح طلاق اند - مانند (تو را رها کردم) (فاطمه زهرا را بیل کردم) (تو را از خود جدا کردم) (تو را هستی) (توجدا هستی) (سن بوش) ترکی (طلاق گفتوی) (بر لایم کرد) کردی و امثال آن -

اگر غیر عرب تلفظ بطلاق کند و نداند که معنی آن (حل عصمة نکاح) است طلاق او واقع نمیشود - بجهة فقدان قصد طلاق -

کنايات طلاق عبارتند از الفاظی که ظاهر آنها علاوه بر طلاق احتمال معنی دیگر هم دارد از قبیل (تو بر من حرام هستی) . (تو را آزاد کردم) . (تو خواهر منی) . (تو مادرمی) . (تو از من بیگانه هستی) . (تو با من نامحرمی) . (تو را حرام کردم) . (حلال خدا بر من حرام باشد) (تو بی شوهر هستی) . (تو باینه هستی) . (تو زن من نیستی) . (طلاق افتاده) . (نکاح را قطع کردم) . (تو را حلال کردم) . (برو بهر کس میل داری شوهر کن)

اگر بولوی زوجه بگوید او را نکاح کن برای هر کس میل دارد صریح

طلاق است

در کنايات طلاق اقتران بانیت ایجاب طلاق شرط است (بدون اقتران

بانیت ایقاع . طلاق واقع نمیشود .

خطأ در صیغه طلاق یا در اعراب آن که مخل معنی نباشد مانع از وقوع طلاق نیست -

کتابه کنایه است اگر صیغه طلاق زنش را بلفظ صریح یا کنایه بنویسد و نية ایقاع طلاق را نداشته باشد لغو است
اگر لفظ صریح طلاق را بنویسد و بآن تلفظ کند طلاق واقع خواهد شد (اگر بگوید قدم خواندن مکتوب بوده نه انشاء طلاق مصدق است بیمن) -

اشتهار . غصب تقدم تقاضای زوجه کنایه را مبدل بصریح نمیکند -
یعنی اگر کنایه بجای صریح اشتهار پیدا کند اشتهار کنایه را مبدل بصریح نمیکند و محتاج باقران نية وقوع است

همچنان اگر شوهر در حال خشم و غضب تلفظ بکنایه کند یا زوجه مطالبه طلاق کند و شوهر باهنگام کنایه در جواب متلفظ شود - حال غضب یا تقدم تقاضای طلاق کنایه را مبدل بصریح نمیکند
اگر شوهر . نية ایقاع طلاق را در کنایه منکر شود . مصدق است بیمن -

اگر بسبب فوت یا کم شدن تعیین نية متلفظ بکنایه میسر نباشد حکم بوقوع طلاق نمیشود بجهة اینکه اصل بقاء عصمة است

۴ . پسرش (که مکلف باشد) بگوید بمادرت بگو تورا طلاق دادم
اگر قصدش از این عبارت اخبار باشد فوراً طلاق او واقع میشود . اگر قصدش توکیل باشد . تا پسر صیغه طلاق مادر را جاری نکند طلاق واقع نخواهد

شد. اگر قصد او بسبب مردن یا کم شدن مجهول بماند حمل بر تو کیل میشود
بجبهه اینکه طلاق به تردید واقع نمیشود.

(در عدد طلاق)

اگر بگوید تو را طلاق دادم و قصدش دو طلاق یا سه طلاق باشد -
مطابق قصد او طلاق واقع میشود

اگر عددی را قصد نداشته یا عدد را فراموش کرده فقط يك طلاق واقع میشود
اگر در اصل طلاق تردید حاصل کند که آیا صیغه طلاق را جاری
کرده یا نه طلاق او واقع نمیشود بجبهه اینکه طلاق به شك واقع نمیشود
اگر بزوجه « که مدخوله باشد » بگوید طلاق افتاده باشد یکی
دوتا بدون او یا یکی و دوتا با او یا یکی بلکه دوتا یا بعکس هر سه « دو
تا بلکه یکی دوتا و یکی دوتا یکی » هر سه طلاقش واقع میشود

هر گاه بگوید طلاق افتاده باشد طلاق افتاده باشد طلاق افتاده باشد
اگر قصدش تاکید نباشد. هر سه طلاقش واقع میشود « شوهر در قصد
تاکید. مصدق است بیعین »

اگر بگوید طلاق افتاده باشد باز طلاق افتاده باشد باز طلاق افتاده
باشد هر سه طلاقش واقع میشود و دعوی اراده تاکید پذیرفته نیست -
بجبهه اینکه اداه عطف « باز » متضمنی مغایرت است

در تمام صور مذکوره اگر زوجه غیر مدخوله باشد فقط يك طلاق
واقع میشود بجبهه اینکه بطلاق اول باینه میشود دیگر موقع اثر برای
اداه عطف و تکرار باقی نمیماند

(توکیل در طلاق)

در طلاق توکیل درست است هرگاه وکیل بگوید فلان را طلاق دادم اگر چه هنگام طلاق قصد ایقاع از طرف موکل نداشته باشد طلاق واقع خواهد شد

اگر به کسی بگوید طلاق زنم را بتو واگذار کردم یا بتو دادم یا دست تو دادم یا بگوید برو طلاق فلان را تحویلش بده هر یک از عبارات مذکوره صیغه توکیل است یعنی در صورتیکه وکیل صیغه طلاق را جاری کند طلاق واقع خواهد شد

اگر بگوید تو وکیل هستی فاطمه زنم را در فلان روز طلاق بده روز مذکور متعین خواهد شد که نه پیش از آن . نه پس از آن طلاق درست نیست -

تفویض طلاق

اگر بزوجه (که مکلفه باشد) . بگوید - اگر میخواهی خودت را طلاق بده . زوجه میتواند فوراً بطور تنجیز صیغه طلاق خود را جاری کند اگر چه بطور کنایه هم جاری کند (خودم را طلاق دادم) . (طلاق نفس خودم را واقع کردم) -

نظر باینکه تفویض طلاق تملیک است نه توکیل - بنابراین فوریت در ایقاع شرط است -

اگر زوجه سفیهه باشد . تفویض طلاق با و درست است . در صورتیکه

عوض در بین نباشد اگر عوض در بین باشد رشد او شرط است -
 تعلیق در تفویض درست نیست - اگر بگوید « هر گاه ماه رمضان
 رسید خودت را طلاق بده » باطل است
 رجوع در تفویض درست است یعنی پیش از آنکه زوجه طلاق خود را
 جاری کند شوهر میتواند از تفویض برگردد « مانند سایر عقود که پس از
 ایجاب و پیش از قبول حق رجوع دارد -

تعلیق طلاق

تعلیق طلاق : باوقات : یا باوصاف : یا بوسیله حرف شرط درست است
 حق رجوع در تعلیق نیست - یعنی شوهر حق ندارد پیش از وجود
 معاق علیه از تعلیق برگردد -

کلیه حروف شرط از قبیل (ان) اگر (اذا) هر گاه (متی) هنگامی
 (من) کسی (این) کجا (ای) هر (کما) هر بار - و امثال آن : باوضع در موقع
 نفی مقتضی فوریت اند بجز (ان) یعنی اگر - اما در موقع اثبات مقتضی
 فوریت نیستند . بلکه برای تراخی وضع شده اند - سوی (ان) - اگر . و (اذا)
 « هر گاه » که با مال ذکر شوند : یا با « بخواهی »

مثال اگر و هر گاه در اثبات . « اگر ده تومان بمن بدهی : یا اگر ده
 تومان برای من ضمانت بکنی . طلاق افتاده باشد » یا « هر گاه ده تومان
 بمن بدهی : یا هر گاه ده تومان برای من ضمانت بکنی . طلاق افتاده باشد »
 یا « اگر بخواهی : یا هر گاه بخواهی . طلاق افتاده باشد . در تمام صور
 مذکوره . فوریت شرط است : یعنی اگر فوراً ده تومان را بدهد : یا فوراً

ضمانت بکند : یا فوراً بگوید « میخوام » طلاق واقع خواهد شد - اما اگر تأخیر کند طلاق واقع نمیشود -

اگر بگوید «هنگامی» متی» ده تومان بمن بدهی) : یا (کسی «من» ده تومان بمن بدهد) یا (هر کس «ای» ده تومان بمن بدهد) یا (هر کجا «این» بروی) یا (هر جور «حیث» بنشینم . طلاق افتاده باشد) کلیه صور مذکوره برای تراخی است و فوریت در آنها شرط نیست : یعنی هر وقت که معلق علیه بعمل آید آنوقت طلاق واقع میشود -

مثال اگر «ان» در نفی که مقتضی فوریت نیست - (اگر «ان» داخل این خانه نشوی طلاق افتاده باشد) طلاق واقع نمیشود مگر موقعیکه از دخول خانه یاس حاصل شود . بسبب موت زوجه . یا موت شوهر یا موت هر دو با هم . که در اینحال حکم بوقوع طلاق میشود . بمدتی پیش از موت که گنجایش دخول خانه مثلا داشته باشد - بنابراین از همدمبگرارت نمیبیرند و اگر شوهر بمیرد . زوجه از ابتدای مدت مذکوره «یعنی مدت پیش از موت که گنجایش معلق علیه داشته باشد» شروع بعهده میکند و عده او عده طلاق است . نه عده وفات .

اما اگر بگوید (هر گاه «اذا» داخل این خانه نشوی طلاق افتاده باشد) فوریت شرط است : یعنی همینکه از هنگام تعلیق زمانی که داخل شدن خانه در آن ممکن باشد . بگذرد و داخل خانه نشود طلاق واقع خواهد شد .

ادواته تعلیق «یعنی حروف شرط» هیچکدام مقتضی تکرار نیستند مگر کلاما «هر بار» که آن مقتضی تکرار است : یعنی بتکرار معلق علیه معلق

نیز تکرار میشود. چنانکه اگر بگوید «هر بار که داخل فلان اطاق بشوی طلاق افتاده باشد» اگر سه بار داخل آن اطاق بشود هر سه طلاقش واقع میشود.

همانطور که تعلیق طلاق بادوات درست است. تعلیق طلاق باوقات یا اوصاف هم درست است که بدیعض وجود صفة: یارسیدن وقت. طلاق واقع خواهد شد.

مثال تعلیق بوقت «ماه رمضان طلاق افتاده باشد» در اولین آن شب اول رمضان طلاق واقع میشود.

مثال تعلیق بصفة. (از حیض که پاک شدی طلاق افتاده باشد) طلاق سنی با «بِحیض افتادی طلاق واقع باشد» طلاق بدعی.

اگر طلاق زوجه را معاق بفعالی کند و ندانسته آن فعل را بعمل بیارد: یعنی تعلیق را فراموش کند: یانداند که آن فعل همان فعل معاق علیه است طلاق واقع نمیشود. «دردعوی نسیان مصدق است بيمين» اگر بگوید. هنگامی که تورا بدون جهة بزمن طلاق افتاده باشد بعد زوجه بشوهر دشنام بدهد یا خلاف امر او رفتار کند و شوهر او را بزند طلاق واقع نمیشود. اگر دشنام یا تمرد زوجه ثابت نشود زوجه مصدقه است بيمين بر نفی دشنام یا تمرد «یعنی بر نفی جهة» و طلاق واقع خواهد شد.

اگر بگوید. «ده تومان بمن بده: یاده تومان بمن بدهی. طلاق افتاده باشد» تعلیق است بصفة یعنی بدادن زوجه ده تومان را طلاق واقع میشود و فوریت در دادن ده تومان شرط است. بجهة اینکه ذکر مال دلیل استعجال است

اگر بگوید - (ده تومان بمن بدهی و طلاق افتاده باشد) یا بگوید
(ده تومان بمن دادنی باشی و طلاق افتاده باشد) یا بگوید (حتی بر من
نداشته باشی و طلاق افتاده باشد) فقط يك طلاق رجعی منجز واقع میشود
و الزام ده تومان یا الزام تبرئه از حقوق لغو است - بجهة اینکه حرف عطف
مقتضی مغایرة است در بین معطوف و معطوف علیه . و شرط و جزاء يك
جمله است -

اگر بگوید - « ده تومان بمن دادنی باشی . طلاق افتاده باشد » یا
بگوید « حتی بر من نداشته باشی طلاق افتاده باشد » هر دو جمله تعلیق
است بصفتی : یعنی به ملتزم شدن دادن ده تومان یا به آزاد کردن ذمه شوهر
از حقوق شرعیه فوراً طلاق واقع میشود - در التزام . یا تبرئه فوریت شرط
است بجهة اینکه ذکر مال دلیل استعجال است - اما در دادن ده تومان فوریت
شرط نیست - بجهة اینکه تعلیق بالتزام است نه باعطاء .

اگر زوجه در جواب بگوید « قبول کردم » . بمنزله التزام یا تبرئه
است مانند اینکه بگوید طلاق دادم برده تومان : یا بر حقوق شرعیه ات . و
زوجه بگوید - قبول کردم که طلاق واقع میشود برده تومان : یا بر حقوق
شرعیه (که معلوم باشد) بجهة اینکه صیغه مذکوره معاوضه است و در
معاوضه (قبول کردم) کافی است -

اگر بگوید - « میخواهی برو طلاق افتاده باشد » تعلیق است بمشیت
یعنی همینکه بگوید « میخواهم » فوراً طلاق واقع خواهد شد و در گفتن
« میخواهم » فوریت شرط است - بجهة اینکه تعلیق بمشیت تملیک است و
در تملیک فوریت شرط است -

حکم سه طلاق

زنی که سه طلاقش واقع شود . بعد طرفین خیال تجدید نکاح را داشته باشند رعایت پنج شرط واجب است - ۱ - انقضاء عده اولی - ۲ - نکاح برای شوهر دیگر « محلل » - ۳ - دخول از جلو - با انتشار ذکر ۴ - بینونه از شوهر دوم « محلل » - ۵ - انقضاء عده دومی پس از رعایت پنج شرط مذکور . تجدید نکاح زوجه برای شوهر اول درست است -

در ادعای تحلیل و دخول و انقضاء عده در مده امکان . زوجه مصدقه است بیمین اگر چه شوهر دوم (محلل) در ادعای وطی مکذب او باشد اگر محلل مدعی دخول شود و زوجه منکر باشد نکاح او برای شوهر اولی درست نیست

(شاهد طلاق)

برای اثبات طلاق و اثبات اقرار بطلاق دو شاهد عادل لازم است و ابصار شخص مطلق نیز شرط است بعلاوه باید که عین عبارت مطلق را بیان کند -

شهادت پدر زوجه . یا پسر او برای اثبات طلاق مقبول است - در صورتیکه حسبی شهادت بدهند (یعنی محض رضای خدا بدون اینکه از آنها طلب شهادت بشود)

اگر بینه تعلیق و تنجیز باهم تعارض پیدا کنند بینه تعلیق مقدم است بجهت زیاده علم

(رجعة)

رجعت یعنی برگشتن شوهر از طلاق زوجه در عده که مجانی طلاق داده باشد

(ارکان)

رجعت سه رکن دارد -

۱ - مرجع (شوهر یا وکیل یا ولی او در صورتیکه شوهر دیوانه شده باشد)

۲ - محل رجعت (زوجه)

۳ - صیغه

(شروط)

شرط مرجع - بلاغ و عقل و اختیار در مرجع شرط است . بعبارة دیگر میگوئیم کسی که بتواند بنفس خود عقد نکاح را جاری کند میتواند از طلاق مجانی نیز برگردد و زوجه را بقید نکاح خود برگرداند
شرط مرجوعه (یعنی محل رجعت) هشت فقره است
۱ - اینکه در نکاح شوهر بوده باشد

۲ - شوهر دخول باو کرده باشد (غیر مدخوله بمحض طلاق بانه

میشود و رجوع اودرست نیست) استدخال منی هم در اثبات رجعة و نسب
و مصاهره وعده حکم دخول را دارد . اما در تشطیر مهر و تحلیل و احصان حکم
عدم را دارد .

۳ - اینکه معین باشد (اگر دوزن را طلاق داده باشد و بگوید یکی را
برگردانم درست نیست بجهة عدم تعیین)

۴ - اینکه قابل حلالت باشد (زن مرته در حال رده رجوع نمیشود
همچنان اگر شوهر مرته شود یا هر دو باهم مرته شوند رجعت درست نیست)

۵ - اینکه مطلقه باشد (زن فسخ شده رجوع نمیشود) -

۶ - اینکه مجانی مطلقه شده باشد (زنیکه خلع شده باشد رجوع
نمیشود) -

۷ - اینکه مطلقه بسه طلاق نباشد (مطلقه بسه طلاق بانه کبری است
و بدون تحلیل عودت او ممکن نیست) -

۸ - اینکه عده اش منقضی نشده باشد (مطلقه بطلاق رجعی بمحض
انقضاء عده بائنه میشود و رجوع اودرست نیست) -

شرط صیغه . صیغه رجعت سه شرط دارد

۱ - تلفظ آن صراحة یا بطور کنایه (برگردانم فاطمه زن خودم را)
یا (فاطمه را باز آوردم بزدکاح خودم) یا (فاطمه را امساک کردم) -

تجدید عقد نکاح با ايجاب و قبول (بجای صیغه رجعت) کنایه است یعنی
اقتران نیت رجعت در آن شرط است -

نیت رجعت بدون تلفظ کافی نیست فعل هم (و طم) مثلاً بمنزله صیغه
پزیرفته نمیگردد - (خلافاً لابی حنیفه)

۲ - عدم تعلیق اگر چه بمشیت خود زوجه هم معلق کند (اگر میل داری
تورا بر گرداندم باطل است)

۳ - عدم توقیت (اگر بگوید - تورا یکماهه بر گرداندم باطل است)
در صورت فقدان یکی از شروط مذکوره زوجه بائنه است که اذن جدید و
حضور شاهد و ولی و مهر جدید لازم است -
شاهد گرفتن برای رجعت سنت است -

تمتع بزین رجعیه حرام است - اگر چه مجرد نظر هم باشد -
اگر زن رجعیه را وطی کند حد ندارد فقط تعزیر میشود - وطی کردن
زن رجعیه موجب مهر لمثل وعده و نسب است -
عده وطی - غیر عده رجعت است یعنی حق رجوع فقط در عده رجعت
است -

اگر زوجه انقضاء عده را بپناه ادعا کند زوج مصدق است بيمين -
اما اگر بقره یا بوضع حمل انقضاء عده را ادعا کند زوجه تصدیق میشود
بيمين در صورتیکه ادعای او ممکن باشد (رجوع بمبحث عده)
اگر زوجین پس از انقضاء عده و پیش از شوهر کردن در رجعت
اختلاف کنند که شوهر بگوید پیش از انقضاء عده صیغه رجعت را جاری کرده‌ام
و زوجه بگوید پیش از انقضاء رجعت نکرده‌اید زوجه مصدقه است بسوگند
نفی العم که بگوید (علم ندارم پیش از انقضاء عده رجعت کرده باشید) بجهة اینکه
اصل عدم رجعت است -

اگر در رجعت متفق باشند و در هنگام انقضاء عده اختلاف کنند که شوهر
بگوید عده پس از رجعت منقضی شده و زوجه بگوید پیش از رجعت منقضی
شده شوهر مصدق است بيمين که (پیش از رجعت عده منقضی نشده) بجهة

اینکه اصل عدم انقضاء عده است (حکم اختلاف در مطلق انقضاء بدون قید پس از رجعت یا پیش از رجعت قبلا گذشت که اگر انقضاء بماء باشد شوهر مصدق است اگر نه زوجه صدقه است) -

(اگر زوجین پس از شوهر کردن در رجعت اختلاف کنند حکم آن در مبحث عده می آید)

پس از آنکه زوجه را بیک طلاق یا دو طلاق مطلقه نمود هر آن دو باره او را عقد کند با همان بقیه عده طلاق سابق بر میگرداند اگر چه شوهر دیگر هم کرده باشد بخلاف مطلقه بسبب طلاق که پس از شوهر دیگر با سه طلاق تازه بر میگرداند

ایلاء

ایلاء عبارتست از سوگند خوردن شوهر بر اینکه زنی را وطنی نکند بطور اطلاق یا بیشتر از چهار ماه (بمخدا قسم فاطمه زهرا را دخول نخواهم کرده) سوگند بر چهار ماه یا کمتر ایلاء نیست فقط مجرد حلف است -
ایلاء یکی از گناهان بزرگ است مانند ظهار -

ارکان

ایلاء شش رکن دارد -

۱. مولی (شوهر) ۲. مولی به (آنچه آن سر کند یا شود) ۳. مولی

علیه (مولی از جلو) ۴. مدت ایلاء (فوق چهار ماه) ۵. زوجه ۶. صیغه

شروط

در مولی شرط است که شوهر باشد بعلاوه مکلف باشد مختار باشد
قادر بر جماع باشد -

ایلاء بچه دیوانه مجبور و مجبوب (ذکر بریده) اشل (مست ذکر)
درست نیست . ایلاء مست اختیاری درست است -

در مولی به معنی محلوف به شرط است که یکی از سه چیز باشد
۱ - تمام خداوند یا صفة او

۲ - تعلیق طلاق

۳ - الزام قربه ارقبیل نماز روزه و امثال آن -

در مولی علیه معنی محلوف علیه شرط است که مشروع باشد سوگند بر
ترك و طی از عقب یا در حیض مثلا ایلاء نیست (سوگند بر ترك بوسیدن یا شوی
کردن یا سایر تمتعها ایلاء نیست)

در مده ایلاء شرط است که بیشتر از چهار ماه باشد سوگند بر چهار ماه
یا کمتر چنانکه گفتیم ایلاء نیست مجرد حلف است -

مده ایلاء از هنگام شروع میشود اما در زمان رجوع از هنگام
رجعت شروع میشود هر آن که آن را رجوع کند *

در حیغه ایلاء شرط است که بلفظ صریح ایلاء یا کنایه از ایلاء متلفظ
شود . صریح ایلاء * قسم بغدادی دیگر تورا و ملی نخواهم کرد * یا * قسم بخالق
زمین و آسمان دیگر با فاطمه زنم جماع نخواهم کرد * یا * اگر تورا در طی
کنم طلاق افتاده باشد *

کنایه ایلاء « قسم بخدا دیگر دست بتو نخواهم زد » یا « ... نزد تو نخواهم آمد » یا « ... در بغل تو نمیخواهم » و از این قبیل ...
کنایات ایلاء در صورت اقتران بانیت ایلاء حکم صریح را دارند (مانند سایر کنایات ابواب ققیبه)

(رفع ایلاء)

حکم ایلاء یکی از چهار چیز مرتفع میشود: یعنی ایلاء منحل میگردد

۱ - بوطی کردن در مدت ایلاء

۲ - بطلاق بائن

۳ - بانقضاء مدۀ ایلاء (اگر بمده معینه سوگند خورده باشد)

(یکسال مثلاً)

۴ - بموت یکی از مولی عاین (اگر بر تمام زنهاش ایلاء کرده باشد)

در صورتیکه ایلاء بوطی منحل شود و بخدا سوگند خورده باشد باید

کفاره یمین بدهد (آزاد کردن يك عبد : یا اطعام ده نفر گرسنه « هر يك

پنجا و بیست پنجمی قوت بلد » : یا لباس ده نفر برهنه هر کدام که میل دارد

اگر هیچکدام ممکن نشد سه روز روزه بگیرد)

و اگر بالنزاع قربت سوگند خورده باشد مختار است در بین انجام

قربت و کفاره یمین - و اگر بتعلیق طلاق سوگند خورده باشد بمجرد دخول

طلاق واقع میشود -

در صورتیکه چهارماه از مدت ایلاء بگذرد و ووطی بعمل نیاید زوجه

میتواند طلاق : یا ووطی را مطالبه کند - اگر شوهر استنکاف نماید قاضی

زوجه را بیک طلاق مطلقه کند - (اگر شوهر مهلت بخواید یک روز یا مهلت داده میشود) (رجوع بمبحث طلاق)
اگر مولی در مده ایلاء مدعی وطی شود مصدق بیمین خواهد بود
و قاضی نمیتواند زنش را طلاق بدهد

ظهار

ظهار عبارت است از اینکه شوهر بزنی خود بگوید - « تو بمنزله پشت مادرم هستی »
اگر بجای « پشت » - شکم یا پا یا دست یا هر عضو دیگر از اعضاء
ظاهره مادر بگوید یا بجای مادر - خواهر یا دختر یا هر زن دیگر که بسبب
نسب یا رضاع یا مصاهره محرم باشد ذکر نماید ظاهر است -
ظهار حرام بلکه از گناهان بزرگ است -

(ارکان)

ظهار چهار رکن دارد - ۱- مظاهر « شوهر » ۲- مظاهر منها « زوجه »
۳- مشبه به « هر زنیکه بسبب نسب یا رضاع یا مصاهره محرم باشد و پیش
از آن برای او حلال نبوده باشد ۴- صیغه -

(شروط)

در مظاهر (شوهر) سه فقره شرط است - بلوغ . عقل . اختیار

ظهار بچه دیوانه مجبور درست نیست -

در مظاهر منها (زوجه) شرط است که بائنه نباشد اگر بزین رجعیه کلمه
ظهار بگوید ظاهر است بجهة اینکه رجعیه حکم زوجه را دارد -

در مشبهه به (زن محرم) شرط است که محرم باشد بفتح میم و تخفیف راء
نه فقط محرم باشد بضمه میم و تشدید راء -

اگر بزوجه خود بگوید - تو بمنزله خواهر زن من هستی ظاهر نیست
بجهة اینکه خواهر زن محرم است بسبب جمع نه محرم بسبب نسب یا رضاع
یا مصاهره -

همچنان شرط است که قبلا برای او حلال نبوده باشد . اگر بزین خود
بگوید تو بمنزله زینب زوجه پدر من هستی (که پس از تولد او عقد کرده باشد)
یا بگوید تو بمنزله بنت بچه خواهر رضاعی من هستی (که پیش از شیر خوردن
متولد شده باشد) یا بگوید بمنزله عروس من هستی یا بمنزله مادر زن من هستی
ظاهر نیست بجهة اینکه همه آنها قبلا برای او حلال بوده اند بعد بسبب عارضی
حرام شده اند . یعنی محرم شده اند -

در صیغه شرط است که بآن تلفظ شود . کتابه ناطق . اشاره لال . که
مفهم باشد بمنزله تلفظ است -

صریح صیغه ظاهر چنانکه ذکر شد تو بمنزله پشت مادر من هستی . یا دست
تو یا سرتو یا هر عضو دیگر از اعضاء ظاهره که ذکر کنند بمنزله پشت مادر من
است یا بمنزله دست مادر من است و بر این قیاس سایر اعضاء ظاهره که صریح
ظهار است -

تشبیه با اعضاء باطنه از قبیل جگر سپرز دل معده و امثال آن یا تشبیه با اجزاء

منفکه از قبیل شیر آب دهن ظهار نیست -

کنایه ظهار - تو بمنزله مادر منی یا تو بمنزله چشم مادر منی یا تو بمنزله سر مادر منی یا عبارتی که برای تکریم و تعظیم هم بگنجد بدون اقتران نية ظهار. حکم ظهار بر آن مترتب نیست -

اگر پس از تلفظ بظهار زوجه را نگاه دارد یعنی فوراً او را طلاق ندهد کفاره ظهار باید بدهد -

کفاره ظهار عبارتست از آزاد کردن يك عبد اگر ممکن نباشد دو ماه متوالی روزه بگیرد اگر نتواند شصت نفر گرسنه را طعام بدهد بهر يك نفر پنجا و بیست پنجمی قوت بلد -

کفاره ظهار ترتیبی است نه تخییری (رجوع بمباحت روزه رمضان)

عده

عده عبارتست از مدتیکه زن پس از مفارقت از شوهر بطلاق یا فسخ یا موت در آن مدت درست نیست بدیگری شوهر کند اگر چه برائة رحم او هم متیقن باشد (مانند اینکه زوجه صغیره باشد یا شوهر صغیر باشد) -

عده سه قسم است - (۱) عده باقرآء (۲) عده با شهر - (۳) عده بوضع حمل -

(۱) عده باقرآء - قرء عبارتست از طهریکه در بین دو حیض یا در بین حیض و نفاس واقع شود -

زنیکه اهل حیض باشد پس از طلاق یا فسخ در صورتیکه مدخوله باشد « غیر مدخوله فوراً بائنه میشود و عده ندارد » واجب است سه قره بر گذار کند آنگاه بدیگری شوهر نماید - اگر چه قره اول يك لحظه باشد « ۲ » عده باشهر - زنیکه اهل حیض نباشد « یعنی اصلاً حیض نشده باشد یا حیض شده و بعد بسبب رسیدن بسن یأس « ۶۲ سال » حیض او منقطع شده باشد » واجب است پس از طلاق یا فسخ سه ماه کامل هلالی بر شمارد آنگاه شوهر کند - اگر در اثناء ماه مطلقه شود کسر آنماه را از ماه چهارم بر شمارد که سی روز کامل شود « اگر چه آنماه « ۲۹ » روزی باشد » -

عده مستحاضه هم باشهر است « یعنی سه ماه کامل هلالی باید بر شمارد » اگر زنی پیش از رسیدن بسن یأس خود بخود « بدون سبب معین » قطع حیضش بشود تا موقعیکه دوباره حیض بر او عارض شود یا بسن یأس برسد نمی تواند شوهر کند - اما قول قدیم که مذهب مالک و احمد حنبل نیز بر آن است شافعی نیز آنرا تأیید میکند و حضرت عمر بآن حکم فرموده است نه ماه صبر میکند پس از آن باشهر عده بر می شمارد -

در صورتیکه بسبب معین از قبیل بیماری یا شیر دادن قطع حیضش بشود بالاتفاق تا رسیدن بسن یأس یا تجدید حیض نمی تواند شوهر کند « اگر چه مطلقه بطلاق رجعی باشد »

عده فوت چهار ماه و ده روز است یعنی زنیکه شوهرش فوت کند « خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله خواه در عقد نکاح باشد یا مطلقه بطلاق رجعی و خواه حیض باشد یا یأسه » چهار ماه و ده روز هلالی واجب است

عده بر شمارد با حال حزن و سوگواری یعنی لباس الوان و زینت آلات
نپوشد و خود را آرایش نکند

اگر زن شوهر مرده از وطی بشبهه حامله باشد خواه پیش از موت
شوهر یا پس از موت او در اثناء عده حامله شده باشد - عده وفات را پس از
وضع حمل بر می‌شمارد یعنی اگر در اثناء عده حامله شود پس از وضع حمل
آنچه از عده وفات باقی مانده تکمیل میکند -

اگر زن شوهر مرده از زنا حامله باشد عده او همان عده وفات
است بجهت اینکه نطفه زنا حرمت ندارد -

زن خلع شده یا فسخ شده یا سه طلاقه محکوم بعهده وفات نیستند بلکه
همان عده طلاق برای آنها مقرر است -

زن معتده بعهده طلاق « خواه رجعی یا باین » یا بعهده فسخ یا انفساخ
« برده یا لعان یا رضاع » واجب است تا انقضاء عده در همان مسکن سکونت
کند که هنگام مفارقت از شوهر در آنجا بوده است یعنی کسی حق ندارد
او را خارج کند مگر اینکه باعث اذیت شوهر یا کسان او یا همسایگان
باشد -

همچنان زن معتده بعهده وفات نیز واجب است تا انقضاء عده در همان
مسکن سکونت کند که هنگام موت شوهر در آنجا بوده است
بر شوهر واجب است که سکنای زن جدا شده را بدهد خواه بطلاق
« رجعی یا بائن » جدا شود . یا بفسخ . یا بانفساخ اگر چه بطور کراهیه هم باشد
مگر اینکه ناشزه باشد در صورت موت شوهر نیز سکنی برتر که او واجب
است که مقدم بر دیون برای زوجه تهیه شود

زنیکه نفقه‌اش در عده بر شوهر واجب باشد «رجعیه یا بآنه حامله» بدون اجازه شوهر یا ایجاب ضرورت حق بیرون رفتن از مسکن ندارد «مانند زوجه» - زن معتده بعده وفات حق نفقه ندارد - بجهت اینکه موجب نفقه که تمکین است قطع میشود (مبحث نفقه)

شوهر اگر چه کور باشد با زن جدا شده حرام است همنشین باشد و با او خلوت کند اگر چه زوجه مطلقه بطلاق رجعی باشد -

«۳» عده بوضع حمل - زنیکه از شوهر خود حامله باشد خواه شوهرش بمیرد یا او را طلاق بدهد «رجعی یا بانن» یا بفسخ یا انفساخ از هم جدا شوند عده او بوضع حمل منقضی میشود اگر چه حیض هم بر او جاری شود - حمل زنا چنانکه گفتیم وجود و عدمش متساوی است و اختلالی بعده نمیرساند «یعنی اگر اهل حیض است با قرآء اگر نه بماه عده بر می‌شمارد» بنا بر این اگر در اثناء عده از زنا حامله شود عده قطع نمی‌گردد -

اما حمل بشبهه بوضع آن عده شبهه منقضی میشود - باید برای شوهر نیز عده فرقه بر شمرد (عده وفات . یا طلاق . یا فسخ . یا انفساخ بقره یا بامه) در دعوی انقضاء عده بماه زوج مصدق است بیمین اما در دعوی انقضاء عده به قره یا بحمل زوجه مصدق است بیمین (در مده امکان) -

مدت امکان انقضاء عده به قره - اگر زوجه در طهر مطلقه شود سی و دو روز و دو ایحظه است یا ایحظه برای قره اول سی و دو روز هم برای مدت دو قره دوم و سوم یک لحظه از حیض سوم هم برای تحقق اختتام قره سوم - اگر زوجه در حیض مطلقه شود مدت امکان انقضاء عده با قره چهار و هفت روز و یک لحظه است -

مدت امکان انقضای عده بوضع حمل ششماه و دو لحظه است (یعنی یکصد و هشتاد روز از هنگام وطی بگذرد - يك لحظه هم برای وطی يك لحظه هم برای وضع) -

پس از شوهر کردن ادعای عدم انقضای عده از زوجه مسومع نیست - اگر زوجه پس از طلاق مدعی دخول شود (که مهریه را کاملاً بگیرد) و شوهر منکر دخول باشد (که نصف مهر بدهد) شوهر مصدق است بيمين (چنانکه مکرر ذکر شد) - بجهة اینکه اصل عدم دخول است اما عده بر زوجه واجب است اگر چه از اقرار خود برگردد - بجهة اینکه پس از اقرار انکار درست نیست -

اگر پس از انقضای عده زوجه بدیگری شوهر کند و شوهر اول ادعا کند که پیش از انقضای عده صیغه رجعت را جاری کرده و آن را باقامه بینه یا باقرار شوهر دوم ثابت کند زوجه را استرداد خواهد کرد و زوجه بسبب وطی حق مهر المثل بر شوهر دوم خواهد داشت -

اگر باقامه بینه یا باقرار شوهر دوم رجعت ثابت نشود شوهر دوم مصدق است بيمين (بر نفی رجعت) - بجهة اینکه اصل عدم رجعت است و اصل صحة عقد -

اگر زوجه بالا نفراد بر رجعت اقرار کند (بدون شوهر دوم) اقرار او بر علیه شوهر دوم مقبول نیست و شوهر اول نمی تواند به مجرد اقرار مذکور مشارالیه را پس ببرد بجهة تعلق حق شوهر دوم بآن فقط حق مهر المثل دارد که از زوجه مطالبه کند (بسبب حیلوله نه بسبب فیصوله) -

اما هر آن شوهر دوم بمیرد یا از او بانه شود (پس از عده) فوراً بشوهر

اول تسلیم میشود بدون عقد نکاح و همان مهرالمسمی سابق بر ذمه او قرار
نخواهد گرفت (رجوع بمبحث رجعة) -

زنی که شوهر کند و پیش از آن زوجیت او برای دیگری (باقرار خود
مشارالیه یا باقامه بینه) ثابت باشد سپس شوهر اول مدعی شود که مشارالیها
را طلاق نداده و زن اوست و زوجه ادعای طلاق کند و شاهد نداشته باشد
شوهر اول مصدق است بيمين بر نفی طلاق -

پس از یمین زوجه را پس میبرد بجهة اینکه طرفین در زوجیت متفق اند
و در طلاق اختلاف دارند اما در مسئله سابقه هر دو بر طلاق متفق اند و در
رجعت اختلاف دارند -

اگر شوهر با مطلقه بطلاق رجعی در زمان عده اختلاط و معاشره کند
(یعنی مانند زن و شوهر با هم باشند) عده رجعت که بغیر حمل باشد منقطع
خواهد شد - خواه او را وطی کند یا نه - و تا هنگام قطع معاشره اگر چه
پنجاه سال هم طول بکشد عده او بر گذار نمیشود - بجهة شبهة فراش -
اما پس از قطع معاشره (که نیت کند دو باره با او اختلاط نکند)
باقیمانده عده رجعت را تکمیل میکند -

همچنان اگر دیگری زن خود را بطور رجعی مطلقه کند و او آن
زن را بی اطلاعانه نکاح کند فوراً بمحض خلوت با او عده اش منقطع میشود
و تا مدتیکه در فراش رست از عده محسوب نمیکرد مگر پس از قطع
استفراش که باقیمانده عده را تکمیل میکند -

زنی که باختلاط شوهر یا غیر شوهر بنکاح اشتباهی قطع عده اش بشود
پس از انقضای عده اصلیه (باقراء یا با شهر) در نه فقره حکم زن بانه را دارد

۱ - اینکه رجعت او درست نیست (علی المعتمد) -

۲ - اینکه با شوهرش از همدیگر ارث نمیبرند -

۳ - اینکه ایلاء باو تعلق نمیگیرد -

۴ - اینکهظهار بر او جاری نمیشود -

۵ - لعان او درست نیست -

۶ - حق نفقه ندارد

۷ - حق کسوه ندارد

۸ - خلع او درست نیست : یعنی اگر او را خلع کند طلاقش رجعی

واقع میشود و مال المتخالعه ملزم نمیکردد (لنا امرتہ یصح طلاقها ولا یصح

خامها) -

۹ - اینکه هر گاه شوهرش فوت کند عده وفات باو تعلق نمیگیرد

امادر پنج فقره زن منقطع العده (باوجود انقضاء عده اصلیه تا هنگام

انقضاء عده صوریه) حکم زوجه را دارد -

۱ - اینکه طلاق باو لاحق میشود -

۲ - اینکه سکنائی او واجب است -

۳ - اینکه اگر شوهر او را وطی کند حد بر او جاری نمیشود

۴ - اینکه شوهر از نکاح خواهر او مثلا ممنوع است

۵ - اینکه شوهر از نکاح چهار زن سوای او ممنوع است -

(تداخل عده)

اگر دو عده (عده طلاق وعده وطی بشبهه) از یک شخص بریک

زن جمع شود بعده اخیر اکتفا میشود . چنانکه هر گاه زن خود را رجعی طلاق بدهد بعد او را وطی کند یا زن خود را بائنه کند و سپس او را ندانسته و وطی نماید عده طلاق مبدل بعده وطی میشود یعنی از فراغ وطی عده بر همی شمارد .

اگر بسبب وطی حامله شود انقضای عده بوضع حمل است
اگر زن را حامله طلاق دهد و در حال حمل او را وطی کند هر دو عده بوضع حمل منقضی میشود .

اگر دو عده ازدو شخص بر یک زن وارد شود برای هر یک باید عده جدا گانه بر شمارد . عده طلاق مقدم بر عده وطی بشبهه است . چنانکه هر گاه زوجه در عده طلاق باشد . یا در عده وطی بشبهه باشد و دیگری باشتباه یا بنکاح فاسد او را وطی کند . اول عده طلاق بر می شمارد بعد برای وطی بشبهه نیز عده دیگر بر می شمارد . اگر چه وطی مقدم بر طلاق باشد .

اگر از یکی از آن دو شخص (طلاق دهنده وطی کننده) حامله شود اول عده حمل را بر گذار میکنند . پس از وضع حمل عده دیگر برای آندگر بر می شمارد

زنا عده ندارد . بجهة اینکه نطفه زنا محترم نیست
وطی بشبهه سه قسم است .

۱ . شبهة الفاعل . (مانند وطی بیگانه بتصور حلیله خود) فاعل آن

مکلف نیست و معذور است .

۲ . شبهة المحل (مانند وطی امة مشترکه) این قسم حرام است .

۳ . شبهة الطریق (مانند وطی بمذهب یکی از علماء) از قبیل وطی

زن رجعی که بتقلید قائل آن درست است اما بدون تقلید حرام است اگر چه بر او حد جاری نمیشود.

نفقه

نفقه درانچه فقط بر قوت اطلاق میشود اما در اصطلاح فقهاء عبارتست از مقدار کلیه لوازم زندگانی یکنفر بحد اکمل اگر نه بحد متوسط اگر نه بحد اقل اعم از قوت و کسوه و مسکن.

سبب و موجب نفقه سه چیز است - (۱) زوجیت اگر چه رجعی باشد (۲) قرابت - (۳) ملکیت -

نفقه چنانکه گفتیم نسبت بحال اشخاص سه درجه است - بر مومنین (مالدار) حد اکمل واجب است - بر اشخاص متوسط حد متوسط - بر معسر (ندار) حد اقل

(حد اقل نفقه)

برای يك زن مثلا اگر چه بیمار باشد - کلیه قلمداد مفصله بر شوهر واجب است که تسلیم او نماید -

(أسباب خانه)

۱ - کوزه یکی
۲ - کاسه یکی

۱	۴ - ابخوری	۱	۳ - چمچه
یکتخته	۶ - پلاس	۰	۵ - ديك
یكتوب	۸ - چادر سر	یكتخته	۷ - نمد
یكى	۱۰ - طشت حلبی یا گلین	یكى	۹ - موج
		۱۱ - افتابه حلبی یا گلین	یكى

« اسباب تنظیف »

یكى	۲ - لونك	یكى	۱ - شانه
یكى	۴ - چوبك سالیانه چاركى	۰	۳ - پاشو
		۵ - صابون سالیانه پنجائی	

لباس . سالیانه دو دست

تابستانی . وزمستانی

۲ توب	۲ - چارقد	۲ توب	۱ - پیراهن
۰ جفت	۴ - كفش	۰	۳ - شلوار

(برای زمستان ضمیمه میشود)

یكى	۲ - توشك	یكى	۱ - نیم تنه
۰	۴ - رو جا (قد بقیه)	۰	۳ - لحاف
۵۰ هن تبریز	۶ - زغال	۰	۵ - كرسی
		۲۵ هن تبریز	۷ - هیزم

(ماهی دو مرتبه)

- ۱- گوشت پنجائی با مالزومات ۲- پول حمام مقطوع یکنفر
۳- گل سرشو پنجائی

(یومیه)

- ۱- نان چارکی ۲- نان خورش ۲ سیر کره . یا
عسل . یا خرما ۳- شمع یکدانه
توضیح - بر حسب تسعیر امروزه سالیانه (۹۰) تومان برای کلیه
واجبات مذکور یومیه کافی است از قرار روزی (۳) ریال -
در زمان وحم (ویار) . آنچه زوجه دلش بخواهد . از ترشی آلات
و چیزهای شور مزه واجب است -
در ایام عید و موقع میوه نیز بقدر مقدور توسعه بر عیال واجب است -
محل سکونت نیز واجب است شوهر بزوجه بدهد -

حد متوسط نفقه
(اسباب خانه)

۲	کاسه	۲	کوزه
۴	آبخوری	۴	چمچه
یکتخته	کلیم	۴	دیک

چادر سیاه متوسط یکی	قالی خرسک بکتنخته
موج یکی	چنخشور متوسط یکی
آفتابه مس	طشت مس

(اسباب تنظیف)

۲	لونک	۲	شانه
نیم من	چوبک سالیانه	۲	باشو
			صابون سالیانه چارکی

لباس سالیانه سه دست ۲ دست

سبک یک دست سنکین

۳	چارقد	۳	پیراهن
۳ جفت	کفش	۴	شلوار
۲	کلاه	۳ جفت	جوراب
۱	کلاغی	۲	نیم تنه
۱	لحاف خواب	یکی	نوشک
۴	لحاف کرسی	۴	روجا
۴	امپا - یا شمع سوز	۴	متکا
۴	انبر	۴	کرسی
۴	استکان و زعلبکی	۴	سماور حلبی
۶۰ من تبریز	زغال	۴	کتری
		۳۰ من تبریز	هیزم

(هر هفته يك مرتبه)

گوشت	پنجائی باملازومات	پول حمام	مقطوع یکنفر
گل سرشو	پنجائی	تخم مرغ	یکدانه

(یومیه)

نان چارکی نان خورش ۴ سیر کره یا ماست
یا غسل : یا خرما چراغ دو شمع یا معادل آن نطف
محل سکونت هم بر حسب شایستگی حال زوجه واجب است اگر
چه کرایه یا عاریه باشد

توسعه ایام عید و موسم میوه و زمان و یار هم واجب است

« حد اکمل نفقه »

حد اکمل نفقه عبارتست از مقدار يك نفقه متوسط بانضمام دو نفقه فقیر - بجهة اینکه زن اغنیاء واجب است یکنفر نوکر و یکنفر کنیز داشته باشد که شوهر برای او اجیر کند -

نفقه : بمحض تمکین زوجه واجب میشود (خلافاً للقدیم که میگوید بمقد واجب میشود) زیرا اگر عقد هم فاسد باشد بمحض تمکین نفقه واجب است و هنگام کشف فساد حق رجوع ندارد -

تمکین عبارتست از اینکه زن خود را تسلیم شوهر کند (اگرچه

شوهر طفل باشد) که بهر ترتیب میخواهد حسب الشرع از او استمتاع کند و بهر محل که میخواهد او را نقل دهد بشرط امن بودن راه و انتظام مقصد -

در عدم تمکین شوهر مصدق است بيمين مگر اینکه اقرار شوهر بتمکین ثابت شود یا بر ثبوت تمکین اقامه بينه شود -

در عدم نشوز و عدم انفاق زوجه مصدقه است بيمين -

اگر شوهر حاضر نباشد نزد قاضی رفته تمکین خود را بشوهر نزد او اظهار کند که قاضی بقاضی محل شوهر ابلاغ نماید که چگونه حال را بشوهر اعلام کند. تکلیف زوجه را مبین نماید - اگر پس از ابلاغ اقدام در آسایش حال او نکند قاضی محل زوجه از مال شوهر نفقه و مؤن زوجه را تعیین کند

اگر زوجه دیوانه یا صغیره باشد در صورتیکه قابل تحمل و طی باشد ولی باید تمکین او را اعلام نماید - اگر قابل تحمل و طی نباشد حق نفقه ندارد -

غرض از تمکین تمکین تام است - که در کلیه اوقات واحوال تمکین داشته باشد -

اگر شب تمکین کند و روز تمکین نکند یا بعکس یا در حضور مردم تمکین کند و در خلوت تمکین نکند یا در حضر تمکین کند و در سفر تمکین نکند یا باشوهر حاضر مسافرت نشود در کلیه صور مذکور ناشزه است و حق نفقه ندارد -

نفقه روز بروز اول طلوع فجر هر روز واجب میشود -

برای زن رجیمه نیز تا انقضای عده نفقه بر شوهر واجب است (با استثناء اسباب تنظیف) بجهت اینکه رجیمه حکم زوجه را دارد چون هر آن بخواهد میتواند بر سبیل رجعت از او تمتع کند -

برای زن حامله که بائنه شده باشد - بخلع یا سه طلاق یا فسخ بسببی که پس از عقد فراهم آمده باشد (یعنی مقارن عقد نباشد) تا وضع حمل نفقه بر شوهر واجب است اگر چه شوهر پیش از وضع حمل فوت کند نفقه حامله و نفقه مطلقه بطلاق رجعی نیز بمحض نشوز (یعنی خروج از منزل بدون جهت و بدین اجازه شوهر) ساقط میگردد -

اگر شوهر بتصور حمل نفقه بدهد بعد معلوم شود که حمل ندارد حق رجوع دارد که آنچه داده پس بگیرد -

اگر زن حامله بموت شوهر بائنه شود حق نفقه ندارد - همچنان زنیکه در عده وطی بشبیه باشد حق نفقه ندارد - نه بر شوهر نه بر وطی کننده اگر چه از وطی شبیه حامله نشده باشد - بجهت اینکه موجب نفقه که تمکین است قطع میشود زیرا در بین او و شوهر تا انقضای عده باید جدائی انداخته شود که با هم اختلاط نداشته باشند -

اگر زن رجیمه دچار عده وطی بشبیه بشود در صورتیکه از وطی شبیه حامله شود حق نفقه ندارد - اگر حامله نشود نفقه اش بر شوهر واجب است - بجهت اینکه عده طلاق مقدم بر عده شبیه است (چنانکه گذشت)

در ادای نفقه تلفظ با ایجاب و قبول شرط نیست فقط نیت ادای آن شرط است مانند ادای دین - (خلافاً لکثیر من الفقهاء که گفته اند در ادای دین نیت شرط نیست)

نفقه بمحض قبض مملوك زوجه میشود که شوهر حق استرداد آن را ندارد (باستثناء مسکن و کنیز و غلام که مقصود از دادن آنها انتفاع است نه تمليك)

بر معسر چنانکه گفتیم اقل نفقه واجب است اگر چه اهل کسب هم باشد .

مدعی اعسار مصدق است بیمین (اگر مالی برای او معهود نبوده باشد) .

معسر کسی است که خرجش از دخلش بیشتر باشد . موسر کسی است که دخلش از خرجش بیشتر باشد . متوسط کسی است که خرج و دخلش متساوی باشد .

اگر کسی زوجه را محض اکرام شوهر مهمانی کند نفقه اش (در مدت مهمانی) از گردن شوهر می افتد .

اگر شوهر بخواهد بسفر طولانی برود زوجه حق دارد مطالبه طلاق با تامین نفقه بکند .

اگر نفقه یا کسوه نزد زوجه بتلف برود تجدید آن بر شوهر واجب نیست اگر چه تقصیر هم نداشته باشد .

نفقه و کسوه بگذشتن زمان آن ساقط نمیشود بلکه دین است بر ذمه شوهر . اما مسکن و خدمتکار بگذشتن زمان ساقط میشود .

در دعوی نفقه و کسوه گذشته کافی است بگوید حتی بر من ندارد و بر حسب جواب خود مصدق بیمین خواهد بود اگر چه تمکین زوجه هم معروف باشد . (مبحث جواب دعوی)

اگر جواهر یا زینت آلات یا هر چیز دیگر که خارج از نفقه و
دسوه باشد (یعنی زاید بر مقدار واجب باشد) برای زوجه بخرد و تحویل
او بدهد - بدون ایجاب و قبول مملوك او نمیشود -

همچنان چیزیکه بعنوان رونمایا آشتی بزوجه داده میشود عاریه است
اگر زوجه بگوید فلان چیز هدیه است یا تمليك او شده و شوهر
بگوید عاریه است شوهر مصدق است بیمین - همچنین اگر در بین زوجه
و وارث شوهر اختلاف در گیر شود وارث مصدق است -

اگر کسی دختر خود را بجهازی تجهیز کند تا ایجاب و قبول در
بین مبادله نشود مملوك دختر نخواهد شد - (پدر در عدم تمليك مصدق
است بیمین) -

نفقه هما نظور که بتمکین واجب میشود - بمجرد نشوز نیز (یعنی
عدم تمکین که از اطاعه شوهر خارج شود) ساقط میگردد اگر چه يك
لحظه هم باشد -

اگر زوجه شوهر را بدون عذر از تمتع بخود منع کند یا بدون جبه
و بدون اذن شوهر (یا ظن رضای او) از منزل خارج شود یا باذن او
برای مقصود خود یا دیگری مسافرت کند یا در نقل مکان یا مسافرت
تابع رای شوهر نشود حق نفقه و کسوه و مسکن ندارد -

اگر پیش از وطی اختیاری برای اخذ مهریه (که حال باشد)
تمکین نکند نشوز نیست و حق نفقه خواهد داشت -

اگر برای مطالبه حق خود از شوهر یا برای طلب فتوی از منزل خارج
شود یا اگر شوهر معسر « ندارد » باشد برای کسب نفقه از منزل بیرون برود
نشوز نیست یعنی مسقط نفقه نخواهد بود -

اگر زوجه بدروغ . ادعای بینونة کند نشوز است . و مسقط نفقه خواهد بود -

فحش و دشنام بشوهر نشوز نیست فقط مستلزم تادیب است -
پس از نشوز تا تجدید تمکین نکند استحقاق نفقه نخواهد داشت -
اگر در غیاب شوهر از نشوز برگردد و تجدید تمکین نماید استحقاق نفقه پیدا خواهد کرد بشرط ابلاغ بشوهر یا قاضی محل
اگر زوجه از قاضی تقاضا کند که نفقه اش را بر ذمه شوهر غایب فرض کند باید نکاح و تمکین خود را (بدون فر عادل) ثابت کند و بر نفی نشوز و استحقاق نفقه و عدم قبض آن سوگند یاد کند آنگاه قاضی بر حسب حال شوهر نفقه برای مشارالیه فرض کند که از دارائی شوهر استیفا نماید

(مؤن اقارب)

نفقه اصول (پدران و مادران تا بروند) در صورتیکه دار باشند بر فرع (مرد یا زن) که دارا باشد واجب است اگر چه اختلاف دین هم داشته باشند - (دارا یعنی دخلش از نفقه خود و کسانی که حق نفقه بر او دارند بیشتر باشد)

همچنان نفقه و مخارج اولاد و نوه هم (تا بروند) در صورتیکه دار باشند بر اصل که دارا باشد واجب است -

نفقه اقارب بگذشتن زمان آن منتقضی میشود و دین نخواهد شد (بخلاف نفقه زوجه)

در صورتیکه قاضی نفقه اقارب را تعیین کرده باشد بگذشتن زمان

آن منقضى نخواهد شد یعنی بر ذمه مفروض علیه دین خواهد بود که باید از او وصول شود -

اگر مفروض علیه (خویش موسر) از دادن نفقه مفروض له (خویش معسر) امتناع کند خود مفروض له حق دارد از مال مفروض علیه باندازه کفایت خود اخذ کند اگرچه از طرف قاضی هم اجازه نداشته باشد
اگر کسی پدر و مادر موسر داشته باشد نفقه او بر پدر است (نه بر مادر)

اگر پدر و فرزند موسر داشته باشد نفقه او بر فرزند است اگر چه نوه باشد

اگر شخص موسر جمعی اقرباء ندارد داشته باشد و نتواند همه را اعاشه دهد اول نفس خودش مقدم است سپس زوجه سپس بقاعده الا قرب فالاقرب باید رفتار کند -

اگر شخص معسر خویش موسر نداشته باشد نفقه او از بیت المال واجب است اگر بیت المال منتظم نباشد بر میاسیر مسلمین نفقه اش واجب است
اگر کسی نباشد طفل شیرخواره را شیر بدهد بر مادر واجب است
آن را شیر بدهد منتهی حق دارد مطالبه مزد بکند
اگر خود مادر بخواهد بچه را شیر بدهد پدر حق ممانعت ندارد
مگر اینکه بیشتر از اجرة المثل مطالبه مزد بکند -

« مؤن حیوانات »

خوراک و آب و پرستاری حیوانات محترم بر مالک آن واجب است

اگر مالك امتناع كند حاكم بايد او را مجبور نمايد به پرستاری آن
یا بفروختن و یا اگر ماکول است بذبح آن -

اگر مالك از اطاعت امر حاكم تهررد نماید خود حاكم بجای او یکی
از امور مذکوره را انجام دهد هر کدام که مقتضی بداند - « پرستاری
فروش ذبح » -

مراقبت و پرستاری حیوانات غیر محترم از قبیل فواسق واجب نیست
(سك . گزنده . خرس . زاغ . زغن . کرگس . مار . موش . کژدم)
جنك دادن حیوانات محترم حرام است -

« حضانه »

حضانت عبارت است از تربیت و پرستاری بچه - تا هنگام تمیز
برای پرستاری بچه غیر ممیز مادر (که شوهر نکرده باشد) از
همه کس مقدمتر است -

اگر مادر بعموی طفل یا پسر عموی او متلا شوهر کند حق حضانت
او ساقط نمیشود - بجهت اینکه آنها نیز خودشان حق حضانت دارند -
اگر مادر خیال مسافرت داشته باشد اگر چه سفر نزدیک هم باشد
حق حضانت از او بدیگری منتقل میشود -

اگر پدر یا مادر یعنی یکی از ایشان خیال مسافرت را داشته باشد
پدر احق و اولی بحضانت است نه مادر - بجهت اینکه حفظ نسب با پدر
میشود -

سائر عصبیات هم بجهة حفظ نسب حکم پدر را دارند که در صورت مسافرت حق حضانت با عصبه است -

پس از مادر . مادر مادر مقدم است « تا برود » پس از آن پدر . پس از پدر مادران پدر « تا بروند » پس از آن خواهر سپس خاله سپس دختر خواهر سپس دختر برادر سپس عمه -

بچه ممیز هر گاه پدر و مادرش از هم جدا شوند بهر کدام که مایل است حق حضانت با اوست - « اگر بهر دو مایل باشد بحکم قرعه معین میشود » -

اگر پسر پدر را اختیار کند نزد او خواهد بود - مگر اینکه گاهی حیل دیدن مادر را داشته باشد که ممنوع نمیشود -

اگر مادر را اختیار کند شب نزد مادر و روز نزد پدر خواهد بود برای تعلیم علوم و صنایع . و آداب دینیه و دنیویه -

اگر دختر مادر را اختیار کند همیشه نزد او خواهد بود - مگر اینکه گاهی میل دیدن پدر داشته باشد که ممنوع نمیشود -

اگر پدر را اختیار کند پدر میتواند او را از دیدن مادر منع کند اما نمیتواند مادر را از دیدن او منع نماید

(فهرست جلد سوم فقه محمدی)

۴۰	صداق	۳	(نکاح)
۴۵	اختلاف زوجین	۳	ارکان نکاح
۴۶	حق المته	۳	شروط صیغه
۴۷	قسم و نشوز	۴	مته
۴۹	(خلع)	۵	شروط مکذوبه
۵۹	(طلاق)	۵	نسب
۶۲	اکراه	۶	رضاع
۶۳	توریه	۷	مصاهره
۷۰	تعلیق	۹	شروط ناکح
۷۵	رجعت	۱۲	شروط ولی
۷۸	ایلاء	۱۴	اولیاء
۸۱	ظهار	۱۶	عصبه
۸۳	(عده)	۲۱	تحکیم
۹۱	(نفقه)	۲۲	توکیل
۱۰۰	مؤن اقارت	۲۵	کفایة
۱۰۱	مؤن حیوان	۲۸	(نسخ)
۱۰۲	حضانة	۳۳	اعسار

هو
جلد چهارم

کتاب
فقه محمدی

تألیف
فاضل مشہیر

آقای شیخ محمد مردوخ
آیت الله کردستانی

عني بطبعه ومراجعتہ
خادم العلم
عبدالله بن ابراهيم الانصاري

طبع على نفقة الشؤون الدينية
بدرولة قطر

جناية

جنايت عبارتست از هر گونه فعل يا قوايکه از شخص مکلف صادر شود و سبب اعدام نفس يا نقصان اعضاء يا قوی گردد .
اعدام نفس « يعنى قتل » از گناهان بزرگ است .

(ارکان)

جناية چهار رکن دارد ۱ - جانی ۲ - مجنی عليه ۳ - مجنی به ۴ - فعل يا قوئ

جنايت « خواه فعلی يا قولی » سه قسم است ۱ - عمد ۲ - شبه عمد ۳ - خطأ -

عمد - عبارتست از جنایتي که متضمن قصد جنایة و قصد مجنی عليه هر دو باشد و مجنی به عاده کشنده باشد . « از قبیل تیر تیغ تفنگ زهر منع از خوردن و آشامیدن شهادت بر قتل غرض بر شخص ضعیف القلب » شبه عمد عبارتست از جنایتي که متضمن قصد جنایة و قصد مجنی عليه هر دو باشد اما مجنی به عاده کشنده نباشد « از قبیل هشت سیلی شلاق تیر که تهمت بهتان -

خطأ - عبارتست از جنایتي که متضمن قصد جنایت یا قصد مجنی عليه نباشد یا اصلاً متضمن قصد هیچکدام نباشد خواه مجنی به کشنده باشد یا نه .
جنايت اگر عمد باشد موجب قصاص است « مگر اینکه مبدل بدیهه شود » .

اگر شبه عمد یا خطأ باشد موجب ديه است « چنانکه خواهد آمد »
اگر کسی پایش بلغزد و بر دیگری بیفتد گردنش را خورد کند
خطأ است و موجب ديه بر عاقله است « یعنی موجب قصاص نیست » بجهة
اینکه قصد جنایة در آن موجود نیست .

اگر قصد زید کند و بعمر بخورد - خطأ است و موجب ديه بر عاقله
بجهة اینکه قصد مجنی علیه در آن موجود نیست .

اگر قاضی کسی را تعزیر کند « یعنی مثلاً حبس کند یا شلاق بزند »
و از اثر تعزیر بمیرد خطأ است « نه شبه عمد خلافاً لمن توهمه » - بجهة
اینکه قصد جنایة موجود نیست .

اگر سوزن خیاطی را بمقتل کسی فرو ببرد « از قبیل دماغ بناگوش
گودی پشت کردن » یا ببدن بچه یا بدن لاغر فرو ببرد عمد است خواه
درد داشته باشد یا نه .

اگر بغیر مقتل فرو ببرد - یا ببدن کننده فرو ببرد در صورتیکه درد
داشته باشد تا بمیرد عمد است و موجب قصاص - اگر درد نداشته باشد و
در حال بمیرد شبه عمد است و موجب ديه بر عاقله - اگر بجائی فرو ببرد
که اصلاً محل درد نباشد « از قبیل پوست پاشنه » ترتیب اثری بر آن داده
نخواهد شد « یعنی اگر چه بمیرد » -

هر گاه سه شبانه روز « ۷۲ » ساعت کسی را از خوردن و آشامیدن
منع کند اگر پس از مدت مذکوره بمیرد عمد است - اگر پیش از انقضای
آن بمیرد « در صورتیکه گرسنگی یا تشنگی سابق داشته باشد » شبه عمد است
اگر گرسنگی یا تشنگی سابق داشته باشد و منع کننده آن را بداند
عمد است « یعنی اگر چه پیش از ۷۲ ساعت بمیرد » -

اگر منع کننده به کرسنگی یا تشنگی سابق مستحضر نباشد شبه
عمد است منتهی نصف دیه میشود. بجهة اینکه جنایت بوسیله دواجر
حاصل شده « کرسنگی و تشنگی سابق و کرسنگی و تشنگی لاحق » -
اگر تفنگ را بدون قصد در کردن فقط محض ترساندن بکسی اشاره
کند و تفنگ ناگاه دربرود شبه عمد است

« سبب شدن جنایه »

سبب شدن برای جنایت هم حکم مباشرت را دارد - که عمد آن
موجب قصاص و شبه عمد یا خطأ آن موجب دیه بر عاقله است -
اگر کسی را مجبور کند - که فلان کس را بکش اگر نه خودت
را می کشم چه بر اکراه کننده و چه بر اکراه شده هر دو قصاص واجب
است - در صورتیکه هر دو بدانند که مقتول آدمی است - اگر اکراه کننده
بداند که آدمی است و اکراه شده نداند قصاص فقط بر اکراه کننده است
و بر عاقله اکراه شده نصف دیه واجب است -
اگر بعکس - اکراه شده بداند که آدمی است و اکراه کننده نداند
بر اکراه شده قصاص است و بر عاقله اکراه کننده نصف دیه -
اگر هیچکدام ندانند که مقتول آدمی است بر عاقله هر دو علی السویه
دیه واجب است - بجهة اینکه جنایه هر دو خطا است -
اگر کسی را عمداً طعام مسموم (زهر آلود) بخوراند در صورتیکه
زهر خورده نداند که زهر داخل خوراک شده قصاص واجب است -
اگر بداند که زهر داخل خوراک است و بمیل خود آن را بخورد
هدر است -

اگر کسی بگوید خوردن این سم برای فلان مرض مفید است و او
 باختیار خود آن را بخورد شبه عمد است که دیه بر عاقله واجب است -
 اگر طیب یا دوا فروش «ندانسته» دوی عوضی به مریض بدهند خطا
 است و دیه بر عاقله است -
 اگر کسی را بگیرد و دیگری او را بقتل برساند قصاص بر قاتل است
 اگر چه گیرنده او را بقصد قتل گرفته باشد -
 اگر کسی را اگر اه کند - که بالای درخت یا میان چاه «مثلاً» برود
 و پایش لغزید و افتاد خطا است - که دیه بر عاقله اگر اه کننده است -
 اگر درخت یا چاه صاف و لیز باشد شبه عمد است -
 اگر در معبر عام یا ضحرا چاهی بکند و کسی در آن بیفتد صاحب
 چاه ضامن است -
 اگر کسی داخل خانه کسی بشود سَك آنخانه او را بگزد ضامتی
 بر صاحب خانه نیست -

« شروط قصاص »

در قصاص ده شرط مقرر است -

- ۱ - اینکه جنایت بطور عمد باشد در خطاً یا شبه عمد قصاص نیست
- ۲ - اینکه جانی مکلف باشد - یعنی بالغ و عاقل باشد -
- ۳ - اینکه جانی کافر عربی نباشد -
- ۴ - اینکه جانی حامله نباشد - حامله تا وضع حملش حبس میشود
- ۵ - اینکه جانی معلوم باشد - اگر مجهول باشد لوث است

۶ - اینکه جانی و مجنی علیه هر دو « هنگام جنایة » کفو باشند یعنی مساوی باشند « مثلاً هر دو مسلمان باشند یا هر دو ذمی باشند » -
۷ - اینکه مجنی علیه مسلمان یا در امان اسلام باشد بقصد ذمه یا معااهده
۸ - اینکه مجنی علیه فرع جانی نباشد - (اگر فرع اصل را بکشد قصاص میشود -

۹ - اینکه در ورثه مقتول صغیر یا دیوانه یا غائب نباشد -
۱۰ - اینکه از ورثه مقتول احدی جانی را مجانی یا در مقابل عوض عقون کرده باشد (شرط یازدهم عدم اختلاف علما در صحت قتل است) (رجوع بخاتمه همین محبت) -

در فقدان یکی از شروط مذکوره قصاص ساقط و دیه واجب میشود بلشتناه شرط (۴) و (۹) که پس از رفع مانع قصاص واجب است خون حربی مرتد قاطع الطریق (که قتل کرده باشد) زانی محصن (یعنی مردیکه زن گرفته یا زنیکه شوهر کرده) هدر است یعنی نه قصاص دارد نه دیه - (در صورتیکه زنای او باقرار خودش : یا باقائه بینه . ثابت شده باشد) -

کسی که خودش خودش هدر است اگر دیگری را که خودش هدر باشد بقتل برساند قصاص خواهد شد (خواه سبب هدر بودن خون ایشان متعدد باشد یا مختلف یعنی هر دو قاطع الطریق باشند یا یکی قاطع الطریق و دیگری زانی محصن)

اگر کافر حربی کسی را بقتل برساند قصاص نمیشود - یعنی اگر بعد مسلمان شود . یا عقد ذمه به بندد - بجهت اینکه ملتزم احکام اسلام نیست -

اگر جانی یا مجنی علیه کفو نباشند یعنی بر مجنی علیه فضل داشته باشد قصاص نمیشود -

مسلمان اگر کافر را بقتل برساند قصاص نمیشود اگر چه ذمی یا معاهد باشد بجهة عدم کفائة درین ایشان (خلافاً لابی حنیفه)

اگر شخصی آزاد بنده را بقتل برساند قصاص نمیشود بجهة عدم کفائة اگر کافر ذمی مسلمان را بقتل برساند یا کافر ذمی را بکشد قصاص میشود اگر چه بعد مسلمان شود - بجهة اینکه هنگام جنایت باهم کفو بوده اند -

بچه . دیوانه . قصاص نمیشوند (فقط دیه میدهند در عمد از مال آنها تادیه میشود . و در شبه عمد و خطأ عاقله میدهد)

اگر جانی (در سن امکان) بگوید بچه هستم مصدق است بدون سوگند بجهة اینکه سوگند او برای اثبات صبا است و ثبوت صبا مبطل سوگند است -

اگر بگوید - هنگام جنایت بچه یا دیوانه بوده ام مصدق است بسوگند مستاختیاری قصاص میشود زن و مرد . عالم و جاهل . ضعیف و شریف پیرو جوان . بهمد بگر قصاص میشوند اگر چه زن و مرد در دیه تفاوت دارند اگر چند نفر دفعة یکنفر را بقتل برسانند (در صورتیکه فعل همه کاشنده باشد) همه قصاص میشوند اگر جنایت یکی از آنها کاشنده نباشد یا کاشنده بودن آن مشکوک باشد فقط تعزیر میشود و قصاص بر سائرین واجب است (که کاشنده بودن جنایة آنها محقق است) - بجهة اینکه قصاص به شك و تردید واجب نمیشود بعلاوه قصاص بمحض شبهه ساقط میشود -

اگر چند نفر متعاقباً یکنفر را بقتل برسانند در صورتیکه جنایت اولین کارگر

شده باشد فقط بر او قصاص واجب است و سائرین تعزیر میشوند -
اگر جنایة اولین هنوز کارگر نشده باشد دومی نیز ضربت کاری باو
بزند بر اولین فقط قصاص عضو (در صورت عمد) یا دیة آن (در صورت شبهه عمد
یا خطا) واجب است و قصاص نفس بر دومی واجب است اگر جنایة او هم هنوز
کارگر نشده سومی نیز ضربت کاری بزند قصاص بر سومی است (بر اولی و دومی
فقط قصاص عضو یا دیه آن واجب است)

اگر جنایت سومی هم کارگر نشود سپس از اثر جنایت هر سه بمیرد
قصاص بر هر سه واجب است -

اگر زخم خوب شود منتهی تب آن باقی باشد تا بمیرد در صورتیکه
دو نفر طیب عادل بگویند که تب از اثر زخم بوده قصاص واجب است اگر نه
اثری بر آن مترتب نخواهد شد -

اگر یک نفر چند نفر را متعاقباً بقتل برساند عوض اولی قصاص میشود
و ورثه سائرین حق دیه دارند که از ترکه او دریافت دارند اگر وارث اولی
دیه بخواهد عوض دومی قصاص میشود و بر این قیاس

اگر یک نفر چند نفر را دفعتاً بقتل برساند بحکم قرعه عوض یکی از
آنها قصاص میشود. و ورثه سائرین حق دیه دارند اگر ورثه همه بخواهند در
قصاص شرکت کنند قصاص و دیه بر رؤوس مقتولین تقسیم میشود (مثلاً اگر
مقتول سه نفر باشند و ورثه هر سه جانی را قصاص کنند هر یک ثلث قصاص
را نائل شده دو ثلث یکدیگر را نیز هر یک حق دارند از ترکه جانی دریافت
دارند) -

اگر دو نفر کشتی بگیرند و همدیگر را زمین بزنند و در زمین زدن
هرک. یا شکستن عضو. یا زخم. یا خراش. حاصل شود بر همام نبرد قصاص یا دیه

یا حکومت جنایت واجب است (مگر اینکه ثابت شود که پیش از کشتی گرفتن صریحاً به‌همدیگر اذن داده‌اند که آنچه میتوانند برای زمین زدن همدیگر مجری بدانند در این صورت مسئولیتی بر هیچکدام نیست) -

اگر دو سوار بدون قصد بهم بخورند و بمیرند خطا است و بر عاقله هر يك واجب است نصف ديه مخففه بورنه آندگيردازند -

اگر قصداً بهم بخورند شبه عمد است که عاقله هر يك نصف ديه مغلظه بورنه آندگر خواهد پرداخت

اگر کسی با گلوله یا شمشیر یا غرق یا حرق یا خفه کردن یا منع از خوردن و آشامیدن ملاً کشته شود ورنه مقتول حق دارند بعین و سائل مذکوره جانی را قصاص کنند یا فقط با شمشیر کردن او را بزنند (هر کدام که میل دارند) -

اگر در ورنه مقتول صغیر یا دیوانه یا غایب باشد - جانی حبس میشود تا موقعیکه صغیر بحد بلوغ برسد یا دیوانه عاقل شود یا غائب مراجعت نماید در جنایاتی که موجب قصاص اند از جانی ضامن یا کفیل پذیرفته نیست قصاص بسته با اجازه پادشاه یا قاضی است « که نایب او است » - ورنه مقتول خود سرانه حق قصاص ندارند

قصاص را فقط يك نفر حق دارد اجرا کند - که عموم ورنه از بین خود یا از خارج با اتفاق یا بحکم قرعه بکنفر را انتخاب و او را وکیل در اجراء قصاص مینمایند -

اگر جانی فوت کند یا دیگری او را ابقتل برساند - بورنه مقتول از دارائی جانی ديه داده میشود -

اگر یکی از ورثه مقتول جانی را بکشد « بدون اجازه سایرین » باید
بسایرین سهم دیه را بپردازد

پس از آنکه یکی از ورثه جانی را از سهم خود عفو کند « مجانی
یا در مقابل سهم دیه مثلاً » و دیگری از ورثه او را بقتل برساند
« در صورتیکه عالم بعفو باشد » قصاص خواهد شد - و بسائر ورثه که عفو
نکرده‌اند از مال جانی « مقتول اول » دیه داده میشود -

اعدام قاطع الطریق « رهزن » فقط با اختیار پادشاه یا نایب او است
« قاضی » یعنی اگر کسی را کشته باشد بعفو ورثه آزاد نمیشود -

اگر پادشاه یا نایب او قاطع الطریق را دار بزند در صورتیکه کسی
را کشته باشد یا مال کسی را برده باشد - ورثه مقتول یا صاحبان اموال
حق دارند دیه کامله و غرامت اموال خود را از دارایی او دریافت دارند

« قصاص در اطراف وقوی »

اطراف عبارتست از اعضاء بدن « از قبیل دست و پا و غیرهما » -
قوی عبارتست از توانائیهائی که در بدن موجود است « از قبیل
بینائی و شنوائی و غیرهما » -

هر گونه جنایت فعلی یا قولی که عمداً از شخص مکلف صادر شود
و سبب نقصان در اطراف بدن یا در قوی گردد در صورتیکه ضبط مقدار
آن سهل باشد « یعنی منجر با جافه نشود » موجب قصاص است -
اعضائیکه در قطع آنها قصاص واجب است از اینقراراند -
۱ - دست از میچ یا آرزج یا شانه - یکی یا هر دو -

- ۲ - پا « از کعبین یا زانو یا بیخ ران - یکی یا هر دو » -
- ۳ - چشم « کندن یا باطل کردن - یکی یا هر دو » -
- ۴ - بلك چشم (یکی یا بیشتر) -
- ۵ - هارن (نرمی بینی یکی یا هر سه) -
- ۶ - دندان (از ریشه یا از دم لثه) -
- ۷ - انگشتان (از مفصل) -
- ۸ - بند انگشتان -
- ۹ - گوش - (یکی یا هر دو) -
- ۱۰ - لب - (یکی یا هر دو) -
- ۱۱ - زبان -
- ۱۲ - چانه . (محل ریش که فك اسفل گویند) -
- ۱۳ - پستان . (یکی یا هر دو) -
- ۱۴ - ذکر .
- ۱۵ - خایه . (یکی یا هر دو) -
- ۱۶ - الیه . (کفل) -

قوایم که در زایل کردن آنها قصاص واجب است از اینقرار اند

- ۱ - باصره (بینائی) -
- ۲ - سامعه (شنوائی) -
- ۳ - شامه - (بوئیائی) -
- ۴ - ذائقه (چشائی) -
- ۵ - ناطقه (گویائی) -
- ۶ - هاضمه (گوارائی) -

۷ - ماضنه (قوه جائیدن) -

۸ - باطشه « توانائی دست یا پا » -

۹ - قوه جماع -

۱۰ - قوه انزال -

در موضحة سر و صورت نیز قصاص واجب است « موضحة سائر بدن حکومت دارد » -

موضحة عبارتست از زخمی که از پوست روی استخوان بگذرد و بنخود استخوان برسد خواه استخوان دیده شود یا نه -

موضحة سر و صورت با هر شجه دیگر جمع شود موضحة قصاص میشود شجه دیگر رادیه خواهند گرفت - « در ایضاح هشتم . ایضاح قصاص وارش هشتم پنج شتر گرفته میشود » « شجه یعنی زخم سر که قریباً می آید » اگر جمعی ایضاح کنند همه بهمان اندازه ایضاح میشوند - « اگر تجاوز شود بمقدار تجاوز شده قصاص میشود -

« شروط قصاص در اطراف وقوی »

در قصاص اطراف وقوی علاوه بر ده شرطیکه در قصاص نفس ذکر شد دو شرط دیگر نیز مقرر است - « ۱ » همانله یعنی هر دو عضو یا هر دو قوه در طرف مشترك باشند . (دست راست بدست چپ - لب بالا به لب پائین قصاص نمیشود - اما راست بر راست . و چپ بچپ . بالا به بالا . پائین به پائین قصاص میشود) -

۲ - تساوی یعنی در صحت و سقم مساوی همدگر باشند -

اگر یکی از دو عضو (که بهمدیگر قصاص میشوند) سالم نباشد
قصاص ساقط میشود: یعنی عضو سالم بجای عضو غیر سالم - یا عضو غیر سالم
بجای عضو سالم قصاص نمیشود -

بای لنك . دست مفلوج . چشم کور . زبان لال . در صورتیکه مال
جانی سالم باشد . قصاص ندارد - فقط دیه : یا حکومت واجب است -
هر نفسی که بنفس دیگری قصاص نشود . اعضاء اونیز باعضاء آن قصاص
نخواهد شد - (بمذهب ابی حنیفه قصاص اطراف و قوی در بین زن و مرد
جاری نمیشود) اعضاء بچه . دیوانه . قصاص نمیشود بجهت اینکه خودشان
قصاص نمیشوند -

همچنان اعضاء پدر بجای اعضاء پسر قصاص نمیشود - بجهت اینکه پدر
بجای پسر . قصاص نمیشود - بهمین قرار اعضاء مسلمان . بجای اعضاء کافر
قصاص نمیکردد - بجهت اینکه مسلمان عوض کافر قصاص نمیشود -
جنایاتی که ضبط آنها میسر نیست . قصاص ندارند - (از قبیل حارصه
دامیه . باضعه . متلاحمه . هاشمه . منقله) فقط دیه : یا حکومت دارند
(چنانکه خواهد آمد) -

اگر عضو از وسط قطع شود . در مفصل نزدیک قصاص میشود و
برای باقی حکومت گرفته خواهد شد -

اگر جمعی . یکمرتبه باهم . دست یکنفر را قطع کنند - دست همه
قطع میشود - بریدن بعضی از گوش یا مارن . اگر چه جدا نشده باشد
قصاص دارد -

سرایت

اگر جنایة بمحل دیگر سرایة کند . ترتیب آن از اینقرار است -
سرایة بقوی . موجب قصاص است - اما سرایة باطراف موجب دیه
است -

اگر بناگوش کسی را ایضاح نماید و سرایة بقوه باصره کند علاوه
بر قصاص ایضاح . حق قصاص قوه باصره را نیز خواهد داشت (باخف مایمکن)
اگر انگشت کسی را قطع کند و سرایة بانگشت دیگر نماید . انگشت
اولی را قصاص و انگشت دومی را دیه خواهد گرفت -
اگر قصاص عضو . بدون اجازه خود جانی . اجراء شود و سرایت
به نفس کند مجنی علیه قصاص خواهد شد -

دیه

دیه عبارتست از بدل قصاص که هنگام سقوط آن . دیه واجب میشود
سببهای سقوط قصاص . از اینقرار اند -

۱ - غیر عمد بودن جنایت - (یعنی شبه عمد . یا خطأ بودن آن)

۲ - موت جانی -

۳ - فقدان ورثه مقتول . (که دولت تعقیب میکند) -

۴ - همگونی نبودن جانی - و مجنی علیه - (یکی مسلمان . دیگری

ذمی باشد)

۵ - عدم اسلام مجنی علیه : با در امان نبودن او -

۶ - تعدد مجنی علیه

۷ - غفو یا مصالحه . یکی از ورثه مقتول -

۸ - مکلف نبودن جانی -

۹ - معلوم نبودن جانی - (لوث) -

۱۰ - مجنی علیه فرع جانی باشد (سبب یازدهم اختلاف علماء در صحت

قتل است رجوع به خاتمه همین بحث) -

در شبهه عمد و خطاً دیه ابتداء واجب است «یعنی بدل قصاص نیست»

همچنان در کفو نبودن جانی و مجنی علیه . و در ایمان یا امان نداشتن

مجنی علیه . و در صورت مکلف نبودن جانی یا اینکه اصل مجنی علیه باشد در کلیه

این احوال دیه ابتداء واجب است -

(دیه کامله)

دیه کامله عبارتست از دیه نفس يك مرد مسلمان که بعد کشته شده

باشد -

« ماسوای آن همه دیه ناقصه اند »

دیه کامله چه در عمد و چه در شبهه عمد و چه در خطاً «صد شتر است»

منتهی در عمد مغفله است یعنی صد شتر از سه نوع بر خود جانی معجلا

واجب است -

و در شبهه عمد مغفله مخففه است یعنی صد شتر از سه نوع بر عاقله موجل

باجل سه سال که با قسط معینه بپردازد -

و در خطاً دیه کامله . مخففه است یعنی صد شتر از پنج نوع بر عاقله موجل

باجل سه سال - از قرار ذیل -

(دیه عمد . یادیه مغلظه)

۳۰ راس شتر ماده سه ساله - «حقه»

۳۰ راس شتر ماده چهارساله «جدعه» -

۴۰ راس شتر ماده حامله - «خلفه»

دیه شبه عمد که دیه مغلظه منخفه میگویند همان صد شتر مثلثه موجه

است بر عاقله که گفتیم -

(دیه خطأ - یادیه مخفه)

۲۰ - راس شتر یکساله «بنت مخاض» -

۲۰ - راس شتر ماده دوساله - «بنت لبون» -

۲۰ - راس شتر نرد دوساله - «ابن لبون» -

۲۰ - راس شتر ماده سه ساله - «حقاق» -

۲۰ راس شتر ماده چهارساله - «جداع» -

که عاقله باقسط معینه بورنه مقتول عاید می دارد -

اگر عاقله ممکن نداشته باشد از بیت المال واجب است تادیه شود

اگر بیت المال هم منظم نباشد از ذوی الارحام دریافت میشود اگر نه از

خودجانی مطالبه خواهد شد -

عاقله عبارتست از ذکور حواشی نسب که مکلف وهم دین باشند

بقاعده «الاقرب فالاقرب» هر کدام که نزدیکتر است مقدمتر است -

«اصول وفروع عاقله نیستند» -

برادر شقیقی . بر همه مقدمتر است . و بعد از او برادر پدري . بعد
پسران آنها .

سپس عموی شقیقی بعد عموی پدري سپس پسران ایشان .
اگر عاقله حقیقی منفرداً قادر بر پرداخت تمامی دیه نباشد بقاعده
الاقرب فالاقرب از ابعاد حوراشی نسب که دولتمند باشند واجب است بعاقله
کمک نمایند .

اگر شتر موجود نباشد (یا از ثمن المثل گرانتر باشد) قیمت آن
واجب خواهد بود بر حسب معمول محل

در ایران دیه کامله بوجه نقد در عمد (سه هزار تومان) است در
شبه عمد (دوهزار تومان) بوعده سه سال بهشت قسط پردازد (هر چهار
ماه ونیم دوپست و پنجاه تومان)

در خطاً دیه کامله بوجه نقد (هزار تومان است) بوعده چهل ماه
به بیست قسط (از قرار در ماه پنجاه تومان)

در کلیه جنایات خواه کلی یا جزئی عمد و شبه عمد و خطاً ملحوظ
است که در شبه عمد يك ثلث و در خطاً دو ثلث برای عاقله تخفیف داده میشود

(دیه اطراف)

در قطع هر يك از اعضاء مفرده (یکتائی) که مسلوب المنفعه نباشد
همچنان در ابطال هر يك از قوای مفرده (یکتائی) دیه کامله واجب است
(در عمد مغالظه در شبه عمد مغالظه مخففه در خطاً مخففه)

در اعضاء و قوای ثنائی (دوتائی) برای هر يك نیمه دیه واجب است

(برای هردو ديه كامله) در ثلاثى (سه تاى) سه يك ديه در رباعى (چهار تاى) چهار يك ديه -

در عشارى (ده تاى) ده يك ديه واجب است از اينقرار -

در اعضاء و قواى يكتائى - ديه

كامله واجب است

قطع زبان اگر چه كند باشد (زبان لال حكومه دارد) نه ديه

« ذكر

« حشفه -

« چانه (هردو طرف) -

« مارن (نرمى بينى . هرسه پرده)

« حاجز بين السيلين -

ازالة عاقله (دانائى) -

« ناطقه (كويائى) -

« قوه جايدن -

« هاضمه « كوارائى »

« ذائقه « قوه چشيدن »

« قوه جماع -

« قوه انزال -

« آواز

« قوه حامله شدن « ديه كامله زن واجب است » -

عضو مفلوج « که مسلوب المنفعه باشد ديه ندارد بلکه برای آن
حکومت مقدر میشود -

در اعضاء و قوای دو تائی . نیمه ديه
واجب است

قطع دست « محل اطلاق دست هنگام ديه تمام است »

« با « محل اطلاق با هنگام ديه تاكعین است »

« لب

« گوش

« چانه « یکطرف »

« پستان زن « نصف ديه زن « درهریک

« دکمه نوک پستان زن

« خایه

« کفل

« قلع چشم

ازاله سامعه « شنوائی « ازیک گوش

« شامه « بویائی « ازیک بینی

« باصره « بینائی « ازیک چشم

« باطشه « توانائی « ازیک دست

« راه رفتن « بویائی « ازیک پا

قطع پستان مرد یا نوک آن حکومت دارد نه ديه

اگر قوی خواه یکتائی یا دوتائی بقطع محل زایل شود علاوه بر
قصاص یا دیه قوه . قصاص یا دیه محل هم برجانی واجب است
اگر قوه بجرح محل زایل شودارش باحکومت جرح نیز ضمیمه میشود

(در اعضاء سه تائی ثلث دیه واجب است)
اعضاء سه تائی منحصر به مارن است « نرمی بینی » که دارای سه
بلك است

درقطع یا اشلال هر يك از آن سه بلك ثلث دیه واجب است

(در اعضاء رباعی ربع دیه واجب است)
اعضاء چهارتائی منحصر به بالکهای هر دو چشم است « اجفان » که
درقطع یا اشلال هر يك از آنها ربع دیه واجب است (در مرد ربع دیه مرد
در زن ربع دیه زن - اگر عمد است مغالطه اگر غیر عمد است مخففه)

((در اعضاء عشاری . عشر دیه واجب است))

اعضاء عشاری عبارتست از انگشتان دست و انگشتان پا که درقطع هر
يك از انگشتان ده يك دیه کامله واجب است
دیه انگشت مرد « ده شتر » دیه انگشت زن « ۵ شتر

« دیه قطع انامل »

درقطع هر يك از بندهای انگشت سه بندی دست یا پا ثلث دیه يك

انگشت واجب است ($\frac{3}{3}$) سه شتر و ثلث شتر « مال مرد »
در قطع هر بندی از انگشتان دو بندی دست یا پا « ابهام » نصف ديه
يك انگشت واجب است « ۵ » شتر

« ديه قلع دندان »

در قلع هر يك دندان (۵) شتر ديه مقرر است « اما در قلع تمام
دندانها كه « ۳۲ » عدد است فقط ديه كامله يعنى صد شتر واجب است »
شكستن دندان از لب لثه (گوشت بين دندان) حكم قلع را دارد
كه (۵) شتر ديه دارد -

كندن دندان لق . حكومت دارد - (نه ديه) -
در قطع قسمتی از اعضائی كه ديه آنها معين است . قسط مقدار مقطوع
واجب است (از ديه كامله آن عضو) -
كندن پوست هر عضو . ديه آن عضو را دارد

(شجاج سر و صورت)

زخم سر و صورت را اهل شرع . شجه . ميگویند . و انواع آن از
اینقرار است

حارصه . (كنده شدن پوست سر یا صورت یا شكافته شدن آن . بدون خون)
داميه . (شكافته شدن پوست .. كه خون آلود باشد)
دامعه . (شكافته شدن پوست .. با چكیدن خون)
باضعه . (از پوست بگذرد . بگوشت برسد) -

ملاحمه - (بگوشت فرو برود)
 سمحاق - (به پرده بین گوشت و استخوان برسد)
 موضحه - (با استخوان برسد)
 هاشمه - (استخوان را بشکند)
 منقله - (استخوان را از جای خود نقل بدهد)
 مأمومه (بخریطه - امالداغ . برسد)
 دامغه - (از خریطه گذشته . بخود دماغ برسد)
 شجه‌های پیش از موضحه . ارش معین ندارند . فقط حکومت برای
 آنها مقدر میشود مانند زخم و جنایات سائر بدن)

(حکومت)

حکومت - عبارت از تقدیر قاضی است بمقایسه بادیه عضو مجروح
 حکومت در شجاج سرو صورت به ارش موضحه نباید برسد . همچنان
 در سائر اعضاء بدن نیز اگر زخمی وارد شود که دیه معین نداشته باشد
 حکومت آن به مقدار دیه عضو مجروح نخواهد رسید
 در مواضعی که خود عضو مجروح دیه معین ندارد (مانند زانو)
 مقیاس تقدیر حکومت دیه کامله نفس مجروح است (مرد . یازن)
 حکومت - پس از بهبودی جنایة تقدیر میشود . بجهة اینکه اگر سرایت
 بعضو دیگر نماید حکم آن نیز معین شود .

(دیه شجاج)

دیه شجاج سرو صورت از موضحه بعد از اینقرار است -

موضحه - « ۵ » شتر -

هاشمه . مع الايضاح - « ۱۰ » شتر -

منقله - « ۱۵ » شتر

مأمومه - « ثلث ديه »

دامغه - « ثلث ديه »

هاشمه بدون ايضاح - « ۵ » شتر

منقله بدون هشم و ايضاح « ۵ » شتر

هر گاه جنایات متعدده بریک نفر وارد شود که همه موجب ديه باشند و بواسطه سرایت فوت کند فقط ديه کامله بورنه او داده میشود بجهت اینکه جزء داخل کل است

(ديه جائفه)

جائفه عبارتست از زخمی که بانديرون شکم « جوف » نفوذ کند

در هر جائفه ثلث ديه واجب است -

زخم کلوله مثلا که از یکطرف فرورفته ازطرف دیگر بیرون آمده

باشد بمنزله دوجائفه است - دوثلث ديه برای آن مقرر است (۱)

« ديه جنين »

ديه جنين که مرده سقط شود يك « غره » است : یعنی يك غلام یا يك

جاریه که قيمة آن معادل « ۵ » شتر باشد

اگر غره میسر نشود « ۵ » شتر ديه واجب است

(۱) توضیح - در هر جنایتی همیشه واجب است دو امر ملحوظ شود اول اینکه جنایة عمد است : یا شبه عمد یا خطا دوم اینکه مجنی علیه مرد است : یا زن

اگر شتر نیز مقدر نباشد «۱۵۰» تومان پول ایران در عمد «۱۰۰»
تومان موجد در شبه عمد «۵۰» تومان موجد در خطا « در صورتیکه جنین
مذکر باشد اگر مؤنث باشد نصف مذکور واجب است »
دیه جنین که زنده سقط شود دیه کامله است اگر چه لدی الانفصال بمیرد

« دیه غیر مسلمان »

دیه یهود . نصاری . ثلث دیه اسلام است (مرد . ثلث مرد . زن ثلث
زن) خلافاً لابی حنیفه که دیه کامله قائل است
دیه مجوس . دو ثلث عشر دیه اسلام است . نزد ابی حنیفه کامله است

دیه زن

دیه زن چه در نفس چه در اطراف یا قوی نصف دیه مرد است همچنان
حکومت جروح زن نیز نصف حکومت جروح مرد است

خاتمه

طیب . جراح . فساد . حجام . ختان . کحال دندان ساز . « همچنان
جلاد و مأمورین اجراء قصاص » در صورتیکه از حدود و وظیفه خود تجاوز
کنند محکوم بمجازات تجاوز خواهند بود « خواه قصاص یا دیه »
در صورتیکه عمداً تجاوز کنند . قصاص : یا دیه . واجب است اگر
از روی خطا تجاوز کنند عاقله آنها محکوم بادای دیه تجاوز است « خواه
در نفس . یا اعضاء . یا قوی » .

در صورت شبه عمد مسئولیتی بر آنها نیست
اگر در اجراء حدود یا تعزیرات جنایتی بخطأ واقع شود مجازات
آن بر خود جانی است نه بر عاقله -

اگر زانی محصن پس از رجوع از اقرار بزنا کشته شود بر قاتل او
دیه واجب است نه قصاص بجهة اختلاف علما در سقوط حد بر رجوع
خوردن دوا برای قطع حمل یا انداختن بیچه حرام است - « علی
الوجه »

هنگام طوفان دریا که خوف غرق شدن غالب شود واجب است برای
حفظ جانداران اسباب و امتعه را توی دریا بیندازند -

برای حفظ انسان نیز حیوانات را میان دریا بیندازند منتهی بر ذمه
اندازندگان است که غرامت آنها را بمالك بدهند بجهة نجات یافتن آنها
انداختن کافر غیر حربی بدریا برای حفظ مسلمانان حرام است -
انداختن جاهل نیز بدریا برای حفظ عالم و عوام برای حفظ اشراف
وزن برای حفظ مرد حرام است بجهة اینکه همه در اصل تکریم شرکت
دارند اگر چه در صفات متفاوت اند -

کفاره قتل

اگر کسی بغیر حق مرتکب قتل بشود واجب است کفاره آن بدهد
یعنی یک عبد آزاد کند یا دو ماه متوالی روزه بگیرد « خواه بعمد مرتکب
شود یا شبه عمد یا خطأ و خواه بمباشره یا تسبب »

دفاع متجاسر

اگر کسی حمله جانی یا مالی یا ناموسی متجاسری را (خواه انسان باشد یا حیوان) از خود یا کس دیگر رد کند مسئولیتی ندارد . اگر چه منجر باتلاف متجاسر شود . دفع گربه متجاسر هم از پرند ، یا خوراک لازم است -

دفاع حمله متجاسر (چه انسان یا حیوان) مهما ممکن بقاعده (الاخف فلاخف) خواهد بود -

در صورت تجاوز از قاعده الاخف فلاخف مدافع محکوم بمجازات تجاوز خواهد بود « قصاص - یا دیه - یا حکومت »

اگر برای دفاع از حمله متجاسر سنگی بیاندازد و بناز نجک بادینامیتی که در بغل متجاسر است بر بخورد و منفجر گردد مسئولیتی بر مدافع نیست هر گاه ببیند کسی زن یا خواهر یا دختر او را یا زن نا محرمی را مثلا وطی میکند یا شروع بمقدمت وطی کرده است اگر او را بقتل برساند قصاص ندارد « میحث زنا »

(دعوی جنایة . وقسامه)

دعوی جنایة موقمی قابل توجه است که عمد یا شبه عمد یا خطا بودن آن مع رح باشد -

جناية (خواه در نفس يا در اطراف يا قوی) موقعی موجب قصاص است که بجهة کامله ثابت شود یعنی باقرار صریح خود جانی یا شهادت دو نفر عادل یا نکول جانی از سوگند نفی یا رد سوگند بر مدعی یا علم قاضی در صورت رد سوگند بر مدعی یا نکول جانی از سوگند قاضی مدعی را سوگند داده حکم قصاص صادر میکند -

سوگند استظهار و سوگند مردوده (از طرف جانی) که ایجاب قصاص میکنند (۵۰) سوگند است -

حجة ناقصه یعنی شهادت يك عدل و دو زن یا شهادت يك عدل و يك سوگند فقط برای اثبات دیه پذیرفته میشود (نه برای اثبات جناية) اگر شهود جناية پس از قصاص از شهادت خود برگردند همه قصاص میشوند بجهة تسبب در قتل

لوث

در هر قتلی که تعیین قاتل (به مثبتات شرعیه) ممکن نباشد و از قراین صدق قول مدعی استنباط شود لوث رخ میدهد -

قراین لوث عبارتست از اینکه نعش مقتول در يك قریه یا محله یا مسجد مثلاً افتاده باشد یا یک نفر عادل یا چند نفر فاسق یا بچه یا کافر بگویند که فلان جمع یا فلان شخص او را بقتل رسانیده یا خود مقتول در صورتیکه هنوز زنده است بگوید فلان شخص یا فلان جمع مرا کشتند در تمام احوال لوث رخ میدهد

لوث موجب قسامه است یعنی مدعی پس از یاد کردن سوگند قسامه دیه کامله از اهل محل میگیرد

لوث در مطلق قتل که عمد یا خطا آن معلوم نباشد موجب قسامه نیست
 قسامه فقط موجب دیه است نه قصاص
 سوگند قسامه مانند سوگند موجب قصاص عبارت از پنجاه سوگند
 است که مدعی برای تکمیل اثر قراین یاد مینماید (بمذهب ابی حنیفه مدعی
 علیهم قسامه یاد میکنند)
 سوگند قسامه بر رؤوس و رتبه تقسیم میشود (بر حساب اوث) و بجای
 کسر يك قسم یاد میکنند
 اگر یکی از ورثه نکول نماید آندگرنجاه سوگند یاد میکند و سهم
 خود را از دیه دریافت میدارد
 اگر سوگند قسامه بر مدعی علیهم رد شود هر يك از مدعی علیهم
 پنجاه سوگند یاد میکند (یعنی قسامه بر مدعی علیهم تقسیم نمیشود)
 اگر یکی از مدعی علیهم لوث را در باره خود انکار کند که بگوید
 هنگام جنایت من در محل نبوده ام پس از اقامه بینه بر اثبات غیبت خود.
 فقط يك قسم بر نفی حضور خود در هنگام جنایة یاد میکند و آزاد میشود
 قسامه فقط در قتل وارد است در جرح یا طرف یا مال مدعی علیه سوگند
 یاد میکند اگر چه لوث هم باشد (در جرح و طرف و پنجاه سوگند در مال
 يك سوگند).

« حدود »

حد عبارت است از مجازاتی که در شرع برای زنا، دزدی، رهزنی، قذف

شرب خمر معین شده است و آن دو قسم است حدود الله و حدود الناس حدود
 الهی عبارتند از حد زنا حد سرقة حد شرب حد قطع طریق
 حدود آدمی عبارتست از حد قتل (یعنی قصاص) حد قذف
 اختیار اجراء حدود باشخص پادشاه یا نایب او است (قاضی) کسان
 دیگر حق اجراء حدود ندارند -

حد زنا

زنا . عبارتست از وطی غیر مکنوحه از جلو : یا از عقب در صورتیکه
 وطی کننده مکلف و مختار باشد اگر چه وطی شده صغیره باشد (اعم از اینکه
 مسلمان باشند یا غیر مسلمان)

لواط هم که عبارت از وطی نرینه است زنا است

زنا . دو قسم است ۱ زنا ی محصن ۲ زنا ی غیر محصن -

اگر زنا کننده نایب است : یعنی زن گرفته و از جلو و باو دخول کرده -
 سپس مرتکب زنا شده آن را زنا محصن گویند -

اگر زنا کننده بکر است : یعنی اصلا وطی نکرده - یا از عقب وطی
 کرده یا در نکاح فاسد وطی کرده خواه از عقب یا از جلو سپس مرتکب زنا
 شده آن را زنا ی غیر محصن گویند -

همچنان اگر زانیه باکره است : یعنی از جلو و وطی نشده یا در نکاح
 فاسد وطی شده خواه از جلو یا از عقب سپس مرتکب زنا شده زنا غیر
 محصن است -

اگر زانیه نیبه است : یعنی شوهر او را از جلو و طی کرده سپس مرتکب زنا شده زنا محصن است.

حدزانی محصن (مردیکه زن خود را از جلو و طی کرده : یا زنیکه شوهر او را از جلو و طی کرده) رجم است : یعنی سنك باران با پاره سنگهای معتدل یا پاره آجر و امثال آن تا بمیرد.

حدزانی غیر محصن (مردیکه زن نگرفته زنیکه شوهر نکرده) صد تازیانه و تبعید الی یکسال فوق مسافه قصر (تقریباً شانزده فرسنگ) حدلواط همان حدزنا است (اگر محصن است رجم اگر غیر محصن است تازیانه و تبعید)

تازیانه در حدود و تعازیر عبارت از شلاقی است نرم که از چرم باریک مانند قیطان می‌بافند (یک شعبه) اگر شلاق موجود نباشد تر که یکساله که درنازگی و کلفتی و تری و خشکی بحد اعتدال باشد

تازیانه « یا تر که » در حدود و تعازیر بالای پیراهن متوالیاً بمواضع مختلفه باید زد غیر سر و صورت و مقاتل « قتل گاه » تأخیر رجم زاینه حامله تا وضع حمل بلکه تا هنگام بازداشتن بچه از شیر واجب است

وطی کننده : یا وطی شده اگر مکلف نباشد : یعنی بچه یا دیوانه باشد حد ندارد - فقط تعزیر میشود بجهة اینکه تکلیف شرط صحه حد است

وطی حیوان یا میت زنا نیست فقط تعزیر میشود اگر زانی زن خود را فقط از عقب و طی کرده یا زانیه را شوهر فقط از عقب و طی کرده زانی آنها محصن نیست یعنی موجب حد است نه رجم - بجهة اینکه شرط احسان دخول از جلو است

زنا از گناهان بزرگ است

اگر وطی با عقیده یکی از علما موافق باشد زنا نیست اگر چه وطی کننده تقلید نکرده باشد « یعنی حد ندارد »

منعه . که ابن عباس بآن قائل است . نکاح بلاولی که ابوحنیفه بآن قائل است نکاح بدون شاهد که امام مالک آن را درست میداند و امثال آنها که موافق با عقیده یکی از علمای معتد به باشد زنا نیست و حد ندارد اگر چه دخول کننده معتقد تحریم آن باشد

کرایه گرفتن زن برای زنا قطعاً حرام و موجب حد است « قول ابی حنیفه که گفته حد ندارد مخالف با اجماع است بجهت اینکه عموم مجتهدین متفق اند بر اینکه وطی مبنی بر استیجاره مثبت نسب نیست بنابراین موجب حد خواهد بود »

در نکاح مختلف فیه همینکه قاضی مخالف . حکم بیطلان و تفریق کند از آن ببعد اگر وطی واقع شود زنا و موجب حد است (یعنی رجم نیست بجهت اختلاف علماء در حرمة آن) (رجوع بخاتمه جنایات)
بعکس اگر قاضی موافق حکم بصحة نکاح مختلف فیه جاری کند . قطعاً حلال و حد نخواهد داشت

زنا باقرار صریح خود زانی : یا شهادت چهار نفر عدل (که بانفاق در يك مجلس شهادت بدهند) ثابت میشود

اگر از چهار نفر کمتر شهادت بدهند حد قذف بر آنها جاری میشود منتهی آنها نیز حق دارند که زانی را بر نفی زنا سوگو کنند بدهند آنگاه بر آنها حد قذف جاری میشود (اگر زانی سوگو کند را رد کند حد قذف از آنها ساقط میشود مثبت زنا هم نخواهد بود)

چه اقرار بزنا چه شهادت بر زنا باید بطور تفیصل باشد که بگویند
(اشهد من بچشم خود دیدم که فلان دخول بفلانه کرد از جلو در فلان
محل و فلان هنگام برسییل زنا) اقرار نیز بهمین تفصیل باید باشد -
اقرار بزنا باید حقیقی باشد. اقرار حکمی که عبارتست از یمین مردوده
مثبت زنائیست - اما حد قذف را از مدعی زنا ساقط میکند

حد زنا بر جوع زانی از اقرار یا رجوع شهود از شهادت ساقط میشود
(که بگوید دروغ گفتم نه اینکه بگوید اقرار نکرده ام یا شهادت نداده ام) -
رجوع از اقرار: یا از شهادت در هر جنایتی که موجب حد است (از
قییل زنا سرقة . شرب خمر . قذف . و غیرها) پذیرفته میشود و مستانزم سقوط
حد خواهد بود -

(اگر زانی) - در صورت وجود قرینه (مدعی زوجیت موطومه باشد
یا مدعی جهل باشد) که بگوید ندانستم بیکانه است تصور کردم حلیله خود
من است (حد ساقط میشود - بجهة وجود شبهه زیرا به مجرد شبهه حد
ساقط میشود)

در صورت ادعای جهل . زانی مصدق است بهمین و در صورت ادعای
زوجیت اگر نتواند بشود برساند حق سوگند بر شوهر موطومه خواهد داشت
هر گاه ببیند کسی زن او : یا محارم او را دارد وطی میکند اگر او را
بقتل برساند قصاص ندارد (مبحث دفاع متجاسر)

حد قذف

قذف عبارتست از نسبت دادن زنا بمردم (مرد یا زن) بطور صراحة
یا کنایه و تعریض -

هر افظی که دلالة بر نسبت زنا کند در صورتی که مقذوف مکلف و مسلمان و عقیف باشد : یعنی محکوم بحد زنا نشده باشد اولاد قاذف هم نباشد موجب حد است

حد قذف هشتاد تازیانه است

صراحی قذف قعبه جنده ولد الزنا حرام زاده مادر قعبه زن جلب و امثال آن

کنایات قذف غیر محصور اند و قاذف در اراده قذف از آنها مصدق است بسوگند -

بچه . دیوانه . غیر مسلمان . غیر عقیف را اگر کسی قذف کند حد ندارد منتهی تعزیر میشود

اگر اصل بفرع قذف بگوید حد ندارد منتهی تعزیر میشود
قذف از موثقات است (یعنی مهملکات هفتگانه) سحر . شرك . قتل
خوردن ربا . خوردن مال یتیم . فرار از صف جهاد در هنگام تلاقی صفین
اگر دو نفر همدیگر را قذف بگویند بر هر دو حد واجب است (یعنی تقاذف مسقط حد نیست)

قاذف حق دارد که مقذوف را بر نفی زنا سوگند بدهد (که مدد العمر زنا نکرده) آنوقت حد بر او جاری میشود

قذف باقرار صریح خود قاذف یا شهادت دو نفر عدل ثابت میشود

حد قذف - بغو مقذوف : یا ورثه او ساقط میشود

برجوع از اقرار : یا از شهادت نیز حد قذف ساقط میشود

همچنان اگر قاذف بر نبوت زنا اقامه بینه کند حد قذف ساقط میگردد

تاخیر در حد قذف جایز نیست (بخلاف سایر حدود که سهل انگاری در آنها جایز است)

هرگاه زنی زنا کند در صورتیکه از زنا فرزند بیارد واجب است برای حفظ نسب فوراً آن را نفی کند (در نزد قاضی . یا در نزد دو نفر عادل) اگر فرزند نیاورد بهتر این است که آن را پنهان کند بعد اگر میل دارد او را نگاهدارد اگر نه بطور خوش طلاق بدهد
اگر کسی باو دشنام بدهد بهتر اینست که سکوت کند یا او را دعای خیر کند که خداوند حال او را اصلاح کند خداوند کینه از درون او خارج نماید .

اگر تاب نیاورد جایز است معادل دشنام او دشنام بدهد بشرط اینکه دروغ و قذف نگوید

حد شرب خمر

شرب خمر نیز از گناهان بزرگ است

خمر عبارتست از هر چیزیکه مستی بیارد اعم از شراب انگور عرق و کنیاك و غیر آن . . (بمقیده امام اعظم خمر فقط عبارت است از شراب انگور باقی شرابهارا که از غیر انگور درست میشوند تا مقداریکه سکر نیارد مباح میداند شراب غیر انگور را کلیة در عربی نبیذ میگویند که از خرما . مویز جو . و امثال آن درست میشود آب جو که معروف است یکی از اقسام نبیذ میباشد)

شراب انگور چنانکه در سوره نحل مصرح است اول حلال بوده و مسلمانها میخوردند بعد مطابق تصریح سوره بقره مکروه شد بعد بموجب

آیه (لا تقربوا الصلوة و ائتم سکاری) در هنگام نماز حرام شد و خارج از اوقات نماز مردم میخوردند سپس بنص صریح سوره مائده امر باجتناب از آن نازل و کلیة حرام شد

شراب برای مداوی بتجویز طیب حاذق مباح است اگرچه دوائی دیگر موجود باشد که در فایده برابر او باشد

چرس . حشیش . تریاک . و سایر مسکرات جامده (یعنی غیر مایع) مداومت آنها حرام است اگرچه حد ندارند اما مرتکب آنها تعزیر میشود (برای مداوی مقدار کمی از آنها مباح است

حد شرب (چهل) تازیانه است (اعم از شراب انگور یا غیر آن) -

حد شرب بر بالغ عاقل مختار واجب است در هنگام هشیاری (یعنی هنگام آفاقه از مستی)

بر بچه . دیوانه . مجبور . حد واجب نیست (بر کافر هم خواه حربی یا ذمی واجب نیست) شرب باقرار صریح خود شارب یا شهادت دو عدل ثابت میشود -

بوی دهن قوی مستی عربده تلو خوردن دلیل ثبوت شرب نیست

حد شرب به نوبه یا عفو قاضی ساقط نمیشود

بر رجوع شارب از اقرار یا رجوع شهود از شهادت حد شرب ساقط

می شود

اگر بگوید ندانسته ام که شراب است مصدق است بیمین و حد ساقط

میشود -

« حد سرقة »

سرقة یعنی دزدی عبارت است از بردن مال غیر از محرز بطور خفیه در سارق - شرط است - که بالغ و عاقل و مختار باشد

سرقة بچه . دیوانه . مجبور موجب حد نیست

در مسروق شرط است که از ربع دینار طلا کمتر نباشد (یعنی ربع يك مثقال طلا که تقریباً معادل باهشت قران پول ایران) خواه متعلق بیک نفر باشد یا جمع (بمذهب ابی حنیفه حد نصاب سرقة یک مثقال طلا است تقریباً سی و دو قران پول ایران)

نیز در مسروق شرط است - که در محرز باشد و مملوک سارق نباشد

یا سارق در آن شرکت نداشته باشد و نجس نباشد

حد سرقت علاوه بر رد مال مسروقه دفعه اول قطع دست راست است

از . میچ دفعه دوم قطع پای چپ از میچ . دفعه سوم - قطع دست چپ . دفعه چهارم قطع پای راست

اگر پس از دفعه چهارم دزدی بکند دیگر تعزیر میشود

قطع اعضاء محدوده کلیة در میچ خواهد بود چه باچه دست

اگر کسی چند مرتبه دزدی کرده باشد و قطع نشده باشد حداو فقط

حد مرتبه اول خواهد بود (مانند حد شرب . حد زنا)

اگر کسی چیزی را آشکارا بر باید یا بزور یا بخدمت یا بخیانیت ببرد

حد ندارد

اگر خوك یا سوك (اگر چه معلم باشد) یا پوست مردار یا شراب یا مال

غصب شده یا مال دزدیده شده بدزدد حد ندارد اگر چه نداند که نجس یا
مغضوب یا مسروق است

همچنان اگر از محرز غصب شده چیزی بدزدد حد ندارد بجهت این
که غاصب حق ندارد در محل غصب شده چیزی بگذارد

محرز. نسبت باشیاء و اوقات مختلف است حرز جوهر و نقدینه صندوق
یا مخزن است حرز امتعه و اجناس تجارتي دکان است که با سببان داشته باشد
(دکان بی سببان محرز نیست)

بالا پشت بام حرز رختخواب است در اوقاتی که مردم روی پشت بام
می خوابند

اگر در صحرا یا میان اردو یا مسجد یا شارع عام متاع رازیر سر بگذارد
یا زیر خود بیندازد و بر روی آن بخوابد حرز محسوبست
دزدیدن مال پدر یا مال پسر (تا برود) یا مال مشترك که تفریق نکرده
باشند موجب حد نیست منتهی تعزیر میشود

دزدیدن مال شوهر یا مال زن که در محرز مخصوص خودش باشد
موجب حد است « علی الاظهر »

دزدیدن مال موقوفه یا مال مسجد موجب حد است
دزدیدن بیت المال موجب حد نیست

دزدیدن مال صدقه مثلا در صورتیکه استحقاق آنرا داشته باشد موجب
حد نیست

سرقت باقرار خود سارق (پس از دعوی) یا سوگند مردوده یا شهادت
دو نفر عادل ثابت میشود (که ترتیب سرقت و اسم سارق و مسروق منه و مقدار

مسروق و محرز سرقت را بتفصیل بیان کنند)

شهادت یکمرد و دوزن یا یکمرد و یک سوگند موجب حد نیست فقط

مثبت مال است

اگر سارق پیش از اقامه دعوی بر او . اقرار بسرقت کند فقط مثبت مال

است « یعنی موجب حد نیست »

اگر پس از سرقت . سارق مدعی ملکیت مسروق شود حق سوگند بر

مسروق منه خواهد داشت باین حیلہ حد سرقت ساقط خواهد شد بجهت اینکه

حدود بمحض شبهه ساقط میشوند « مانند دعوی زوجیت در زنا »

رجوع سارق از اقرار بسرقت یا رجوع شهود از شهادت مسقط حد است

رجوع سارق از اقرار بسرقة نسبت بحد مقبول است نسبت بمال

مسروقه پذیرفته نیست و باید رد کند -

حد دزدی بتوبه یا عفو قاضی ساقط نمیشود . اما بعفو صاحب مال یا ورثه

او ساقط خواهد شد -

در حد و دیکه راجع بخداوند است از قبیل حد زنا سرقة شرب خمر

جائز است که قاضی مرتکب را (محض سقوط حد) بطور کنایه و تعریض

و ادار بر جوع از اقرار کند اگر چه پس از اقامه دعوی باشد . بجهت اینکه

حضرت میفرماید - (ادراوا الحدود بالشبهات) -

شفاعت در حدود و قبول شفاعت هر دو حرام است -

(حد رهن)

رهن که قاطع الطريق میگویند عبارتست از کسی که در بیرون آبادی

سر راه را بر مردم بگیرد و مردم را بخت کند یا بقتل برساند -
 رهن اگر فقط سر راه گرفته یعنی هنوز چیزی از مردم نگرفته و
 کسی را نگذاشته فقط تعزیر میشود - به ۴۰ حبس یا تبعید -
 اگر باندازه حد نصاب سرقة (هشت هزار) از مردم مال گرفته باشد
 علاوه بر رد مال منسوبه - دفعه اول دست راست و بای چپ او قطع میشود -
 دفعه دوم چپ و راست دیگرش قطع میشود -
 رهن اگر کسی را گشته باشد حتماً گشته میشود - اگر چه ورثه
 مقتول او را عفو کنند بجهة اینکه اختیار حد قاطع الطريق برای پادشاه یا نائب
 او است « یعنی قاضی »

اگر رهن علاوه بر نهب مال قتل هم کرده باشد علاوه بر رد اموال
 منسوبه محکوم بقصاص است سه شبانه روز هم برای عبرة ناظرین بدار آویخته
 میشود

بقولی او را زنده تا سه شبانه روز حلق آویز میکنند
 اگر رهن پیش از قصاص فوت نماید دیه مقتول از ترکه او بوراث
 داده میشود

اگر یک نفر رهن جمعی را گشته باشد با اولین گشته قصاص . و ورثه
 سایرین دیه خواهند گرفت

رهن خونس هداست هر کس او را بقتل برساند قصاص نمیشود « اگر
 ثابت شود که پیش از گرفتار شدن توبه کرده است قاتل او قصاص خواهد
 شد بجهة اینکه توبه مهذور بودن خون او را مرتفع میسازد »

رهن اگر قتل کرده باشد در صورتیکه پیش از گرفتاری توبه هم

کرده باشد قصاص خواهد شد « مگر اینکه ورثه او را آزاد کنند »
 رهن در صورتیکه دولت یا قاضی از تجدید رهنی او مطمئن نباشند
 میتوانند بنام حد شرعی حکم قتل او را صادر نمایند اگرچه کسی را نکشته
 باشد « در اینصورت حد قطع بر او جاری نمیشود لاندراج الجزء فی الکل »
 معاونین و طرفداران رهن « در صورتیکه مرتکب جنایتی نشده
 باشند » حدی ندارند جز اینکه برای قاضی تعزیر میشوند
 اگر عقوبات و مجازاتهای متعدده راجع باشخاص متعدد بر یک نفر
 جمع شود بقاعده الاخف فالاخف رفتار میشود یعنی اول تعزیر بعد قطع بعد
 قتل .

اگر عقوبات مذکوره راجع بیک نفر واحد باشد جزء داخل در کل
 خواهد بود که فقط مجازات بزرگتر مجری میشود

« تعزیر »

هر گونه خلاف یا جنایاتی که در شرع حد و کفاره ندارد « خواه راجع
 بشخص یا مال یا شرف یا عصمت یا دولت » مجازات آن را تعزیر میگویند
 تعزیر دو قسم است خصوصی . و عمومی . اگر خلاف راجع بشخص
 مکلف حاضر است تعزیر آنرا خصوصی گویند
 اگر راجع بصغیر یا دیوانه یا غائب یا مذهب یا اخلاق یا عادات یا اموال
 عمومی یا شارع عام یا نظام عام یا دولت یا امثال آنهاست آنرا تعزیر عمومی
 می نامند .

فرق تعزیر با حد از چهار وجه است اول اینکه حد در شرع معین است
و تعزیر معین نیست بلکه موکول بر رأی قاضی است
دوم اینکه حد باختلاف اشخاص مختلف نمیشود اما تعزیر باختلاف
شئون اشخاص مختلف میشود
سوم اینکه در حد شفاعت حرام است اما در تعزیر شفاعت مستحب
است -

چهارم اینکه اگر کسی بتعزیر تلف شود مضمون است اما در حد
مضمون نیست -

هفتم چگونه تعزیری بدرجه کوچکترین حدود « که از نوع او باشد »
نمی رسد

اگر تعزیر بانازیانه است باید کمتر از حد شرب باشد « که چهل
تازیانه است »

و اگر به « بس است باید کمتر از یکسال باشد » حد زانی غیر محصن

« انواع تعازیر »

انواع تعزیرهای عادی به ده درجه تقسیم شده - از اینقرار -

- (۱) توبیخ و تکذیر یا بلند کردن از مجلس
- (۲) ترزیل و نشر تقصیر بوسیله اعلان یا جراید
- (۳) جزای نقدی
- (۴) ممنوعیت از مراوده با مردم بوسیله اعلان رسمی

(۵) ممنوعیت از مراوده با مردم در تحت نظر یا کفالت

(۶) توقیف یعنی حبس روشن بدون قید

(۷) تازیانه یا شلاق

(۸) حبس باقید (روشن)

(۹) حبس تاریک هوقت

(۱۰) تبعید از ولایت یا مملکت

« تعزیر راجع به اخلاق »

هر گونه قول یا فعل که موجب اتلاف وقت یا فساد اخلاق باشد در صورتیکه خسارت مالی وارد نکند، دفعه اول توبیخ و تکذیر در صورت تکرار تا سه مرتبه تریزیل و در صورت اصرار ممنوعیت از مراوده با مردم موقتاً به وسیله اعلان رسمی

خلافهای اخلاقی از این قبیل اند - دروغ گفتن خلف و عده غیبت تمامی تزویر بهتان تهمت اشتغال بلهو و لعب مطربی رقاصی مسخرگی آتش خوردن میان آتش رفتن تیغ و سیخ بیدن خود زدن مار گرفتن با حیوانات هودی بازی کردن سنك و شیشه خوردن کشف عورة خود کردن و طی بهایم و طی میت استمنا بدست قذف گفتن پیدر یا مادر یا اولاد افشای اسرار مردم تجسس احوال ناس تفتین در بین مردم خیانت در عهد و دوستی و امثال آن -

« تعزیر راجع بخسارت »

هر گونه قول یا فعل که موجب ضرر و خسارت مالی باشد و حدی

برای آن مقرر نباشد « تعزیر آن علاوه بر پرداخت خسارت دفعه اول توبیخ
و تکدیبر در صورت تکرار جزای نقدی « کمتر از پنجمومان « یا حبس روشن
از « ۵۰ » الی « ۵۰۰ » روز

خلافهای مالی از این قبیل اند خیانت در وزن سرقة کمتر از حد نصاب
قطع . غفلت از پاسبانی بچه یا دیوانه یا حیوان خود که خسارتی برد دیگری وارد
کند بر دو باخت بوسیله قمار گرفتن پول یا چیز دیگر بوسیله لفاظی یا هتاک
سوراخ کردن یا شکافتن دیوار غیر بدون اجازه شهادت ناحق یا سوگند ناحق
که موجب خسارت مالی باشد « تعزیر سوگند ناحق علاوه بر کفاره آنست «
جعل اسناد عادی که موجب ضرر مالی بر کسی باشد و امثال اینها

« تعزیر راجع بشرف و ناموس »

هر گونه قول یا فعل که موجب اتلاف شرف یا عصمت و ناموس کسی
باشد « در صورتیکه سبب خسارت مالی نباشد » تعزیر آن حبس است از
« ۱۰ » روز الی یکماه « حبس روشن بدون قید »
خلافهای شرفی از این قبیل اند . دشنام توهین هتک احترام لفظاً یا
کتباً بوسیدن زن نامحرم مباشره آن « در غیر پس و پیش « قذف بغیر معصوم
گفتن کشف عورة دیگری کردن و امثال آن
اگر خلاف شرفی متضمن مال هم باشد مانند اینکه چادر زنی را
در میان کوچه بر باید علاوه بر رد مال تعزیر آن سی تازیانه و یکماه الی ده
ماه حبس با قید خواهد بود « روشن »

(تعزیر راجع بمذهب)

هر گونه قول یا فعل که موجب هتک احکام شرع یا آداب مذهبی

باشد تعزیر آن تازیانه است « بنظر قاضی » « که بعد شرب نرسد »
خلافهای شرعی از این قبیل اند تمرد از احکام شرعیه قضاة گرفتن یا
دادن رشوه در محاکمات شهادت دروغ در غره رمضان و شوال رییدن یا
شاشیدن در میان مسجد و امثال آن

(تعزیر راجع بسیاست دولت)

هر گونه گتتار یا رفتار که موجب توهین بشئون دولت باشد تعزیر
آن حبس باقید است یا حبس تاریک یا تبعید « درجه هشتم نادم » هر کدام
که مقتضی باشد

خلافهای سیاسی از این قبیل اند تخلف از احکام و دستورات نظام یا
نظمیه مخالفت تسمیرات دولت تشکیل اجتماعات مخل انتظام نشر جعلیات
و مفتریات برای آشوب بریدن سیم تلگراف یا تلفون دولتی مسافرت با مرض
مسری ساختن سکه دولتی ساختن اسکناس و تمبر دولتی ساختن اسناد دولتی
فرار از حبس دولت قیام بر ضد دولت جنگ با اردوی دولت نشر اسرار قوای
دولتی در موقع جنگ کمک و مساعدت قولی یا عملی یا مادی با اشرار و
متمردین ائتلاف عمدی ذخائر و آذوقه دولتی یا اسلحه و قور خانه دولت
خراب کردن طرق و شوارع عبور اردوی دولتی و امثال آن

« تعزیر راجع باحتکار »

اگر کسی ارزاق عمومی را در هنگام قحطی و مجاعه احتکار کند که
گراوتر بفروشد برای او مدتی ضرب الاجل قرار میدهند که در ظرف مدت

مذکورہ جنس خود را حاضر بقیمۃ مقطوع بمردم بفروشد در صورت انقضای مدت ضرب الاجل ماسوای خوراک یکساله خود و اهل و عیالش ضبط و بنرخ مقطوع بمردم فروخته میشود « قیمت آن بصاحبش میرسد »

اگر کسی در هنگام آسایش و عدم اضطراب مردم ارزاق عمومی را احتکار کند مالیات سنگین بر مقدار جنس احتکار شده بسته میشود که ماه بماه بمالیه دولت بپردازد

خوراک حیوانات محترم هم حکم ارزاق عمومی را دارد که محتکر آن در حکم محتکر ارزاق عمومی خواهد بود « یعنی هنگام ضرورت برای او ضرب الاجل مقرر میشود و هنگام عدم اضطراب مالیات سنگین بسته میشود » علاوه بر پادشاه و نواب او « یعنی حکام یا قضاة » اشخاص ذیل نیز می توانند اشخاص مفصله را تعزیر کنند پدر در باره اولاد . معلم در باره متعلم شوهر در باره زن خود حق تعزیر و تادیب دارند بقاعده الاخف فالاخف شوهر فقط برای حقوق زناشوئی میتواند زوجه را تعزیر کند نه برای حقوق الله

ختنه

ختنه عبارتست است از قطع پوست خروسک مرد یا بریدن بعضی از چچله زن

ختنه پیش از بلوغ مخصوصاً در روز هفتم ولاده سنت است هنگام رسیدن بحد بلوغ ختنه واجب میباشد

سوراخ کردن بینی چه برای مرد چه برای زن حرام است
همچنان برای ولی هم حرام است بینی پسر یا دختر را سوراخ کند

جهاد

جهاد عبارتست از جنگ در راه خدا برای توسعه اسلام و حفظ استقلال
اسلامیت -

قطع نظر از آیات و احادیث وارده در فضل جهاد و اجر دنیوی و
آخروی آن همه کس بطور قطع میدانند که مردن حتمی است بدلائل عقلیه
و نقلیه هم ثابت شده است که اجل حافظ شخص است یعنی هر موجودی
موعد معینی دارد برای آمدن بدنیا و رفتن از دنیا که یک دقیقه پس و پیش
نمی شود

بنابر این دو مقدمه قطعیه اگر مادر توسعه اسلام و حفظ استقلال
اسلامیت و جلب سعادت ابدی تنبلی بخرج بدهیم و خود را تسلیم ترس و
جبن کنیم جز ننگ و عار ابدی و محروم شدن از سعادت سرمدی نتیجه دیگری
نخواهیم گرفت

پس از آنکه مرگ برای ما حتمی است بنام نیک بمیریم بهتر است که
بتب و نوبه و زحیر رهسپار عدم شویم عرفاء و رشادتمندان گفته اند مرگ رنگین
به از زیست ننگین است

بعلاوه کسیکه از جهاد خودداری کند صورت کسی را دارد که دست
روی دست بگذارد تا بیگانه وارد خانه او بشود کلفت و عیال و زندگانی و تمام

هستی او را تصرف کند و او خود را تسلیم ترس کند و خیره خیره نظاره نماید
این قسم اشخاص در جامعه ملل بی غیرت بی شرف بی ناموس معرفی میشوند
جهاد فرض کفایه است هر سال بر هر مسلمان مکلف مستطیع که
دارای سلاح باشد « در صورتیکه کفار از بلاد اسلام خارج نشده باشند »

اگر بلاد اسلام از کفار حربی خالی باشد سپس بخواهند داخل بلاد
اسلام شوند در اینصورت جهاد فرض عین است

فرض کفایه عبارتست از اینکه اگر بعضی فرض را بجا بیارند از گردن
سائرین می افتند و اگر کسی بدون عذر از آن کناره بگیرد گناهبار خواهد
بود اگر چه بفرضیت آن جاهل باشد

فرضهای کفائی زیاداند از قبیل قیام بدلائل و حجتهای دینیہ و علوم
شرعیہ و امر بمعروف و نہی ازمنکر و قبول قضاوۃ و پرستاری فقراء (خواه
مسلمان یا ذمی یا معاهد) و غسل میت کفن میت تشییع جنازه میت دفن میت
نماز میت تحمل شهادت اداء شهادت احیاء کعبه در هر سال بحج و عمره (یعنی
پس از انجام فرض عین) و امثال آن

جهاد بر کور . بر مریض . بی دست و پا . بی پا . لنگ . و امثال آن واجب
نیست -

اگر جهاد در فوق مسافه قصر باشد بر کسیکه مال سواری یا حربہ
بازاید از نفقه کلفت و عائله اش چیزی برای خرج سفر ندارد واجب نیست
مسافرت مدیون (چه برای جهاد یا غیر آن) بدون اجازه دامن حرام
است همچنان مسافرت بدون رضای والدین نیز حرام است

اگر کفار داخل شهری از شهرهای مابشوند جهاد بر عموم اهالی آن
شهر و نواحی آن تا مسافه قصر واجب خواهد بود (دو منزل یعنی شانزده فرسخ)

فرار از صف جهاد هنگام تلاقی صفین حرام است اگر چه تصور کند
کشته میشود « در صورتیکه عده کفار بیشتر از دو مقابل اسلام باشند عقب
نشینی جائز است »

ذریه کفار استرقاق میشوند « غلام و کنیز میشوند » مکلفین کفار
باراده پادشاه یا امیر لشکر است که آنها را در مقابل اسراء اسلام یا اسلحه
اسلام یا در مقابل مال مبادله کند یا آنها را مجانی آزاد نماید با آنها را
استرقاق کند ...

اگر از کفار اسلحه گرفته شود جائز است اسلحه آنها با سرای اسلام
مبادله شود اما بمال جائز نیست مبادله شود

اگر کافر پس از اسارة مسلمان شود خون او معصوم خواهد شد که
کشتن او جائز نیست اگر پیش از اسارة مسلمان شود هم خون او هم مال
او هر دو معصوم خواهد بود (یعنی محفوظ از تعرض میباشد)

در مسلمان شدن کافر اولادش تابع او خواهد بود اما زنش تابع نیست
بجبهه اینکه استقلال وجود دارد (بخلاف عقد جزیه که در عقد جزیه زن
تابع شوهر است بجبهه اینکه در دادن جزیه استقلال ندارد)

بنابراین اگر زن کافره که شوهرش مسلمان شده باشد اسیر شود
نکاح او منقطع خواهد شد

حکم فی وغنیمه یعنی اموالی که در جنگ کفار نصیب اسلام میشود
یا بطور جزیه با اسلام میدهند در مبحث فی وغنیمه گذشت (ربع عبادت)

قضاء

قضاء عبارت است از حکم کردن در بین مردم که نزاع ایشان قطع شود

تعیین قاضی در هر ناحیه و هر ولایت فرض عین است بر پادشاه یا حکام یعنی امراء

در صورتیکه پادشاه یا حاکم مأذون از طرف پادشاه موجود نباشد بر ذی شوکت یا اهل حل و عقد واجب است که ناحیه را از قاضی خالی نگذارد و يك نفر صالح را بقضاة نصب کند

قبول قضاة در صورتیکه جمعی شایسته قضا در آن ناحیه باشند فرض کفایه است اگر شایسته قضا در يك ناحیه منحصر بیک نفر باشد قبول قضا فرض عین است

صیغه (یعنی ایجاب و قبول) در تولیه یعنی نصب قاضی شرط است که مولی « بکسر لام » بگوید « تورا قاضی فلان ناحیه یا فلان ولایت قرار دادم » و مولی « بفتح لام » بگوید « قبول دارم » یا اطاعت دارم » و امثال آن -

عدم رد و تصدیه عمل قضا بمنزله قبول است

(شروط قاضی)

در قاضی چهارده شرط مقرر است « ۱ » بلوغ « ۲ » عقل « ۳ » رشد « ۴ » هوشیاری « ۵ » اسلام « ۶ » ذکوره « ۷ » حریت « ۸ » عدالة « ۹ » مروءة « ۱۰ » عدم تهمت « ۱۱ » گویایی « ۱۲ » شنوایی « ۱۳ » کفایة « ۱۴ » اجتهاد

قضاة بچه دیوانه . سفیه . کودن . کافر . زن . عبد . فاسق . بی آبرو . شهم . لال . کور . کر . غافل . جاهل باحکام . شرع و مقلد صرف که قادر بر نظر در قواعد سر مذهب خود نباشد درست نیست

(مجتهد)

مجتهد عبارت است از کسیکه احکام قرآن را کاملاً بداند یعنی عام خاص مجمل مبین مطلق مقید نص ظاهر ناسخ منسوخ محکم متشابه همه آنها را بدرستی بشناسد

احکام حدیث را هم مستحضر باشد از متواتر آحاد متصل مرفوع متصل موقوف مرسل وغیر آن

و بداند که هنگام تعارض خاص مقدم بر عام است . مقید مقدم بر مطلق است . نص مقدم بر ظاهر است . محکم بر متشابه . ناسخ بر منسوخ . متصل بر منقطع قوی بر ضعیف

و همچنین بداند که قیاس جلی عبارت است از قیاسیکه در مقیس و مقیس علیه بطور قطع فارق موجود نباشد « مانند قیاس زدن پدر بر اف گفتن یعنی در تحریم آن »

وقیاس مساوی عبارت است از قیاسیکه در بین مقیس و مقیس علیه وجود فارق دور باشد « مانند قیاس سوزاندن مال یتیم بر خوردن آن یعنی در تحریم »

وقیاس ادون « یعنی خفی » عبارت است از قیاسیکه در بین مقیس و مقیس علیه وجود فارق دور نباشد یعنی نزدیک باشد « مانند قیاس سیب بر گندم در طعم یعنی در مطعم بودن هر دو » مبحث ربا « همچنین مجتهد باید در نحو و صرف و بلاغه و اقوال اصحاب و علماء بلدیت داشته باشد

کسیکه دارای معلومات مذکور باشد میتواند در کلیه ابواب فقهیه

استنباط احکام نموده برای عقیده خود رفتار نماید او را مجتهد مطلق
میگویند مانند ائمه اربعه

کسیکه فقط از قواعد سر مذهب خود استنباط احکام نماید او را
مجتهد فی المذهب میگویند مانند مزنی

کسیکه قوه استنباط احکام نداشته باشد فقط بتواند در احوال ترجیح
بدهد او را مجتهد فی الفتوی مینامند مانند رافعی و نووی . مجتهد فی الفتوی
بهیچوجه حق ندارد از مذهب امام خود « یعنی سر مذهب » تجاوز کند
همانطور که مجتهد مطلق نمی تواند در مقابل نصوص شرع اجتهاد بکند
مجتهد مقید نیز نمیتواند در مقابل قواعد امام خود اظهار عقیده بکند و
محکوم باتباع قواعد سر مذهب خود میباشد

قاضی ضروری

اگر دولت « پادشاه یا دوشوکت اگرچه کافر یا فاسق هم باشد » غیر
اهل راقاضی قرار بدهد « از قبیل فاسق جاهل مقلد زن کور کافر » جائز
است واحکام او نافذ خواهد بود اگرچه در همان ناحیه مجتهد عادل هم
موجود باشد « علی المعتمد » بجهة ضرورة وبجهة اینکه امور جمهور تعطیل
نشود -

این گونه قاضی را « که غیر اهل باشد » قاضی ضروری میگویند
قاضی ضروری بینه یا اقرار متخاصمین میتواند حکم بکند نه به مجرد
علم خودش « علی الاوجه عند النهایه »

قاضی ضروری میتواند مال یتیم را سپرده امین عادل نماید

قاضی ضروری میتواند بقاضی دیگر آنها کند که فلان قضیه نزد من
فلاطور ثابت شده است « بشرط اینکه مستند خود را ذکر کند »
قاضی ضروری کلاً باید مستند احکام خود را بیان نماید « مجرد
حکمت بکذا از او پذیرفته نیست »

قاضی ضروری میتواند در غیاب مدعی علیه « در صورتیکه متعزیا
متواری یا فوق مسافه عدوی دور باشد » از مدعی شاهد بپذیرد منتهی اگر
مدعی علیه بیان اسامی شهود را بخواهد قاضی باید بیان کند « اگر بیان نکند
حکم او نافذ نخواهد بود »

قاضی ضروری فقط با جهاد سر مذهب خود میتواند حکم کند شخصاً
حق اجتهاد ندارد

قاضی ضروری نمی تواند بغير مذهب خود (که تابع آن است) حکم
کند یعنی اگر شافعی است حق ندارد بقواعد حنفی یا مالکی یا حنبلی درین
مردم حکم بکند مگر اینکه رسماً نقل مذهب کند (در عمل انفسه میتواند تقلید
غير سر مذهب خود را بنماید) -

اگر مشاهده شود که قاضی ضروری برخلاف نص سر مذهب خود
حکمی کرده است نقص خواهد شد -

همچنان مفتی نیز بغير مذهب خود حق فتوی ندارد یعنی مفتی شافعی
مذهب حق فتوی در مذهب حنفی ندارد مگر اینکه نقل مذهب کند و در آن
مذهب نیز متبحر باشد در این حال جائز است فقط ب مذهب منتقل الیه
فتوی بدهد -

(نائب گرفتن)

سنت است که شخص رئیس دولت (پادشاه یا دوشوکت) هنگام

تولیة قاضی اورا اذن بدهد که برای خود نائب یا خلیفه قرار بدهد
اگر قاضی را بطور اطلاق اجازه قضاة بدهند خود قاضی میتواند
نواب و خلفاء برای خود قرار بدهد

اگر رئیس دوات بگوید از طرف من برای خودت نائب بگیر می
تواند نائب بگیرد اما دیگر نمی تواند او را عزل کند همچنان بعزل شدن
قاضی هم عزل نمیشود (چنانکه خواهد آمد)

برای تسهیل امور جمهور و تسریع در قطع و فصل مخاصمات لازم
است در هر قصبه و قریه و محله یا هر بلوک یک نفر برای امور جزئی از قبیل
اصلاح منازعات . و سوگند دادن . و سماع بینه . و نکاح بولی خاص . و
معامله منقولات . و امثال آن . نائب القضاة نصب کند - (صلحیه)

امور مهمه از قبیل ولایت عامه حفظ اموال اراامل و ایتم . فسخ نکاح
بهیب : یا اعسار . معامله املاک . و عقار . قضاء علی الغائب . و امثال آنها
از خصایص شخص قاضی است - (نواب حق مباشره آنها را ندارند)

در خلیفه و نائب القضاة نیز کلیه شروط قضاة شرط است
اگر اجازه نائب القضاة محدود باشد یعنی فقط در امور جزئیة
مخصوصه (چنانکه ذکر شد) حق مداخله بآنها داده شود در اینصورت
اجتهاد شرط نیست - فقط شروط و ارکان و لوازم همان امور مخصوصه
را بداند کافی است

نائب القضاة نیز مانند قاضی ضروری نمی تواند بمذهب غیر سر
مذهب خود حکم بکند . (مگر اینکه شرایط اجتهاد مطلق . کاملاً در او
جمع باشد)

(تحکیم)

تحکیم عبارت است از اینکه دو نفر مثلاً یک نفر دیگر را برای انجام کاری که دارند یا قطع نزاعی که در بین ایشان است (غیر حدود و تعازیر) حکم قرار بدهند (مبحث نکاح)

همان شروطی که در قاضی مطلق شرط است در حکم نیز شرط است که باید مکلف . مسلمان . عادل . کافی . مجتهد . باشد

با وجود قاضی اهل در محل : یعنی عادل و مجتهد . تعیین حکم اهل که عادل و مجتهد باشد درست است - (خلافاً للرویه)

با بودن قاضی اهل : یعنی مجتهد . در محل - تعیین حکم غیر اهل : یعنی غیر مجتهد درست نیست -

اگر قاضی اصلاً در محل موجود نباشد : یا موجود باشد اما غیر اهل باشد : یا بدون رشوه کاری نکند - در اینصورت تعیین حکم غیر مجتهد درست است بشرط اینکه عادل باشد - اگر چه در محل شخص مجتهد هم (که قاضی نباشد) موجود باشد چنانکه سابق گذشت (مبحث نکاح) -

اگر قاضی غیر اهل بدون گرفتن رشوه امور مردم را بگذراند . با بودن او در محل تحکیم غیر اهل (غیر مجتهد) جائز نیست - اگر چه عادل باشد -

تحکیم غیر عادل . بهیچوجه جائز نیست - خواه قاضی موجود باشد : یا نه -

حکم حکم موقعی نافذ و مؤثر است که حکمیت او برضایت طرفین باشد: یعنی صریحاً بگویند - (ما تو را حکم خود قرار دادیم که در فلان قضیه در بین ما حکم بکنی) یا (در فلان قضیه ما بحکم تو راضی هستیم) در مواردیکه حکم قاضی نقض میشود حکم حکم نیز نقض خواهد شد (مبحث نقض حکم) -

اگر سه نفر: یا پنج نفر را مثلاً (بعدۀ طاق) حکم قرار بدهند و شرط کنند که اکثریت قاطع قضیه باشد: یعنی حکم ایشان بشرط اکثریت نافذ باشد شرط مذکور (یعنی اکثریت) مرعی و متبع خواهد بود « در صورتیکه حکم مخالف با قواعد شرعیه نباشد »

در صورت غائب بودن ولی اگر در محل قاضی موجود باشد برای نکاح تحکیم درست نیست اگرچه ولی در فوق مسافه قصر باشد - خلافاً لابن عماد « اگر ولی اصلاً موجود نباشد یا اینکه بکلی مفقود الاثر باشد بابدون قاضی در محل . تحکیم درست است

حکم اگر مجتهد باشد مانند قاضی مطلق جائز است بعلم خود حکم کند اگر مجتهد نباشد جائز نیست بعلم خود حکم بکند . مانند قاضی ضروری « علی الاوجه عند الرملی »

حکم حکم باید در همان مجالس اول صادر شود - زیرا پس از مفارقت از مجالس حکمیت حکم حکم پذیرفته نیست - مانند قاضی معزول یا حکم قاضی در غیر محل ولایت خود (مگر اینکه متداعیین بتراضی قرار بدهند که هر وقت حکم حکم صادر کند مطاع و مقبول است در اینصورت اگر پس از چند جلسه حکم بدهد متبع است)

(تقلید)

تقلید عبارتست از قبول کردن قول مجتهد و رفتار بگفته او بدون دانستن دلیل آن

تلفظ به تقلید شرط صحت تقلید نیست - عمل کننده همین که دید عمل او موافق باقول یکی از سر مذهبها است همان تقلید است - اگرچه اطلاع بموافقت مذکوره پس از انجام عمل حاصل شود

(شروط)

در تقلید شش شرط مقرر است

- ۱ - اینکه مذهب تقلید شده مدون باشد -
- ۲ - اینکه تقلید کننده شروط و معتبرات قضیه را در هر مذهبی که تقلید کرده بدرستی بداند
- ۳ - این که در اموری که حکم قاضی نقض میشود در آن امور تقلید نکند
- ۴ - این که تابع الرخص نشود که در هر مذهبی آنچه سهل و آسان است آن را بگیرد
- ۵ - اینکه در هر مسئله که تقلید قول امامی میکند در عین آن مسئله بر ضد قول امام رفتار نکند (مانند اینکه به تقلید ابی حنیفه خانه را بشعة الجوار تملك کند بعد آن را بفروشد و باز آن را بخرد و بخواهد بتقلید شافعی دفع شعة الجوار همسایه را بکند درست نیست)

(۶) اینکه در بین دو قول تلفیق نکنند یعنی دو قول را باهم در يك قضیه جمع نکنند که از آنها يك حقیقه مرکبه تولید شود که هیچکدام بآن قائل نباشند (مانند اینکه در نکاح برای عدم اشتراط ولی تقلید ابي حنیفه بکنند و برای عدم اشتراط شاهد تقلید مالك که هیچکدام بهمچونکاحی قائل نیستند بجهت اینکه در نزد ابي حنیفه نکاح بدون شاهد باطل است در نزد مالك نیز نکاح بدون ولی باطل است)

همچنان اگر پس از وضو بتقلید ابي حنیفه بیگانه را لمس کند و به تقلید شافعی فصد نماید سپس نماز بگذارد باتفاق شافعی و حنفی نماز او باطل خواهد بود بجهت اینکه هیچکدام بوضوی او قائل نیستند زیرا در نزد شافعی لمس بیگانه مبطل وضو است و نزد ابي حنیفه نیز خارج شدن خون از بدن مبطل وضو است

تقلید مفضول باوجود افضل درست است

پس از عمل نیز تقلید درست است

تقلید هر مجتهدی که مذهب او در آن مسئله که تقلید میشود بدون باشد یعنی شروط و معتبرات آن معلوم و مرقوم باشد خواه ائمه اربعه (یعنی حنفی شافعی مالکی حنبلی) یا غیر ایشان برای عمل نفسی درست است برای فتوی یا قضاوت تقلید غیر ائمه اربعه درست نیست

انتقال از مذهبی بمذهب دیگر (از مذاهب مدونه) درست است خواه مؤبداً و بالکلیه یا در بعضی از مسایل اگرچه بطور آرزو و دلخواه باشد اعم از اینکه بر خلاف آن عمل یافتوی یا حکم کرده باشد یا هیچکاری بر خلاف آن نکرده باشد (بشرط اینکه تلفیق یا تتبع رخص رخ ندهد) در هر مسئله که تقلید هر مذهبی را میکند واجب است که در آن

مسئله رعایت کلیه شروط و معتبرات و متعلقات آن مسئله را داشته باشد که مصححات آن را استکمال کند و از مبطلات آن اجتناب نماید مثلا اگر یکنفر شافعی بخواهد بتقلید ابی حنیفه رو بطرف قبله (یعنی نه عین قبله) نماز بگذارد باید طهارت آن مطابق مذهب حنفی باشد که در وضو بمقدار پیشانی . سر را مسح کند و پس از وضو خون از بدن او بیرون نیاید بالاخره آنچه که در نزد ابی حنیفه شرط صحه نماز است بعمل بیارد و آنچه مبطل نماز است ترك کند آنوقت نمازش درست است اگر اینطور نکند نماز او باتفاق هر دو مذهب باطل خواهد بود

تلفیق (یعنی ترکیب دو قول باهم) در دو قضیه ممنوع نیست
اگر وضو را بتقلید شافعی بگیرد که بعضی از سر را مسح کند (یعنی کمتر از مقدار پیشانی)

سپس با همین وضو بتقلید ابی حنیفه رو بطرف قبله (یعنی نه عین قبله) نماز بگذارد نماز او درست است بجهت اینکه شافعی و حنفی هر دو بر بطلان وضوی او متفق نیستند و بحال اختلاف خود باقی هستند که بمذهب شافعی وضوی او درست است و بمذهب حنفی باطل است

اما امامین هر دو بالاتفاق نماز او را بمعقیده خود باطل میدانند بجهت اینکه نزد شافعی استقبال عین قبله شرط صحه نماز است (که در این نماز موجود نیست)

و نزد حنفی مسح مقدار ربع سر شرط صحه وضو است (که در این وضو موجود نیست)

(عزل شدن قاضی)

قاضی یکی از چهار قمره عزل میشود

(۱) اینکه دولت (پادشاه یا دوشوکه) او را عزل کند
(۲) اینکه خودش از قضاوت استعفا بدهد یعنی خودش را عزل کند
(۳) اینکه دیوانگی یا بیهوشی بر او عارض شود اگر چه مدت کمی هم باشد

(۴) اینکه از افسق صادر شود و شخص رئیس دولت (پادشاه یا دوشوکه) بفسق او بی اطلاع باشد
اگر رئیس دولت بفسق قاضی مستحضر باشد تا صریحاً او را عزل نکنند عزل نمیشود

عزل قاضی از طرف دولت بمجرد ابلاغ رسمی (کتباً یا تلگرافاً) و شهادت یک نفر عادل بر عزل او ثابت خواهد شد (خلافاً للزرکشی)
اگر قاضی خط رئیس دولت را بشناسد یا مطمئن باشد که از طرف او نوشته شده جائز است برای عزل خود بران اعتماد بدهد

بمجرد ابلاغ عزل قاضی بنواب او عموماً از شغل نیابت منفصل خواهند شد خواه نائب عام یا نائب خاص (یعنی در امر عام ماذون باشند که در کلیه احکام شرع حق قضاوت داشته باشند یا در امر خاص از قبیل سماع شهادت یا اصلاح یا احلاف)

بمردن قاضی نیز نواب او همه عزل میشوند
نوابی که مستقیماً از طرف دولت اجازه دارند یا قاضی آنها را از طرف دولت بشغل نیابت نصب کرده است آن گونه نواب بعزل قاضی یا بموت او عزل نمیشوند مگر اینکه مستقیماً از طرف دولت عزل شوند
قاضی یا نائب القضاوت پیش از رسیدن خبر عزل بآنها عزل نیستند و

احکام آنها تا هنگام رسیدن خبر بآنها نافذ است (بخلاف وکیل که بمحض عزل کردن موکل فوراً معزول میشود و تصرفات او از هنگام عزل باطل است)

قاضی که عزل شود بزوال موجبات عزل قضاوت او تجدید نمیشود مگر بتولیة جدید از طرف دولت

قاضی بمردن رئیس دولت (بادشاه یا ذوشوکه) یا بعزل او معزول نمیشود اگر چه قاضی ضروری باشد (کلیه مامورین دولتی صورت قاضی را دارند که بمرك رئیس دولت یا عزل او معزول نمیشوند)

قاضی در غیر محل ولایة خود صورت معزول را دارد که تصرفات قضائی او نافذ نیست

اگر قاضی در غیر محل ولایة خود بگوید (در فلان قضیه چنین حکم کرده ام) پذیرفته نیست (مانند قول قاضی معزول) بلکه لازم است برای اثبات قول خود اقامه بینه کند (که در محل خودش آنطور حکم کرده است)

اگر در محل ولایة خود بگوید (فلاطور حکم کرده ام) پذیرفته است «تقدرته علی الانشاء»

اگر قاضی برسبیل حکم بگوید زن فلان دهکده جمیعاً بشوهرشان حرام اند در صورتیکه مجتهد باشد پذیرفته و قطعی الاجرا است اگر چه فقط در مذهب خود مجتهد باشد «یعنی مجتهد مطلق نباشد»

شهادة قاضی معزول یا قاضی خارج از قلمرو ولایة خود بر حکمی که صادر کرده است پذیرفته نیست همچنان شهادة حکم بر حکم خود پس از

مفارقة از مجلس حکمیت پذیرفته نیست بجهة اینکه شهادت بر فعل نفس خود باطل است

اگر بگوید (اشهد من اطلاع دارم که در بین فلان و فلان چنین حکم شده) بدون اینکه حکم را نسبت بنخود بدهد در اینصورت شهادت او درست است (بشرط اینکه حاکم قضیه نداند که حکم کننده خود شاهد است)

جائز نیست قاضی حکم قاضی دیگر را بدون رسیدگی تابع شود

(آداب قاضی)

قاضی باید در بین متداعین « یا و کیل ایشان » از هر جهة تسویه قرار بدهد بدون توجه بفضل و شرف و شئونات ایشان (باستثناء کفر و اسلام)

بهر اینست که قاضی متداعین را در جلو خود بنشانند و بانهایت وقار و متانت در بین ایشان محاکمه را جریان بدهد

اگر ارباب رجوع ازدحام پیدا کنند بقاعده (الاسبق فالاسبق) به بمطالب آنها رسیدگی نماید (مفتی و مدرس نیز محکوم این قاعده اند)

اگر اسبق حق سبقت خود را بدیگری بدهد جائز است

قاضی مستحب است که مسافر را بر مقیم سبقت بدهد که از رفقا بازماند

مستحب است که زن را زودتر راه بیندازد که بروند

قاضی مستحب است که بر کرسی یا صندلی یا جای مرتفعی بنشیند

که مردم را بسهولة ببیند

مستحب است که محل جلوس خود را رو بقبله انتخاب کند

مستحب است که مجالس او وسیع باشد (مسجد برای مجلس
محاكمه مکروه است)

قاضی مستحب است که هنگام تعارض ادله و اختلاف وجوه نظر با
علماء و فقهاء مشاوره کند

قاضی مستحب است که همیشه مواظب حال محبوسین باشد که هر
کس مده حبسش تمام شده مرخص کند هر کس برای اقامه یبینه مثلاً محبوس
است تاکید کند که مدعی زود تر یبینه خود را اقامه کند هر کدام که
طرفش حاضر نمیشود یا دلیلی برای محکومیت محبوس ندارد محبوس
را بر برائت ذمه خود سوگند بدهد و او را مرخص کند هر کدام که طرفش
غائب است تأکید کند زودتر حاضر شود اگر حاضر نشود او را بقید کفیل
آزاد نماید : یا او را بر برائت ذمه سوگند بدهد و مرخص کند

قاضی مستحب است که همیشه در صدد تفتیش رفتار و کردار اوصیاء
و متولیان اوقاف و نواب بلوک و قری و محله باشد که هر کدام درست رفتار
میکنند بر حال خود باقی بگذارد و از آنها قدردانی کند

و هر کدام که خیانت یا خلاف رفتار میکنند فوراً او را عزل کرده
دیگری را بجای او بگمارد یا اگر دید که به تنهایی از عهده ایفاء و ظایف بر
نمی آید برای او کمک و معین قرار بدهد

قاضی لازم است که باندازه لزوم کاتب و نویسندۀ ماهر خوشخط
عادل درستکار اجیر کند برای نوشتن محاضر و سجلات و کتب حکمیة و
ثبت دفتر و دیوان و فهرست محرز و امثال آن

محرز عبارت از محفوظه ایست بلند که بطبقات و بیوت تقسیم شده
دواوین را بترتیب اعداد در بیوت آن حفظ میکنند

دیوان عبارتست از يك دفترين (جلد كتاب) که محاضر و سبجات
را در میان آن حفظ میکنند

محضر عبارت است از اوراق و صفحاتیکه جزئیات جریان محاکمه
در آن نوشته میشود و اسم متداعین در بالای آن مصرح است

که فلان و فلان در تاریخ فلان راجع بمدعی به فلان حاضر شدند و
شروع بمحاکمه کردند تا آخر محاکمه هر گونه دلیل و مدارك و بیانات شهود
و عنوان خود متداعین که اقامه و عنوان مینمایند در آنجا درج میشود

سجل عبارتست از خلاصه محضر بانضمام حکم قاضی یعنی مقدمات
محضر را بانضمام مدارك و مستندات حکم . که از محضر استخراج میشود
خارج نویس کرده رأی قاضی هم که مترتب بر آن مدارك و مستندات است
ضمیمه میشود آن را سجل میگویند (که باصطلاح امروزه حکم مینامند)
عین سجل بامضای طرفین دعوی در محضر می ماند سواد آن بامضای
قاضی بمحکوم له داده میشود

کتب حکمیه عبارت است از تمسك . خرید نامه . رهن نامه . اجاره نامه
شراکت نامه . نکاح نامه . طلاق نامه . و امثال آن که قاضی بخط و مهر خود
آنها را امضا میکند و بهر کدام که بخواهند میدهد و مفاد آن بامضای طرفین
قضیه در دفتر مخصوص ثبت میشود

ثبت عبارت از دفتری است منظم که کتب حکمیه بامضای طرفین
در آنجا ثبت میشود

فهرست محرز . عبارت از کتابچه ایست که صورت محاضر و دو اوین
در آنجا بترتیب عدد طبقات و خانهای محرز ثبت است یعنی نشان میدهد
که محضر راجع بفلان قضیه در کدام طبقه محرز و کدام خانه و کدام دیوان است

احضاریه عبارت است از ورقه مخصوص که مدعی تالیه محلی به وسیله آن احضار میشود اگر پس از احضاریه دوم حاضر نشد احضاریه سوم بوسیله عون فرستاده میشود اگر باز حاضر نشد حکم غیابی داده میشود عون عبارت است از مامورین دولتی (نظمیه یا امنیه) که با اندازه لزوم بقاضی داده میشود (برای اجرائیات) مستحب است که قاضی دو نفر مترجم امین عادل که زبان خارجه را بدانند برای محاکمات اتباع خارجه در محکمه داشته باشد قاضی حرام است از کسانی که پیش از قضاوة او عادت نداشته اند برای او هدیه و تعارف بفرستند پس از قضاوة از آنها هدیه و تعارف قبول کند خواه بومی یا غریب (در صورتیکه فرستنده در خارج قلمرو قضاوة او باشد جائز است هدیه او را بپذیرد همچنان از متخصصین یا کسانی که تصور شود بعدمخاصمه خواهند داشت. حرام است هدیه قبول کند اگر چه سابق هم عادت داشته باشند که برای او هدیه بفرستند پس از دادن حکم نیز حرام است قاضی از محکوم له هدیه قبول کند هبه و صدقه و مهمانی خصوصی نیز حکم هدیه را دارند که قاضی باید از قبول آنها امتناع نماید قاضی اگر از طرف دولت یا بیت المال یا از طرف ارباب ثروت موظف نباشد (منحصراً فی الفرد هم نباشد) میتواند بمتداعیین بگوید بدون اجره و حق الزحمه برای رسیدگی به محاکمه شما حاضر نیستم یا بزوجهین بگوید فلان مبلغ بدهید تا صیغه نکاح را بشما تلقین کنم (در صورتیکه خودش ولی نباشد) (مبحث اجاره)

گرفتن رشوه بهر اسم و رسم که باشد حرام صرف است
رشوه عبارتست از تعارفیکه برای دادن حکم ناحق : یا ندادن حکم
حق گرفته شود

« نقض حکم »

هر حکمی که مخالف بانص کتاب : یا منة : یا قیاس جلی : یا اجماع
باشد بر قاضی مجتهد واجب است آن حکم را نقض کند یعنی بطلان آن را
اظهار نماید اگر چه با رجوع نشود

همچنان هر حکمی که مخالف بانص سر مذهب باشد یا مطابق قول
مرجوح باشد بر قاضی واجب است آن حکم را نقض کند اگر چه قاضی
ضروری باشد (خواه حکم خود قاضی باشد یا حکم قاضی دیگر)
حکمی که مخالف هر چهار مذهب باشد صورت حکم مخالف اجماع
را دارد که قطعاً باید نقض شود

قاضی هر حکمی را که نقض میکند باید مستند خود را بیان کند
حکم و فتوی بقول ضعیف باطل است
همچنان حکم و فتوی بغیر قول صحیح (یعنی راجح فی المذهب)
درست نیست

در عمل برای نفس خود رفتار بقول فرد فرد فقهاء عموماً درست است
حتی بقول ضعیف نیز عمل درست است
خلاف اصح خلاف معتمد خلاف اوجه خلاف متجه همه مشمول قول
ضعیف اند که برای نفس خود عمل بآنها درست است اما خلاف صحیح

مشمول قول ضعیف نیست بجهة اینکه غالب چنان واقع میشود که فاسد است
بنابر این عمل بآن درست نیست اگر چه برای نفس خود باشد
برای حکم و فتوی معتمد فی المذهب قولی است که شیخین (یعنی
نوی و رافعی) هر دو بر آن متفق باشند (در صورتیکه متاخرین بر سهو
یا غلط بودن آن متفق نباشند)

اگر شیخین اختلاف کنند آنچه نوی بطور جزم بگوید معتمد است
اگر هیچکدام در رأی خود جازم نباشند رأی هر کدام را که اکثر
فقهاء یا عالم ایشان یا ورع آنها ترجیح داده باشد همان معتمد است
در کتب نوی اول مجموع محل اعتماد است سپس تحقیق بعد تفتیح

بعد روضه بعد منهاج

از مسایل کتب نوی هم آنچه اکثر بر آن متفق اند مقدم است بر
آنچه اقل بر آن اتفاق دارند و آنچه در باب خود مذکور است مقدم است بر
آنچه در باب دیگر ذکر شده

اگر نوی چیزی را نگفته باشد محل اعتماد. قول رافعی است (نسبت

بساغر فقهاء)

اگر متاخرین اختلاف کنند علماء حضرموت و یمن و حجاز قول
شیخ ابن حجر را معتمد میدانند و علماء مصر بر قول شیخ محمد رملی اعتماد می
دهند خصوصاً بر نهاییه

در کتب شیخ ابن حجر اول تحفه معتمد است بعد فتح الجواد بعد امداد

بعد فتاوی بعد شرح عباب

برای حکم و فتوی. قاضی و مفتی بقول هر کدام (ابن حجر و رملی)

بخواهند رفتار کنند مختارند

پس از ابن حجر و رملی فتوی بگفته شیخ الاسلام است (قاضی زکریا)
در شرح صغیر بر بهجه بعد شرح منهج (در شرح منهج بعضی مسایل ضعیفه
موجود است که حکم و فتوی بآنها درست نیست)

پس از شیخ الاسلام فتوی بگفته خطیب شربینی است سپس از محشیها
اعتماد بگفته زیادی است بعد ابن قاسم بعد عمیره بعد علی شبر املسی بعد
حلبی بعد شوبری بعد عنانی

مدار تألیف این کتاب نیز بر همین ترتیب است که مذکور شد بنا
براین برای حکم و فتوی هیچ کتابی بر این کتاب ترجیح ندارد بجهة اینکه
در هر مبحث و موضوعی معتمدا بیان کرده ایم

قاضی درست نیست بآنچه که علم بخلاف آن دارد حکم بکند (اگر
چه بینه بر ثبوت آن اقامه شود)

در صورتیکه برخلاف علم قاضی اقامه بینه شود قاضی واجب است
از قضیه بکلی اعراض کند بجهة اینکه علم با بینه تعارض پیدا میکند و
هر دو ساقط میشوند یعنی نه بعلم خود میتواند حکم کند نه بینه

قاضی اگر عادل و مجتهد باشد میتواند بعلم خود حکم بکند (بالاتفاق
در صورت عدم بینه) قاضی ضروری جائز نیست بمجرد علم خود حکم کند
یعنی بدون بینه یا اقرار صریح متخاصمین (علی الاوجه عند الرملی)

قاضی درست نیست برای خود یا اصل خود یا فرع خود یا شریک خود حکم
کند.

اگر نائب قاضی برای قاضی یا برای اصل یا فرع یا شریک او حکم کند
درست است

اگر قاضی حکمی را بخط و مهر خود ببیند یا شاهد شهادتنامه را

بخظ و مهر خود مشاهده کند تا اصل قضیه را یادنیارد درست نیست بآن رفتار کند بجهت اینکه ممکن است شبیه خط و مهر ساخته شود اگر در میان جعبه پدرش مثلاً وصیت نامه بخظ و مهر پدرش مشاهده کند جایز است بر آن اعتماد بدهد

اگر بخظ خودش یا خط و کیلش یا شریکش یا مورثش ببیند که حقی برد دیگری دارد یا طلب کسی را تادیه نموده یا یک نفر عادل شهادت بدهد که (طلب کسی را پرداخته یا حقی برد دیگری دارد) با اعتماد خط خود یا خط آنها یا با اعتماد قول شاهد مذکور جائز است سوگند یاد کند (سوگند متمم بینه یا سوگند مردوده)

حکم قاضی فقط قطع خصومة میکند یعنی نه حلالی را حرام میکنند نه حرامی را حلال میسازد اگر زنی محکوم بِنکاح دروغی شود جائز است فرار کند یا شوهر را اعدام نماید «مانند دفع متجاسر»

(حکم غیابی)

همانطور که برای حفظ حقوق مردم جائز است قاضی بر صغیر بلاولی بر دیوانه بلاولی بر هیت بلاوارث حکم کند بر غائب و متعزز و متواری هم جائز است حکم کند در صورتیکه مدعی برای اثبات ادعای خود حجتی داشته باشد «دو شاهد یا یک شاهد و سوگند» و بگوید که «الا باید مدعی علیه مدعی به را بمن بدهد و از دادن آن استنکاف دارد بجهت اینکه یکی از شروط سماع دعوی ملزم بودن مدعی به است که بتواند هنگام ادعا مطالبه کند

مقصود از غائب غائبی است که فوق مسافه عدوی دور باشد
مسافه عدوی عبارتست از مسافه که هر گاه طلوع فجر از آنجا حرکت
کنند بمحل قاضی بیابند پس از يك جلسه محاکمه اختصاری دوباره هنگام
غروب بمحل خود برسند

محاکمه اختصاری عبارتست از ادعای مدعی و جواب مدعی علیه و
اقامه بینه و تعدیل آن . کمترین زمانی که گنجایش چهار فقره مذکور را
داشته باشد يك جلسه محاکمه اختصاری گویند

اگر غائب . مالی در محل ولایة قاضی موجود داشته باشد و مدعی برای
استیفای حق خود از آن مال اقامه دعوی کند « یعنی نه برای آنها بقاضی
محل غائب « در اینحال ادعای او مسموع است اگر چه بگوید که مدعی
علیه بثبوت حق من اقرار دارد

پس از آنکه مدعی بر ثبوت ادعای خود اقامه بینه نماید « که الان
مدعی به بر ذمه مدعی علیه ثابت است « واجب است که قاضی او را احتیاطاً
سوگند استظهار بدهد « که الان مدعی به بر ذمه مدعی علیه ثابت است و
ملزم است که فعلاً بمن بدهد و در شهرد خود قدحی گمان ندارم «

سوگند استظهار عبارت از سوگندی است که قاضی فقط محض احتیاط
واجب است مدعی را (بر غائب یا صغیر یا دیوانه یا میت) سوگند بدهد و آن
غیر سوگند متمم بینه است

سوگند استظهار حقی ثابت نمیکند و بتأخیر آن نیز حقی باطل نمیشود
سوگند استظهار رد نمیشود بجهة اینکه مکمل حجة نیست بلکه

فقط شرط حکم است

اگر مدعی علیه متمزز یا متواری باشد بمحض اقامه بینه قاضی می تواند بر او حکم صادر کند بدون سوگند استظهار بچهار اینکه خودشان تقصیر کرده اند

اگر وکیل غائب در محاکمه حاضر باشد حکم غیابی نیست باینجه سوگند استظهار واجب نیست

مدعی بچه دیوانه . میت . نیز واجب است پس از اقامه بینه « و تعدیل آن » سوگند استظهار یاد نماید

اگر بچه یادبوانه ولی خاص داشته باشند یا میت وارث خاص داشته باشد وجوب سوگند از کردن قاضی ساقط میشود و موکول بر رأی ولی یا وارث خواهد بود که در صورت مطالبه واجب است مدعی سوگند استظهار یاد کند

اگر ولی خاص یا وارث خاص ندانند که حق سوگند استظهار دارند لازم است قاضی آنها را باستحاق سوگند بصیرت بدهد

اگر مدعی نیز غائب باشد یعنی وکیل او بر مدعی علیه غائب « یا صغیر یا دیوانه یا میت » اقامه دعوی کند در این حال سوگند استظهار ساقط میشود که قاضی بمحض اینکه وکیل مدعی اقامه بینه نمود حکم صادر خواهد کرد بجهت اینکه وکیل سوگند داده نمیشود

اگر مدعی علیه بوکیل بگوید که موکل تو ذمه مرا از مدعی به آزاد کرده یا آن را رد کرده ام و تو اطلاع داری در این صورت میتواند وکیل را بر نفی اطلاع مذکور سوگند بدهد

پس از آنکه قاضی بمحکومیت غائب « یا صغیر یا میت » حکم صادر کند

و غائب در محل مال موجود داشته باشد در صورتیکه مدعی تقاضای اجراء حکم را بکند قاضی میتواند مدعی به را از مال غائب « بهر ترتیب که مقتضی بداند » تادیه نماید بجهت اینکه قاضی قایم مقام غائب است

اگر قاضی مال غائب را برای اداء دین او بفرشد و غائب هنگام مراجعت ثابت کند که دین را تادیه کرده باشد اثبات آن فاسق بوده اند
بیع باطل میشود و آنچه بمدعی داده استرداد خواهد کرد « علی الاوجه » -

اگر غائب در محل مالی نداشته باشد که محکوم به از آن استیفاشود و محکوم له تقاضا کند که قاضی حکم غیابی خود را بقاضی محل غائب آنها نماید واجب است تقاضای او را پذیرفته بقاضی محل غائب بنویسد « آقای فلان قاضی محل فلان را زحمت میدهد فلان پسر فلان در تاریخ فلان حاضر شد مدعی گردید که مبلغ فلان بر ذمه فلان پسر فلان که در محل شما اقامت دارد طلبکار است و فلان و فلان را بر اثبات مدعای خود اقامه نمود و پس از تعدیل مدعی را سوگند استظهار داد و حکم بمحکومیت مشارالیه صادر شد که باید مبلغ مذکور را بمحکوم له بپردازد لازم است که جنابعالی وجه محکوم به را از محکوم علیه دریافت و روانه دارید و فلان و فلان را بر مضمون آنها نامه شاهد قرار دادم)

اگر محکوم له تقاضا کند که قاضی ققط سماع بینه او را بقاضی محل غائب آنها کند بقاضی محل غائب بنویسد (فلان و فلان نزد من حاضر شدند و اداء شهادت نمودند که فلان مبلغ مثلا طلب فلان پسر فلان بر ذمه فلان پسر فلان که در محل شما اقامت دارد ثابت است بنا بر این جنابعالی مدعی

علیه را خواسته اقامه بینه را با تبلیغ نمایید در صورتیکه دافعی ندارد پس از
تعدیل شهود محاکم را خاتمه داده و حکم به حکومیت مشارالیه صادر نمایید
و فلان و فلان را بر مضمون آنها نامه شاهد قرار دادم)

اگر مدعی یکشاهد را اقامه کند قاضی میتواند سماع همان یکشاهد
را بقاضی محل غائب آنها کند که در آنجا شاهد دیگر از مدعی مطالبه نماید
یا او را سوگند بدهد و حکم بشبوت مدعی به صادر کند

انها یعنی تبلیغ . عبارتست از اینکه قاضی محل مدعی . تفصیل ماجری
را « از ثبوت مدعی به یا سماع بینه یا حکم غیابی » بقاضی محل غائب بنویسد
و بمهر خود امضا کند و دو نفر عادل را بر چگونگی ماجری مطابق مضمون
مکتوب شاهد قرار بدهد و مکتوب را برای آنها بخواند و شاهدین آنها
نیز بخط خود آن را امضا نمایند و هنگام رسیدن بمحل غلب در حضور قاضی
و حضور محکوم علیه بر صدور حکم قاضی اول (مطابق مضمون آنها نامه)
شهادت بدهند

اگر محکوم علیه بگوید اسم من آن نیست که در مکتوب نوشته شده
اسم دیگر است مصدق است بینه

اگر محکوم علیه بگوید من طرف معامله با فلان نیستم و او را نمی
شناسم شاید کسی دیگر در اینجا باشد که با من همنام باشد قاضی محل
لازم است تحقیق و تفتیش نماید اگر کسی دیگر در محل بآن اسم نباشد
بدون معطلی حکم را بر مشارالیه اجرا کند و اگر کسی دیگر بآن اسم باشد
لازم است بقاضی اول مراجعه کند که از مدعی و شهود قضیه جويا شود
کدام يك از دو نفر مذکور محکوم علیه اند هر طور که اطلاع مجدد رسید

قاضی محل غالب مطابق آن رفتار نماید -

اگر مدعی علیه . نزدیک تر از مسافه عدوی باشد . اقامه بینه در غیاب او درست نیست (مگر اینکه متمرز . یا متواری باشد) -
انها حکم . (خواه غیابی : یا حضوری) مشروط به بعد مسافه نیست
چه قاضی منهی الهیه دور باشد : یا نزدیک (یعنی در محله دیگر یا کوچه دیگر) انها حکم درست است -
شاهد انها دو مرد عادل است - اگر چه موضوع مال : یا هلال رمضان باشد -

شاهد اگر مریض باشد : یا خوف راه داشته باشد : یا فوق مسافه عدوی دور باشد - جائز است شهادت خود را بوسیله قاضی محل خود . بقاضی محل مدعی علیه . انها کند - یا بوسیله دو نفر عادل بقاضی محل دعوی انها نماید
قاضی اگر چه در یک ده کوره باشد - میتواند بر مال غائب : یا شخص غائب . در هر جای دنیا که باشد . حکمرانی کند - بشرط اینکه محکوم له در قلمرو ولایت قاضی باشد (خلافاً للسیکی . والفزی - که میگویند - اگر مال غائب . یا شخص غائب : یعنی یکی از آنها نیز در قلمرو قاضی باشد میتواند قضاة کند - اما اگر هر دو (شخص . و مال) از قلمرو قاضی خارج باشند . حق قضاة بر آنها ندارد) - « والاول اوجه »

اگر غائب . و کیلی در محل نداشته باشد و بقاضی خبر برسد که متاع او یا خانه او مثلاً در شرف خراب شدن است - اگر جز فروختن راه دیگری برای حفظ آن متصور نباشد . قاضی میتواند - آن را بفروشد و نمن آن را تا مراجعت غائب در محل امین نگاهداری کند - بجهة اینکه قاضی

میتواند . مال غائب را هنگام اقتضای مصلحة (یعنی هنگام ضایع شدن آن
یا تعلق حق کسی بذمه غائب) . بفروشد . بلکه اگر حیوان از گرسنگی
در شرف هلاکت باشد و صاحبش آن را علف ندهد . قاضی میتواند آن را
بفروشد . اگر چه مالک آن حاضر و ازیب آن امتناع نماید . (مبحث نفقه)

قسمة

قسمة عبارت است از مشخص کردن سهم شرکاء .

ارکان

قسمت . سه رکن دارد . (۱) قاسم (قسمت کننده) . (۲) مقسوم
(قسمت شده) . (۳) مقسوم له (قسمت برای او شده) .

شروط

در قسمت کننده . اگر از طرف دولت (یا قاضی) تعیین شده باشد .
شرط است که عادل باشد و به ترتیب قسمت بصیر باشد . و عقیف
و بی طمع باشد . که خیانت نکند و وشوه نگیرد .

اگر قسمت کننده . بتراضی شرکاء تعیین شده باشد و او را حکم
قرار بدهند همان شروط مذکوره در آن شرط است .

اگر قسمت کننده . بتراضی شرکاء تعیین شود . بدون اینکه او را

حکم کنند . فقط بلوغ . وعقل دراو شرط است -

در مقسوم . شرط است که قابل قسمت باشد : یعنی به تقسیم آن
منفعتش باطل نشود .

تقسیم آسیا . حمام . طیاره . کشتی . ماشین . تفنگ و امثال آن . .
درست نیست -

قسمت سه نوع است - قسمت الافراز . قسمت التعديل . قسمت الرد
قسمت الافراز . عبارت است از تقسیم متشابهات و مثلیات . از قبیل
حبوب و بقول و فواکه و پارچه ذرعی و امثال آن . .

آنچه کشیدنی است . به کشیدن - آنچه پیه و دنی است . به پیمودن
تقسیم میشود -

قسمت التعديل . عبارت است از تقسیم چیزهای مختلف الاجزاء از
قبیل . خانه . باغ . مزارع . اراضی . و امثال آن . که بر حسب قیمت تقسیم
میشود -

قسمت الرد . عبارت است از اینکه یکی از شرکاء مبلغی یا چیز دیگر
بساگرین رد میکند - بجهت اینکه در سهم او چیز اضافه (از قبیل چاه آب
حوض . درخت و امثال آن) واقع میشود که تقسیم آن ممکن نیست ناچار
قیمت سهم شریک را از آن . باو رد میکنند -

قسمت الافراز . در واقع عبارت است از تشخیص حق شرکاء که هر
کدام هر چه میبرند در معنی ملک خود را برده اند -

قسمت التعديل و قسمت الرد . در نفس الامر بیع اند بدون لفظ بیع : یا
تملیک و قبول که فقط رضای طرفین . قایم مقام ایجاب و قبول است -

قسمه اگر بتراضی بعمل بیاید « خواه بقرعه یا بدون قرعه »
لازم است لفظاً بگویند « باین قسمه راضی هستیم » اگر اجباری بعمل بیاید
رضایت شرط نیست

قسمه اجباری عبارت است از اینکه یکی از شرکاء اگر بتقسیم تن در ندهد
بر حسب تقاضای شریک دیگر جبراً محل مشترک را قاضی تقسیم میکند
قسمه اجباری فقط در قسمه الافراز و قسمه لتعدیل جاری است در
قسمه الرد جاری نمیشود

در موقوفه نیز فقط قسمه لافراز جاری است قسمه لتعدیل و قسمه
الرد جاری نمیشود

« دعوی »

دعوی در لغت معنی خواستن و طلب کردن است. در اصطلاح فقهاء
بمعنی خبر دادن از وجوب حق خود شخص است بر دیگری در نزد قاضی
مدعی کسی است اگر ساکت شود کسی با او کاری ندارد
مدعی علیه کسی است اگر ساکت شود دست از او بر نمی دارند
مدعی به اگر عقوبت بشری است (از قبیل قصاص حد قذف تعزیر و
امثال آن) باید نزد قاضی اقامه دعوی شود مدعی جائز نیست مستقلاً در
صدد استیفاء آن بر آید بجهة اینکه مبادا تولید مفسده بشود

ادعای نکاح فسخ رجعة بیع سائر عقود نیز در حکم عقوبات بشری
هستند که استقلال مدعی در آنها جائز نیست و واجب است نزد قاضی اقامه

دعوی شود

اگر مدعی به عقوبه خدائی است « از قبیل حدسرقه حدشرب حدزنا »
ادعای بشر در آن پذیرفته نیست جز اینکه می‌توانند بطور حاسبه در نزد قاضی
بر آن شهادت بدهند « بر قاضی نیز لازم است که حتی المقدور در تعقیب عقوبات
الهی سهل انگاری بنخرج بدهد و بمجرد تولید مختصر شبهه از آن اعراض
کند » « مبحث حدود »

اگر مدعی به عین باشد یا منفعة وارده بر عین در صورتیکه فتنه یا
مفسده یا ضرری متصور نباشد جائز است خود مدعی مستقلا آن را استیفاء
کند « در صورت تصور فتنه یا مفسده یا تولید خسارت واجب است بقاضی
شکایت شود »

همچنان اگر مدعی به دین یا منفعة رارده بر ذمه باشد در صورتیکه
مدیون از تادیه آن امتناع ندارد خود داین میتواند آن را مستقلا استیفاء
کند -

در صورتیکه مدیون از تادیه آن امتناع نماید یا طفره برود یا خود را
پنهان کند یا انکار نماید واجب است بقاضی شکایت شود یا اگر ممکن است
از مال او چیزی دست بیارد جائز است باندازه حق خود گرو بگیرد
اگر مدعی مستقلا در صدد استیفاء حق خود بر آید و تولید مفسده
بشود قاضی حق دارد او را تعزیر کند « علاوه بر تادیه خسارتی که از اقدام
او بر مدعی علیه وارد شود »

تسلط داین را بر مال مدیون « ظفر » مینامند که باصطلاح امروزه
گرو کشی میگویند

حتی المقدور در گرو و کشی بقاعده الاخف فالاخف باید رفتار شود که
 اگر ممکن است از جنس حق خود گرو بکشد اگر نه نقد اگر نه مرده مال
 اگر نه بهره چه که دست رس پیدا کند باندازه حق خود گرو بگیرد
 اگر از جنس حق خود گرو بگیرد بمحض قبض آن مملوك او میشود
 و حق تصرف در آن دارد
 اگر از غیر جنس حق خود گرو بگیرد و رجوع بقاضی باعث زحمت
 یا مستلزم دادن تعارف باشد خود گرو گیرنده میتواند مستقلاً « بدون رجوع
 بقاضی » آن را بفروشد « در صورتیکه رجوع بقاضی زحمت و ضرری نداشته
 باشد لازم است با اجازه قاضی فروخته شود »
 اگر مدیون مورد غراما باشد گرو و کش باید باندازه سهم خود « نسبت
 بسائر غراماء » گرو بکشد
 اگر طلبکار دسترس بمال مدیون خود نداشته باشد جائز است از
 مال مدیون بدهکار خود گرو بگیرد
 در صورت انکار مدیون جائز است طلب خود را بشاهد طلب دیگر
 ثابت و وصول نماید - همچنان جائز است که از طلب مدیون انکار کند در
 صورتیکه مدیون از طلب داین انکار نماید که تقاص بعمل آید
 اگر طلب مدیون بیشتر باشد باندازه طلب خود انکار کند و بقیه را
 رد نماید

(شروط دعوی)

برای صحه دعوی که قاضی گوش بآن بدهد و مدعی مکلف بجواب
 آن باشد شش شرط مقرر است

(۱) تفصیل یعنی مدعی چگونگی دعوی را تفصیل بدهد بجهت اینکه
دعوی باید معلوم باشد

تفصیل دعوی باختلاف مدعی به مختلف خواهد بود در ادعای خون
باید تصریح کند که عمد بوده یا شبه عمد یا خطا و مدعی علیه منفرد بوده
یا کسی با او شرکت داشته

و در ادعای نقد یا دین باید جنس و نوع و مقدار آن را تصریح کند
« ده تومان پول قران ایران یا ده عدد لیرای انگلیسی »

و در ادعای عین صفات آن را بیان کند اگر حیوان است رنگ و سال
و نر یا ماده بودن آن را تصریح کند و اگر پارچه است بیان کند که
پشم است یا پنبه یا ابریشم و چند ذرع است و چه رنگ است ، یا لباس است عرض
و طول و رنگ و جنس پارچه آن را تصریح کند و اگر حبوب است بصفات
سلم آن را توصیف کند « اگر عین مدعی به تلف شده واجب است که قیمة
آن را هم بیان کند »

و در ادعای عقار در صورتیکه مجهول باشد محل و جهة و شهر و کوچه
و حدود چهار کانه آن را بیان کند اگر معلوم است فقط ذکر اسم آن کافی
است -

و در ادعای نکاح شروط صحه و رضای منکوحه را « در صورتیکه غیر
مجبوره است » تصریح نماید از قبیل شهود و ولی و غیر آن

(۲) الزام یعنی تصریح باینکه مدعی علیه هنگام دعوی ملزم است به
تسليم مدعی به

اگر بگوید فلان چیز را بمن بخشیده یا فروخته یا اقرار بآن کرده

مسموع نیست مگر اینکه بگوید « آن را با اجازه و اهب قبض کرده ام » یا بگوید « فروشنده یا اقرار کننده ملزم است مبیع یا مقربه را الان بمن تسلیم کند » بجهت اینکه شاید و اهب بگوید با اجازه من آن را قبض نکرده باشد یا بایع حق حبس مبیعه را داشته باشد یا مقربه در دست مقر نباشد. در این احوال مدعی علیه حالا ملزم بتأمین مدعی به نیست

« ۳ » تعیین مدعی علیه اگر بگوید یکی از این چند نفر مقبول را گشته

« مسموع نیست

« ۴ » درم تناقض . یعنی در عنوان مدعی اختلاف نباشد اگر بگوید فلان شخص منفرداً فلان را قتل رسانیده بعد بگوید فلان شخص دیگر او را کشته یا با شخص اول در قتل او شرکت داشته هر دو ادعا لغو خواهد بود یعنی مدعی علیه مکلف بجواب او نمیشود

(۵) تکلیف متداعیین یعنی مدعی و مدعی علیه هر دو بالغ و عاقل

باشند -

ادعای بچه دیوانه « مسموع نیست همچنان ادعا بر بچه بر دیوانه درست نیست یعنی مستقیماً بر بچه بر دیوانه اقامه دعوی نمیشود بلکه بر ولی آنها اقامه دعوی میشود مانند میت که بر وارث او اقامه دعوی خواهد شد بجهت اینکه بچه و دیوانه و میت مکلف بجواب دعوی یا - و گند نیستند

« ۶ » التزام احکام . یعنی مدعی و مدعی علیه هر دو ملتزم احکام اسلام

باشند

ادعای کافر حربی همچنان ادعا بر کافر حربی پذیرفته نیست ادعای ذمی و معاهد مستأمن « مسموع است همچنان ادعا بر آنها نیز

درست است

ادعای دین بر مفلس . مسموع نیست . (در صورتیکه قاضی حکم به افلاس او کرده باشد)

اگر مدعی ثابت کند که پس از حکم قاضی بافلاس مدیون . فلان مقدار مال از فلان مهر دست او آمده . ادعا بر او مسموع است

اگر زن ادعای نکاح کند . (و شروط صحت را بیان نماید) . و مرد

منکر باشد . در صورتیکه زن سوگند مردوده را یاد کند . زوجیت در بین

ایشان ثابت و نفقه و مخارجش بر شوهر واجب میشود و مهره او برای

شوهر . بر حسب ظاهر حلال خواهد بود . بجهة اینکه انکار نکاح طلاق نیست

در ادعای عقد مالی . (از قبیل بیع . هبه . اجاره . وامثال آن) مانند

نکاح تفصیل شرط نیست . فقط بایع بگوید (فلان چیز را بفلان . در مقابل

فلان مبالغ فروخته ام) : یا مشتری بگوید (آن را از فلان در مقابل فلان مبالغ

خریده ام) کافی است -

کسیکه بر اثبات مدعای خود اقامه بینه بنماید دیگر مدعی علیه حق

ندارد او را بر استحقاق مدعی به سوگند بدهد -

اگر مدیون بر اعسار خود اقامه بینه کند داین حق دارد او را بر نفی

مال سوگند بدهد (که چیزی برای خود سراغ ندارد) -

اگر مدیون . از سوگند مذکور نکول کند داین سوگند مردوده

یاد میکنند و شهرد اعسار الفا میشوند -

اگر مدعی علیه (پس از بینه مدعی . بر ثبوت مدعی به) مسقطی را

برای مدعی به ادعا کند . از قبیل اداء آن یا ابراء آن یا خریدن آن در

صورتیکه جواب مطلق داده باشد (لا تستحق علی شیئا) حق دارد مدعی را

بر نفی عنوان خود سوگند بدهد . (در صورتیکه شاهد نداشته باشد) .
اگر مدعی از سوگند مذکور نکول کند . مدعی علیه سوگند یاد
میکند و شهود رد میشوند

اگر مدعی علیه بگوید . مدعی میداند که شهود او فاسق اند یا دروغگو
هستند حقدار مدعی را بر نفی آن سوگند بدهد . (اگر نکول کند . مدعی
علیه سوگند یاد میکند و شهادت باطل میشود) .

همچنان هر گونه عنوانی که مدعی اگر بآن اقرار کند شهود او جرح
میشود . موجب سوگند مدعی است . و اگر مدعی نکول کند . مدعی علیه
سوگند یاد میکند و شهود ساقط میشوند .

قاضی . حکم . شاهد . اماناء شرع اند . باینجهت بر نفی ظلم یا نفی دروغ
یا نفی هر قاذح دیگر . که محکوم علیه عنوان کند . سوگند داده نمیشوند
بجهت اینکه اگر فتح این باب بشود . دیگر نه قاضی میتواند قضاة کند
نه شاهد شهادت میدهد . و تعطیل امر بر جمهور رخ خواهد داد .

اگر مدعی علیه . (که بینه برار اقامه شده) برای دفاع مهلت بخواهد
بر قاضی واجب است او را سه روز مهلت بدهد .

اگر تصور برود که فرار میکند کفیل از او گرفته میشود یا نگاهبان
بر او گماشته میگردد که فرار نکند

اگر مدعی علیه بگوید . که شاهد دفاع من در فلان محل است که
بیشتر از سه روز برای حضور او مهلت لازم است قاضی نمیتواند بیشتر
از سه روز مهلت بدهد : یعنی سرمده مهلت (سه روزه) . حکم صادر میکند
بعد هر وقت که مدعی علیه دافعی اقامه کند . پذیرفته میشود و حکم سابق
نقض میگردد .

اگر مدعی علیه برای سوگند مهلت بخواهد . مهلت باو داده نمیشود
مگر با اجازه مدعی -

اگر مدعی پس از توجه سوگند براو برای اقامه بینه : یا مراجعه
بحساب مثلاً مهلت بخواهد او هم سه روز حق مهلت دارد ..

ادعای دین موجب مسموع نیست - بجهة اینکه مدعی علیه هنگام
دعوی ملزم بتسلیم مدعی به نیست -

اگر چیزی را بفروشد بعد بگوید وقف است ادعای او مسموع است
بعلاوه اقامه بینه هم بر اثبات وقفیت از او پذیرفته خواهد شد
(در صورتیکه هنگام فروختن آن تصریح بملکیت آن نکرده باشد که
بگوید - ملك من است) (یعنی هنگام مبیاعه . فقط صیغه بیع را جاری
کرده باشد . بدون تعرض بملکیت یا وقفیت) -

اگر هنگام مبیاعه . تصریح بملکیت مبیعه کرده باشد فقط ادعای
وقفیت از او پذیرفته است . برای سوگند دادن مشتری که سوگند یاد کند
« مبیعه ملك من است و وقف نیست » - دیگر اقامه بینه بر وقفیت از او
پذیرفته نیست مگر اینکه برای اقرار بملکیت و ادعای وقفیت تأویل کند
که مثلاً بگوید - چون مبیعه از پدرم ارثاً بمن منتقل شده تصور کردم که
ملك است بعد معلوم شد که پدرم آن را وقف کرده است - در این صورت
اقامه بینه بر اثبات وقفیت نیز از او پذیرفته است -

جواب دعوی

جواب دعوی عبارت است از اقرار بمدعی به : یا انکار آن - (سوگند

ونکول از متعلقات جواب است)

مدعی علیه اگر بمدعی به اقرار کند . مدعی به ثابت است دیگر محتاج بحکم نیست . اگر انکار کند از مدعی طلب بینه میشود که بر اثبات حق خود اقامه کند .

اگر مدعی بینه نداشته باشد سوگند بر مدعی علیه است که سوگند بر نفی مدعی به یاد کند و حکم بر قطع خصومة و ختم ترافع صادر گردد .
اگر مدعی علیه سوگند را رد نماید مدعی سوگند مردوده را بر اثبات مدعی خود یاد میکند و حق او بحکم سوگند مردوده (که بمنزله اقرار مدعی علیه است) ثابت میگردد .

اگر مدعی علیه در جواب ساکت شود قاضی او را بدادن جواب امر میکند اگر باز ساکت ماند حکم منکر را دارد که از مدعی طلب بینه میشود اگر بینه نداشت بمدعی علیه اظهار میشود که سوگند بر تو وارد است اگر سوگند یاد کند تعرضی بر او نمی ماند اگر نه سوگند را بر مدعی رد کند اگر باز مدعی علیه از حال سکوت خارج نشد و سبب سکوت را هم اظهار نکرد حکم ممتنع را دارد که از سوگند نکول کند در این صورت قاضی حکم به نکول مدعی علیه کرده مدعی را سوگند مردوده میدهد و حق او ثابت خواهد بود

هنگام انکار . نفی کل مدعی به یا آخرین جزء آن مثلا کافی نیست باید تمام جزئیات آن را انکار کند

اگرده تومان را ادعا کند و مدعی علیه در جواب بگوید (ده تومان بر من نداری) یا بگوید یکدینار از من نمیخواهی کافی نیست باید بگوید

(از ده تومان تا یکدینار حقی برهن نداری)

درسوگند نیز همین قاعده مجری است که باید مدعی به را با تمام اجزاء نفی کند اگر بر نفی کل یا نفی یکجزء مخصوص اقتضار کند یعنی تصریح بنفی تمام اجزا نکند حکم ممتنع را دارد که قاضی مدعی را بر ما دون ده تومان (هر جزئی که خود تعیین میکند) سوگند مردوده میدهد و همان مبلغ را استحقاق پیدا میکند بجهة اینکه سوگند ناشی از نکول به منزله اقرار است

(دعوی دین)

اگر مدعی به را بر سببی اضافه کند. که مثلاً بگوید (ده تومان قرض از زید می خواهم) در جواب آن کافی است بگوید (مدیون تو نیستم) (حقی برهن نداری) (استحقاق چیزی برهن نداری) یعنی تصریح بنفی سبب لازم نیست که بگوید (ده تومان بمن قرض نداده اید)

بجهة اینکه گاهی مدعی در ادعای خود راست گو است اگر مدعی علیه اعتراف میکند و میگوید آنرا رد کرده ام یا ذمه مرا از آن آزاد کرده شاید از اقامه بینه عاجز باشد (در مواردی که مصدق بسوگند نیست) ناچار جواب مطلق از او پذیرفته است

در اینصورت اگر مدعی بر اثبات ادعای خود اقامه بینه کند حق او ثابت میشود اگر نه سوگند بر مدعی علیه است که بر طبق جواب خود یاد نماید -

در جواب و دبعه و حواله و نقه گذشته نیز کافی است بگوید (استحقاق چیزی بر من نداری) و بر طبق جواب خود مصدق بسو کند خواهد بود یعنی اگر مدعی بر اثبات اصل ابداع یا حواله یا تمکین شاهد داشته باشد منشأ اثری نخواهد بود بجهت اینکه منافی با جواب نیست (فالقول قوله بیمینه) اگر مدعی علیه بگوید سو کند نمیخورم و مدعی به را میدهم اقرار نیست بنابراین مدعی حق دارد او را تعقیب کند تا سو کند یا نماید یا اقرار بشبوت مدعی به بنماید

« دعوی عین »

اگر عینی را ادعا کند و مدعی علیه بگوید مال من نیست یا بگوید مال کسی است که او را نمی شناسم یا مال پسر صغیرم است یا وقف است بر فلان مسجد یا بر فقراء و من ناظر آن هستم بعبارات مذکوره رفع مزاحمت از او نمیشود مدعی به هم از او منتزع نمیگردد مدعی اگر شاهد دارد اقامه می کند و مدعی به را میبرد اگر شهد ندارد مدعی علیه را بر طبق جوابیکه داده سو کند میدهد باضمام نفی استحقاق مدعی (والله فلان ملك یا فلان حیوان مال کسی است که او را نمی شناسم و تورا در آن ذی حق نمیدانم) (مانند سو کند و کیل)

اگر مدعی علیه سو کند را رد کند مدعی بر طبق ادعای خود سو کند یا میکند و مدعی به را از مدعی علیه انتزاع مینماید

اگر مدعی علیه برای شخص معین حاضر اقرار کند از او سؤال می شود اگر تصدیق کند دعوی متوجه باو خواهد شد و اگر تکذیب کند دعوی

از مدعی علیه اولی منصرف نخواهد شد

و اگر مدعی علیه برای شخص غایبی اقرار کند دعوی از او منصرف
میشود و قضا بر غائب شروع خواهد شد

اگر عینی را بر سببی اضافه کند (از قبیل ارث شری پدر و امثال آن)
که بگوید (فلان خانه ملک من است از پدرم ارثاً بمن منتقل شده) کافی
است مدعی علیه در جواب او بگوید (ملکی است بحق متصرفم و تو را در آن ذی
حق نمیدانم)

یا بگوید (ملکی است بحق متصرفم و خود را ملرم نمیدانم آن را بتو
تسایم کنم)

یعنی تصریح بنفی سبب لازم نیست بنا بر این اگر مدعی از اقامه
بینه عاجز باشد سوگند بر مدعی علیه است ~~که~~ بر طبق جواب خود
یاد نماید

اگر مدعی علیه در جواب ادعای عین یا ادعای دین نفی سبب نکند پس
از آنکه مدعی بر ثبوت دعوی خود اقامه بینه بنماید مدعی علیه میتواند در
مورد دین مدعی آداء مثلاً یا ابر باشد و بر آن بینه اقامه کند
یادر مورد ادعای عین میتواند مدعی انتقال شود «از مدعی یا از کسی
که مدعی ادعای انتقال از او میکند»

اما اگر مدعی علیه صریحاً سبب را نفی کند دیگر پس از اقامه بینه
از طرف مدعی بر اثبات دعوی اقامه بینه از مدعی علیه بر آداء یا ابر یا انتقال
پذیرفته نیست جز اینکه «حق سوگندی بر مدعی خواهد داشت که بر نفی
عنوان او یاد نماید

(در تعارض بینتین)

اگر عین دردست شخص ثالثی باشد و دونهتر آن را «مستقلا هر يك» برای خود» ادعا کنند در صورتیکه شخص ثالث برای هیچکدام اقرار نکند بر هر دو اقامه بینه واجب است

اگر یکی از آنها اقامه بینه کند حق با او خواهد بود

اگر هر دو بر اثبات حقانیت خود اقامه بینه کنند هر دو بجهة تعارض ساقط خواهند شد» خواه هر دو بی تاریخ شهادت بدهند یا بیک تاریخ شهادت بدهند یا یکی بی تاریخ و دیگری مورخ شهادت بدهد»
بنابر این شخص ثالث برای هر يك از آنها سوگندی بر نفی استحقاق باید یاد کند

اگر شخص ثالث «یعنی ذوالید» برای یکی از آنها اقرار کند «خواه پیش از آنکه طرفین اقامه بینه بکنند یا پس از آن» مقررله ترجیح پیدا خواهد کرد و آنگاه حق دارد مقرر را سوگند بدهد

اگر شخص ثالث برای هر دو اقرار کند بتصرف هر دو داده خواهد شد اگر برای مدعی بی بینه اقرار کند ترجیح بینه خواهد بود «نه باقرار ذوالید» اگر عین مدعی به دردست خود متداعین باشد «مانند فرشی ده در زیر هر دو باشد یا سبی که هر دو سوار آن باشند یا خانه که هر دو در آن ساکن باشند» یا در دست هیچکدام نباشد و هر دو بر کل مدعی به یا هر يك بر نصف آن اقامه بینه کنند تمام مدعی به حق هر دو خواهد بود «بالمناصفه»

محل تساقط بینتین هنگام تعارض آنها است که هیچیک مرجحی نداشته باشند اگر یکی از آنها مرجح اشته باشد مقدم خواهد بود

مرجح عبارت از یکی از امور آتیه است

(۱) یدتصرف یعنی اگر مدعی به درتصرف یکی از متداعیین باشد بینة

او مقدم است

یا اگر درتصرف شخص ثالث باشد و برای یکی از متداعیین اقرار کند بینة

مقرله مقدم خواهد بود بجهة اینکه در نفس الامر او دارای یدتصرف است

یا اگر درتصرف ناقل یکی از متداعیین بوده باشد بینة او مقدم است

یعنی بینة یکی از متداعیین بگوید (این خانه ملك احمد است از محمود

خریده)

و بینة دیگری بگوید (این خانه ملك زید است از خالد خریده) و

ثابت شود که خالد متصرف آن بوده بینة زید مقدم است (اگر چه ملکیت

را به قید الان مقید نکند) بجهة اینکه ناقل او که خالد است متصرف مدعی

به بوده است

اگر بینة ذوالید بگوید (این خانه را ذوالید یکسال قبل از زید

خریده) و بینة خالوج بگوید (این خانه ملك خارج است دو سال قبل از زید

باو انتقال یافته)

در صورتیکه ثابت شود که خانه در هنگام انتقال بخارج درتصرف زید

بوده بینة خارج مقدم است . بجهة اینکه ید او در این صورت متعدی است

اگر تصرف زید ثابت نشود بینة داخل مقدم است بجهة اینکه ید

تصرف اقوی ادله است در صورتیکه متعدی بودن آن معلوم نباشد)

(۲) سبق ملکیت یعنی اگر تاریخ ملکیت یکی از متداعیین مقدم

بر تاریخ ملکیت آند کر باشد بینہ او مقدم خواہد بود (خواہ مدعی بہ در دست
ہر دو باشد یا در دست ثلثی یا در دست هیچکدام نباشد)

مثلاً بینہ یکی بگوید (این خانہ دو سال است ملک زید است) و بینہ آند کر
بگوید (این خانہ یک سال است ملک خالد است) بینہ زید مقدم است مگر
اینکہ خالد ذوالید باشد کہ بینہ او مقدم خواهد بود

همچنان اگر مدعی بہ از ملک یکی از متداعیین حاصل شدہ باشد
بینہ او مقدم است مثلاً بینہ بگوید (این حیوان حالا ملک زید است خانہ
زاد او است یا این گندم الان حق زید است محصول زمین او است) و بینہ
دیگر بگوید (این حیوان الان ملک خالد است) یا (این گندم الان حق خالد
است) بینہ زید مقدم است بچہٴ اینکہ در بیان بینہ او مرجح موجود است
ادعای ملکیت سابقہ بدون قید اکنون پذیرفته نیست

همچنان شہادت بر ملکیت سابقہ بدون قید اکنون غیر مسموع است
اگر شہادت بدهد (این خانہ دیروز ملک زید بود) پذیرفته نیست
یا اگر بگوید (ازدہ سال قبل این خانہ ملک زید است) پذیرفته نیست
اگر بگوید (ازدہ سال قبل تاکنون این خانہ ملک زید است) یا بگوید
(دہ سال است این خانہ ملک زید است و از ملکیت او خارج نشدہ)
یا بگوید (دہ سال قبل این خانہ ملک زید بود و تاکنون اطلاع نداریم از ملکیت
او خارج شدہ باشد) پذیرفته است

(۳) ذکر سبب ملکیت یعنی بیان انتقال مدعی بہ یکی از متداعیین
بسبب وراثت یا شراء یا وصیتہ یا اقرار یا غیر آن از طرف مدعی یا از طرف
کسی دیگر یا بطور اطلاق (یعنی بدون ذکر ناقل)

اگر بینه یکی بگوید (این خانه ملك زید است) و بینه آندگر بگوید
(ملك بكر است از زید خریده) بینه اخیر مقدم است
اگر بینه یکی بگوید (این خانه ملك زید است) و بینه آندگر بگوید
(ملك بكر است از خالد با وارثا منتقل شده) بینه بكر مقدم است
اگر بینه یکی بگوید (این خانه ملك زید است) و بینه آندگر بگوید
(ملك بكر است آزا خریده است) بینه بكر مقدم است
در صورت ذكر سبب (چه در عین چه در دین) قید اکنون واجب
نیست

اگر بگوید (این خانه را دیروز احمد از محمود خریده) یا بگوید
(دیروز محمود اقرار کرده که این خانه را با احمد فروخته) یا بگوید (محمود
اقرار کرده که این خانه ملك احمد است) کافی است و قید اکنون در ملکیت
لازم نیست

همچنان در چند مورد دیگر تصریح بقید اکنون در ادعای ملکیت
واجب نیست از اینقرار

۱ - اینکه بگوید - (این خانه یکسال قبل ملك من بوده و آن را
وقف کرده ام بر اولاد خود مثلا) و ذوالید بگوید (ملك من است و بحق
متصرفم) و مدعی بر طبق ادعای خود اقامه بینه بکند مقبول است (چه
دعوی چه بینه) - بجهة اینکه اصل مقصود اثبات و قیمت است . نه اثبات
ملکیت -

۲ - اینکه بگوید (این کره اسب از مادیان من متولد شده)
یا (این گندم محصول زمین من است) یا (این پارچه از پنبه من بافته شده)

یا (این مرغ از تخم مرغ من متولد شده) یا (این آجر از خاک زمین من ساخته شده) یا (این سیب نمر درخت من است) و بر طبق آن اقامه بینه بکند . مسموع است (چه ادعا . چه بینه) اگر چه نگوید آن ملک او است -

اگر بگوید (این کره اسب از فلان مادبان است) کافی نیست اگر چه مادبان در ید تصرف او باشد یعنی باید تصریح بملکیت آن بکند که بگوید (این کره اسب از فلان مادبان من است) یا (از فلان مادبان ملک من است) -

۳ - اینکه بگوید (این خانه را دیروز از زید که متصرف آن بود خریدم) یا (ملک پدر من بوده بارت بمن میرسد) یا (دیروز آن را از خود مدعی خریدم) یا (دیروز مدعی اقرار کرده که ملک من است و بر طبق دعوای خود اقامه بینه کند مقبول است اگر چه نگوید اکنون ملک او است -

۴ - دو شاهد یعنی یکی از متداعین دو شاهد باشد یا یک شاهد و دوزن یا چهار زن (در مواردیکه شهادت زن مقبول است) مقدم است بر بینه آنند که یک شاهد و سوگند باشد

اگر هر دو شاهد داشته باشند مساوی خواهند بود مگر اینکه مرجعی دیگر بابیکی از ایشان باشد از قبیل ید تصرف یا ذکر سبب ملکیت یا غیر آن -

بینه داخل اگر یک شاهد و سوگند باشد مقدم است بر بینه خارج اگر چه دو شاهد باشد

زیادی عدد یا زیادی عدالة و امثال ان در شهود مرجح نیست
اگر زیادی عدد بحد تواتر برسد مرجح خواهد بود - بجهة اینکه
تواتر مفید علم ضروری است و علم ضروری را هیچ چیز نمیتواند معارضه
کند -

دو مرد بربك مرد و دو زن یا بر چهار زن ترجیح ندارد هر سه حجة
کامله اند -

در صورتیکه یکی از متداعین دارای ید نباشد (یعنی هر دو متصرف
باشند یا هر دو متصرف نباشند یا در دست ثالثی باشد) بینه مورخه بر بینه
مطلقه ترجیح ندارد یعنی مجرد تاریخ مرجح نیست بجهة اینکه شاید بینه
مطلقه اگر بخواهد تاریخ را بیان کند بیشتر بیان کند

اگر بینه یکی از متداعین بر قرض شهادت بدهد و بینه آندگر بر
ابراء بینه ابراء مقدم است اگر چه یکی با تاریخ شهادت بدهد و دیگری بی
تاریخ بجهة اینکه ابراء پس از دین خواهد بود - و اصل عدم تعدد دین
است -

اگر بینه مدعی بر دوصد تومان شهادت بدهد و بینه مدعی علیه بر صد
تومان دوصد تومان واجب خواهد بود

اگر بکر ثابت کند اقرار زید را که صد تومان بر ذمه او طلب دارد
و زید ثابت کند که بکر اقرار کرده طلبی بر زید ندارد بینه بکر مقدم است
و بینه زید قابل توجه نیست بجهة اینکه شاید پس از آن صد تومان باو
داده باشد بملاوه امر ثابت به نفی محتمل مرتفع نمیشود

اگر یکی از متداعین ذوالید باشد یعنی عین مدعی به در دست یکی

از ایشان باشد بطور تصرف یا نگاهداری (یعنی ید حسی) بینه او مقدم است -

مدعی علیه را که ذوالید است داخل میگویند و مدعی را که غیر ذی الید است خارج مینامند . بینه داخل همیشه مقدم است اگر چه بینه او سبب ملکیت را بیان نکند و بینه خارج سبب ملکیت را بیان کند . اگر چه بینه او یک شاهد و سوگند باشد و بینه خارج دو شاهد (چنانکه گذشت) - بالاخره اگر چه پیش از بینه او حکم به بینه خارج شده باشد بجهة اینکه ید تصرف از کلیه مرجحات قویتر است (مگر اینکه ثابت شود که ید داخل متعدی است)

اگر بینه هر دو متحد التاریخ باشند یا بینه هر دو مطاق باشند یا یکی مورخ و دیگری مطلق شهادت بدهند باز بینه داخل مقدم است اگر بینه داخل و خارج هر دو انتقال ملکیت را به یک نفر نسبت بدهند بینه خارج مقدم است در صورتیکه تاریخ او مقدم باشد مثلاً بینه خارج بگوید « این خانه ملک زید است دو سال است از خالد خریده » و بینه داخل بگوید « این خانه ملک بکر است یکسال است از خالد خریده » بینه خارج مقدم است بجهة اینکه از بینه خارج ثابت میشود که ید داخل متعدی است زیرا از کسی خانه را خریده که او قبلاً به خارج فروخته است

همچنان اگر بینه خارج بگوید که « خارج مدعی به را از داخل خریده » یا پیش از انتقال بداخل از ناقل داخل خریده « یا داخل از خارج غصب کرده » یا « ناقل داخل از خارج غصب کرده » در این احوال بینه خارج مقدم است بجهة اینکه ید داخل باطل میشود

همچنان اگر بینه خارج بگوید « داخل اقرار کرده که مدعی به ملک خارج است » بینه خارج مقدم است و بینه داخل که بگوید « این خانه ملک داخل است » قابل توجه نخواهد بود مگر اینکه داخل انتقالی را از مقرله « خارج » بخود ثابت کند در مسئله خارج و داخل . اقامه بینه اول بر خارج است بعد داخل نیز حق اقامه بینه پیدا میکند

اگر خارج شاهد نداشته باشد فقط حق سوگندی بر داخل است که بر نفی استحقاق خارج یاد نماید

اگر ید تصرف داخل بسبب بینه خارج زائل شود « خواه حساً که از او منتزع شود یا حکماً که بر او حکم صادر گردد » سپس داخل باستناد مالکیت سابق (پیش از ازاله ید) اقامه بینه کند که شهادت بدهد « این خانه که از زید منتزع شده تا هنگام ازاله ید او ملک او بوده » و بغائب بودن شهود یا جهل بداشتن آنها اعتذار کند مسموع است و مقدم خواهد بود و حکم قاضی نقض میشود

اگر ید داخل به بینه انتقال از خود داخل ازاله شود که بینه خارج بگوید « این خانه ملک زید است از بکر خریدم » دیگر بینه داخل که بگوید « این خانه ملک بکر است » قابل توجه نیست یعنی بینه خارج مقدم خواهد بود بجهة اینکه بیان انتقال مرجح است

همچنان اگر بینه خارج بگوید « این خانه ملک زید است آنرا به عنوان اجاره یا اعاره بدست بکر داده » یا بگوید (داخل یا ناقل داخل آنرا از خارج غضب کرده » و بینه داخل فقط بگوید « این خانه ملک بکر است » بینه خارج مقدم است بجهة کشف بطلان ید داخل

اگر متداعیین الاغ یا خانه یا زمینی را ادعا کنند که یکی از ایشان

باری برالاغ داشته باشد یا متاعی در خانه گذاشته باشد یا زراعتی در زمین کاشته باشد « و ذوالید بتواند باقامه بینه یا اعتراف طرف ثابت کند که بار یا متاع یا زراعت مال او است « بینه ذوالید مقدم است بر بینه خارج که فقط بر ملکیت مطلقه شهادت بدهد بجهة اینکه انتفاع از مدعی به اختصاص بذوالید دارد

اگر متاع ذوالید در یک اطاق باشد یا او فقط اختصاص بهمان اطاق دارد نه کلیه اطاقهای خانه

اگر یکی از متداعیین جل اسبی بر اسب داشته باشد ذوالید محسوب نیست بجهة اینکه انتفاع باربر یا بو راجع بصاحب بار است اما انتفاع جل راجع باسب است نه بصاحب جل بنابراین ید تصرفی بر آن ندارد
اگر زید بگوید احمد فاطمه زن مرا وطی کرده و از او حامله شده احمد بگوید فاطمه که از من حامله است زن من است و هر دو بر زوجیت فاطمه اقامه بینه کنند

بینه احمد مقدم است بجهة اینکه باتفاق طرفین حمل مال او است -

اگر زن و شوهر « خواه در حال زوجیت یا پس از مفارقت » در اسباب خانه اختلاف کنند و هیچکدام بینه نداشته باشند اسباب هم یا در تصرف هر دو باشد یا در تصرف هیچکدام نباشد هر دو باید تحالف کنند اگر چه بعضی از اسباب برای یکی از ایشان مناسبتر باشد بنا بر این هر کدام باید بر اختصاص اسباب بخود و نفی استحقاق آندگر سوگند یاد کنند -

اگر هر دو سو گند بخورند بالسویه حق هر دو خواهد بود اگر یکی سو گند بخورد اختصاص باو پیدا خواهد کرد
اگر اسباب خانه کلا یا بعضی از آن در تصرف یکی از زوجین باشد مصدق بیمن خواهد بود

اختلاف وارث ایشان نیز حکم اختلاف خود ایشان را دارد
اگر بینه بگوید این زمین یا این درخت یا این مادیان ملك زید است (بدون تعرض بملکیت سابقه) استحقاق فواید و نتایج منفصله آن را نخواهد داشت بجهة اینکه بینه ملك را ثابت نمی کند بلکه ملك را پیدا میکند اما نتایج و فواید متصله جزو مدعی به است
اگر بینه بگوید دو سال است این زمین یا این درخت یا این مادیان ملك زید است استحقاق فواید و نتایج متصله و منفصله مدت مذکوره را خواهد داشت

اگر چیزی را بخرد و بحکم بینه از دست او منتزع شود حق رجوع بر بایع خواهد داشت که ثمن را پس بگیرد (در صورتیکه سبب انتزاع اقرار خود مشتری نباشد)

اگر سبب انتزاع اقرار مشتری باشد یا مشتری از سو گند نکول کرده باشد یا مشتری هنگام خریدن میبعه مطلع باشد که ملك بایع نیست (یعنی مسروقه یا مقصوبه است) در این سه صورت حق رجوع نخواهد داشت بجهة اینکه در صورت اقرار یا نکول از سو گند خودش ملك خودش را بذل کرده و در صورت علم بخدمت ملکیت بایع ثمن را مفت تبرع کرده یا در مقابل تسلیم میبعه داده

همچنان در رجوع بر بایع شرط است که مشتری تصدیق بایع نکند

(یعنی نگوید حق بانو است و مدعی بدون حق از من منتزع نمود) بجهة این که اگر بگوید بایع راست گواست و مدعی دروغگو بر حسب اقرار خود ظالم مدعی است نه بایع

اگر ملکی را بخرد و معترف بملکیت آن باشد بعد دیگری بروقتیت آن اقامه بینه کند و حکم بر ثبوت و قنیت آن صادر شود مشتری حق رجوع بر بایع خواهد داشت که ثمن را پس بگیرد اعتراف او بملکیت مانع از رجوع نخواهد بود بجهة اینکه اعتماد بر ظاهر داشته است
اگر بگوید این عین ملک من است آنرا خریده ام و بینه او فقط بر ملکیت شهادت بدهد نه بر سبب (یعنی خریدن) پذیرفته خواهد بود بجهة اینکه اصل مقصود ملکیت است نه سبب آن و تناقضی در بین دعوی و شهادت نیست (علی الاصح)

همچنان اگر فقط بگوید این عین ملک من است (بدون ذکر سبب) و بینه بر ملکیت و سبب هر دو شهادت بدهد که بگوید (این خانه ملک زید است از بکر خریده) ضرری ندارد

اگر مدعی سببی ذکر کند (از قبیل خریدن) و بینه بر سبب دیگر شهادت بدهد (از قبیل ارث) پذیرفته نیست بجهة تناقض در بین دعوی و شهادت (در صورتیکه یکی از شروط سماع بینه عدم تناقض بیان او است یا بیان مدعی)

اگر خانه را بفروشد بعد بینه حسبه بلند شود که پدر بایع آنرا بر بایع و اولاد او وقف کرده خانه از مشتری منتزع و مشتری نیز ثمن را از بایع استرداد خواهد کرد.

اگر با بیع شهود را تصدیق نکند فوآئد موقوفه تأمین میشود تا بیع فوت میکند که مصرف آن اقرب الناس خواهد بود (وفاقاً للرافعی و الففال) شاهد بانکاء استصحاب جائز است بر ملکیت آن شهادت بدهد بجهة اینکه اصل بقاء ملکیت است اگر نه پس از طول زمان شهادت بر املاک سابقه تعسر پیدا خواهد کرد

شاهد اگر منحصر فی الفرد باشد واجب است که بانکاء استصحاب بر ملکیت کنونی شهادت بدهد

شهادة بر ملکیت آن بانکاء استصحاب موقعی پذیرفته است که شاهد تصریح نکند اتکاء او بر استصحاب است (علی عقیده الاکثرین)

هر گاه دو نفر از شخص ثالثی ادعا کنند که فلان چیز را (بالانفراد) از او خریده اند و ثمن را تسلیم کرده اند و او منکر باشد و هر يك بر ثبوت عنوان خود اقامه بینه کنند اگر باختلاف تاریخ شهادت بدهند (یکی در شعبان مثلاً دیگری در رمضان)

حکم با سبق میشود اگر نه هر دو ساقط خواهند شد (یعنی خواه متحد التاريخ شهادت بدهند یا یکی با تاریخ شهادت بدهد و دیگری بی تاریخ یا هر دو بی تاریخ شهادت بدهند که برای ثبوت بیع حکم به هیچکدام نمیشود)

سپس (یعنی پس از سقوط بینه هر دو) اگر شخص ثالث برای هر دو یا برای یکی از ایشان اقرار کند بیع برای یکی از آنها درست است و آند گرج حق استرداد ثمن را خواهد داشت و اگر برای هیچکدام اقرار نکند باید برای هر يك سو گند یاد کند که مدعی به را باو فروخته در اینحال باید بهر دو ثمن بپردازد بجهة اینکه بینه هر دو بر ثبوت آن شهادت داده اند و تعارض ایشان در ثبوت بیع است نه در اثبات ثمن

اگر دو نفر بشخص ثالثی (که مدعی به در دست او است) بگویند این خانه من لایق من بوده آن را من بتو فروخته ام بده تو همان باید بمن را بمن بدهی و او منکر باشد سپس هر يك بر ثبوت عنوان خود اقامه بینه کنند و بمن را مطالبه نمایند اگر باختلاف تاریخ شهادت بدهند یا هر دو مطلق (بی تاریخ) شهادت بدهند یا یکی با تاریخ و آنگری تاریخ شهادت بدهد باید بهر دو بمن به پردازد

و اگر متحد التاريخ شهادت بدهند هر دو ساقط خواهند شد و مدعی علیه باید برای هر يك از متداعیین سوگندی یاد کند

اگر در مقدار مؤجره اختلاف شود که موجر بگوید این يك اطاق را بتو اجاره داده ام بده تو همان و مستأجر بگوید تمام خانه را بمن اجاره داده اید بده تو همان و هر دو بر اثبات مدعی خود اقامه بینه کنند (خواه هر دو متحد التاريخ شهادت بدهند یا هر دو مطلق (بی تاریخ) یا یکی با تاریخ و دیگری بی تاریخ شهادت بدهد) هر دو ساقط خواهند شد سپس موجر و مستأجر هر دو باید تحالف کنند (بر اثبات عنوان خود و نفی عنوان آنگر) پس از تحالف عقد اجاره فسخ و بر مستأجر اجرة المثل آنچه اشغال کرده واجب خواهد شد

همچنان اگر در مقدار اجره اختلاف شود که موجر بگوید خانه را بتو اجاره داده ام بده تو همان و مستأجر بگوید اجاره داده به پنج تومان.

یا در مقدار مؤجره و اجره هر دو اختلاف شود که موجر بگوید يك اطاق را بتو اجاره داده ام بده تو همان و مستأجر بگوید تمام خانه را بمن اجاره

داده آید به پنجتومان و هر دو بر اثبات مدعی خود اقامه بینه کنند هر دو ساقط میشوند -

سپس موجر و مستاجر باید تحالف کنند و مستاجر محکوم بالجره المثل مقدار متصرفی خواهد بود

در دعوی بیع یا شهادت بر بیع تصریح بملکیت بایع (در صورتیکه ذوالید نباشد) یا تصریح بید تصرف او (در صورتیکه ذوالید بوده باشد) واجب است که بگوید (این خانه ملک زید بوده و من از او خریده ام) یا بگوید (این خانه در تصرف زید بوده و من از او خریده ام)

« حصر و اشاعه »

اگر ورثه میت (عموماً یا بعضی از ایشان) مالی را ادعا کنند که حق مورث ایشان است و بر طبق عنوان خود شاهی را اقامه کنند و بعضی از ورثه سوگند (جزو بینه) یاد نمایند که تمام مدعی به حق مورث ایشان است فقط سهم خود را میتوانند دریافت دارند (یعنی احدی از باقی ورثه در آن شرکت نخواهد داشت) بجهت اینکه حجة فقط درباره آن بعض کامل است که سوگند یاد کرده اند

اگر در میان ورثه صغیر یا غائب باشد هنگام بلوغ یا حاضر شدن غائب سوگند یاد میکند و سهم خود را دریافت میدارد بدون اعاده دعوی یا اعاده شاهد -

اگر کسی اقرار کند که طلب میتی بر ذمه او است یکی از ورثه بمقدار سهم خود از آن دریافت دارد باقی ورثه در آن قسمت نیز حق شرکت خواهند داشت

اگر جمعی در خانه یا در فواید آن شریک باشند یکی از شرکاء سهم خود را از مال الاجاره آن دریافت دارد سایر شرکاء در آن قسمت شرکت نخواهند داشت

(شهادة)

شهادة عبارتست از خبر دادن از امری بلفظ (اشهد) یا (من شاهدم) یا (شهادت میدهم) در نزد قاضی با شرطی که ذکر میشود -
در وجوب ذکر لفظ شهادة (اشهد یا سایر مشتقات آن) فقط تعبد است ولاغیر

(ارکان)

شهادة پنج رکن دارد ۱- شاهد ۲- مشهود به ۳- مشهود له ۴- مشهود علیه ۵- صیغه -

(نصاب شهادة)

نصاب شهادة نسبت با امور مختلف است از اینقرار
برای ثبوت روية هلال خوارمضان یا غیر آن و برای عبادة یعنی برای
روزه یا زکوة فطر یا تراویح یا نماز عید و همچنان برای ثبوت تعزز خصم
وامثال آن يك مرد کافی است

برای اثبات مال (خواه عین یا دین یا نفع) یا برای اثبات عقد مالی
(از قبیل بیع . حواله . ضمان . وقف . قرض . رهن . صلح . اجاره . ابراء .
اجل . و امثال آن)

همچنان برای اثبات حق مالی از قبیل خیار و جنایتی که موجب مال
باشد و برای اثبات اقرار به مال یا اقرار بآنچه مقصود از آن مال باشد . دومرد
یا یکمرد و دوزن یا یکمرد و یک سوگند کافی است

برای اثبات نکاح . طلاق . رجعة . فسخ نکاح . سرقة . شرب . قتل
قذف . وقف . اثبات خلع زوجه برای منع از ارث (نه برای مال الخلع)
و برای اثبات موت و بلوغ بسن و اعسار و قراض و وکالة و کفالة و شریکة و ودیعه
و وصایه ورده و انقضاء بنده بماه و رؤیة هلال برای غیر عبادة و شهادة بر شهادة
و آنچه که مال نباشد یا مقصود از آن مال نباشد دو مرد واجب است

برای اثبات اقرار بانچه دومرد لازم دارد دومرد واجب است

برای اثبات حیض . ولادة . بکاره . نیبوبة . رضاع . عیب زنان . و
و امثال آن . دومرد یا یکمرد و دوزن یا چهار زن کافی است (یکمرد و سوگند
کافی نیست

برای اثبات زنا . لواط . وطی حیوانات . وطی میت . چهار مرد
واجب است .

برای اثبات اقرار بزنا و امثال آن . دو مرد کافی است (مانند کلیه
اقترایر)

برای اثبات هلال رمضان مثلاً اگر مقصود روزه و عبادة است یک نفر
کافی است و اگر مقصود وقوع طلاق معلق بر آن است دومرد یا مقصود حلوله
اجل باشد دومرد یا یکمرد و سوگند یا یکمرد و دوزن کافی است

اثبات زنا اگر برای اجراء حد یا تعزیر است چهار مرد واجب است
اگر برای سقوط عدالة یا وقوع طلاق معلق بر آن باشد دو مرد کافی است
بشرط آنکه بگویند قصد ما از ادای این شهادت سقوط عدالة فلان یا وقوع
طلاق فلان است -

اگر تصریح بقصد خود نکنند بر آنها حد قذف (۸۰ تازیانه) واجب
خواهد بود در شهادت بر زنا - باید هر چهار نفر متفقاً در یک مجلس شهادت
بدهند (که ما بچشم خود دیدیم فلان مرد آله خود را بفرج فلان زن بدون
اکراه بطور زنا داخل کرد)

اگر یکی از شهود زمان و مکان زنا را بیان کند واجب است که از
سایرین نیز سؤال شود بجهت اینکه شاید در کلام آنها تناقض رخ دهد
اگر کسی بگوید - این خانه ملک پدر من بوده آن را وقف بر من
کرده و تو آن را غصب کرده‌اید و بر طبق عنوان خود یکنفر شاهد بگذراند
و سوگند یاد نماید حکم بملکیت او صادر میشود اما بموجب اقرار خودش
وقف خواهد بود (در صورتیکه وقف مستقیماً بیک شاهد و سوگند ثابت
نمیشود)

بادو زن و یک سوگند هیچ چیز ثابت نمیشود
اگر مقصود از اثبات نکاح مثلاً مطالبه مال باشد (از قبیل صدق
یا نصف مهر یا ارث) یکمرد و دو زن یا یکمرد و سوگند کافی است اگر
چه نکاح بان ثابت نمیشود -

همچنان اگر مقصود از اثبات طلاق مال باشد (که زوج برای مال
المخالعه طلاق را ثابت کند) یکمرد و دو زن یا یکمرد و سوگند کافی است

ولادة که بشهادة چهار زن ثابت میشود نسب و ارث هم چون تابع لانیفک ولادة است بشهادة چهار زن ثابت خواهد شد (یعنی ضمنا) همچنان حیاة مولود هم که تابع ولادة است بشهادة چهار زن ثابت میشود .

اگر چهار زن مستقلا بحیاة بچه مثلشهادة بدهند (بدون ذکر ولادة) پذیرفته نیست

بلوغ به سن هم به تبعیت ولادة با چهار زن ثابت میشود در ادعای دخول - اگر زوجه ادعا کند یکشاهد و یکسوگند بر اقرار روج کافی است و تمام مهر ثابت میشود بجهة اینکه مقصود مال است اما اگر شوهر ادعا کند - برای نبوت اقرار زوجه بدخول دو مرد لازم است بجهة اینکه مقصود شوهر نبوت عده و حق رجعت است

(شروط شاهد)

در شاهد - بانزده شرط واجب است -

- | | |
|---------------------------------|------------------------|
| ۱ - بلوغ | ۲ - عقل |
| ۳ - رشد | ۴ - هوشیاری |
| ۵ - حریت | ۶ - اسلام |
| ۷ - مروءة (آبرمندی) | ۸ - عدالة |
| ۹ - عدم تهمة | ۱۰ - عدم عداوة |
| ۱۱ - عدم قرابة (اصلی یا فصلی) | ۱۲ - کوبانی |
| ۱۳ - شنوائی در شنیدنیها | ۱۴ - بینائی در دیدنیها |

۱۵ - عدم تناقض (با دعوی یا با عنوان شاهد دیگر)

شهادة بچه - دیوانه - سفیه - کودن - عبد - کافر - بی آبرو - فاسق -
متهم بجلب نفع یا دفع ضرر - دشمن - اصل نسبت بفرع یا فرع نسبت باصل
لال کر (در مسموعات) کور (در مبصرات) مسموع نیست

(مروة)

خوردن و نوشیدن در کوجه و بازار (بدون ضرورة برای غیر بازاری)
موجب سقوط مروة و آبرمندی است -

همچنان حلیله خود را در میان مردم بوسیدن افراط در مسخره گوی
افراط در بازی شطرنج افراط در چوبی و امثال اینگونه حرکات موجب
سقوط مروة است رقص که عبارت از چوبی یا خم و غمزه است حرام محض است
در این گونه زمان که مروة و عدالة ندوة دارد و فسق و خرم مروة
عمومیت پیدا کرده قاضی ناچار میتواند بشهادة الامتل فلا مثل حکم کند
(خلافاً لابن عبدالسلام)

(عداله)

عدالة باجتناب از گناهان بزرگ و پرهیز از گناهان کوچک متحقق
میشود -

گناهان بزرگ - عبارتست از قتل - زنا - بچه بازی - شرك - تهمت
زنا - خوردن ربا - سوگند ناحق - خوردن مال یتیم - شهادة خلاف - خیانت
در وزن و پیمانہ - قطع رحم - فرار از صف جهاد - عاق شدن از پدر و مادر
غصب مال مردم ؛ یا سرقة آن (بمقدار ربع دینار - تقریباً هشت قران) ترك

نماز واجب - سخن چینی - دروغ بر رسول خدا - کتمان شهادة - رشوه -
دیونى - تأخیر زکوة تعمداً - و امثال آن ... که در کتب مبسوطه مفصلاً
مذکور اند -

گناهان کوچک - عبارتست از - نظاریکانه - وطی زنا رجعیه -
حرف نزدن بادوست مسلمان بیشتر از سه روز - فروختن شراب - پوشیدن
مرد لباس حریر - دروغ - لعن - بازی نرد (بدون مال) - غیبت - شنیدن
غیبت - بازی کردن شطرنج با کسی که آن را حرام میداند و امثال آن ...

(توبه)

توبه - عبارتست از پشیمان شدن از گناه محض رضای خدا بهرم اینک
دوباره مرتکب نشود - و مظلومی که برگردن دارد بمردم رد کند که ذمه
او آزاد شود و نماز و روزه فوت شده را قضا کند (رد مظلوم و قضاء فوائت
را استبراء گویند)

شهادة فاسق - پس از توبه و پس از یکسال استبراء مقبول است
مده استبراء - شرط قبول شهادة شاهد ظاهر الفسق یا خاتم المروءة
است نه شرط قبول توبه -

هر گاه شخص مستور الفسق توبه کند - و اقرار بفسق خود نماید و
خود را برای اجراء حد تسلیم کند - سپس اگر شهادتی بدهد پذیرفته است
و مده استبراء شرط نیست -

شاهد زنا که بسبب نقصان عدد مورد حد واقع شود همینکه توبه
کند فوراً اگر شهادتی بدهد مسموع است و محتاج بمده استبراء نیست

اگر ولی بسبب عضل کناهار شود سپس توبه کند فوراً ولایه او بر میگردد و میتواند مولیه خود را شوهر بدهد (بدون انتضاء مده استبراء)

همچنان ناظر واقف اگر مرتکب فسق شود همینکه توبه کند ولایه او عودت خواهد نمود - بدون لزوم استبراء -

هوشیاری

شرط شدن هوشیاری برای آن است که شاهد باید کلمات مشهود به را بدون زیاد و کم تکرار نماید - بنابراین شهادت اشخاص کودن و گول که قادر بر ضبط الفاظ نیستند درست نیست بهمین جهت شهادت به نقل معنی لغو و غیر مقبول است -

اگر بایع مثلاً بگوید این اسب را فروختم بشویده تومان مشتری بگوید قبول کردم شاهد باید هنگام اقامه شدن عین عبارت بایع و مشتری را بطوریکه ذکر شد نقل کند - یعنی اگر بگوید - (اشهد من اطلاع دارم که احمد این اسب را به محمود فروخت بده تومان و اقبول کرد) مسموع نیست بجهت اینکه شهادت بالمعنی لغو است

عدم تهمة

تهمت یعنی آلوده شدن . موقعی تهمة مبطل شهادت است که پیش از حکم باشد اگر پس از حکم تهمت حاصل شود مبطل نیست
هرگاه برای برادر خود بمالی شهادت بدهد و برادر پیش از استیفاء

مال فوت کند اگر قاضی پیش از آنکه شاهد وارث برادر شود بر برت آن حکم کرده دریافت خواهد داشت اگر هنوز حکم صادر نکرده حق مطالبه ندارد بجهة اینکه تهمة پیش از حکم تولید شده

همچنان اگر بقتل برادرش شهادة بدهد که دارای پسر باشد و پسر برادر بمیرد در صورتیکه پس از صدور حکم وارث شود حکم نقض نمیشود اگر پیش از حکم وارث شود حکم صادر نخواهد شد شهادة داین برای مدیون خودش که فوت کرده باشد یا مفلس شده باشد پذیرفته نیست بجهة اینکه در نفس الاخر برای نفس خود شهادت می دهد

اگر مدیون زنده باشد و حجر افلاس بر او گذاشته نشده باشد شهادت داین برای او پذیرفته است

شهادت شاهد برای اصل یا برای فرع خود (تا بروند) خواه در جلب نفع یا دفع ضرر از آنها ، پذیرفته نیست (مانند قضاوة برای اصل یا برای فرع که پذیرفته نیست) بجهة تصور تهمت اما شهادة شاهد بر ضرر اصل یا فرع مسموع است

شهادت شریك نسبت بشريك در آنچه مشترك است پذیرفته نیست (بر ضرر او اگر شهادة بدهد پذیرفته است)

شهادة پسر بر پدر حسبة که هووی مادر او اطلاق رجعی داده « و مادر در نکاح پدر باشد) مسموع است « قطعا »

اما شهادة حسبی پسر بر طلاق هوو بطور بینونة محل اختلاف است که علی الاظهر مسموع است

اگر بر سر او هوو بر اثبات طلاق خود اقامه کند شهادت او مسموع است -

اگر مادر او را بر اثبات طلاق هوو اقامه کند مسموع نیست همچنان اگر بر سر او پدر برای استقاط نفقه ماضیه مثلا بر طلاق هوو اقامه کند مسموع نیست بجهة حصول تهمت در امریکه فرع و کالة دارد شهادت اصل در آن امر مطلقا مسموع است -

همچنان شهادت زوجین برای همدیگر و شهادت برادر برای برادر و شهادت دوست برای دوست درست است شهادت و کیل یاوصی در آنچه اجازه تصرف بآنها داده شده پذیرفته نیست « یعنی شهادت برای موکل یا برای یتیم موصی علیه باطل است » اگر وکیل یاوصی پیش از آنکه شروع بمحاکمه کند از شغل و کالة یاوصایه استعفا بدهد شهادت او « در امریکه در آن و کالة بارصایه داشتند » مسموع است

اگر يك جلسه داخل محاکمه شود دیگر شهادت او پذیرفته نیست اگر چه استعفا بدهد بلکه اگر چه مدتها شهادت از محاکمه فاصله پیدا کند

شهادت ودیع یا مرتن بر اینکه ودیعه یا مرهونه ملك مودع یا راهن است مسموع نیست بجهة اینکه شاید قصدشان استداه باشد (در اینصورت تهمه حاصل است)

اگر وکیل اسمی را بفروشد و مشتری ادعای اداه نم را بکند

جائز است و کیل بترتیب ذیل بر اثبات آن شهادة بدهد که بگوید
 « من شاهد م فلان مبلغ حق فلان بر ذمه فلان آلا ن ثابت است »
 بجهة وصول حق مسموع است بشرط اینکه نگوید معامله بوکالة
 من جریان یافته یا قاضی نداند که او خود وکیل بوده است
 شهادة ضامن بر برائة ذمه مضمون عنه پذیرفته نیست بجهة اینکه
 در نفس الامر از خود دفاع میکند
 همچنان شهادة بر برائة ذمه کسیکه اصل شاهد یا فرع او ضامن او
 شده مردود است بجهة اینکه از کسی دفاع میکند که شهادة او برای آنکس
 « یعنی اصل یا فرع » پذیرفته نیست

(عداوة)

شهادة دشمن بر دشمن پذیرفته نیست
 مقصود از دشمن کسی است که بضرر مشهود علیه خوشنود و بنفعش
 ملول باشد
 اگر مشهود علیه در عداوة باشد نهایت جد و جهد بخرج بدهد و شاهد
 جواب ندهد شهادت او مقبول است بجهة اینکه عداوت از طرف شاهد نیست
 و عداوة از طرف مشهود علیه مبطل نیست
 شهادة اولاد دشمن درباره دشمن مسموع است
 اگر کسی دیگری را قذف گفته باشد « تهمت زنا » شهادة آنها درباره
 یکدیگر پذیرفته نیست اگر چه « مقذوف تقاضای حد قذف نکرده باشد
 اگر کسی ادعا کند که فلان شخص سر راه بر من گرفته و مرا سخت

کرده است شهادة آنها درباره یگدیگر مسموع نیست
اگر کسی نسبت فسق بدیگری بدهد شهادة آنها در باره همدیگر
مردود است

شهادت اهل بدعة « که محکوم بکفر نباشند » مقبول است از قبیل
منکرین صفات خدا و منکرین خلق افعال و کسانی که سب اصحاب میکنند و
امثال آنان

شهادة کسانی که منکر حدوث عالم اند یا تهمت زنا بعایشه میدهند
پذیرفته نیست

شاهد نه طالبیده مردود است بحجة توهم عداوة (مگر در مواردی که
شهادة حسبہ در آن موارد مقبول است

« شهادة حسبہ »

شهادة حسبہ عبارة است از شهادت در حقوق و حدود خدائی که فقط
محض رضای خدا ادا میشود « بدون اینکه کسی او را اقامه کند » خواه
اقامه دعوی شده باشد یا نه (وفاقاً لبحیر) حقوق و حدود الهی عبارتست از
طلاق « خواه رجعی یا بائن » نسب عفو از قصاص حد زنا حد سرقة حد رهن
حد شرب و سمیت وقف بر جهة عامه بقاء عده انقضاء عده بلوغ اسلام کفر حق
مسجد ترك نماز روزه زکاة تحریم شیر خواره گی مصاهره و امثال آن
شهادة حسبہ هنگام احتیاج بآن مسموع است بدون احتیاج ترتیب
اثری بر آن داده نمیشود

اگر دو نفر شهادت بدهند که فلان ملک وقف عام است یا بگویند

فلانه خواهر رضاعی فلان است کافی نیست مگر اینکه بگویند فلان میخواهد
 آنرا ملك خود كند یا فلانه میخواهد بفلان شوهر نماید در این صورت مسموع
 است بجهة وجود احتیاج
 در حقوق و حدود آدمی شهادة حسبہ پذیرفته نیست از قبیل معاملات
 قصاص حد قذف و امثال آن

« عدم تناقض »

شهادة باید مطابق دعوی باشد اگر مخالف آن شهادت بدهد پذیرفته
 نیست - بجهة تناقض در بین دعوی و شهادة
 اگر مدعی بگوید « این خانه ملك من است از پدرم ارثا بمن رسیده »
 و شاهد بگوید « ملك او است آنرا از فلان شخص خریده » شهادة مردود
 است بجهة تناقض دعوی با شهادت در سبب ملكیت
 همچنان عدم تناقض در بین عنوان شهود نیز شرط است اگر یکی
 شهادة بدهد که « احمد گفت محمود و کیل من باشد در فلان کار » و دیگری
 شهادة بدهد که « احمد گفت آن کار را محمود تفویض کردم » مسموع
 نیست بجهة عدم توافق در بین هر دو شهادة
 همچنان اگر یکی با داء دین شهادت بدهد و دیگری بایراه پذیرفته
 نیست بجهة تناقض در بین شهادتین

« تلفیق »

تلفیق عبارت است از بهم آوردن دو عبارت که بر حسب ظاهر موافق

نباشند - در صورتیکه تلفیق . در بین عنوان شهود ممکن باشد . مسموع خواهد شد -

اگر یکی شهادت بدهد که (احمد در فلان کار محمود را وکیل نموده است) و دیگری شهادت بدهد که (احمد در فلان کار محمود را ماذون کرده تصرف نماید) یا شهادت بدهد که (احمد آن کار را به محمود تفویض نموده است) هر دو شهادت مسموع است بجهة اینکه تلفیق در بین آنها ممکن است که شاید بمرادف تعبیر کرده باشند

تعبیر بمرادف در حکم نقل باللفظ است (نه نقل بالمعنی)

اگر یکی شهادت بدهد که (احمد خانه اش را بفلان فروخت) و دیگری شهادت بدهد که (احمد اقرار کرد خانه اش را بفلان فروخته) . تلفیق نمیشود بجهة اینکه شهادت بر بیع غیر شهادت بر اقرار است (بآن)

همچنان اگر یکی شهادت بدهد که « این خانه ملك احمد است » یعنی خارج و دیگری شهادت بدهد که « محمود یعنی ذوالبدا اقرار کرد که این خانه ملك احمد است » تلفیق نمیشود بجهة اینکه شهادت بر ملکیت غیر شهادت بر اقرار بملکیت است

اگر یکی از شاهدین برگردد و مانند آندگر شهادت بدهد مسموع است (اگر دیانته او معروف باشد) بجهة اینکه ممکن است هر دو را شنیده باشد -

اگر ادعای دو هزار تومان (بطور اطلاق) از زید بکنند و یکی از شاهدین بطور اطلاق شهادت بدهد که (دو هزار تومان طلب فلان بر ذمه زید است) و دیگری شهادت بدهد که « دو هزار تومان طلب فلان از قیمه

فلان مبیعه بر ذمه زید است « هر دو مسموع است بجهة اینکه شهادت دومی
عین شهادت اولی است باضمام زیاده اطلاع

اگر در ادعای دو هزار تومان مذکور یکی شهادت بدهد که « هزار
تومان قرض فلان بر ذمه زید است » و دیگر شهادت بدهد که « هزار تومان
قیمت فلان مبیعه بر ذمه زید است » پذیرفته نیست بجهة اینکه تلفیق نمیشود
منتهی میتواند باهریک از آنها يك سو کند یاد کند و دو هزار تومان مدعی به
را دریافت دارد .

اگر یکی باقرار شهادت بدهد که « احمد اقرار نمود این خانه ملك
محمود است » و دیگری باستفاضه شهادت بدهد « در اموریکه استفاضه در
آنها مسموع است » هر دو پذیرفته خواهد شد بجهة اینکه تلفیق میشوند
اگر یکی بر انشاء طلاق شهادت بدهد که « فلان زن خود را سه طلاق
داد » و دیگری بر اقرار شهادت بدهد که « فلان اقرار کرد زن خود را سه
طلاق داده - هر دو پذیرفته میشود و حکم بوقوع سه طلاق خواهد شد
بجهة اینکه تلفیق میشوند زیرا انشاء طلاق و اقرار بطلاق صورۃ یکی هستند
یعنی جمله « زینب زنه راسه طلاق دادم » هم برای انشاء می گنجد هم برای
اخبار بنابراین ممکن است یکی انشاء تصور کرده و دیگری اقرار
تردید شاهد در مشهود به موجب قدح نیست که بگوید « نه صد تومان
یا هزار تومان طلب احمد بر ذمه محمود است » بشرط اینکه بعد بر یکی
از آن دو مبلغ جزم بگذارد « در صورتیکه معروف بدیانت باشد »

استفسار از شاهد

در صورتیکه شاهد اهل فقه نباشد بر قاضی لازم است که تفصیل قضیه

را از شاهد استفسار نماید و نیز پرسد که در چه وقت و چه محل مشهود به
جریان یافته

قاضی سنت است که شهود را یکان یکان بخواند

بینائی . شنوائی

در شهادت بر افعال « از قبیل غصب - زنا - رضاع - ولادة - وامثال آن »
دیدن شرط است که شاهد باید فعل و فاعل را برای العین به بیند « یعنی
مجرد شنیدن از دیگران کافی نیست »

دیدن در پشت شیشه یا در میان آینه بمنزله دیدن حقیقی است -
در شهادت بر اقوال « از قبیل عقد - فسخ - اقرار - وامثال آن » دیدن
و شنیدن هر دو شرط است که شاهد باید قول را بشنود و قابل را ببیند
شنیدن صدا از پشت پرده غلیظ که حاجب ماوراء باشد برای شهادت
محل اعتماد نیست اگر چه صدا را بدرستی بشناسد بجهة اینکه ممکن است
صدا بصدا مشتبه شود -

شنیدن از پشت شیشه یا پرده زنبوری که صاحب صدا را به بیند محل
اعتماد است -

اگر صدای مشهود علیه را قبلاً بشناسد سپس بداند که در میان اطاق
غیر از او کسی دیگر نیست در این صورت جایز است از پشت دیوار بر صدای
او اعتماد بدهد اگر چه او را نه بیند بجهة حصول یقین که صدای مسموع
از پشت دیوار قطعاً صدای مشهود علیه است -

بنابر این اعتماد بر صدای مشهود علیه که بوسیله تلفون شنیده شود

جایز است اگر چه شخص مشهود علیه را نمی بیند بشرط اینکه مطمئن باشد که صدای مسموع صدای مشهود علیه است

در جائیکه اعتماد بر صدای تلفون و صدای پشت دیوار درست باشد اعتماد بر صدای تلفوت که هم صورت مشهود علیه را می بیند و هم صدای او را می شنود قطعاً درست است .

ابلاغ اقرار و شهادت بوسیله تلفون و تلفوت بقاضی درست است « مانند تحمل شهادت بوسیله آنها » در صورتیکه قاضی مطمئن باشد که صدای گوینده صدای خود او است یعنی سابق صدای او را شنیده باشد و بدرستی صدای او را بشناسد که یقین حاصل شود صدای او است بوسیله مخابره تلگرافی چیزی ثابت نمیشود مگر اینکه دو نفر مطمئن از صحت مخابره شهادت بدهند که « فلان قضیه فلانطور است » بدون اینکه اظهار کنند که مدرك شهادت ایشان مخابره تلگرافی است بشرط اینکه دو نفر مذکور عادل باشند

در شهادت بر بوئیدنیها بوئیدن و دیدن هر دو شرط است

در شهادت بر چشیدنیها چشیدن و دیدن هر دو شرط است

در شهادت بر زبری و نرمی دست زدن و دیدن هر دو شرط است

تحمل شهادت بر منتقبه « زینکه نقاب زده باشد » با اعتماد صدای او

درست نیست بجهة اینکه ضرورتی در عدم رفع نقاب داعی نیست

« استفاضه »

استفاضه عبارتست از تسامع یعنی شنیدن امر از جمعی که توافق آنها

بر دروغ متصور نباشد

در افراد استفاضه حریتة عدالة ذكورة شرط نیست

فرق استفاضه با تواتر اینست که استفاضه مفید علم است « یعنی ظن موکد » اما تواتر مفید علم ضروری است « یعنی علم قطعی » بجهة اینکه تواتر عبارتست از شنیدن امر از جمعی که توافق آنها بر دروغ ممتنع باشد بسبب کثرة جمعیت آن

پس تواتر از استفاضه قوی تر است

بعلاوه در افراد تواتر اسلام شرط نیست اما در افراد استفاضه شرط

است -

استفاضه « همچنان تواتر » در اموری پذیرفته میشود که اگر مرور زمان بر آن امور بگذرد اقامه بینه بر اثبات ابتداء آنها متعسر باشد اموری که استفاضه در آنها پذیرفته میشود از اینقرار اند

- | | |
|-------------------|-----------------------------|
| ۱ - نسب | ۲ - وقف |
| ۳ - موت | ۴ - نکاح |
| ۵ - ملك | ۶ - قضاوة « یعنی نصب قاضی » |
| ۷ - جرح | ۸ - تعدیل |
| ۹ - رشد | ۱۰ - ارث |
| ۱۱ - استحقاق زکوة | ۱۲ - رضاع |
| ۱۳ - عزل قاضی | ۱۴ - تضرر زوجه « برای فسخ » |
| ۱۵ - اسلام | ۱۶ - کفر |
| ۱۷ - سقه | ۱۸ - حمل |

۱۹ - ولادة

۲۰ - وصیت

۲۱ - قسامه

۲۲ - غصب و امثال آن

برای هر کسی جائز است با اعتماد استفاضه در امور مذکوره بطور قطع شهادت بدهد در صورتیکه از افراد استفاضه کسی مکذب آن نباشد یا مشهودله آن را تکذیب نکند

همچنان با اعتماد طول ید و استمرار تصرف مالکانه در ازمنه متمادیه جائز است بطور قطع بر ملکیت مثلاً شهادت بدهد « خواه ملکیه مطلقه یا مقید بقید الان »

همچنان با استصحاب ماسبق نیز جائز است بطور قطع بر ملکیت شهادت

بدهد -

یعنی مستحضر باشد که بطور ارث یا شراء یا غیر آن فلان ملک بزید انتقال یافته پس از مرور ازمنه متمادیه میتواند با استصحاب سابق بطور جزم بر ملکیه کنونی شهادت بدهد اگرچه محتمل است که از ملکیت او زایل شده باشد بجهت اینکه اصل بقاء ملکیت است « مشروطه باینکه تصریح نکند که با اعتماد استصحاب « یا استفاضه » شهادت میدهد

اگر استفاضه یا استصحاب را برای تقویت شهادت خود ذکر کند مبطل نیست که بگوید « من شاهد این باغ مثلاً ملک فلان است و استفاضه یا استصحاب هم موید شهادت من است »

برای اعتماد شاهد مجردید « بدون تصرف » یا مجرد تصرف « بدون

ید » کافی نیست

اگر استفاضه ملکیت ضمیمه تصرف شود جائز است با اعتماد هر دو

بر ملکیت فعلی « آآن » شهادت بدهد اگر چه مدت تصرف کوتاه باشد
 اگر شاهد بگوید « من شاهدم مردم میگویند فلان ملك وقف است
 بر فلان مسجد کافی نیست اما اگر بگوید (من شاهدم فلان ملك وقف است
 بر فلان مسجد و مردم هم میگویند) کافی است اگر چه باطناً از مبداء و قفیت
 آن بی اطلاع باشد بجهة جواز اعتماد بر استفاضه یا استصحاب

شهادت بر شهادت

کسیکه مقبول الشهادة باشد و بواسطه دوره «فوق مسافه عدوی» یا
 بیماری یا خوف نتواند شهادت خود را در نزد قاضی اداء کند جایز است بر شهادة
 خود شاهد بگیرد « در غیر عقوبات خدائی »

در عقوبات الهی از قبیل حد زنا حد شرب حد سرقة تحمیل شهادت
 درست نیست باید شخصاً شهادة خود را ادا کند
 برای تحمل شهادة چهار شرط مقرر است

« ۱ » عذر یعنی شاهد اصلی بواسطه دوری یا بیماری یا ترس نتواند

حاضر شود

« ۲ » استرعاہ یعنی شاهد اصلی از شاهد فرعی خواهش کند که شهادت

او را تحمل نماید

« ۳ » ذکر سبب تحمل یعنی شاهد فرعی سبب تحمل را هنگام اداء

شهادت در نزد قاضی تصریح کند

۴ - تعریف اصل یعنی شاهد فرعی اسم و رسم شاهد اصلی را صریحاً

میان کند

کلمه شهادة چه در بیان اصل چه در بیان فرع شرط است که اصل

بگوید « من شاهدم یا من شهادت میدهم یا اشهد که ده تومان طلب فلان

بر ذمه فلان است و شمارا شاهد میگیرم یا شمارا اجازه میدهم که بر شهادة
من شهادة بدهید یا از طرف من شهادة بدهید »

فرع نیز در محکمه باید اینطور شهادت بدهد (اشهد یا من شهادة می
دهم یا من شاهدم که فلان شهادة داد بر اینکه ده تومان طلب فلان بر ذمه فلان
است و بسبب بیماری که نمی توانست خودش حاضر شود مرا شاهد قرار داد
که بجای او شهادة بدهم)

اگر شاهد اصلی در نزد قاضی یا حکم یا جای دیگر شهادة بدهد و چند
نفر در آنجا حاضر باشند شهادة او را بشنوند بعد شاهد اصلی فوت کند یا
غائب شود و مجدداً اقامه بینه بر نبوت مشهود به لازم شود جائز است حضار مجلس
که شهادة اصل را شنیده اند بر شهادة او شهادة بدهند (در این صورت استرعاء
یعنی خواهش اصل با اذن او شرط نیست)

دو فرع برای تحمل شهادة چند اصل کافی است یعنی برای هر يك دو
فرع لازم نیست بجهة اینکه چند اصل بمنزله چند نفر مقراند
اگر اصل یک نفر باشد (برای هلال و رمضان یا اموریکه بیک شاهد و
سوگند ثابت میشود) دو فرع واجب است بجهة اینکه از شهادة فرع شهادة
اصل ثابت میشود نه مشهود به

« رجوع از شهادة »

اگر شهود پیش از حکم از شهادت خود بر گردند « خواه در حقوق
یادر حدود یادر عقود » حکم صادر نخواهد شد بجهة سقوط مدرك حکم

اگر شهود پس از حکم از شهادة خود بر گردند نقض حکم نمیشود اما
شهود محکوم بغرامة خسارات وارده خواهند بود
حدود خواه الهی یا بشری چون بمحض شبهه ساقط میشوند رجوع
از شهادة هم شبهه است و موجب سقوط آن
اگر شهود زنا کلاً یا بعضاً از شهادة خود بر گردند حد قنف بر آنها
جاری خواهد شد

اگر شهود قتل یا قطع یا زنا یا محصن یا غیر آن پس از اجراء عقوبة از شهادة
خود برگردند در صورتیکه بگویند عمداً شهادة دادیم در موارد قصاص قصاص
می شوند و در موارد دیه محکوم بدادن دیه خواهند بود

اگر بگویند بخطا شهادة دادیم محکوم بدمیه مخففه خواهند بود (از
مال خود شهود نه از مال عاقله بجهة اینکه مجرد اقرار آنها عاقله را ملزم به
تادیه دیه نمیکند مگر اینکه عاقله اقرار آنها را تصدیق نماید)

اگر شهود بطلاق باین یا رضاع حرمة آور شهادت بدهند وقاضی در
بین زوجین تفریق بیندازد سپس از شهادت خود برگردند نقض قضایا میشود
اما شهود محکوم بتادیه مهر المثل خواهند بود که بشوهر بپردازند (خواه
وطی بعمل آمده باشد یا نه و خواه زوجه ذمه شوهر را از مهر آزاد کرده باشد
یا نه) بجهة اینکه مهر المثل در اینجا بدل بضع است که شهود آن را نفویت
کرده اند

در صورتیکه شوهر شهادة شهود را تصدیق کند یا بجهة دیگر ثابت
شود که در بین زوجین نکاح نیست شهود ازدادن مهر المثل معاف خواهند
بود بجهة اینکه شهود چیزی را نفویت نکرده اند

اگر شهود مال از شهادة خود برگردند باید از عهده خسارت وارده بر
محکوم علیه برانید
غرامت بر شهود عالی السویه توزیع میشود

سو کند

سو کند عبارت است از راست گفتن امر بسبب ذکر نام خداوند
سو کند دو قسم است سو کند دعاوی سو کند غیر دعاوی
سو کند دعاوی دو قسم است سو کند نفی سو کند استحقاق
سو کند استحقاق چهار نوع است سو کند جز وینه سو کند مر دوده
سو کند استظهار سو کند قسامه (برای اخذ دیه)

ارکان

سو کند دعاوی چهار رکن دارد « ۱ » حالف « ۲ » محلوف به « ۳ » محلوف
علیه « ۴ » محلوف له

شروط

در حالف « کسیکه سو کند یاد میکند » شش شرط مقرر است « ۱ »
بلوغ « ۲ » عقل « ۳ » اختیار « ۴ » گویایی « ۵ » ملتزم بودن احکام اسلام
« ۶ » قصد سو کند -

سو کند بچه دیوانه مجبور لال کافر حربی درست نیست

سو کند بدون قصد هم درست نیست
در محلوف له سه شرط مقرر است «۱» بلوغ «۲» عقل «۳» التزام
احکام -

در محلوف به يك شرط مقرر است و آن اینست که یکی از نامهای
خداوند باشد یا صفتی از صفات خداوند باشد «از قبیل اللّٰه رحمن رب العالمین
کلام الله قرآن خدا تورات انجیل و امثال آن»
در محلوف علیه شرط است که واجب نباشد یعنی عقلاً محتمل باشد
اگر چه عادتاً محال باشد

اگر بگوید بخدا خواهم مردن فرماید بجهة اینکه مردن امری است
واجب -

سو کند بغير نام خدا یا صفة او لغواست از قبیل سو کند بانبياء اولياء
كعبه مرقه حضرت و امثال آن بجهة اینکه سو کند بغير خدا گناه و نهی صریح
از آن وارد است «اگر قصدش بزرگ ساختن آن باشد کافر بلکه مشرک
خواهد بود»

اگر بگوید تو را بخدا قسم میدهم فلان کار بعمل بیار لغواست
اگر بدون قصد سو کند بسبب سبق لسان یا عادت سو کند را یاد کند
«نه والله بلی والله» آن را لغوا الیمین میگویند که سو کند محسوب نیست
سو کند یاد کردن مکروه است مگر برای جهاد یا برانگیختن برای
کار خیر یا راست گفتن در دعوی

شکستن سو کند گاهی واجب است در صورتیکه بر ترك واجب یا
کردن حرام سو کند یاد کند

و گاهی مندوب است در صورتیکه بر ترك مستحب یا کردن مکروه

سوگند یاد کند و گاهی خلاف اولی است در صورتیکه بر ترك مباح یا کردن مباح سوگند یاد کند

و گاهی مکروه است در صورتیکه بر نکرده مکروه یا کردن مندوب سوگند یاد کند

و گاهی حرام است در صورتیکه بر ترك حرام یا فعل واجب سوگند یاد کند -

در صورت شکستن سوگند کفاره واجب میشود
در نشکستن سوگند نیز « مانند شکستن آن » احکام پنجگانه می
آید « واجب مندوب مکروه حرام خلاف اولی »

اگر سوگند یاد کند که مولیه اش را شوهر ندهد یا زنش را طلاق ندهد
یا خانه اش را نفروشد یا فلان زمین را مثلاً نخرد دیگر را وکیل کند یا
خانه اش را بنذر یا هبه بدیگری انتقال بدهد یا دیگری زمین را بصیغه نذریا
هبه باو انتقال بدهد سوگند او نمی شکند اگر چه در صورت توکیل خودش
نیز حضور داشته باشد

سوگند دعاوی کلیه باید در نزد قاضی یا حکم باشد اگر نه ترتیب امری
بر آن داده نمیشود

تغلیظ سوگند

تغلیظ سوگند در امور مهمه سنت است از قبیل نکاح طلاق رجعت
وامثال آن

تغلیظ سوگند عبارتست از سخت کردن آن که پس از هنگام عصر

(عصر روز جمعه بهتر است) حالف و محلوفله هر دو بالای منبر بروند و سوره
 برائت را برای حالف باز کند و قرآن را روی ران او بگذارد و آیه ان الذین
 یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قليلا در آل عمران بر او قرائت کند
 تغلیظ سو کند بترتیب مذکور برای مسلمان است برای یهود قاضی او
 را بخدائی که توراۃ را بر موسی کلیم الله نازل کرده و او را از غرق نجات
 داد سو کند بدهد
 نصرانی را بخدائی که انجیل را بر عیسی روح الله نازل کرد و مجوس
 یا بت پرست را بخدائی که او را خلق کرده است سو کند بدهد
 قاضی اگر مردم را بطلاق سو کند بدهد بر دولت لازم است او را
 عزل کند

در سوگند نیت مستحلف (یعنی قاضی) معتبر است نه نیت حالف باین
 جهت توریه مثلا گناه سو کند را دفع نمی کند (مگر هنگام اکراه)
 سو کند فقط قطع خصومة میکند نه رفع حق باینجهت اگر پس از
 سو کند نیز مدعی اقامه بینه بکند مسموع است مانند اینکه خود مدعی علیه
 پس از سو کند اقرار بمدعی به بکند که محکوم بتادیه آن خواهد بود
 سو کند مردوده خواه از طرف مدعی علیه یا از طرف قاضی (در صورت
 نکول مدعی علیه) بمنزله اقرار مدعی علیه است باینجهت اگر مدعی علیه
 پس از سو کند مردوده بر اداء یا ابراء مثلا اقامه بینه بنماید پذیرفته نیست

« کفاره سو کند »

کفاره سو کند عبارت است از آزاد کردن يك بنده یا خوراك دادن ده

مسکین گرسنه « طرف اقل هر يك نفر يك مد یعنی پنجاو بیست پنجی بوزن تبریز از غالب قوت بلد » بنیت کفاره یا لباس دادن ده مسکین « برهنه » (طرف اقل بهر يك نفر يك نوب پیراهن یا شلووار یا قبا یا عبا یا بالا پوش) (طرف اقل بهر يك نفر يك نوب پیراهن یا شلووار یا قبا یا عبا یا بالا پوش) اگر از سه فقره مذکوره عاجز باشد سه روز روزه بگیرد « خواه متوالی یا متفرق » بنیت کفاره سو کند

سه کفاره اولی تخییری است یعنی کفاره دهنده مختار است در بین آزاد کردن بنده و خوراک دادن یا لباس دادن اما در کفاره اخیر (یعنی روزه) ترتیبی است یعنی کفاره دهنده تا از سه کفاره اول عاجز حاصل نکند روزه گرفتن از او پذیرفته نیست

کفاره دهنده چه کافر باشد چه مسلمان چنانکه گفتیم در بین سه کفاره اولی مخیر است اما راجع بر روزه اگر کافر باشد موکول بزمان اسلام او است

سبب وجوب کفاره . شکستن سوگند است اگر سوگند شکسته نشود کفاره واجب نیست

کفاره دهنده جائز است کفاره را « سه فقره مخیره » پیش از سوگند یا پیش از شکستن آن تادیه کند (مانند زکوة)

اما روزه را نمیتواند پیش از سبب بجا بیارد بجهة اینکه روزه عبادة بدنی است و عبادة بدنی (بدون ضرورة) از وقت خود جلو نمی افتد مقصود از ده مسکین چه در خوراک چه در لباس تکمیل عده است در هر يك از آنها اگر پنج گرسنه را مثلا خوراک بدهد و پنج برهنه را لباس به پوشاند درست نیست

(در اتلاف مواشی)

کسیکه با حیوانی باشد (خواه مالک آن باشد یا آن را ارتهان یا استجاره یا استعاره کرده باشد یا بالاخره آن را غصب کرده باشد) اعم از این که سوار آن باشد یا آن را براند یا زمام آن را بکشد در صورتیکه آن حیوان در شب یا در روز چیزی را تلف کند آن کس ضامن آن خواهد بود اگر چه غیر مکلف هم باشد (اگر اتلاف مال کرده غرامت آن را از مال خود باید بدهد و اگر اتلاف نفس کرده دیه بر عاقله خواهد بود)

اگر سوار و راننده و زمامدار هر سه با حیوان باشند ضمانت اتلاف به عهده زمامدار است اگر در صحرا کسی با حیوان نباشد و چیزی را تلف کند اگر در روز تلف نماید ضمانتی بر صاحب حیوان نیست و اگر در شب تلف نماید صاحب حیوان ضامن است

اگر ثابت شود که صاحب حیوان در بستن و استحکام آن نهایت اهتمام را بعمل آورده و شب افسار را پاره کرده یا دزد در را باز کرده و میان زراعت مرهم رفته و خسارتی وارد آورده ضمانتی بر عهده صاحب حیوان نیست -

اگر در میان آبادی حیوان را ویل کرده باشد و چیزی را تلف کند صاحب آن ضامن خواهد بود مگر اینکه عاده چنان باشد که در آبادی حیوان را ویل کنند که در این صورت ضمانتی بر صاحب حیوان نیست

اگر حیوانی فرار کند و دیگری بدون اذن مالک آن را برگرداند و هنگام برگشتن چیزی را تلف کند ضمانت بر عهده برگرداننده است (اگر با اجازه مالک برگرداند ضمانت بر عهده خود مالک است)

(فهرست جلد چهارم فقه محمدی)

۶۱	آداب قاضی	۲	جنایت
۶۵	نقص حکم	۵	شروط قصاص
۶۸	حکم غیابی	۱۰	قصاص در اطراف وقوی
۷۴	قسمت	۱۴	سرایت
۷۶	دعوی	۱۴	دیه
۸۳	جواب دعوی	۲۱	شجاع
۸۵	دعوی دین	۲۱	حکومت
۸۶	دعوی عین	۲۵	کفاره قتل
۸۸	تعارض بینتین	۲۶	دفاع متجاسر
۱۰۱	حصر و اشاعه	۲۷	لوث
۱۰۲	شهادت	۲۸	حدود
۱۰۶	مروة	۲۹	حد زنا
۱۰۶	عدالت	۳۲	حد قذف
۱۰۷	توبه	۳۴	حدب شرب خمر
۱۰۸	عدم تهمت	۳۶	حد سرقت
۱۱۱	عداوت	۳۸	حد رهزن
۱۱۲	شهادت حسبه	۴۰	تعزیز
۱۱۳	عدم تناقض	۴۵	ختنه
۱۱۳	تلفیق	۴۶	جهاد
۱۲۰	شهادت بر شهادت	۴۸	قضاء
۱۲۱	رجوع از شهادت	۵۰	مجتهد
۱۲۷	استفاضه	۵۱	قاضی ضروری
۱۲۳	سو کند	۵۴	تحکیم
۱۶۲	کفاره سو کند	۵۶	تقلید
۱۲۸	اتلاف مواشی	۵۸	عزل شدن قاضی